PDF.tarikhema.org

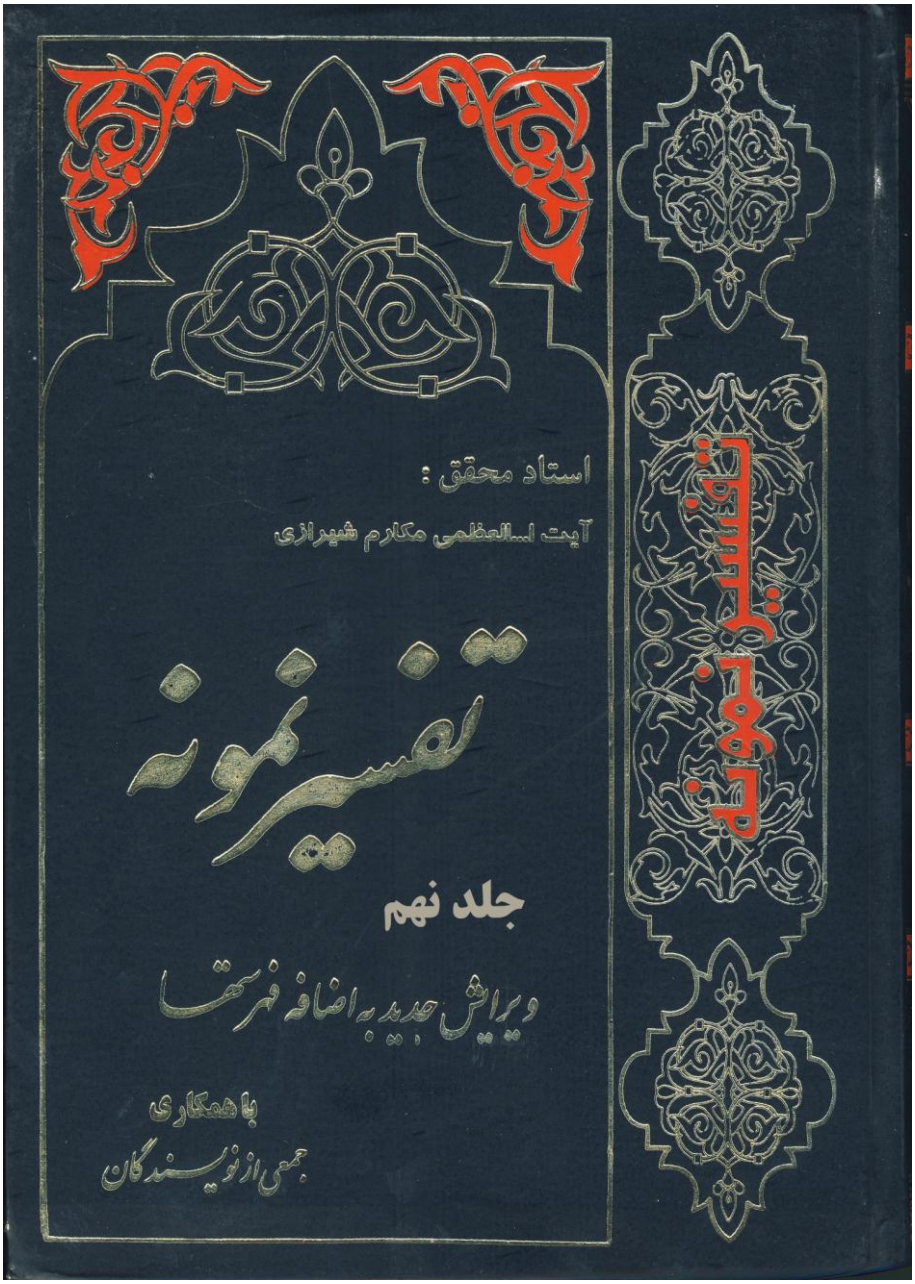

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ ـ ، مصحح
تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱]. ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه ـ ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ـ بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.
جلد نهم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)
ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)
ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)
۱. تفاسیر شیعه ـ ـ قرن ۱۴. الف. عنوان.ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.
BP۹۸/م۷ت۷ ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۷۷ م۷۶-۳۲۵۳

فروشگاه مرکزی: تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ ـ ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی‌عصر ـ خیابان فرشته ـ ۹
تلفن: ۲۶۲۰۰۳۵۹ ـ ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱

تفسیر نمونه جلد نهم

زیر نظر استاد محقّق آیت‌اللّه مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سید حسن شجاعی سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی، محمد محمدی
• ناشر: دارالکتب الاسلامیّة
• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
• چاپ: چاپخانهٔ سرور
• شابک ۶ - ۰۰۴ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / ISBN: 964 - 440 - 004 - 6
• شابک دورهٔ ۲۸ جلدی ۵ - ۰۳۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 5 VOL.28
• حق چاپ برای ناشر محفوظ است
• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیر نظر استاد محقق
آیة اللّه العظمیٰ ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد نهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

محمّد رضا	آشتیانی
محمّد جعفر	امامی
عبدالرّسول	حسنی
سیّد حسن	شجاعی
سیّد نور اللّه	طباطبائی
محمود	عبداللّهی
محسن	قرائتی
محمّد	محمّدی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

هدف هائی که این تفسیر تعقیب می کند

چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان!. و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام، هر کس می داند: نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر، قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطونی» دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر، هر کس به مقدار عمق فکر خویش، و به اندازه فهم، آگاهی و شایستگی اش، از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق و کرانه های آن بر کسی آشکار باشد، و مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد، نیاز به تفسیرهائی که محل پیوند افکار دانشمندان، و برداشت های محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است.

اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسّر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد، و مفسّری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مکتبش درس فرا گیرد، نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه»، با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

* * *

البته، مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرن اسلامی تا کنون، تلاش ها و کوشش های شایان تقدیری در این زمینه کرده اند، و به عربی و فارسی و زبان های دیگر، تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَکَرَ اللّهُ سَعْیَهُمْ).

این نکته نیز قابل ملاحظه است که، با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو، مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر، تفسیرها همه، نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون، و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد، بلکه امروز تفسیرهائی لازم است که همچون خود قرآن، جنبه همگانی داشته باشد، و تمام قشرها بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

* * *

توجه به این امور، سبب شد گروهی از ما بخواهند: به نوبه خود، دست به تألیف تفسیری، که این نیازها را برطرف سازد، بزنیم و چون این کار سنگین بود، جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند، به کمک و همکاری دعوت کردیم، تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود.

این کار بحمد اللّه قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط، مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند، و مجلدات آن که تا کنون به هشت جلد رسیده (و این نهمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است، و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم.

* * *

در مقدمه این جلد، لازم می دانم نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ ـ کراراً سؤال می کنند: مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود!(۱)

۲ ـ کراراً می گویند: چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟

باید عرض کنم: ما نهایت کوشش رادر سرعت بخشیدن به کار داریم، و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود، باید کاری کرد که میان این دو، تا آنجا که ممکن است جمع شود.

و از سوی دیگر، مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت، که آن هم یک عامل مهم تأخیر است.

۳ ـ گاهی می پرسند: اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می گویم: در آغاز کار تا اندازه ای چنین بود، ولی به زودی برای تأمین همین هدف، بر آن شدیم قلم تفسیر همه از اینجانب باشد و دوستان در جمع آوری

---

۱ ـ چنان که می دانید، تعداد مجلدات تفسیر ۲۷ جلد شده است. (۲۷ / ۳ / ۸۳)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مطالب کمک کنند، آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می دهند، و یادداشت های لازم را تهیه می کنند، ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم، هماهنگی لازم ایجاد می گردد، تا هیچ گونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود، و همه یک دست و یک پارچه و منسجم باشد.

امیدوارم بتوانیم، برای تعمیم منفعت بیشتر، این تفسیر را به زبان عربی و حتی زبان های دیگر ترجمه کنیم، تا دیگران نیز بتوانند از آن بهره گیرند (این پیشنهاد از سوی خوانندگان عزیز نیز مطرح شده است).(۱)

* * *

خداوندا! چشم ما را بینا، گوشمان را شنوا، فکرمان را صائب، زاینده و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم، و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوندا! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً، و دشمنان اسلام عموماً، پیرامون ما برافروخته اند، و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان، تا یک جا دل را به تو بندیم، و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

بار الها! به ما توفیق و عمر مرحمت فرما، که بتوانیم این تفسیر را به پایان بریم، و این خدمت ناچیز را به آخر برسانیم، و یک جا به پیشگاهت تقدیم داریم. (اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ)(۲)

قم حوزه علمیه ـ ناصر مکارم شیرازی

اول / محرم الحرام / ۱۴۰۱

۱۳۵۹ / ۸ / ۱۹

---

۱ ـ اکنون که تصحیح آن انجام می شود، این تفسیر به زبان های عربی «الأمثل» و اردو و قسمتی از آن به زبان انگلسیی و... ترجمه و منتشر شده و مورد استقبال قرار گرفته است. (۲۷ / ۳ / ۸۳)

۲ ـ آل عمران، ۲۶ ـ تحریم، ۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

۱ ـ تفسیر مجمع البیاناز مفسر معروف مرحوم طبرسی
۲ ـ تفسیر تبیاناز دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
۳ ـ تفسیر المیزاناز علاّمه طباطبائی٤ ـ تفسیر صافیاز ملاّمحسن فیض کاشانی٥ ـ تفسیر نور الثقلیناز مرحوم عبد علی بن جمعهٔ الحویزی٦ ـ تفسیر برهاناز مرحوم سیّد هاشم بحرانی
۷ ـ تفسیر روح المعانی از علاّمه شهاب الدین محمود آلوسی
۸ ـ تفسیر المنار از محمّد رشید رضا(تقریرات درس تفسیر شیخ محمّد عبده)
۹ ـ تفسیر فی ظلال القرآن از سیّد قطب
۱۰ ـ تفسیر قرطبی از محمّد بن احمد الانصاری القرطبی۱۱ ـ اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
۱۲ ـ تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
۱۳ ـ تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
۱٤ ـ تفسیر روح الجنان از ابوالفتوح رازی
۱٥ ـ تفسیر کشّاف از زمخشری
۱٦ ـ الدرّ المنثور از سیوطی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر نمونه

جلد نهم

سوره های

هود و یوسف (از آیه ۱ تا ۵۳)

tarikhema.org

جزء ۱۱ قرآن مجید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

سوره هود

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۲۳ آیه است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محتوای سوره هود

مشهور در میان مفسران این است: تمام این سوره در «مکّه» نازل شده، و طبق نقل «تاریخ القرآن»، چهل و نهمین سوره ای است که بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل گردیده.

و نیز طبق تصریح بعضی از مفسران، نزول این سوره در اواخر سال هائی بود که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در «مکّه» به سر می برد، یعنی بعد از مرگ «ابوطالب» و «خدیجه»، در یکی از سخت ترین دوران های زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، که فشار دشمن، تبلیغات خشن و زهرآگینش، بیش از هر زمان دیگر احساس می شد.

به همین جهت، در آغاز این سوره، تعبیراتی که جنبه دلداری و تسلی نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان دارد، دیده می شود.

قسمت عمده آیات این سوره را، سرگذشت پیامبران پیشین مخصوصاً «نوح»، که با وجود نفرات کم بر دشمنان بسیار پیروز شد، تشکیل می دهد.

ذکر این سرگذشت ها، هم وسیله آرامش خاطر برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان در برابر آن انبوه دشمنان بوده، و هم درس عبرتی برای مخالفان نیرومندشان.

به هر حال، آیات این سوره، همانند سایر سوره های مکی، اصول معارف اسلام ـ مخصوصاً «مبارزه با شرک و بت پرستی» ـ «معاد و جهان پس از مرگ» و «صدق دعوت پیامبر» را تشریح می کند، و در لابلای مباحث، تهدیدهای شدیدی نسبت به دشمنان، و دستورهای مؤکدی در زمینه استقامت به مؤمنان، دیده می شود.

در این سوره، علاوه بر حالات «نوح پیامبر»، و مبارزات شدیدش که مشروحاً آمده است، به سرگذشت «هود»، «صالح»، «ابراهیم»، «لوط» و «موسی»، و مبارزات دامنه دارشان بر ضد شرک و کفر و انحراف و ستمگری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اشاره شده است.

این سوره مرا پیر کرد

آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می کند، که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان، و حملات شدید آنان میدان را خالی کنند، بلکه باید هر روز بر استقامت خویش بیفزایند.

به همین دلیل، در حدیث معروفی می خوانیم: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: شَیَّبَتْنِی هُودٌ: «سوره هود مرا پیر کرد»!(١)

یا این که، هنگامی که یارانش عرضه داشتند: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آثار پیری زودرس در چهره شما نمایان شده، فرمود: شَیَّبَتْنِی هُودٌ وَ الْواقِعَةُ: «سوره هود و واقعه مرا پیر کرد»!(٢)

و در بعضی از روایات، سوره «مرسلات»، «عم یتسائلون» و «تکویر» و غیر آن نیز اضافه شده است.(٣)

از «ابن عباس» در تفسیر این حدیث چنین نقل شده: ما نُزِّلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) آیَةٌ کانَ أشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا أشَقَّ مِنْ آیَةِ فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْت وَ مَنْ تابَ مَعَکَ: «هیچ آیه ای بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، شدیدتر و دشوارتر از آیه فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْت وَ مَنْ تابَ مَعَکَ... (استقامت کن آن چنان که دستور یافته ای، و همچنین کسانی که با تو هستند) نبود».(٤)

بعضی از مفسران نقل کرده اند: یکی از دانشمندان، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در خواب

---

١ ـ «نور الثقلین»، جلد دوم، صفحه ٣٣٤ ـ «زبدة البیان»، صفحه ١٦٧ (مکتبة المرتضویّة لإحیاء الآثار الجعفریّة).

٢ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه ١١٢ همین سوره ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٦، صفحه ١٧٢، حدیث ٧٦٥٩ (چاپ آل البیت).

٣ ـ «روح المعانی»، جلد ١١، صفحه ١٧٩ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٦، صفحه ١٧٢ (چاپ آل البیت) ـ «مستدرک»، جلد ٤، صفحه ٢٤٢، حدیث ٤٦٠١ ـ ١٢ (چاپ آل البیت).

جلد ١١، صفحه ٦٦ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٩، صفحه ١٠٧ (التاریخ العربی).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دید، از حضرتش سؤال کرد: این که از شما نقل شده «سوره هود مرا پیر کرد» آیا علتش بیان سرگذشت امت های پیشین و هلاک آنها است؟ فرمود: نه، علتش آیه «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْت...» بود.(۱)

به هر حال، این سوره، علاوه بر این آیه، آیات تکان دهنده ای مربوط به قیامت، بازپرسی در آن دادگاه عدل الهی، و آیاتی پیرامون مجازات اقوام پیشین، و دستوراتی درباره مبارزه با فساد دارد، که همگی مسئولیت آفرین است، و جای تعجب نیست که، اندیشه در این مسئولیت ها آدمی را پیر کند.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است: بسیاری از آیات این سوره، تأکیدی است بر مطالبی که در سوره قبل، یعنی سوره «یونس» آمده است، و آغازش مخصوصاً درست شبیه همان آغاز، و برداشتش نیز در بسیاری از موارد تأکید بر همان مسائل است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

اما در مورد فضیلت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ هذِهِ السُّورَةَ أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ وَ الثَّوابِ بِعَدَدِ مَنْ صَدَّقَ هُوداً وَ الأَنْبیاءَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَ مَنْ کَذَّبَ بِهِمْ، وَ کانَ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِی دَرَجَةِ الشُّهَداءِ، وَ حُوسِبَ حِساباً یَسِیْراً:

«کسی که این سوره را بخواند، پاداش و ثوابی به تعداد کسانی که به هود و سایر پیامبران ایمان آوردند، و کسانی که آنها را تکذیب نمودند خواهد داشت، و روز قیامت در مقام شهداء قرار می گیرد، و حساب آسانی خواهد داشت».(۲)

---

۱ ـ «روح المعانی»، جلد ۱۱، صفحه ۱۷۹ ـ در شرح «نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱۱، صفحه ۲۱۳ (چاپ کتابخانه مرعشی) چنین آمده است: «فی الحدیث المرفوع: شیّبتنی هود، فقیل له فی ذلک، فقال قوله فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْت وَ مَنْ تابَ مَعَک» ـ «درّ المنثور»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰ (دار المعرفة).

۲ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، حدیث ۳، صفحه ۲۰۶ (جلد ۳، صفحه ۲۰۶، طبق چاپ بعثت، ۱٤۱۵ هـ.ق) ـ «مستدرک الوسائل»، جلد ٤، صفحه ۳٤۱، حدیث ٤۸٤۳ ـ ٤٥ ـ «مجمع البیان»، ابتدای سوره هود، ۲

جلد ٥، صفحه ۲۳۹ (مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۰ جلدی) ـ تفسیر «جوامع الجامع»، جلد ۲، صفحه ۱٥۳ (انتشارات جامعه مدرسین).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

روشن است، تنها تلاوت خشک و خالی این اثر را ندارد، بلکه تلاوت، توأم با اندیشه، و سپس عمل است که، انسان را به مؤمنان پیشین نزدیک، و از منکران پیامبران دور می سازد، و به همین دلیل به تعداد هر یک از آنها پاداشی خواهد داشت، و چون با شهیدان امت های گذشته هم هدف خواهد بود، جای تعجب نیست که در درجه آنان قرار گیرد، و حسابی ساده و آسان داشته باشد.

و از امام باقر(علیه السلام) نقل شده: «کسی که سوره هود را در هر جمعه قرائت کند، خداوند او را در روز قیامت در زمره پیامبران مبعوث خواهد کرد و خطاهائی که انجام داده در روز قیامت برشمرده نمی شود».(۱)

و نیز از امام صادق(علیه السلام)نقل شده: «کسی که این سوره را بنویسد و با خود داشته باشد، خداوند نیروی فوق العاده ای به او خواهد داد، و کسی که آن را به همراه داشته باشد، و با دشمن بجنگد، بر او پیروز و غالب می شود، تا آنجا که هر کس او را ببیند از او می ترسد»! (۲)

گر چه افراد ظاهربین و راحت طلب، از این گونه احادیث چنین برداشت می کنند که، فقط بودن خط و نقش قرآن با انسان برای رسیدن به این هدفها کافی است، ولی روشن است، منظور از داشتن اینها با خود آن است که همچون یک دستورالعمل و برنامه زندگی همراه داشته باشد، پیوسته این برنامه را بخواند و مو به مو اجرا کند، و مسلماً چنین کاری، آن همه آثار را نیز خواهد داشت، چه این که در این سوره، دستور استقامت، مبارزه با فساد، همبستگی در راه هدف، و قسمت زیادی از تجربیات و تاریخ اقوام پیشین، که هر کدام از آنها یک درس پیروزی بر دشمن است، وجود دارد.

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ٤١٠، حدیث ٩١٧١٦ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۷،
صفحه ۲۹۳، حدیث .۸

۲ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۰٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١ الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكيم خَبير
٢ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنَّني لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ وَ بَشيرٌ
٣ وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلى أَجَل مُسَمّىً وَ يُؤْتِ كُلَّ ذى فَضْل فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّى أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْم كَبير
٤ إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْء قَديرٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

١ ـ الر، این کتابی است که آیاتش استحکام یافته; سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده) است!

٢ ـ (دعوت من این است) که: جز «اللّه» را نپرستید! من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام!

٣ ـ و این که: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید; سپس به سوی او باز گردید; تا شما را تا مدت معینی، به خوبی بهره مند سازد; و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد! و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید، من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم!

٤ ـ بازگشت شما به سوی «اللّه» است; و او بر هر چیز تواناست!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

چهار اصل مهم در دعوت انبیاء

این سوره، همانند آغاز سوره گذشته، و بسیاری از سوره های دیگر قرآن، با بیان اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می شود، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند، و با دیده دقیق تری به آن بنگرند.

ذکر حروف مقطعه «الر»، خود دلیلی است بر اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی، که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده ای که در اختیار همگان است، همچون «الف، لام، راء» تشکیل شده است (الر).(۱)

و به دنبال این حروف مقطعه، یکی از ویژگی های قرآن مجید را با دو جمله بیان می کند، نخست این که «کتابی است که تمام آیاتش متقن و مستحکم است» (کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ).

و «سپس شرح و تفصیل و بیان تمام نیازمندی های انسان در زمینه زندگی فردی و اجتماعی مادی و معنوی، در آن بیان شده است» (ثُمَّ فُصِّلَتْ).

این کتاب بزرگ، با این ویژگی، از سوی چه کسی نازل شده است؟ «از نزد خدائی که هم حکیم است و هم آگاه» (مِنْ لَدُنْ حَکیم خَبیر).

به مقتضای حکیم بودنش، آیات قرآن را محکم، و به مقتضای خبیر و آگاه بودنش، آیات قرآن را در بخش های گوناگون، طبق نیازهای انسان بیان داشته است; چرا که تا کسی از تمام جزئیات نیازهای روحی و جسمی انسان با خبر نباشد، نمی تواند دستورات شایسته تکامل آفرینی صادر کند.

در واقع، هر یک از صفات قرآن که در این آیه آمده، از یکی از صفات

---

۱ ـ شرح این معنی و سایر تفسیرهائی که برای حروف مقطعه قرآن شده است را در آغاز سوره های «بقره»، «آل عمران» و «اعراف» ذکر کرده ایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند سرچشمه می گیرد، استحکام قرآن از حکمتش، و شرح و تفصیل آن از خبیر بودنش.
در این که فرق میان «أُحْکِمَت» و «فُصِّلَت» چیست؟ مفسران بحث های فراوان کرده اند و احتمالات زیادی داده اند، اما آنچه نزدیک تر از همه، به مفهوم آیه فوق به نظر می رسد این است:
در جمله اول، این واقعیت بیان شده است که، قرآن مجموعه واحد به هم پیوسته ای است، که همچون یک بنای محکم و استوار بر جا است، و نشان می دهد از سوی خداوند واحد یکتا نازل شده، و به همین دلیل هیچ گونه تضاد و اختلاف در میان آیاتش دیده نمی شود.
اما جمله دوم، اشاره به این حقیقت است که: این کتاب در عین وحدت، آن چنان شاخه ها و شعب فراوان دارد که تمام نیازهای روحی و جسمی انسان ها را در زیر پوشش خود قرار می دهد، بنابراین در عین وحدت، کثیر است و در عین کثرت، واحد.

* * *

در آیه بعد، مهم ترین و اساسی ترین محتوای قرآن یعنی توحید و مبارزه با شرک را به این صورت بیان می کند، نخستین دعوت من این است: «جز خداوند یگانه یکتا را نپرستید» (أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ).(۱)
و این نخستین تفصیل از دستورات این کتاب بزرگ است.
و دومین برنامه دعوتم این است که: «من برای شما از سوی او نذیر و

---

۱ ـ در جمله «أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ» دو احتمال داده شده:
نخست این که: از زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، همان گونه که ما در بالا گفتیم و تقدیرش این است: «دَعْوَتِی وَ أَمْرِی أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ».
دوم این که: کلام خدا است و تقدیرش این است: «أَمَرَکُمْ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ»، ولی جمله «إِنَّنی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ وَ بَشیرٌ» با معنی اول سازگارتر است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بشیرم» (إِنَّنی لَکُمْ مِنْهُ نَذیرٌ وَ بَشیرٌ).

در برابر نافرمانی ها و ظلم و فساد و شرک و کفر، شما را بیم می دهم، و از عکس العمل کارهایتان و مجازات الهی بر حذر می دارم، و در برابر اطاعت و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادتبخش می دهم.

* * *

سومین اصل دعوتم این است: «از گناهان خویش استغفار کنید»، و از آلودگی ها خود را شستشو دهید (وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ).

چهارمین اصل دعوتم این است که «به سوی او باز گردید» (ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ).

و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیارائید که بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست.

در واقع، چهار مرحله از مراحل مهم دعوت به سوی حق، در ضمن چهار جمله بیان شده است که، دو قسمت آن «جنبه عقیدتی» و زیربنائی دارد، و دو قسمت «جنبه عملی» و رو بنائی، قبول اصل توحید و مبارزه با شرک و قبول رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) دو اصل اعتقادی است.

و شستشوی از گناه و تخلق به صفات الهی که سازندگی را به تمام معنی از نظر عمل دربر دارد، دو دستور عملی قرآن است، و اگر درست بیندیشیم تمام محتوای قرآن، در این چهار بخش خلاصه می شود، این فهرستی است برای همه قرآن و برای تمام محتوای این سوره.

آنگاه نتیجه های عملی «موافقت» یا «مخالفت» با این چهار دستور را چنین بیان می کند:

«هر گاه به این برنامه ها جامه عمل بپوشانید، خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادتبخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد» (یُمَتِّعْکُمْ مَتاعاً حَسَناً

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

إِلی أَجَل مُسَمّیً).

و از آن بالاتر این که، به هر کس به اندازه کارش بهره می دهد، و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل، به هیچ وجه نادیده نمی گیرد، بلکه «به هر صاحب فضیلتی، به اندازه فضیلتش عطا می کند» (وَ یُؤْتِ کُلَّ ذی فَضْل فَضْلَهُ).

«و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و در برابر این دستورهای چهارگانه عقیدتی و عملی سرپیچی کنید، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم» همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می یابید (وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْم کَبیر).

* * *

به هر حال، بدانید هر کس باشید، و در هر مقام و منزلتی قرار گیرید، سرانجام «بازگشت همه شما به سوی خدا است» (إِلَی اللّهِ مَرْجِعُکُمْ).

و این جمله، اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن، یعنی مسأله معاد و رستاخیز است.

اما هیچ گاه فکر نکنید: قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیتی دارد، یا می توانید از فرمان او، و دادگاه عدالتش فرار کنید، و نیز تصور نکنید که: او نمی تواند استخوان های پوسیده شما را بعد از مرگ، جمع آوری کند، و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند «چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست» (وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته:

پیوند دین و دنیا

هنوز کم نیستند کسانی که، گمان می کنند «دین داری» فقط برای آباد ساختن سرای آخرت، و راحتی پس از مرگ است، و اعمال نیک توشه ای است برای سرای دیگر، و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان به کلّی بی اعتنا هستند، و یا اهمیت کمی برای آن قائلند.

در حالی که، مذهب پیش از آن که سرای آخرت را آباد کند، آبادکننده سرای دنیا است، و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن زندگی نخواهد داشت!

قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است، و حتی گاه دست روی جزئیات مسائل گذاشته، چنان که در سوره «نوح» از زبان این پیامبر بزرگ(علیه السلام) خطاب به قومش می خوانیم: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً * يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوال وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّات وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً: «من به آنها گفتم: از گناهان خود استغفار کنید، و با آب توبه آنها را بشوئید که خدا آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و با اموال و فرزندان، شما را یاری بخشد و باغ های سرسبز و نهرهای آب جاری در اختیارتان قرار دهد».(١)

بعضی، پیوند این مواهب مادی دنیا را با استغفار و شستشوی از گناه، منحصراً یک پیوند معنوی و ناشناخته می دانند ، در حالی که دلیل ندارد برای همه اینها تفسیر ناشناخته کنیم.

چه کسی نمی داند که، دروغ، تقلّب، دزدی و فساد شیرازه زندگی اجتماعی

---

١ ـ نوح، آیات ١٠ ـ ١٢.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

را به هم می ریزد؟

چه کسی نمی داند که ظلم و ستم و تبعیض و اجحاف، آسمان زندگی انسان ها را تیره و تار می کند؟

و چه کسی در این حقیقت شک دارد که، با قبول اصل توحید و ساختن یک جامعه توحیدی بر اساس قبول رهبری پیامبران، و پاک سازی محیط از گناه و آراستگی به ارزش های انسانی ـ یعنی همان چهار اصلی که در آیات فوق به آن اشاره شده ـ جامعه به سوی یک هدف تکاملی پیش می رود و محیطی امن و امان، آکنده از صلح و صفا، آباد و آزاد به وجود می آید؟

به همین دلیل، در آیات فوق، پس از ذکر این چهار اصل می خوانیم: يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى: «اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکوئی بهره مند خواهید شد».

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٥ أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيابَهُمْ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ

ترجمه:

٥ ـ آگاه باشید، آنها سینه هاشان را در کنار هم قرار می دهند، تا خود (و سخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند! آگاه باشید، آنگاه که آنها لباس هایشان را به خود می پیچند (خداوند) می داند آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار می سازند; چرا که او، از اسرار درون سینه ها، آگاه است!

شأن نزول:

گر چه، بعضی از مفسران شأن نزول هائی برای این آیه ذکر کرده اند از جمله این که: آیه درباره «اخنس بن شریقِ» منافق نازل شده است، که مردی شیرین زبان و پشت هم انداز بود، و در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) اظهار دوستی و محبت می کرد، ولی در باطن عدوات می‌ورزید.(١)

و نیز از امام باقر(علیه السلام) از «جابر بن عبداللّه» چنین نقل شده: گروهی از مشرکان، هنگامی که از برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گذشتند، سر خود را به زیر افکنده، حتی سر را با لباس خویش می پوشاندند تا پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنان را نبیند، این آیه درباره آنان نازل گشت.(٢)

---

١ ـ «بحار الانوار»، جلد ٩، صفحات ١٠٢ و ١٠٣ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

٢ ـ «بحار الانوار»، جلد ٩، صفحه ١٠٣ و جلد ١٨، صفحه ٢٣٧ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ تفسیر «عیاشی»، جلد ٢، صفحه ١٣٩ (چاپخانه علمیّه).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

رفتار احمقانه

در هر حال، آیه به طور کلی اشاره به یکی از کارهای احمقانه دشمنان اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) می کند، که با استفاده از روش نفاق آمیز و دورکشی از حق می خواستند ماهیت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند.

لذا می گوید: «آگاه باشید آنها عداوت پیامبر را در دل مخفی می دارند، و سرها را به زیر افکنده، سینه را به جلو خم می کنند، تا خود را از نظر او پنهان دارند» (أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ).

برای فهم دقیق معنی آیه، باید مفهوم جمله «يَثْنُون» به درستی روشن شود.

«يَثْنُون» از ماده «ثنی» (بر وزن سنگ)، در اصل به معنی نزدیک ساختن قسمت های مختلف چیزی به یکدیگر است، مثلاً در مورد تا کردن لباس و پارچه گفته می شود: «ثَنی ثَوْبَهُ» و این که به دو نفر «إِثْنان» گفته می شود، به خاطر آن است که یکی را در کنار دیگر قرار می دهیم، و اگر به مداحی کردن «ثناخوانی» گفته می شود، به خاطر آن است که صفات برجسته طرف را یکی پس از دیگری می شمرند.

این ماده، به معنی خم شدن، نیز آمده است; چرا که انسان با این کار قسمت هائی از بدن خود را به یکدیگر نزدیک می سازد.

و نیز، به معنی در دل گرفتن کینه و عداوت آمده است; چرا که با این کار، انسان عداوت شخص یا چیزی را به دل نزدیک می سازد.

این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که: إِثْنَوْنِی صَدْرُهُ عَلَی الْبَغْضاء: «او کینه مرا به دل گرفت».(۱)

---

۱ ـ به «تاج العروس»، «مجمع البیان»، «المنار» و «مفردات راغب» مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

با توجه به آنچه ذکر شد، چنین به نظر می رسد: تعبیر فوق، ممکن است اشاره به هر گونه «مخفی کاری» ظاهری و باطنی دشمنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) باشد، که از یکسو با در دل داشتن کینه و عداوتش در ظاهر با زبان شیرین اظهار دوستی می کردند.

و از سوی دیگر، به هنگام گفتگو با یکدیگر، سرها را به هم نزدیک و سینه ها را به عقب داده، و حتی لباس ها را به سر می کشیدند، که بدگوئی ها و توطئه ها را به صورت مرموزی به یکدیگر برسانند، تا کسی از راز آنها آگاه نشود.

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند: «آگاه باشید! آنها هنگامی که خود را در جامه هاشان پنهان می دارند، (تا اسرار خود را مخفی دارند باید بدانند) پروردگار پنهان و آشکار آنان را می داند» (أَلا حینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ).

«چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است» (إِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور).

بنابراین کاری از پیش نخواهند برد و هر زمان لازم باشد خداوند پیامبرش را از توطئه آنها آگاه خواهد نمود.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

آغاز جزء دوازدهم

از آیه ٦ سوره هود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦ وَ ما مِنْ دَابَّةٌ فِی الأَرْضِ إِلاّ عَلَی اللّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها کُلٌّ فی کِتاب مُبین

ترجمه:

٦ ـ هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند; همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است! (در لوح محفوظ، در کتاب علم خدا).

تفسیر:

همه میهمان اویند!

در آخرین آیه ای که گذشت، اشاره ای به وسعت علم پروردگار و احاطه او به اسرار نهان و آشکار شده بود، آیه مورد بحث، در حقیقت دلیلی برای آن محسوب می شود; چرا که از روزی دادن خداوند به همه موجودات سخن می گوید، همان کاری که بدون احاطه علمی کامل به همه جهان امکان پذیر نیست!

نخست می گوید: «هیچ دابّه ای در روی زمین نیست، مگر این که رزق و روزی آن بر خدا است، قرارگاه او را می داند، و از نقاطی که از قرارگاهش به آن منتقل می شود (نیز) باخبر است» و در هر جا باشد روزیش را به او می رساند (وَ ما مِنْ دَابَّةٌ فِی الأَرْضِ إِلاّ عَلَی اللّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها).

«تمام این حقائق، با همه حدود و مرزهایش در کتاب مبین و لوح محفوظ علم خداوند ثبت است» (کُلٌّ فی کِتاب مُبین).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای فهم معنی آیه نکات زیر را مورد توجه قرار می دهیم:

۱ ـ گر چه «دابّة» از ماده «دبیب» به معنی آهسته راه رفتن، و قدم های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی، هر گونه جنبنده ای را شامل می شود، اما گاهی به خصوصِ اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می گردد، بنابراین آیه مورد بحث، تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل است.

۲ ـ «رزق» به معنی عطاء و بخشش مستمر است، و از آنجا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است، به آن «رزق» گفته می شود.

این نکته نیز لازم به تذکر است که، مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی شود، بلکه هر گونه عطای مادی و معنوی را شامل می گردد، لذا می گوئیم: اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی عِلْماً تامّاً: «خداوندا علم کامل به من روزی کن» و یا می گوئیم: اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَةَ فِی سَبِیْلِکَ: «خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان».

البته، در آیه مورد بحث، ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عام، نیز چندان بعید نیست.

۳ ـ «مُسْتَقَر» در اصل، به معنی «قرارگاه» است; زیرا ریشه این لغت از ماده «قُرّ» (بر وزن حُرّ) به معنی «سرما»ی شدید می باشد، که انسان و موجودات زنده را خانه نشین می کند، به همین جهت به معنی سکون و توقف نیز آمده است.

«مُسْتَوْدَع» و «ودیعه» از یک ماده است، و در اصل، به معنی رها کردن چیزی است.

و از آنجا که امور ناپایدار رها می شوند، و به حالت اول باز می گردند، به هر امر ناپایدار، «مُسْتَوْدَع» گفته می شود، «ودیعه» را نیز به خاطر این که، سرانجام باید محل خود را رها کند، و به صاحب اصلی باز گردد «ودیعه» گفته اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در حقیقت آیه فوق، می گوید: تصور نشود خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند، روزی می بخشد، و به اصطلاح سهمیه آنها را در خانه هایشان می آورند، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرائطی قرار گیرند، سهم روزی آنها را به آنان می بخشد; چرا که هم جایگاه اصلی آنان را می داند، و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می کنند، باخبر است.

از حیوانات غول پیکر دریائی گرفته، تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می شوند، هر یک مناسب حالشان آنچه را لازم دارند مقرر کرده است.

این روزی به اندازه ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که، از نظر «کمیت» و «کیفیت» کاملاً منطبق بر خواسته ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد، هر چند ظاهراً یک نوع بیشتر نیست، و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهراً ماه های پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است!.

٤ ـ «کِتاب مُبین» به معنی نوشته آشکار است، و اشاره به مرحله ای از علم وسیع پروردگار می باشد، که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می شود.

ممکن است این تعبیر، اشاره به آن باشد که، هیچ کس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد، و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد; چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می کند.

آیا اگر در یک مؤسسه، نام تمام کارمندان و کارکنان در دفتری به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می رود؟!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته:

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

در مورد «رزق» بحث های مهمی است، که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم:

۱ ـ «رزق»

همان گونه که گفتیم در لغت به معنی بخشش مستمر و متداوم است، اعم از مادّی یا معنوی، بنابراین، هر گونه بهره ای را که خداوند نصیب بندگان می کند، از مواد غذائی، مسکن و پوشاک، و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص، به همه اینها «رزق» گفته می شود، و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه های مادی می کنند، توجه دقیق به موارد استعمال آن ندارند.

قرآن درباره شهیدان راه حق می گوید: بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُون: «آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند»(۱) روشن است روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمتهای مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است، که حتی تصورش برای ما در این زندگی مادی مشکل است.

* * *

۲ ـ تأمین نیازمندی ها

مسأله تأمین نیازمندی های موجودات زنده، و به تعبیر دیگر رزق و روزی آنها، از جالب ترین مسائلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از اسرار آن برداشته می شود، و صحنه های شگفت انگیز تازه ای از آن، به وسیله علم فاش می گردد.

در گذشته، همه دانشمندان در فکر بودند، اگر در اعماق دریاها موجودات

---

۱ ـ آل عمران، آیه ۱۶۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زنده ای وجود داشته باشد، غذای آنها از چه راهی تأمین می شود; زیرا ریشه اصلی غذاها به نباتات و گیاهان باز می گردد، که آن هم نیازمند به نور آفتاب است، و در اعماق بیش از ۷۰۰ متر مطلقاً نوری وجود ندارد، و یک شب تاریک ابدی بر آن سایه افکنده است.

ولی به زودی روشن شد، نور آفتاب، گیاهان ذره بینی را در سطح آب، و در بستر امواج پرورش می دهد، و هنگامی که مرحله تکاملی خود را پیمود، همچون میوه رسیده ای، به اعماق دریا فرو می رود، و سفره نعمت را برای موجودات زنده ژرفنای آب فراهم می سازند.

از سوی دیگر، بسیارند پرندگانی که از ماهیان دریا تغذیه می کنند، حتی انواعی از شب پره وجود دارد، که در ظلمت شب، همچون یک غوّاص ماهر به اعماق آب فرو می رود، و صید خود را که با امواج مخصوص رادار مانندی، که از بینی آنها بیرون فرستاده می شود شناسائی و نشانه گیری کرده، بیرون می آورد.

روزیِ بعضی از انواع پرندگان، در لابلای دندان های پاره ای از حیوانات عظیم الجثه دریا نهفته شده! این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریائی دندان هایشان احتیاج به یک «خلال طبیعی»! دارد، به ساحل می آیند، دهانشان را که بی شباهت به غار کوچکی نیست باز نگه می دارند، آن گروه از پرندگان که روزیشان در اینجا حواله شده است، بدون هیچ گونه وحشت و اضطراب وارد این «غار» می شوند، و به جستجوی روزی خویش، در لابلای دندان های حیوان غول پیکر می پردازند، هم شکمی از این غذای آماده، از عزا در می آورند، و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می سازند، و هنگامی که برنامه هر دو پایان پذیرفت، و آنها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش، دهان را به روی هم می گذارد، و به اعماق آب فرو می رود!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

راستی طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، حیرت انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته، و هیچ کس به هیچ وجه در آن ظلمت کده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین، و لانه های پرپیچ و خم، و در لابلای درختان و بر فراز کوه ها و در قعر دره ها زندگی دارند، هیچ کدام از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند، و همان گونه که قرآن می گوید: خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می داند، و هم محل سیار آنان را، هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می کند.

جالب این که، در آیات فوق، به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دابه و جنبنده» شده است، و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است.

می دانیم، هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی زا است، یعنی ماده ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز، در آیات مورد بحث می گوید: خدا به تمام موجودات متحرک روزی می بخشد!

و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم، گیاهان را هم در بر می گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نمو» دارند، به همین دلیل در فلسفه ما، یکی از اقسام حرکت را مسأله «نمو» شمرده اند.

* * *

۳ ـ روزی تا پایان عمر

آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده، و خواه ناخواه به او می رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت، و به گفته شاعر: «شرط عقل است جستن از درها»!

بعضی از افراد سست و بی حال، به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می کند، فکر می کنند: لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند; چرا که روزی مقدر است، و در هر حال به انسان می رسد، و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی ماند!

این چنین افراد نادان، که شناختشان درباره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است، بهانه به دست دشمنان می دهند، که مذهب، عاملی است برای تخدیر، رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت های مثبت زندگی، و تن در دادن به انواع محرومیت ها، به عذر این که، اگر فلان موهبت نصیب من نشده، حتماً روزی من نبوده، اگر روزی من بود، بدون چون و چرا به من می رسید، و این فرصت خوبی به دست استثمارگران می دهد، که هر چه بیشتر خلق های محروم را بدوشند، و آنها را از ابتدائی ترین وسائل زندگی محروم سازند.

در حالی که، مختصر آشنائی به قرآن و احادیث اسلامی، برای پی بردن به این حقیقت کافی است که، اسلام پایه هر گونه بهره گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می شمرد، تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی «لَیْسَ لِلإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی»(۱) بهره انسان را منحصراً در کوشش و کارش قرار می دهد.

پیشوایان اسلامی، برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می کردند، کارهائی سخت و توان فرسا.

پیامبران پیشین نیز، از این قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، زره بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان، که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند، این همه برای روزی تلاش کنند.

بنابراین، روزیِ هر کس مقدّر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به

---

۱ ـ نجم، آیه ۳۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تلاش و کوشش می باشد، و هر گاه این شرط حاصل نشود، مشروط نیز از میان خواهد رفت.
این درست به آن می ماند که می گوئیم: «هر کس، اجلی دارد و مقدار معینی از عمر» مسلماً، مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان بخش بزند، تا اجل معینی زنده می ماند، بلکه مفهومش این است: این بدن، استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد، اما مشروط به این که اصول بهداشت را رعایت کند، و از موارد خطر بپرهیزد، و آنچه را که سبب مرگ زودرس می شود، از خود دور کند.
نکته مهم این است که: آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی، در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست، که برای تأمین زندگی به هر در می زنند، و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی شود.
آیات قرآن و احادیث اسلامی، به این گونه افراد هشدار می دهد: بیهوده دست و پا نکنند، و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند، و تلاش و کوشش کنند، مطمئن باشند خداوند از این راه، همه نیازمندی های آنها را تأمین می کند.
خدائی که، آنها را در ظلمتکده رحم فراموش نکرد.
خدائی که، به هنگام طفولیت، که توانائی بر تغذیه از مواد غذائی این جهان را نداشتند، روزیشان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد.
خدائی که، به هنگام پایان دوران شیرخوارگی، در آن حال که ناتوان بودند، روزیشان را به دست پدری پر مهر داد، که صبح تا شام جان بکند، و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانش زحمت می کشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آری، این خدا چگونه ممکن است به هنگامی که انسان بزرگ می شود، توانائی و قدرت به هر گونه کار و فعالیت پیدا می کند او را فراموش نماید؟!

آیا عقل و ایمان اجازه می دهد انسان در چنین حالی، به گمان این که ممکن است روزیش فراهم نشود، در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد، و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد؟!

البته، نمی توان انکار کرد که بعضی از روزی هاست، چه انسان به دنبال آن برود، یا نرود، به سراغ او می آیند.

آیا می توان انکار کرد که، نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می تابد؟!

و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می شتابند؟!

آیا می توان انکار کرد که عقل و هوش، و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده، به تلاش ما نبوده است!؟

ولی، این گونه مواهبِ به اصطلاح باد آورده، و یا به تعبیر صحیح تر مواهبی که بدون تلاش، به لطف خدا، به ما رسیده، اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم، آنها نیز از دست ما خواهد رفت، و یا بی اثر می ماند.

حدیث معروفی که از علی(علیه السلام) نقل شده که فرمود: وَ اعْلَمْ یا بُنَیَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُک: «بدان فرزندم، روزی دو گونه است، یک نوع آن، همان روزی هائی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش، روزی هائی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می آید»(۱) نیز اشاره به همین حقیقت است.

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، نامه ۳۱، وصیت امام(علیه السلام) به فرزندش امام حسن(علیه السلام) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۳۹، حدیث ۸۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این را نیز نمی توان انکار کرد که، در پاره ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف ها، موهبتی نصیب او می شود، این حوادث گر چه در نظر ما تصادف است، اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می باشد.

بدون شک، حساب این گونه روزی ها از روزی هائی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می آیند جدا است، و حدیث بالا ممکن است اشاره به اینها نیز باشد.

ولی به هر حال، نکته اساسی این است که: تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید: برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد، و فرار از کار، به گمان مقسوم بودن روزی، غلط است.

* * *

٤ ـ متاع حسن!

در آیات مورد بحث، تنها اشاره به مسأله «رزق و روزی» شده، در حالی که در چند آیه قبل، آنجا که سخن از بندگان توبه کار و باایمان می گوید، اشاره به «متاع حسن» (بهره برداری و تمتع شایسته) شده است.

مقابله این دو با یکدیگر، این مطلب را به ما می فهماند که برای همه جنبندگان: انسان ها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره ای از روزی است، ولی «متاع حسن» و «مواهب شایسته و ارزنده» تنها مخصوص انسان های با ایمانی است که، خود را با آب توبه از هر گونه گناه و آلودگی شستشو داده اند، و نعمتهای خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به کار می گیرند، نه در طریق هوا و هوس های سرکش!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٧ وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیّام وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبینٌ

ترجمه:

٧ ـ او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید; و عرش (حکومت) او، بر آب قرار داشت; (به خاطر این آفرید) تا شما را بیازماید که کدام یک عملتان بهتر است! و اگر (به آنها) بگوئی: «شما بعد از مرگ، برانگیخته می شوید!»، مسلماً کافران می گویند: «این سحری آشکار است»!

تفسیر:

هدف آفرینش

در این آیه، از سه نکته اساسی بحث شده است:

نخست، از آفرینش جهان هستی و مخصوصاً آغاز آفرینش که نشانه قدرت پروردگار و دلیل عظمت او است، می فرماید: «او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید» (وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیّام).

نیاز به توضیح ندارد که، منظور از «روز» در اینجا روز معمولی بیست و چهار ساعته نیست; زیرا آن زمان که آسمان و زمین وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته اش به دور خود، بلکه منظور از آن ـ چنان که سابقاً هم گفته ایم ـ «دوران» است، خواه این دوران کوتاه باشد و خواه بسیار طولانی، حتی به مقدار ملیاردها سال، و چون در ذیل آیه ٥٤ سوره «اعراف»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

شرح کافی و جامع در این زمینه داده ایم، نیازی به تکرار نیست.(۱)

و نیز، همان جا یادآور شدیم که، آفرینش جهان در شش دوران متوالی و پی در پی، با این که خدا قدرت داشت تمام عالم را در یک لحظه بیافریند، به خاطر آن است که این آفرینش تدریجی، که هر زمان چهره تازه، رنگ نو و شکل بدیعی پیدا می کند، بهتر و بیشتر، قدرت و عظمت خدا را معرفی می نماید.

او می خواست، قدرت خویش را در هزاران چهره بنماید، نه تنها در یک چهره، در هزاران لباس حکمتش را نشان دهد، نه تنها در یک لباس، تا شناخت ذات پاکش و همچنین شناخت قدرت و حکمتش آسان تر و روشن تر باشد، و دلائلی به تعداد ایام، سال ها و قرون و اعصاری که بر عالم گذشته است، برای معرفتش در اختیار ما باشد.

آنگاه اضافه می کند: «و عرش (حکومت) او بر آب قرار داشت» (وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ).

برای فهم تفسیر این جمله، باید به مفهوم دو کلمه «عَرْش» و «ماء» آشنا شویم:

«عَرش» در اصل به معنی «سقف» یا «شیئی سقف دار» است، و به تخت های بلند ـ همانند تخت های سلاطین گذشته ـ نیز عرش گفته می شود، و همچنین داربست هائی که درخت های «مو» و مانند آن را روی آن قرار می دهند.

اما این کلمه بعداً به معنی قدرت نیز، به کار رفته است، همان گونه که واژه «تخت» در فارسی نیز به همین معنی استعمال می شود:

در عربی گفته می شود: فُلانٌ إِسْتَوی عَلی عَرْشِهِ ـ أَوْ ـ ثُلَّ عَرْشُهُ: «فلان کس بر تخت نشست یا تختش فرو ریخت» کنایه از این که به قدرت رسید و یا

---

۱ ـ به تفسیر «نمونه»، جلد ٦، صفحه ۲۰۰ به بعد مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قدرتش نابود شد، در فارسی نیز می گوئیم: فلان کس را بر تخت نشاندند، و یا از تخت به پائین کشیدند.(۱)

این نکته را نیز باید توجه داشت، که گاهی کلمه «عرش» به معنی مجموعه جهان هستی است، زیرا تخت قدرت خداوند، همه این جهان را فرا می گیرد.

و اما کلمه «ماء» معنی معمولی آن «آب» است، اما گاهی به هر شیء مایع «ماء» گفته می شود، مانند فلزات مایع و امثال آن.

با آنچه در تفسیر این دو کلمه گفتیم، چنین استفاده می شود که: در آغاز، آفرینش جهان هستی به صورت مواد مذابی بود (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت).

سپس، در این توده آب گونه حرکات شدید، و انفجارات عظیمی رخ داد، و قسمت هائی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدائی گرائید، و کواکب و سیارات و منظومه ها، یکی بعد از دیگری تشکیل یافتند.

بنابراین، جهان هستی و پایه تخت قدرت خدا، نخست بر این ماده عظیم آب گونه قرار داشت.

این همان چیزی است که در آیه ۳۰ سوره «انبیاء» نیز به آن اشاره شده است: أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ.

«آیا آنها که خدا را انکار می کنند با چشم علم و دانش این حقیقت را ندیدند، که آسمان ها و زمین، در آغاز به هم پیوسته بود، سپس ما آنها را از هم گشودیم و

---

۱ ـ البته گاهی «عرش» در مقابل «کرسی» استعمال می شود، و مفهوم دیگری دارد که در تفسیر «آیة الکرسی»، آیه ۲۵۵ سوره «بقره»، جلد ۲، صفحه ۲۷۲ به بعد ذکر کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم».

در نخستین خطبه «نهج البلاغه» نیز اشارات روشنی به همین معنی شده است.

دومین نکته ای که آیه فوق به آن اشاره می کند، هدف آفرینش جهان هستی است، همان هدفی که قسمت عمده اش به «گل سرسبد این جهان» یعنی «انسان» باز می گردد، انسانی که باید در مسیر تعلیم و تربیت قرار گیرد و راه تکامل را بپوید، و هر لحظه به خدا نزدیک تر شود، می فرماید: «این آفرینش با عظمت را به این خاطر قرار داد که شما را بیازماید، تا کدامین بهتر عمل می کنید» (لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً).

«لِيَبْلُوَكُم» از ماده «بلاء و ابتلاء» به معنی آزمایش است، همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، آزمایش های الهی برای کشف حال و پی بردن به وضع درونی و روحی و فکری افراد نیست، بلکه به معنی پرورش دادن و تربیت نمودن است.(۱)

جالب این که، این آیه ارزش هر انسانی را به «حُسن» عمل او مربوط می داند، نه به کثرت و فزونی عمل او، و این نشان می دهد که اسلام در همه جا روی «کیفیت» عمل تکیه می کند، نه روی «کثرت و کمیت» عمل.

در حدیثی در همین زمینه، از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده: لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلاً وَ لكِنْ أَصْوَبُكُمْ عَمَلاً، وَ إِنَّمَا الإِصابَةُ خَشْيَةُ اللّهِ، وَ النِّيَّةُ الصّادِقَةُ، ثُمَّ قالَ الإِبْقاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، وَ الْعَمَلُ الْخالِصُ، الَّذِي لاتُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلاّ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ:

«خداوند کثرت عمل را نمی خواهد بلکه درستی عمل را می خواهد، و درستی عمل به آن است که با خدا ترسی و نیت پاک توأم باشد، سپس فرمود: نگهداری

---

۱ ـ شرح این موضوع ذیل آیه ۱۵۵ سوره «بقره»، جلد اول، صفحه ٥٣٦ به بعد بیان شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

عمل از آلودگی به ریا و نیات نادرست، مشکل تر از خود عمل است، و عمل خالص، عملی است که نخواهی هیچ کس جز خدا ترا به خاطر آن ستایش کند».(۱)

سومین نکته اساسی که در این آیه به آن اشاره شده، مسأله «معاد» است که پیوند ناگسستنی با مسأله آفرینش جهان و بیان هدف خلقت دارد; زیرا آفرینش جهان هدفش تکامل انسان ها است، و تکامل انسان ها به خاطر آماده شدن برای زندگی در یک جهان وسیع تر و متکامل تر است، لذا می گوید:

«اگر به آنها بگوئی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید، کافران از روی تعجب می گویند: این باور کردنی نیست، این حقیقت و واقعیت ندارد، بلکه این یک سحر آشکار است» (وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبينٌ).

کلمه «هذا» اشاره به گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره «معاد» است، یعنی این ادعائی که تو درباره معاد داری، سحر آشکاری می باشد، بنابراین، کلمه سحر در اینجا به معنی سخن عاری از حقیقت و گفتار بی اساس و به تعبیر ساده، حقّه و کلک است; زیرا ساحران غالباً با کار خود چیزهائی را به ناظران نشان می دهند، که واقعیت و حقیقتی در آن نیست، بنابراین کلمه «سحر» می تواند به معنی هر چیز عاری از حقیقت به کار رود.

اما این که، بعضی گفته اند: «هذا» اشاره به قرآن مجید است; زیرا قرآن نفوذ و جاذبه سحرانگیزی در شنوندگان داشت، صحیح به نظر نمی رسد; چرا که در آیه، سخن از معاد است نه از قرآن، هر چند جاذبه فوق العاده قرآن جای انکار نیست.

* * *

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۰۷ ـ «کافی»، جلد ۲، صفحه ١٦، حدیث ٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٧، صفحه ۲۳۰، حدیث ٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٨ وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ أَلا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

٩ وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ

١٠ وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

١١ إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ

ترجمه:

٨ ـ و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنها به تأخیر اندازیم، می گویند: «چه چیز مانع آن شده است»؟! آگاه باشید، آن روز که (عذاب) به سراغشان آید، از آنها بازگردانده نخواهد شد; (و هیچ قدرتی مانع آن نخواهد بود;) و آنچه را مسخره می کردند، دامانشان را می گیرد!

٩ ـ و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود!

١٠ ـ و اگر بعد از شدت و رنجی که به او رسیده، نعمت هائی به او بچشانیم، می گوید: «مشکلات از من بر طرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت»! و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می شود.

١١ ـ مگر آنها که (در سایه ایمان راستین،) صبر و استقامت ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند; که برای آنها، آمرزش و اجر بزرگی است!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

مؤمنان، پر ظرفیت، و افراد بی ایمان، کم ظرفیت اند

در این آیات ـ به تناسب بحثی که درباره افراد بی ایمان گذشت ـ گوشه هائی از حالات روانی و نقاط ضعف اخلاقی این گونه افراد تشریح شده، همان نقاط ضعفی که انسان را به راه های تاریک و فساد می کشاند.

نخستین صفتی که برای آنها ذکر می کند، شوخی کردن با حقایق و مسخره نمودن مسائل سرنوشت ساز است، که بر اثر جهل و نادانی و غرور، هنگامی که تهدید رجال آسمانی را در زمینه مجازات و کیفر بدکاران می شنوند، عکس العمل نشان می دهند، می فرماید: «هر گاه چند صباحی بگذرد و ما عذاب و مجازات آنها را تأخیر اندازیم، با بی شرمی مخصوصی می گویند: چه چیز این عذاب را به تأخیر انداخت»؟ چه شد این مجازات؟ کجا رفت این کیفر؟ (وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ).

«امّت» از ماده «أُمّ» به معنی مادر است، و در اصل به معنی انضمام اشیاء به یکدیگر می باشد، و به همین جهت، به هر گروهی که در هدف، یا در زمان و مکان واحدی جمعند امت گفته می شود، ولی این کلمه به معنی «وقت و زمان» نیز آمده است; چرا که اجزای زمان به هم پیوسته اند، و یا به خاطر این که هر جماعت و گروهی در عصر و زمانی زندگی می کنند.

در سوره «یوسف» آیه ٤٥ می خوانیم: وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ: «زندانیِ آزاد شده، بعد از مدتی به یاد یوسف افتاد».

در آیه مورد بحث نیز، «امّت» به همین معنی آمده است، و لذا با کلمه «مَعْدُودَةٍ» توصیف شده است، یعنی اگر مدت کوتاهی مجازات را از آنها تأخیر بیندازیم می گویند: چه چیز مانع آن شده است؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به هر حال، این شیوه همه جاهلان مغرور و بی خبر است، که هر چه با تمایلات آنها سازگار نباشد، در نظرشان مسخره است، لذا تهدیدهای تکان دهنده و بیدارکننده مردان حق را، به شوخی می گیرند و همیشه با آتش، بازی می کنند.

اما قرآن، با صراحت به آنها پاسخ می گوید: «آگاه باشید آن روز که مجازات الهی فرا رسد هیچ چیز جلو آن را نخواهد گرفت» (أَلا یَوْمَ یَأْتیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ).

«و آنچه را مسخره می کردند بر آنان نازل می شود» و آنها را درهم می کوبد (وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ).

درست است که در آن موقع ناله و فریادشان به آسمان بلند می شود، و از گفته های شرم آور خود، پشیمان می گردند، اما نه آن ناله به جائی می رسد، و نه این پشیمانی سودی خواهد داشت.

* * *

از دیگر نقطه های ضعف آنان، کم ظرفیتی در برابر مشکلات، ناراحتی ها و قطع برکات الهی است، چنان که در آیه بعد می گوید: «و هر گاه نعمت و رحمتی به انسان بچشانیم، و سپس آن را از او بر گیریم، او مأیوس و نومید می شود و به کفران و ناسپاسی بر می خیزد» (وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الإِنْسانَ مِنّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَیَؤُسٌ کَفُورٌ).

گر چه در این آیه، سخن از انسان به طور کلی به میان آمده، ولی همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، کلمه «انسان» در این گونه آیات اشاره به انسان های تربیت نایافته و خودرو و بی ارزش است، بنابراین با بحثی که در آیه قبل درباره افراد بی ایمان گذشت، تطبیق می کند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

سومین نقطه ضعف آنها، این است: هنگامی که در ناز و نعمت فرو می روند، چنان خودباختگی و غرور و تکبر بر آنها چیره می شود، که همه چیز را فراموش می کنند، قرآن می گوید: «و اگر نعمت هائی بعد از ناراحتی ها به این انسان برسد، چنان مغرور می شود که می گوید: دیگر همه مشکلات و ناراحتی های من برطرف شد و هرگز باز نخواهد گشت، و به همین جهت، شادی و سرور بی حساب و فخرفروشی و غرور بی جا سر تا پای او را فرا می گیرد، آن چنان که از شکر نعمت های پروردگار غافل می گردد» (وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ).

احتمال دیگری در تفسیرِ جمله «ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي» نیز هست، و آن این که، هنگامی که این گونه اشخاص گرفتار شدائدی می شوند، و سپس به لطف پروردگار شدائد جای خود را به نعمت ها می دهد، آنها می گویند: شدائد گذشته کفاره گناهان ما بود، و تمام معاصی ما با آن شسته شد، ما دیگر پاک و پاکیزه شدیم!، و از مقربان درگاه خدا، و به همین دلیل نیازی به توبه و بازگشت به درگاه او نداریم!

* * *

سپس اضافه می کند: «تنها افراد با ایمان، که صبر را در برابر شدائد و حوادث سخت زندگی پیشه کرده اند، و در همه حال از اعمال صالح فروگذار نمی کنند، از تنگ نظری ها، ناسپاسی ها و غرور و تکبر بر کنارند» (إِلاَّ الَّذينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ).

آنها نه، به هنگام وفور نعمت، مغرور می شوند و خدا را فراموش می کنند، و نه به هنگام شدت و مصیبت مأیوس می گردند و کفران می کنند، بلکه روح بزرگ و فکر بلندشان «نعمت» و «بلا» را، هر دو در خود هضم کرده، و در هر حال از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

یاد خدا و وظائفشان غافل نمی گردند.

و به همین دلیل، «برای این افراد آمرزش و پاداش بزرگی خواهد بود» (أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبیرٌ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ امّت معدوده و یاران مهدی(علیه السلام)

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) به ما رسیده، «امّت معدوده» به معنی نفرات کم، و اشاره به یاران مهدی(علیه السلام)گرفته شده است،(۱) به این ترتیب، معنی آیه نخستین چنین می شود: اگر ما مجازات این ستمگران و بدکاران را به قیام مهدی(علیه السلام) و یارانش واگذار کنیم، آنها می گویند: چه چیز جلو عذاب خدا را گرفته است؟

البته، همان گونه که گفتیم معنی ظاهر آیه این است که، «أُمَّةٌ مَعْدُودَةٌ» به معنی زمان معدود و معین است، و در روایتی که از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در تفسیر آیه، نقل شده، «امت معدوده» همین گونه تفسیر گردیده، بنابراین، روایات مزبور، ممکن است اشاره به معنی دوم، و به اصطلاح «بطن آیه» بوده باشد، که در این صورت بیان یک قانون کلی در مورد ستمگران است، نه یک مسأله مربوط به مشرکان و مجرمان زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و می دانیم: قرآن آیاتش معانی مختلفی دارد، معنی نخستین و ظاهر آن ممکن است درباره یک مسأله خاص یا گروه معینی باشد، اما معنی دوم آن عام و مجرد از زمان و گروه معین.

* * *

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۰۳ و جلد ۵۱، صفحه ٤٤، حدیث ۱ و صفحه ۵۸، حدیث ۵۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ چهار پدیده کوتاه فکری

در آیات فوق، سه حالت مختلف از حالات روحی مشرکان و گنهکاران ترسیم شده، که در ضمن آن چهار وصف برای آنان آمده است:

نخست این که، آنها در برابر قطع نعمت ها «یَؤُوس» یعنی بسیار ناامید، و دیگر این که «کَفُور» یعنی بسیار ناسپاسند.

و به عکس، هنگامی که غرق نعمت می شوند، یا حتی مختصر نعمتی به آنها می رسد، از «خوشحالی» دست و پای خود را گم کرده، یعنی چنان ذوق زده، و غرق لذت و نشاط می گردند، که از همه چیز غافل می شوند، و این سرمستی از باده لذت و غرور، آنها را به فساد و تجاوز از حدود الهی می کشاند.

دیگر این که، «فَخُور» یعنی در موقع نعمت بسیار متکبر، خود برتربین، و فخرفروش می شوند.

به هر حال، این صفات چهارگانه، همه، پدیده هائی هستند از کوتاهی فکر و کمی ظرفیت، و اینها اختصاص به گروه معینی از افراد بی ایمان و آلوده ندارد، بلکه یک سلسله اوصاف عمومی برای همه آنها است.

ولی مردم باایمان، که روحی بزرگ، فکری بلند، سینه ای گشاده، و ظرفیتی وافر دارند، نه دگرگونی های روزگار آنها را تکان می دهد، نه سلب نعمت ها آنان را به ناسپاسی و نومیدی می کشاند، و نه روی آوردن نعمت ها آنها را در غرور و غفلت فرو می برد.

لذا در آخرین آیه، که به عنوان یک استثناء یاد می کند، به جای کلمه «ایمان» «صبر و استقامت» را به کار می برد (دقت کنید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳ ـ میزان کم ظرفیتی

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است: در هر دو مورد (هم مورد سلب نعمت پس از اعطای آن، و هم مورد اعطای نعمت پس از سلب آن) تعبیر به «أَذَقْنا» ـ از ماده «اذاقه» به معنی چشانیدن ـ شده، اشاره به این که، آنها به قدری کم ظرفیتند، که حتی اگر مختصر نعمتی به آنها داده شود، و سپس آن را از آنها بگیرند، داد و فریاد ناسپاسیشان بلند می شود، و نیز اگر بعد از ناراحتی ها، مختصر نعمتی به آنها برسد، چنان ذوق زده می شوند که سر از پا نمی شناسند!

* * *

٤ ـ نعمت ها همه موهبت است

جالب این که، در آیه اول نعمت را با کلمه «رحمت» بیان کرده، و در آیه دوم، همان کلمه «نعمت» و این ممکن است اشاره به آن باشد که، نعمت های الهی همه از طریق تفضل و رحمت خدا به انسان می رسد، نه از طریق استحقاق، و اگر بنا بود نعمت ها جنبه استحقاقی پیدا کند، گروه کمی مشمول آن می شدند، یا هیچ کس مشمول آن نمی شد.

* * *

۵ ـ اعمال نیک دو اثر دارد

در آخرین آیه، به افراد با ایمان و با استقامت که دارای عمل صالح اند، هم وعده «مغفرت» و آمرزش از گناه داده شده، و هم وعده «اجر کبیر»، اشاره به این که اعمال نیک دو اثر دارد، یکی شستشوی گناهان، و دیگری جلب پاداش های بزرگ.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٢ فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّما أَنْتَ نَذیرٌ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ

١٣ أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ

١٤ فَإِلَّمْ یَسْتَجیبُوا لَکُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ وَ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

ترجمه:

١٢ ـ شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می شود، ترک کنی (و به تأخیر اندازی); و سینه ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می گویند: «چرا گنجی بر او نازل نشده؟! و یا چرا فرشته ای همراه او نیامده است؟!» (نگران مباش! چرا که) تو فقط بیم دهنده ای; و خداوند، نگاهبان و ناظر بر همه چیز است (; و به حساب آنان می رسد)!

١٣ ـ آیا می گویند: «او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است)»! بگو: «اگر راست می گوئید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید; و تمام کسانی را که می توانید ـ غیر از خدا ـ (برای این کار) دعوت کنید»!

١٤ ـ و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید (قرآن) تنها با علم الهی نازل شده; و هیچ معبودی جز او نیست! آیا با این حال، تسلیم می شوید؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شأن نزول:

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده، که ممکن است هر دو صحیح باشد:

نخست این که، گروهی از رؤسای کفار «مکّه» نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده گفتند: اگر راست می گوئی که پیامبر خدا هستی، کوه های «مکّه» را برای ما طلا کن! و یا فرشتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.(۱)

شأن نزول دیگری، از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، و آن این که: پیامبر به علی(علیه السلام) فرمود: من از خدا خواسته ام میان من و تو برادری بر قرار سازد، و این درخواست قبول شد، و نیز خواسته ام تو را وصی من کند، این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سخن به گوش بعضی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند: به خدا سوگند یک مَن خرما در یک مشک خشکیده، از آنچه محمّد(صلی الله علیه وآله) از خدای خود خواسته بهتر است، (اگر راست می گوید)، چرا از خدا نخواسته فرشته ای برای یاری او بر دشمنان بفرستد، و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد؟(۲)

آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.

* * *

تفسیر:

قرآن معجزه جاویدان

از این آیات چنین بر می آید که، گاهی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خاطر شدت مخالفت و لجاجت دشمنان، ابلاغ بعضی از آیات را به آخرین فرصت موکول می کرده

---

۱ و ۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۱۰۳ و ۱۰٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، لذا خداوند در نخستین آیه مورد بحث، پیامبرش را با این بیان، از این کار نهی می کند: «گویا ابلاغ بعضی از آیاتی که بر تو وحی می شود، ترک می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می شود» (فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ).

از این ناراحت می شوی که، مبادا آنها معجزات اقتراحی از تو بخواهند و «بگویند: چرا گنجی بر او نازل نشده؟ و یا چرا فرشته ای همراه او نیامده»؟ (أَنْ یَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ).

البته، همان گونه که از آیات دیگر قرآن مانند سوره «اسراء» آیات ۹۰ تا ۹۳ بر می آید، آنها با این تقاضاهای خود درخواست معجزه برای پذیرش حق و پی بردن به صدق دعوت او نمی کردند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و لجاجت و عناد بوده است.

لذا بلافاصله اضافه می کند: «تو تنها بیم دهنده و انذارکننده ای» (إِنَّما أَنْتَ نَذیرٌ).

یعنی خواه آنها بپذیرند، یا نپذیرند، مسخره کنند و لجاجت به خرج دهند.

و در پایان آیه می گوید: «خداوند حافظ و نگاهبان و ناظر بر هر چیز است» (وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکیلٌ).

یعنی از ایمان و کفر آنها پروا مکن! و این به تو مربوط نیست، وظیفه تو ابلاغ است، خداوند خودش می داند با آنها چگونه رفتار کند و او است که حساب کار آنان را دارد.

* * *

از آنجا که، این بهانه جوئی ها و ایرادتراشی ها، به خاطر آن بود که آنها اصولاً وحی الهی را منکر بودند و می گفتند: این آیات از طرف خدا نیست، اینها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمله هائی است که «محمّد» به دروغ بر خدا بسته، لذا آیه بعد به پاسخ این سخن با صراحت هر چه بیشتر پرداخته، می گوید: «آنها می گویند او (پیامبر) آنها را به خدا افترا بسته» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ).

«به آنها بگو اگر راست می گوئید که اینها ساخته و پرداخته مغز بشر است، شما هم ده سوره همانند این سوره های دروغین بیاورید و از هر کس می توانید ـ جز خدا ـ برای این کار دعوت کنید» (قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ).

* * *

«اما اگر آنها دعوت شما مسلمانان را اجابت نکردند، و حاضر نشدند لا اقل ده سوره همانند این سوره ها بیاورند، بدانید این ضعف و ناتوانی نشانه آن است که این آیات از علم الهی سرچشمه گرفته» و الا اگر ساخته فکر بشر بود، آنها هم بشرند (فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ).

و نیز بدانید «معبودی جز خدا نیست» و نزول این آیات معجز نشان دلیل بر این حقیقت است (وَ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ).

«آیا با این حال در برابر فرمان الهی، شما ای مخالفان تسلیم می شوید»؟ (فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

آیا با این که از شما دعوت به مبارزه کردیم، و عجز و ناتوانیتان در برابر این دعوت ثابت شد، جای تردید می ماند که این آیات از طرف خدا است، با این معجزه روشن، باز هم راه انکار را می پوئید؟ یا تسلیم خواهید شد؟

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:

۱ ـ توضیحی درباره «لَعَلَّ»

همان طور که می دانیم، «لَعَلَّ» معمولاً برای اظهار امیدواری به انجام چیزی ذکر می شود، ولی در اینجا به معنی «نهی» آمده است، درست مثل این که پدری می خواهد فرزند خود را از انجام چیزی نهی کند، می گوید: شاید تو با فلان کس رفاقت می کنی که در کارهای خود زیاد جدی نیستی، یعنی با او رفاقت مکن زیرا رفاقت با او تو را سست می کند.

بنابراین، «لَعَلَّ» در این گونه موارد، هر چند در همان معنی «شاید» به کار رفته است، ولی مفهوم التزامی آن نهی از انجام کاری است.

در آیات مورد بحث نیز، خداوند به پیامبرش تأکید می کند: ابلاغ آیات الهی را به خاطر وحشت از تکذیب مخالفان و یا تقاضای «معجزات اقتراحی» به تأخیر نیندازد.

* * *

۲ ـ آیا ممکن است ابلاغ آیات را به تأخیر اندازد؟

در اینجا سؤالی پیش می آید که: چگونه ممکن است پیامبر(صلی الله علیه وآله) ابلاغ آیات الهی را تأخیر اندازد؟ و یا اصولاً از ابلاغ آنها خودداری کند؟ با این که پیامبر(صلی الله علیه وآله)معصوم است و هیچ گونه گناه و خطائی از او سر نمی زند.

پاسخ این است: هر گاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور به ابلاغ فوری حکمی باشد، مسلماً بدون واهمه آن را ابلاغ خواهد کرد، ولی گاه می شود وقت ابلاغ وسیع است، و پیامبر روی ملاحظاتی آن هم نه ملاحظاتی که به شخص خودش باز گردد، بلکه ملاحظاتی که جنبه عمومی و دفاع از مکتب دارد، ابلاغ آن را به عقب می اندازد، و این مسلماً گناه نیست، همان گونه که نظیر آن را در سوره «مائده» آیه ٦٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خواندیم، که خداوند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) تأکید می کند: «آیات الهی را ابلاغ نماید و از تهدیدهای مردم نهراسد، و خدا او را حفظ خواهد کرد» (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ).

در واقع، با این که تأخیر ابلاغ در اینجا ممنوع نبود، ولی سرعت در آن، که توأم با نشان دادن قاطعیت بوده، اولی محسوب می شده است، خداوند به این طریق می خواهد پیامبرش را از نظر روانی تقویت کند، و قاطعیت او را در مقابل مخالفان بیشتر سازد، که از جار و جنجال و درخواست های بی اساس و بهانه جوئیهای مسخره آنان وحشتی به خود راه ندهد.

* * *

۳ ـ معنی «أَمْ»

درباره معنی «أَمْ» در آغاز آیه دوم (أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ...) مفسران دو احتمال داده اند: یکی این که، به معنی «أو» (یا) بوده باشد و دیگر این که، به معنی «بَلْ» (بلکه) است.

در صورت اول، معنی آیه چنین می شود: شاید تو آیات ما را از ترس بهانه جوئی های مخالفان بر آنها تلاوت نکردی، یا این که آیات را خواندی، ولی آنها آن را افترا و دروغ بر خدا قلمداد کردند.

و در صورت دوم، معنی چنین خواهد بود: ابلاغ آیات الهی را به خاطر بهانه جوئی های آنها به تأخیر نینداز! سپس اضافه می کند: اینها اساساً منکر وحی و نبوت اند، و می گویند: پیامبر به خدا دروغ بسته است.

در حقیقت، خداوند با این بیان، به پیامبرش خبر می دهد: درخواست های آنها در زمینه معجزات اقتراحی، نه به خاطر حقیقت طلبی است، بلکه به خاطر آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

است که آنها اصولاً منکر نبوت اند، و اینها همه بهانه است.

به هر حال، دقت در مفهوم آیات فوق، و مخصوصاً دقت روی کلمات آن، از نظر ادبی نشان می دهد که، معنی دوم به مفاد آیات نزدیک تر است (دقت کنید).

* * *

٤ ـ پاسخ به معجزات اقتراحی، خیر!

شک نیست که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) باید در مقابل حق طلبان معجزاتی به عنوان سند حقانیت خود ارائه کند، و هیچ پیامبری نمی تواند تنها روی ادعا تکیه نماید، ولی بدون شک، مخالفانی که در آیات فوق سخنی از آنان به میان آمده، در جستجوی حقیقت نبودند، و معجزاتی را که مطالبه می کردند، معجزات اقتراحی بود (منظور از معجزات اقتراحی این است که، هر کس به میل و هوس خود، پیشنهاد معجزه ای بکند و به هیچ معجزه دیگری قناعت نکند) مسلماً چنین افرادی بهانه جو هستند، نه حقیقت خواه.

آیا حتماً لازم است پیامبر دارای گنج های عظیمی باشد، آن چنان که مشرکان «مکّه» پیشنهاد می کردند؟

و یا حتماً باید فرشته ای همراه او به تبلیغ رسالت پردازد؟

از این گذشته، آیا خود قرآن از هر معجزه ای برتر و بالاتر نبود؟

اگر واقعاً آنها در صدد بهانه جوئی نبودند، چرا به همین گفتار قرآن گوش فرا نمی دادند که می گوید: «اگر معتقدید این آیات را پیامبر از پیش خود گفته، بروید و همانند آن را بیاورید، و از تمام مردم جهان کمک بگیرید».

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۵ ـ آیات تحدّی

آیات فوق، بار دیگر اعجاز قرآن را تأکید می کند و می گوید: این یک سخن عادی نیست، تراوش مغز بشر نمی باشد، بلکه وحی آسمانی است، که از علم و قدرت بی پایان خداوند سرچشمه گرفته، و به همین جهت، تحدّی می کند و تمام جهانیان را به مبارزه می طلبد.

با توجه به این که: معاصران پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حتی اقوامی که تا به امروز روی کار آمدند، از انجام چنین چیزی عاجز ماندند و تن به آن همه مشکلات دادند اما اقدامی در راه معارضه با آیات قرآن نکردند، روشن می شود چنین کاری اصولاً از بشر ساخته نبوده و نیست، آیا معجزه چیزی غیر از این است؟

این ندای قرآن، هنوز در گوش ماست، و این معجزه جاویدان همچنان جهانیان را به سوی خود می خواند، و تمام محافل علمی دنیا را تحدی می کند، نه تنها از نظر فصاحت و بلاغت یعنی شیرینی و جذابیت عبارات، و رسائی مفاهیم، بلکه، از جهت محتوا، علومی که آن زمان از نظر انسان ها پنهان بود، قوانین و مقرراتی که ضامن سعادت و نجات بشریت است، بیاناتی خالی از هر گونه تناقض و پراکنده گوئی، تواریخی خالی از هر گونه خرافات و گزاف گوئی و مانند اینها.(۱)

* * *

٦ ـ «همه قرآن» یا «ده سوره» یا «یک سوره»؟

همان گونه که می دانیم، قرآن مجید در یکجا، مخالفان را دعوت به آوردن مثل قرآن کرده است (سوره اسراء ـ ۸۸).

---

۱ ـ در تفسیر آیات ۲۳ و ٢٤ سوره «بقره»، پیرامون اعجاز قرآن مشروحاً بحث کرده ایم، جلد اول تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۲۹ به بعد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و در جای دیگر، به آوردن ده سوره همانند قرآن (آیات مورد بحث).
و در مورد دیگر، به آوردن یک سوره مثل سوره های قرآن (بقره ـ ۲۳).
به همین دلیل، در میان گروهی از مفسران بحث شده: این تفاوت در تحدّی و دعوت به مبارزه برای چیست؟ چرا یک جا همه قرآن، جای دیگر ۱۰ سوره و جای دیگر یک سوره؟
در پاسخ این سؤال طرق مختلفی پیموده اند:
الف ـ بعضی معتقدند: این تفاوت از قبیل تنزل از مرحله بالاتر به مرحله پائین تر است، درست مثل این که کسی به دیگری می گوید: اگر تو هم مثل من در فن نویسندگی و شعر مهارت داری، کتاب و دیوانی همچون کتاب و دیوان من بنویس! بعد تنزل می کند، و می گوید: یک فصل مانند آن را، و یا حتی یک صفحه مثل آن ارائه بده!
ولی این پاسخ، در صورتی صحیح است که سوره های «اسراء»، «هود»، «یونس» و «بقره» به همین ترتیب نازل شده باشد، البته این با ترتیبی که در کتاب «تاریخ القرآن» از «فهرست ابن ندیم» نقل شده سازگار است; چرا که او می گوید: سوره «اسراء» سوره ٤٨ و «هود» ٤٩ و «یونس» ٥١ و «بقره» نودمین سوره است که بر پیامبر نازل شده.
اما این سخن با ترتیب معروفی که برای سوره های فوق در تفاسیر اسلامی آمده است سازگار نمی باشد.
ب ـ بعضی گفته اند: گر چه ترتیب نزول سوره های فوق منطبق بر تنزل از مرحله بالا به مرحله پائین نیست، ولی می دانیم همه آیات یک سوره، با هم نازل نمی شده، چه بسا آیاتی که مدتی بعد نازل می شد، به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خاطر تناسب هائی که داشت، در سوره قبل قرار داده می شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در محل کلام ما نیز ممکن است چنین باشد، و از این رو تاریخ سوره های فوق منافاتی با تنزل از مرحله بالاتر به پائین تر ندارد.

ج ـ احتمال دیگری، که برای حل این مشکل وجود دارد این است: واژه «قرآن» واژه ای است که به «تمام» و «بعض» قرآن، هر دو اطلاق می شود، مثلاً در آیه اول سوره «جنّ» می خوانیم: إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً: «ما قرآن عجیبی شنیدیم» پیدا است، که آنها قسمتی از قرآن را شنیده بودند.

اصولاً «قرآن» از ماده «قرائت» است، و می دانیم قرائت و تلاوت، هم بر کل قرآن صادق است و هم بر جزء آن، بنابراین، تحدّی به مثل قرآن مفهومش تمام قرآن نیست، و با ده سوره، و حتی یک سوره نیز سازگار می باشد.

از سوی دیگر، «سوره» نیز در اصل به معنی مجموعه و محدوده است، و بر مجموعه ای از آیات نیز تطبیق می کند، هر چند یک سوره کامل به اصطلاح معمولی نبوده باشد.

و به تعبیر دیگر، سوره در دو معنی استعمال می شود: یکی به معنی مجموع آیاتی که هدف معینی را تعقیب می کند، و دیگر یک سوره کامل که با بسم اللّه شروع و پیش از بسم اللّهِ سوره بعد پایان می پذیرد.

شاهد این سخن، آیه ٨٦ سوره «توبه» است آنجا که می فرماید: وَ إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ...: «هنگامی که سوره ای نازل می شود که ایمان به خدا بیاورید و با پیامبرش جهاد کنید...» روشن است که منظور از سوره در اینجا، همان آیاتی است که هدف فوق (یعنی ایمان به خدا و جهاد) را تعقیب می کند، هر چند قسمتی از یک سوره کامل باشد.

«راغب» نیز در کتاب «مفردات» در تفسیر آیه اول سوره «نور» «سُورَةٌ أَنْزَلْناها...» می گوید: «أَیْ جُمْلَةٌ مِنَ الأَحْکامِ وَ الْحِکَمِ...».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان گونه که ملاحظه می کنیم، سوره را به معنی مجموعه ای از احکام تفسیر کرده است.
بنابراین، فرق چندانی میان «قرآن»، «سوره» و «ده سوره» از نظر مفهوم لغت باقی نمی ماند، یعنی همه اینها به مجموعه ای از آیات قرآن اطلاق می گردد، نتیجه این که: تحدّی قرآن، به یک کلمه و یک جمله نیست، که کسی ادعا کند من می توانم مثل آیه «وَ الضُّحی» و آیه «مُدْهامَّتان»، و یا جمله های ساده ای از قرآن را بیاورم، بلکه تحدّی در همه جا به مجموعه ای از آیات است، که هدف مهمی را تعقیب می کند (دقت کنید).

* * *

۷ ـ مخاطب «فَإِلَّمْ یَسْتَجیبُوا لَکُم»

در این که مخاطب در جمله «فَإِلَّمْ یَسْتَجیبُوا لَکُم» کیست؟ در میان مفسران گفتگو است:
بعضی گفته اند: مخاطب مسلمانانند، یعنی اگر منکران، دعوت شما را اجابت نکردند و همانند ده سوره از قرآن را نیاوردند، بدانید که این قرآن از طرف خدا است، و این خود دلیل اعجاز قرآن است.
بعضی دیگر گفته اند: مخاطب منکران هستند، یعنی ای منکران! اگر سایر انسان ها و هر چه غیر از خدا است، دعوت شما را برای کمک کردن به آوردن مثل قرآن اجابت نکردند، و عاجز و ناتوان ماندند، بدانید که این قرآن از طرف خدا است.
البته، از نظر نتیجه، تفاوت چندانی میان دو تفسیر نیست، ولی احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١٥ مَنْ كانَ يُريدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فيها وَ هُمْ فيها لايُبْخَسُونَ

١٦ أُولئِکَ الَّذينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى الأخِرَةِ إِلاَّ النّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

١٥ ـ كسانى كه زندگى دنيا و زينت آن را بخواهند، (نتيجه) اعمالشان را در همين دنيا به طور كامل به آنها مى دهيم; و چيزى كم و كاست از آنها نخواهد شد!

١٦ ـ (ولى) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمى) نخواهند داشت; و آنچه را در دنيا (براى غير خدا) انجام دادند، بر باد مى رود; و آنچه را عمل مى كردند، باطل و بى اثر مى شود!

تفسير:

آيات گذشته، با ذكر «دلائل اعجاز قرآن» حجت را بر مشركان و منكران تمام كرد، و از آنجا كه پس از وضوح حق باز گروهى، تنها به خاطر حفظ منافع مادى خويش، از تسليم خودددارى مى كنند، آيات مورد بحث اشاره به سرنوشت اين گونه افراد دنياپرست كرده، مى گويد: «كسى كه تنها هدفش، زندگى دنيا، زرق و برق و زينت آن باشد، در همين جهان نتيجه اعمال خويش را در مى يابد، بى آن كه چيزى از آن كم و كاست شود» (مَنْ كانَ يُريدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فيها وَ هُمْ فيها لايُبْخَسُونَ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بخس» در لغت به معنی نقصان حق است، و جمله «وَ هُمْ فیها لایُبْخَسُونَ» اشاره به این است که، آنها نتیجه اعمالشان را بدون کمترین نقصانی خواهند گرفت.

این آیه، بیان یک سنت همیشگی الهی است، که اعمال مثبت و مؤثر، نتایج آن از میان نمی رود، با این تفاوت که، اگر هدف اصلی رسیدن به زندگی مادی این جهان باشد، ثمره آن چیزی جز آن نخواهد بود.

و اما اگر هدف، خدا و جلب رضای او باشد، هم در این جهان تأثیر خواهد بخشید و هم نتایج پر باری برای جهان دیگر خواهد داشت.

در واقع، قسم اول از این اعمال، به بنای بی دوام و کوتاه عمری می ماند که تنها برای یک مدت موقت ساخته، و از آن استفاده می شود، ولی بعد از آن ویران می گردد.

اما قسم دوم، به بناهای محکم و شالوده داری شبیه است که، قرن های متوالی برقرار می ماند و قابل استفاده است.

نمونه این موضوع را، امروز در اطراف خود به روشنی می یابیم، جهان غرب با تلاش پی گیر و منظم خود، اسرار بسیاری از علوم و دانش ها را یافته، بر نیروهای مختلف طبیعت مسلّط گشته، و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی، مواهب فراوانی فراهم نموده است.

بنابراین، گفتگو ندارد که آنها نتایج اعمال و تلاش های خود را خواهند گرفت، و به پیروزی های درخشانی نایل خواهند شد، اما از آنجا که هدفشان تنها زندگی است، اثر طبیعی این اعمال، چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود.

حتی کارهای انسانی و مردمی آنها مانند: تأسیس بیمارستان ها، درمانگاه ها،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مراکز فرهنگی، کمک به بعضی از ملت های فقیر و امثال آن اگر دامی برای استعمار و استثمار آنان نباشد، چون به هر حال، هدف مادی و حفظ منافع مادی دارد تنها اثر مادی خواهد داشت. همچنین، کسانی که اعمال ریا کارانه انجام می دهند، اعمالی که جنبه های انسانی و عبادی دارد.

* * *

لذا در آیه بعد، صریحاً می گوید: «این گونه افراد در سرای دیگر بهره ای جز آتش ندارند»! (أُولئِکَ الَّذینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْأخِرَةِ إلاَّ النّارُ).

«و تمام آنچه را در این جهان انجام داده اند، در جهان دیگر محو و نابود می شود» و هیچ پاداشی در برابر آن دریافت نخواهند کرد (وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فیها).

«و تمام اعمالی را که، برای غیر خدا انجام داده اند، باطل و نابود می گردد» (وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

«حَبْطَ» (بر وزن وقت) در اصل، به این معنی است که، حیوان از علف های نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند، و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع شود، این حیوان، بر اثر این حالت ظاهراً چاق و چله به نظر می رسد، ولی در باطن مریض و بیمار است.

این تعبیر جالب و رسائی است، درباره اعمالی که ظاهراً مفید و انسانی است، ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ ممکن است در ابتداء چنین به نظر برسد که، دو آیه فوق با هم یک نوع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تعارض دارند، برای این که آیه اول می گوید: «اشخاصی که تنها هدفشان زندگی دنیاست، نتیجه همه اعمالشان را بی کم و کاست به آنها می دهیم» و آیه دوم می گوید: «اعمال آنها حبط و بی خاصیت و باطل می گردد»!

اما، با توجه به این که یکی از این دو آیه اشاره به محیط زندگی دنیا، و دیگری به سرای آخرت است، پاسخ این ایراد روشن می شود، آنها نتایج اعمال خویش را در دنیا به طور کامل می گیرند، ولی چه سود که این اعمال، هر چند از مهم ترین کارها باشد برای آخرت آنها بی اثر است; چرا که هدفشان پاک و نیتشان خالص نبوده، آنها هدفی جز وصول به یک سلسله منافع مادی نداشتند، که به آن رسیدند.

* * *

۲ ـ ذکر کلمه «زینت» بعد از «حیات دنیا»، برای این است که دنیاپرستی و زرق و برق دنیا را محکوم کند، نه بهره گیری معتدل و حساب شده از مواهب این جهان.

کلمه «زینت» که در اینجا به طور سر بسته بیان شده، در آیات دیگر به زنان زیبا، گنج ها و ثروت های عظیم، مرکب های گران بها و پر زرق و برق، زمین های زراعتی و دام های فراوان تفسیر شده است (زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ).(۱)-(۲)

* * *

۳ ـ ذکر کلمه «باطل» بعد از «حَبِطَ»، ممکن است اشاره به این باشد که

---

۱ ـ آل عمران، آیه ۱٤.

۲ ـ برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ٤٥٦ به بعد، ذیل آیه ۱٤ سوره «آل عمران» مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اعمال آنها ظاهری دارد بدون محتوا، و به همین دلیل، نتیجه آن بر باد می رود، سپس اضافه می کند: اعمالشان اصولاً از آغاز باطل و بی خاصیت است، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی شود، و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است، حقیقت خود را نشان می دهد، معلوم می شود: این گونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است.

* * *

٤ ـ در توضیح آیات فوق، در تفسیر «درّ المنثور» حدیثی نقل شده، که مفاد آیه را به خوبی روشن می سازد، می نویسد: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

إذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهْ صارَتْ أُمَّتِی ثَلاثَ فِرَق:

فِرْقَهٌ یَعْبُدُونَ اللّهَ خالِصاً.

وَ فِرْقَهٌ یَعْبُدُونَ اللّهَ رِیاءً.

وَ فِرْقَهٌ یَعْبُدُونَ اللّهِ یُصِیبُونَ بِهِ دُنْیا.

فَیَقُولُ لِلَّذِی کانَ یَعْبُدُ اللّهَ لِلدُّنْیا: بِعِزَّتِی وَ جَلالِی ما أَرَدْتَ بِعِبادَتِی؟ فَیَقُولُ: الدُّنْیا.

فَیَقُولُ لاجرَمَ لایَنْفَعُکَ ما جَمَعْتَ وَ لاتَرْجِعُ إِلَیْهِ إِنْطَلِقُوا بِهِ إِلَی النّارِ.

وَ یَقُولُ لِلَّذِی یَعْبُدُ اللّهَ رَیاءً: بِعِزَّتِی وَ جَلالِی ما أَرَدْتَ بِعِبادَتِی؟

قالَ: الرِّیاءُ، فَیَقُولُ إِنَّما کانَتْ عِبادَتُکَ الَّتِی کُنْتَ تُرائِی بِها لایَصْعَدُ إِلیَّ مِنْها شَیْءٌ وَ لایَنْفَعُکَ الْیَوْمَ، إِنْطَلِقُوا بِهِ إِلَی النّارِ.

وَ یَقُولُ لِلَّذِی کانَ یَعْبُدُ اللّهَ خالِصاً: بِعِزَّتِی وَ جَلالِی ما أَرَدْتَ بِعِبادَتِی؟ فَیَقُولُ: بِعِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ لاَ نَتَ أَعْلَمُ مِنِّی کُنْتُ أَعْبُدُکَ لِوَجْهِکَ وَ لِدارِکَ قالَ: صَدَقَ عَبْدِی إِنْطَلِقُوا بِهِ إِلَی الْجَنَّهْ:

«هنگامی که روز قیامت می شود، پیروان من به سه گروه تقسیم می شوند:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گروهی خدا را با اخلاص پرستش می کردند.
گروهی از روی ریا.
و گروهی به خاطر این که به دنیا برسند.
در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیا، پرستش می کرده می گوید: به عزت و جلال من سوگند، بگو هدف تو از پرستش من چه بود؟
در پاسخ می گوید: دنیا.
خداوند می گوید: بنابراین آنچه را اندوختی به حال تو سودی نمی دهد و به آن باز نمی گردی، او را به سوی آتش ببرید!.
و به آن کس که خدا را از روی ریا عبادت می کرده می گوید: به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده؟
در پاسخ می گوید: ریا!
می فرماید: آن عبادتی را که از روی ریا انجام می دادی، چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد، و امروز هیچ سودی به تو نخواهد داد، او را به سوی آتش ببرید!
و به آن کس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده می گوید: به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود؟
در پاسخ می گوید: به عزت و جلالت قسم تو از آن آگاه تری، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم.
می فرماید: بنده ام راست می گوید او را به بهشت ببرید».(۱)
* * *

---

۱ ـ «درّ المنثور»، جلد ۳، صفحه ۳۲۳ (دار المعرفة) ـ «المیزان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۸۱ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ «مجمع الزوائد»، جلد ۱۰، صفحات ۲۲۲ و ۳۵۰ (دار الکتب العلمیه بیروت) ـ «المعجم الاوسط»، جلد ۵، صفحه ۲۰۹ (دار الحرمین) ـ «العهود المحمّدیه»، صفحه ۱۳ (مصطفی البابی الحلبی و اولاده).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ
مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ
فَالنّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فى مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ
النّاسِ لايُؤْمِنُونَ

ترجمه:

۱۷ ـ آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهدی از سوی (خدا) آمده، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بوده (و گواهی بر آن می دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟! آنها (حق طلبان) به او ایمان می آورند! و هر کس از گروه های مختلف به او کافر شود، آتش، وعده گاه اوست! پس، تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت! ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند!

تفسیر:

در تفسیر آیه فوق، میان مفسران گفتگو بسیار است، در جزئیات کلمات آیه، و ضمائر، موصول و اسم اشاره آن، نظرات گوناگونی داده اند، که نقل همه آنها بر خلاف روش این تفسیر است، ولی دو تفسیر را که از همه روشن تر به نظر می رسد، به ترتیب اهمیت، در اینجا می آوریم:

۱ ـ در آغاز آیه، می گوید: «آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و به دنبال آن شاهد و گواهی از سوی خدا آمده، و قبل از آن، کتاب موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت او آمده است، همانند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسی است که دارای این صفات و نشانه ها و دلائل روشن نیست؟» (أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً).

این شخص همان پیامبر(صلی الله علیه وآله) است و «بیّنه» و دلیل روشن او قرآن مجید و شاهد و گواه صدق نبوتش مؤمنان راستینی همچون علی(علیه السلام) می باشند، پیش از او نشانه ها و صفاتش در «تورات» آمده است.

به این ترتیب، از سه راه روشن، حقانیت دعوتش به ثبوت رسیده است.

نخست، قرآن، که بیّنه و دلیل روشنی است در دست او.

دوم، کتب آسمانی پیشین، که نشانه های او را دقیقاً بیان کرده، و پیروان این کتب در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را به خوبی می شناختند، و به همین دلیل در انتظار او بودند.

سوم، پیروان فداکار و مؤمنان مخلص، که بیانگر صدق دعوت و گفتار او می باشند; زیرا یکی از نشانه های حقانیت یک مکتب، اخلاص، فداکاری، عقل، درایت و ایمان پیروان آن مکتب است; چرا که هر مکتبی را از پیروانش می توان شناخت!.

آیا با وجود این دلائل زنده، می توان او را با مدعیان دیگر قیاس کرد و یا در صدق دعوتش تردید نمود؟.(۱)

پس از آن، به دنبال این سخن، اشاره به افراد حق طلب و حقیقت جو کرده، از آنها دعوت ضمنی به ایمان می کند و می گوید: «آنها به چنین پیامبری که این همه دلیل روشن در اختیار دارد، ایمان می آوردند» (أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ).

---

۱ ـ مطابق این تفسیر، منظور از «من» پیامبر و منظور از «بیّنه» قرآن و منظور از «شاهد» که به معنی جنس است مؤمنان راستین می باشد که در رأس آنها امیر مؤمنان علی(علیه السلام) قرار داشت، و ضمیر «مِنْهُ» به خداوند و ضمیر «قَبْلِهِ» به قرآن یا پیامبر باز می گردد، و مجموع جمله مبتدا است و خبر آن محذوف است و تقدیر آن چنین می شود: «کَمَنْ لَیْسَ کَذلِکَ» ـ و یا ـ «کَمَنْ یُرِیْدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گر چه، چنین کسانی که با کلمه «أُولئِکَ» به آنها اشاره شده، در خود این آیه ذکر نشده اند، ولی با توجه به آیات گذشته، می توان حضور آنها را در جوّ این آیه احساس کرد و مورد اشاره قرار داد.

و به دنبال آن، سرنوشت منکران را به این صورت بیان می کند: «هر کس از گروه های مختلف به او کافر شود، موعد و میعادش آتش دوزخ است» (وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ).

و در پایان آیه، همان گونه که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، روی سخن را به پیامبر کرده، یک درس عمومی برای همه مردم بیان می کند، می گوید: «اکنون که چنین است و این همه شاهد و گواه بر صدق دعوت تو وجود دارد ، هرگز در آنچه بر تو نازل شده تردید به خود راه مده» (فَلا تَکُ فی مِرْیَةٍ مِنْهُ).

«چرا که این سخن حقی است از سوی پروردگار تو» (إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ).

«ولی بسیاری از مردم، بر اثر جهل و تعصب و خودخواهی، ایمان نمی آورند» (وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایُؤْمِنُونَ).

۲ ـ تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده این است که، هدف اصلی بیان حال مؤمنان راستین است، که با در دست داشتن دلائل روشن و شواهدی که بر صدق دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است، و گواهی هائی که در کتب پیشین می باشد، آنها به اتکای این دلائل، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ایمان می آورند.

بنابراین، منظور از جمله «مَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» تمام کسانی است که با چشم باز و در دست داشتن دلائل قانع کننده، به دنبال قرآن و آورنده آن شتافتند، نه شخص پیامبر.

ولی بدون شک، تعبیرات دیگر آیه با این تفسیر زیاد سازگار نیست، و لذا ما آن را در مرحله دوم قرار داده ایم (دقت کنید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در هر حال، آیه اشاره به امتیازات اسلام و مسلمین راستین و اتکای آنها بر دلائل محکم در انتخاب این مکتب است، و در نقطه مقابل، سرنوشت شوم منکران مستکبر را نیز بیان کرده است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ منظور از «شاهِد» در آیه فوق چیست؟

بعضی از مفسران، گفته اند: «منظور «جبرئیل» پیک وحی خدا است».(۱)

بعضی منظور از آن را پیامبر (صلی الله علیه وآله) دانسته اند.(۲)

و بعضی آن را به معنی زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله) تفسیر کرده اند(۳) (در حالی که «یَتْلُوهُ» را از ماده «تلاوت» به معنی قرائت گرفته اند، نه به معنی پشت سر آمدن).

ولی، بسیاری از بزرگان مفسران، آن را به علی(علیه السلام) تفسیر کرده اند.

در روایات متعددی، که از ائمه معصومین به ما رسیده است، و در بعضی از کتب تفسیر اهل سنت نیز آمده، روی این تفسیر تأکید شده است که، منظور از شاهد، امام امیر مؤمنان(علیه السلام)، یعنی نخستین مردی که به پیامبر و قرآن ایمان آورد، و در تمام مراحل با او بود، و لحظه ای از فداکاری فروگذار نکرد، و تا آخرین نفس در حمایتش کوشیده.(٤)

در حدیثی می خوانیم، علی(علیه السلام) فرمود: درباره هر یک از مردان معروف قریش، آیه یا آیه هائی نازل شده است، کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! درباره شما کدام آیه نازل شده است؟

امام فرمود: آیا آیه ای که در سوره «هود» است نخوانده ای؟ «أَ فَمَنْ کانَ

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ ـ به تفسیرهای «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۱۱ و «نور الثقلین»، و «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ١٦ و «مجمع البیان»، و سایر تفاسیر مراجعه فرمائید ـ «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۹۰، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیه) ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحات ۳۹۳ و ۳۹٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

عَلی بَیِّنَهٔ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»، پیامبر «بیّنه الهی» داشت و «شاهد» من بودم.(١)

در آخرین آیه سوره «رعد» نیز، تعبیری دیده می شود که این معنی را تأئید می کند، آنجا که می فرماید: وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ:

«کافران می گویند: تو پیامبر نیستی، بگو: همین اندازه بس که خداوند میان من و شما شاهد و گواه است، و همچنین کسی که علم کتاب (قرآن) نزد او است».

در روایات بسیاری، از طرق «شیعه» و «اهل سنت» چنین می خوانیم: منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» «علی»(علیه السلام) است.(٢)

این نکته نیز لازم به یاد آوری است: همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، یکی از بهترین طرق شناخت حقانیت یک مکتب، مطالعه در وضع پیروان، مدافعان و حامیان آن است.

طبق ضرب المثل معروف «امام زاده را از زّوارش باید شناخت»، هنگامی که ملاحظه کنیم گروهی پاک باز، باهوش، باایمان ، مخلص و با تقوا گرد رهبر و مکتبی جمع شده اند، به خوبی می توان دریافت این مکتب و آن رهبر در یک حدّ عالی از صداقت و درستی است.

---

١ ـ تفسیر «برهان»، جلد ٢، صفحه ٢١٢، حدیث ٩ (و جلد ٣، صفحه ٢١٣، حدیث ٩ چاپ بعثت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٣٥، صفحه ٣٨٦، حدیث ٢ و صفحه ٣٩٢، حدیث ١٦ (با اندکی تفاوت) ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٩، صفحه ١٦.

٢ ـ طرق شیعه: «کافی»، جلد ١، صفحه ٢٢٩، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیهٔ) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٢٧، صفحه ١٨١، حدیث ٣٣٥٤٦ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٢٦، صفحه ١٧٠، حدیث ٣٦.

طرق اهل سنت: «قرطبی»، جلد ٩، صفحه ٣٣٥ (ذیل آیه آخر سوره رعد) ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ١٣، صفحه ١٧٥ (ذیل آیه آخر سوره رعد) ـ تفسیر «زاد المسیر» (ذیل آیه آخر سوره رعد).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما هنگامی که ببینیم یک عده فرصت طلب، شیاد، بی ایمان، و بی تقوا، اطراف مکتب و یا رهبری را گرفته اند، کمتر می توان باور کرد که آن رهبر و آن مکتب بر حق باشد.

اشاره به این مطلب را نیز لازم می دانیم که، تفسیر کلمه «شاهد» به علی(علیه السلام)منافاتی با این حقیقت ندارد که، همه مؤمنان راستین و افرادی همچون ابوذرها، سلمان ها، و عمار یاسرها را شامل شود; چرا که این گونه تفاسیر اشاره به فرد شاخص و برتر می کند، یعنی منظور اصلی، گروهی است که در رأس آنها آن فرد شاخص قرار گرفته است.

شاهد این سخن، روایتی است که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «منظور از شاهد امیر مؤمنان، سپس جانشینان او، یکی بعد از دیگری هستند».(۱)

گر چه در این حدیث، تنها معصومین ذکر شده اند، ولی این خود نشان می دهد، روایاتی که شاهد را منحصراً به علی(علیه السلام) تفسیر کرده اند، منظور خصوص آن حضرت نیست، بلکه منظور مصداق شاخص است.

* * *

۲ ـ چرا تنها اشاره به «تورات» شده؟

همان گونه که گفتیم، یکی از دلائل حقانیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آیه فوق، کتب پیشین ذکر شده، ولی تنها از «کتاب موسی» ذکری به میان آمده، در حالی که می دانیم بشارات ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در «انجیل» نیز هست.

این موضوع ممکن است به خاطر آن باشد که، در محیط نزول قرآن و ظهور اسلام یعنی «مکّه» و «مدینه» بیشتر افکار «یهود» ـ از میان اهل کتاب ـ منتشر بوده

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۱۲، حدیث ۸ (جلد ۳، صفحه ۲۱۲، حدیث ۸، چاپ بعثت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۵، صفحه ۳۸۸، حدیث ٦ ـ تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱٤۲ (چاپخانه علمیّه).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

است، و مسیحیان در نقاط نسبتاً دورتری زندگی داشتند، مانند «یمن»، «شامات»، و «نجران» که در کوهستان های شمالی «یمن»، در فاصله ده منزلی «صنعاء» واقع شده است.

و یا به خاطر این که، ذکر اوصاف پیامبر(صلی الله علیه وآله) در «تورات» به طور جامع تر و وسیع تری آمده است.

به هر حال، تعبیر به «امام» در مورد «تورات» ممکن است به خاطر این باشد که، احکام شریعت موسی(علیه السلام) به طور کامل در آن بوده، و حتی مسیحیان، بسیاری از تعلیمات خود را از «تورات» می گیرند.

* * *

۳ ـ مخاطب در «فَلا تَکُ فی مِرْیَةٍ» کیست؟

در این که مخاطب در این جمله کیست؟ دو احتمال داده شده:

نخست این که: مخاطب، پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، یعنی کمترین شک و تردیدی در حقانیت قرآن یا آئین اسلام به خود راه مده!

البته پیامبر(صلی الله علیه وآله) به حکم این که وحی را با شهود درک می کرد، و نزول قرآن از طرف خدا برای او محسوس، بلکه بالاتر از حس بوده تردیدی در حقانیت این دعوت نداشت.

ولی این نخستین بار نیست که قرآن خطابی را متوجه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می کند، در حالی که منظورش عموم مردم است، و به تعبیر معروف عرب، این گونه خطاب ها از قبیل: «إِیّاکَ أَعْنِی وَ اسْمَعِی یا جارَةُ» است، که ضرب المثل عامیانه آن در فارسی «در به تو می گویم دیوار تو گوش کن، یا تو بشنو» می باشد، و این خود یکی از فنون بلاغت است که در پاره ای از موارد، برای تأکید و اهمیت، و یا منظورهای دیگر به جای مخاطب حقیقی، دیگری را مخاطب قرار می دهند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

احتمال دیگر این که، مخاطب، هر مکلف عاقل بوده باشد، یعنی: فَلا تَکُ أَیُّهَا الْمُکَلَّفُ الْعاقِلُ فِی مِرْیَةٍ: «ای انسان عاقل و مکلف با این دلائل روشن شک و تردید در حقانیت این قرآن نداشته باش».

و این احتمال، بنابراین است که، منظور از «مَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» پیامبر(صلی الله علیه وآله) نباشد بلکه همه مؤمنان راستین باشند (دقت کنید).

ولی به هر حال، تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۱۸ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أُولئِکَ يُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمينَ

۱۹ الَّذينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ

۲۰ أُولئِکَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزينَ فِى الأَرْضِ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِياءَ يُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ ما كانُوا يَسْتَطيعُونَ السَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ

۲۱ أُولئِکَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ

۲۲ لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِى الْآخِرَةِ هُمُ الأَخْسَرُونَ

ترجمه:

۱۸ ـ چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می بندند؟! آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می شوند، در حالی که شاهدان (پیامبران و فرشتگان) می گویند: «اینها همانها هستند که به پروردگارشان دروغ بستند! ای لعنت خدا بر ظالمان باد»!

۱۹ ـ همانها که (مردم را) از راه خدا باز می دارند; و راه حق را کج و معوج نشان می دهند; و به سرای آخرت کافرند!

۲۰ ـ آنها هیچ گاه توانائی فرار در زمین را ندارند; و جز خدا، پشتیبان هائی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی یابند. عذاب خدا برای آنها مضاعف خواهد بود; (چرا که هم خودشان گمراه بودند، و هم دیگران را گمراه ساختند;) آنها هرگز توانائی شنیدن (حق را) نداشتند; و (حقیقت را) نمی دیدند!

۲۱ ـ آنان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده اند; و تمام معبودهای دروغین از نظرشان گم شدند.

۲۲ ـ به ناچار آنها در سرای آخرت، از همه زیانکارترند!

تفسیر:

زیانکارترین مردم

در تعقیب آیه گذشته، که سخن از قرآن و رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به میان آمد، آیات مورد بحث سرنوشت منکران، و نشانه ها، و پایان و عاقبت کارشان را تشریح می کند.

در نخستین آیه، می فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد» (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً).

یعنی نفی دعوت پیامبر راستین در واقع نفی سخنان خدا است و او را به دروغ گوئی و افترابندی به خدا نسبت دادن است.

اصولاً تکذیب پیامبر، تکذیب خدا است، و دروغ بستن بر کسی که جز از طرف خدا سخن نمی گوید، دروغ بستن بر ذات پاک خدا محسوب می شود.(۱)

همان گونه که تاکنون مکرر گفته ایم، قرآن مجید در چندین آیه، گروهی را به عنوان ستمکارترین مردم با تعبیر «أَظْلَمُ» معرفی نموده است، در حالی که ظاهراً

---

۱ ـ این که بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور از این جمله پاسخ به کسانی است که می گفتند: پیامبر بر خدا افترا بسته، بسیار بعید است; زیرا آیه قبل و آیات بعد با این تفسیر تناسب ندارد، بلکه مناسب آن است که اشاره به کفاره بوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کارهای آنها با هم مختلف است، و ممکن نیست چند گروه با داشتن چند کار مختلف، هر کدام ستمکارترین مردم شمرده شوند، بلکه باید گروهی «ستمکار» یا «ستمکارتر» و گروه دیگری «ستمکارترین» بوده باشند.

ولی، بارها در جواب این سؤال گفته ایم، ریشه تمام این اعمال به یک چیز، یعنی شرک و تکذیب آیات الهی باز می گردد، که بالاترین تهمت هاست.(۱)

آنگاه، آینده شوم آنها را در قیامت چنین بیان می کند: «آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار، با تمامی اعمال و کردارشان عرضه می شوند، و در دادگاه عدل او حضور می یابند» (أُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ).

در این هنگام «شاهدان اعمال، گواهی می دهند و می گویند: اینها همان کسانی هستند که بر پروردگار بزرگ و مهربان و ولی نعمت خود دروغ بستند» (وَ یَقُولُ الأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ).

سپس، با صدای رسا می گویند: «لعنت خدا بر ستمگران باد» (أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمینَ).

در این که «شاهدان»، فرشتگان الهی هستند؟ یا مأموران ضبط اعمال؟ و یا پیامبران؟

مفسران احتمالاتی داده اند، ولی با توجه به این که در آیات دیگر قرآن، پیامبران خدا به عنوان شاهدان اعمال معرفی شده اند، ظاهر این است که، در اینجا نیز منظور همانها هستند، و یا مفهوم وسیع تری، که آنها و سایر شاهدان اعمال را دربر گیرد.

در سوره «نساء» آیه ٤١ می خوانیم: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهید وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیداً: «چگونه است حال آنها در آن روز، که برای هر

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر به جلد پنجم، صفحه ۱۸۳ مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم، و تو را گواه آنها قرار می دهیم».
و در مورد حضرت مسیح(علیه السلام) در آیه ۱۱۷ سوره «مائده» آمده است: وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فیهِمْ: «من تا آن زمان که در میان پیروانم بودم بر اعمال آنها گواه بودم».
و نیز، در این که گوینده جمله «أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمینَ» خداوند است یا شاهدان بر اعمال؟ در میان مفسران گفتگو است، اما ظاهر آیه این است که، این سخن دنباله گفتار شاهدان است.

* * *

آیه بعد صفات این ظالمان را در ضمن سه جمله بیان می کند:
نخست می گوید: «آنها کسانی هستند که مردم را با انواع وسائل از راه خدا باز می دارند» (الَّذینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ).
این کار، یا از طریق القاء شبهه، و یا از طریق تهدید، و گاهی تطمیع، و مانند آن، صورت می گیرد که هدف همه آنها یکی است و آن باز داشتن از راه خدا است.
دیگر این که، آنها مخصوصاً «سعی دارند راه مستقیم الهی را کج و معوج نشان دهند» (وَ یَبْغُونَها عِوَجاً).
یعنی با انواع تحریف ها، کم و زیاد کردن، تفسیر به رأی و مخفی ساختن حقایق، چنان می کنند که این صراط مستقیم، به صورت اصلیش در نظرها جلوه گر نشود، تا مردم نتوانند از این راه بروند، و افراد حق طلب، جاده اصلی را پیدا نکنند.(۱)

---

۱ ـ «عِوَج» به معنی کجی است، در این زمینه شرحی در جلد ٦، صفحه ۱۸۰ آورده ایم.
پضمناً باید توجه داشت، ضمیر «یَبْغُونَها» به «سَبیل» باز می گردد که مؤنث مجازی است، و یا به معنی طریقه و جاده است، که مؤنث لفظی است، در آیه ۱۰۸ سوره «یوسف» می خوانیم: «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللّهِ».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سوم این که، «آنها به قیامت و روز رستاخیز ایمان ندارند» (وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ).
و عدم ایمانشان به معاد، سرچشمه سایر انحرافات و تبهکاری های آنان می شود; چرا که ایمان به آن دادگاه بزرگ، و عالم وسیع بعد از مرگ، روح و جان را تربیت می کند.
جالب این که، تمام این مسائل در مفهوم «ظلم» جمع است; زیرا مفهوم وسیع این کلمه، هر گونه انحراف و تغییر موضع واقعی «اشیاء»، «اعمال»، «صفات» و «عقائد» را شامل می شود.

* * *

در سومین آیه، می گوید: با این همه «چنان نیست که آنها بتوانند در روی زمین از مجازات پروردگار فرار کنند، و از قلمرو قدرت او خارج شوند» (أُولئِکَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ).
«همچنین آنها نمی توانند ولیّ، حامی و پشتیبانی، غیر از خدا برای خود بیابند» (وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِياءَ).
و سرانجام، به مجازات سنگین آنها اشاره کرده، می گوید: «مجازات آنها مضاعف می گردد» (يُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ).
چرا که، هم خود گمراه، گناهکار و تبهکار بودند، و هم دیگران را به این راه ها می کشاندند، به همین دلیل، هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند، و هم بار گناه دیگران را (بی آن که از گناه دیگران چیزی کاسته شود).
شاهد این سخن آن که، در آیات دیگر قرآن می خوانیم: وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ: «آنها در روز قیامت سنگینی گناه خویش، و گناهان دیگری را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با آن، بر دوش خود حمل می کنند».(۱)

و نیز اخبار فراوانی داریم که: هر کس سنت بدی بگذارد، «وزر» و گناه تمام کسانی که به آن سنت بد عمل می کنند، برای او نوشته می شود، همچنین هر کس سنت نیکی بگذارد، معادل پاداش کسانی که به آن عمل می کنند، برای او ثبت می گردد.(۲)

در پایان آیه، ریشه اصلی بدبختی آنها را این گونه شرح می دهد: «آنها نه توانائی شنیدن حق را داشتند و نه می توانستند ببینند»! (ما کانُوا یَسْتَطیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ).

در حقیقت، از کار انداختن این دو وسیله مؤثر برای درک حقایق سبب شد، هم خودشان به گمراهی بیفتند و هم دیگران را به گمراهی بکشانند; چرا که حق و حقیقت را، جز با چشم باز و گوش شنوا نمی توان درک کرد.

جالب توجه این که، در این جمله می خوانیم: آنها توانائی شنیدن (حق را) نداشتند، این تعبیر، اشاره به این واقعیت است که، برای آنها شنیدن سخنان حق آن قدر سنگین و ثقیل است، که گوئی اصلاً توانائی شنیدن حق را ندارند، این تعبیر، درست به این می ماند که می گوئیم: شخص عاشق نمی تواند سخن از عیب معشوق خود را بشنود.

بدیهی است، این عدم توانائی درک حقایق، که نتیجه لجاجت شدید و دشمنی آنان با حق و حقیقت است، از آنها سلب مسئولیت نمی کند، و به اصطلاح، این همان چیزی است که خودشان اسباب آن را فراهم ساخته اند، در حالی که می توانستند این حالت را از خود دور کنند; چرا که قدرت بر سبب،

---

۱ ـ عنکبوت، آیه ۱۳.

۲ ـ «مستدرک»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۸، حدیث ۱۳۹۵۵ ـ ۱ (با تفاوت) و صفحه ۲۲۹، حدیث ۱۳۹۵٦ ـ ۱ (چاپ آل البیت، با تفاوت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲٤، حدیث ۷۵ (با تفاوت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قدرت بر مسبب است.

* * *

چهارمین آیه، محصول تمام تلاش ها و کوشش های نادرست آنها را در یک جمله بیان می کند، می گوید: «اینها همان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و ورشکست شدند» (أُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ).

و این بزرگ ترین خسارتی است که، ممکن است دامنگیر انسانی شود که موجودیت انسانی خویش را از دست دهد.

سپس، اضافه می کند: آنها به معبودهائی دروغین دل بسته بودند «اما سرانجام تمام این معبودهای ساختگی گم شدند و از نظرشان محو گشتند» (وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ).

* * *

آخرین آیه مورد بحث، حکم نهائی سرنوشت آنها را به صورت قاطع چنین بیان می کند: «لا جرم و به ناچار آنها در سرای آخرت زیانکارترین مردمند» (لاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ).

چرا که، هم از نعمت چشم باز و گوش شنوا محروم شدند، و هم تمام سرمایه های انسانی وجود خویش را از دست دادند، و با این حال، هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم بار مسئولیت دیگران را!.

* * *

نکته:

معنی اصلی «لاجَرَم»

«جَرَم» (بر وزن حَرَم) در اصل به معنی چیدن میوه از درخت است (چنان که «راغب» در «مفردات» آورده است) و سپس به هر گونه اکتساب و تحصیل امری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

گفته شده، و بر اثر کثرت استعمال در «کسب ناملایمات» این مفهوم را به خود گرفته، به همین دلیل به گناه، «جُرم» گفته می شود، ولی هنگامی که این کلمه با «لا» به صورت «لاجَرَم» بر سر جمله ای می آید، این معنی را می دهد که هیچ چیزی نمی تواند، این موضوع را قطع و منع کند، بنابراین، «لاجَرَم» به معنی «لابد»، «ناچار» و «مسلماً» به کار می رود (دقت کنید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٢٣ إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ

٢٤ مَثَلُ الْفَريقَيْنِ کَالأَعْمى وَ الأَصَمِّ وَ الْبَصيرِ وَ السَّميعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَکَّرُونَ

ترجمه:

٢٣ ـ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خضوع و خشوع کردند، آنها اهل بهشتند; و جاودانه در آن خواهند ماند!

٢٤ ـ حال این دو گروه (مؤمنان و منکران)، حال «نابینا و کر» و «بینا و شنوا» است; آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی گیرید؟!

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته، که حال گروهی از منکران وحی الهی را تشریح می کرد، این دو آیه نقطه مقابل آنها یعنی حال مؤمنان راستین را بیان می کند.

نخست می گوید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و در برابر خداوند خاضع و تسلیم و به وعده های او مطمئن بودند، اصحاب و یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند» (إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ).

بیان این سه وصف، یعنی «ایمان»، «عمل صالح» و «تسلیم و خضوع در برابر دعوت حق» در حقیقت بیان سه واقعیت مرتبط با یکدیگر است; چرا که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمل صالح میوه درخت ایمان است، ایمانی که چنین ثمری نداشته باشد، ایمان سست و بی ارزشی است، که نمی توان آن را به حساب آورد، همچنین مسأله تسلیم و خضوع و اطمینان به وعده های پروردگار از آثار ایمان و عمل صالح می باشد; چرا که اعتقاد صحیح و عمل پاک، سرچشمه پیدایش این صفات و ملکات عالی در درون جان انسان است.

«أَخْبَتُوا» از ماده «إِخبات» از ریشه «خبت» (بر وزن ثبت) به معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی و با اطمینان می تواند در آن گام بردارد، به همین جهت، این ماده در معنی اطمینان به کار رفته است، و به معنی خضوع و تسلیم نیز آمده; چرا که چنین زمینی هم برای گام برداشتن اطمینان بخش است، و هم در برابر رهروان، خاضع و تسلیم.

بنابراین، جمله «أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ»، ممکن است به یکی از سه معنی زیر باشد که در عین حال، جمع هر سه نیز با هم منافاتی ندارد:

۱ ـ مؤمنان راستین در برابر خداوند خاضعند.

۲ ـ آنها در برابر فرمان پروردگارشان تسلیمند.

۳ ـ آنها به وعده های خداوند اطمینان دارند.

و در هر صورت، اشاره به یکی از عالی ترین صفات انسانی مؤمنان است، که اثرش در تمام زندگی آنان منعکس است .

جالب این که، در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)چنین می خوانیم: یکی از یارانش عرض کرد: در میان ما مردی است به نام «کُلیب»، هیچ حدیثی از ناحیه شما صادر نمی شود، مگر این که او فوراً می گوید: «من در برابر آن تسلیمم»، و لذا ما اسم او را «کُلیب تسلیم» گذارده ایم.

امام فرمود: «رحمت خدا بر او باد»، سپس اضافه کرد: «آیا می دانی تسلیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

چیست»؟ ما ساکت شدیم.

فرمود: به خدا سوگند این همان «إخبات» است که در کلام خداوند عزّوجل آمده است: «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبِّهِمْ».(۱)

* * *

در آیه بعد، خداوند حال این دو گروه را در ضمن یک مثال روشن و زنده بیان می کند و می فرماید: «حال این دو گروه ، حال نابینا و کر و بینا و شنوا است» (مَثَلُ الْفَریقَیْنِ کَالأَعْمی وَ الأَصَمِّ وَ الْبَصیرِ وَ السَّمیعِ).

«آیا این دو گروه همانند یکدیگرند»؟ (هَلْ یَسْتَویانِ مَثَلاً).

«آیا شما متذکر نمی شوید و نمی اندیشید»؟ (أَ فَلا تَذَکَّرُونَ)؟

همان گونه که در علم «معانی بیان» آمده است، همواره برای مجسم ساختن حقایق عقلی و توضیح و تبیین آنها در سطح عموم، «معقولات» را به «محسوسات» تشبیه می کنند، قرآن این روش را زیاد به کار برده، و در بیان بسیاری از مسائل حساس و پر اهمیت، با استفاده از مثل های روشن و زیبا، حقایق را به عالی ترین صورت تبیین می کند.

بیان فوق نیز از همین قبیل است; چرا که مؤثرترین وسیله برای شناخت حقایق حسی در جهان طبیعت، چشم و گوش است، به همین دلیل، نمی توان باور کرد، افرادی که از چشم و گوش به طور کلی ـ مثلاً به صورت مادرزاد ـ بی بهره باشند، چیز درستی از این جهان طبیعت درک کنند، آنها مسلماً در یک عالم بی خبری کامل به سر خواهند برد.

همین گونه، آنها که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق و گرفتار بودن در چنگال

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۱٤، حدیث ۱ (جلد ۳، صفحه ۲۱٤، حدیث ۱، طبق چاپ بعثت، ۱٤۱۵ هـ .ق) ـ «کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۹۰، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیهٔ) ـ «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، حدیث ۸۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعصب، خودخواهی و خودپرستی، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده اند، هرگز نمی توانند، حقایق مربوط به عالم غیب و اثرات ایمان و لذت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کنند، این گونه افراد، به کوران و کرانی می مانند که در تاریکی مطلق و سکوت مرگبار زندگی دارند، در حالی که مؤمنان راستین با چشم باز و گوش شنوا هر حرکتی را می بینند، و هر صدائی را می شنوند، و با توجه به آن، راه خود را به سوی سرنوشتی سعادت آفرین می گشایند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٢٥ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
٢٦ أَنْ لاتَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ أَلِيم
٢٧ فَقالَ الْمَلاَُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراكَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا بادِيَ الرَّأْيِ وَ ما نَرى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبِينَ
٢٨ قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ

ترجمه:

٢٥ ـ و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (;نخستین بار به آنها گفت): «من برای شما بیم دهنده ای آشکارم!

٢٦ ـ جز اللّه (خدای یگانه یکتا) را نپرستید; زیرا بر شما از عذاب روز دردناکی می ترسم»!

٢٧ ـ اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند، جز گروهی اراذل ساده لوح، مشاهده نمی کنیم; و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم; بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم».

٢٨ ـ (نوح) گفت: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد ـ و بر شما مخفی مانده ـ آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم؟ با این که شما کراهت دارید»؟!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

سرگذشت تکان دهنده نوح(علیه السلام) و قومش

همان گونه که در آغاز سوره بیان کردیم، در این سوره، برای بیدار ساختن افکار و توجه دادن به واقعیات زندگی و سرنوشت شوم تبهکاران، و بالاخره بیان راه پیروزی و موفقیت، قسمت های قابل ملاحظه ای از تاریخ انبیاء پیشین بیان شده است:

نخست، از داستان نوح(علیه السلام)پیامبر اولوا العزم شروع می کند، و ضمن ۲۶ آیه نقاط اساسی تاریخ او را به صورت تکان دهنده ای شرح می دهد.

بدون شک، داستان قیام نوح(علیه السلام)، مبارزه سرسختانه و پی گیرش با مستکبرین عصر خویش، و سرانجام شوم آنها، از عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ بشر است، که در هر گامی از آن، درس عبرت مهمی نهفته است.

آیات فوق، نخستین مرحله این دعوت بزرگ را بیان کرده می فرماید: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، او به آنها اعلام کرد که: من بیم دهنده آشکاری هستم» (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ).

تکیه روی مسأله «انذار و بیم دادن»، با این که پیامبران هم بیم دهنده بودند و هم بشارت دهنده، به خاطر آن است که، ضربه های نخستین انقلاب باید از اعلام خطر و انذار شروع شود; چرا که تأثیر این کار در بیدار ساختن خفتگان و غافلان از بشارت، بیشتر است.

اصولاً، انسان تا احساس خطر مهمی نکند، از جا حرکت نخواهد کرد، و به همین دلیل، انذارها و اعلام خطرهای انبیاء، به صورت تازیانه هائی بر ارواح بی درد گمراهان، چنان فرود می آمد تا هر کس قابلیت حرکتی داشت، به حرکت در آید!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و نیز به همین دلیل، در آیات زیادی از قرآن (مانند ٤٩ حج ـ ۱۱۵ شعراء ـ ۵۰ عنکبوت ـ ٤٢ فاطر ـ ۷۰ ص ـ ۹ احقاف ـ ۵۰ ذاریات و آیات دیگر) همه، روی همین کلمه «نَذِیر» به هنگام بیان دعوت انبیاء تکیه شده است.

* * *

در آیه بعد، پس از ضربه نخستین، محتوای رسالت خود را در یک جمله خلاصه می کند و می گوید: رسالت من این است که «غیر از اللّه دیگری را پرستش نکنید» (أنْ لاتَعْبُدُوا إلاّ اللّهَ).

و بلا فاصله، پشت سر آن، همان مسأله انذار و اعلام خطر را تکرار می کند و می گوید: «من بر شما از عذاب روز دردناکی بیمناکم» (إنِّی أخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْم ألیم).(۱)

در حقیقت، توحید و پرستش اللّه (خدای یگانه یکتا) ریشه و اساس و زیربنای تمام دعوت پیامبران است، و به همین دلیل، در مورد سایر پیامبران همان گونه که در آیه دوم این سوره و آیه ٤٠ سوره «یوسف» و ۲۳ سوره «اسراء» نیز آمده، همین تعبیر مشاهده می شود که آنها دعوتشان را در توحید خلاصه می کردند.

اگر به راستی همه افراد جامعه، جز «اللّه» را پرستش نکنند، و در مقابل انواع بت های ساختگی اعم از بت های برونی و درونی، خودخواهی ها، هوا و هوس ها، شهوت ها، پول، مقام و جاه و جلال و زن و فرزند سر تعظیم فرود نیاورند، هیچ گونه نابسامانی در جوامع انسانی به وجود نخواهد آمد.

اگر انسان خودکامه ناتوانی را به صورت یک بت در نیاورند، و در مقابل او

---

۱ ـ با این که دردناک بودن، صفت «عذاب» است، ولی در آیه فوق، صفت برای «یوم» قرار داده شده است، این یک نوع اسناد مجازی لطیف است که، در ادبیات زبان های مختلف می آید، در فارسی نیز می گوئیم: فلان روز، روز دردناکی بود، با این که خود روز دردناک نبوده، بلکه حوادثش دردناک بوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سجده نکنند، و فرمانش را به کار نبندند، نه استبداد و استعماری به وجود خواهد آمد، و نه آثار شوم آن، نه ذلت و اسارت پیش می آید و نه وابستگی و طفیلی گرائی، و تمام این بدبختی ها که دامان افراد و جوامع را می گیرد، به خاطر همان انحراف از پرستش اللّه، و روی آوردن به پرستش بت ها و طاغوت ها است.

* * *

اکنون ببینیم، نخستین عکس العمل طاغوت ها، خودکامگان و صاحبان زر و زور آن عصر، در برابر این دعوت بزرگ و اعلام خطر آشکار چه بود؟

مسلماً، چیزی جز یک مشت عذرهای واهی، بهانه های دروغین و استدلال های بی اساس، که برنامه همه جباران را در هر عصر و زمان تشکیل می دهد، نبود.

آنها سه پاسخ یا سه ایراد در برابر دعوت نوح داشتند:

نخست، «اشراف و ثروتمندانی که از قوم نوح کافر بودند، گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خود نمی بینیم» (فَقالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاّ بَشَراً مِثْلَنا).

در حالی که، رسالت الهی را باید فرشتگان به دوش کشند، نه انسان هائی همچون ما، به گمان این که مقام انسان، از فرشته پائین تر است، و یا درد انسان را فرشته بهتر از انسان می داند!

باز در اینجا، به کلمه «مَلَأ» بر خورد می کنیم، که اشاره به صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن توخالی است، که در هر جامعه ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی را تشکیل می دهند، و پرچم مخالفت در برابر پیامبران را همین ها برافراشته می دارند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پاسخ دیگر آنها این بود که، گفتند: ای نوح «ما در اطراف تو، و در میان آنها که از تو پیروی کرده اند، کسی جز یک مشت اراذل و جوانان کم سن و سال ناآگاه و بی خبر، که هرگز مسائل را بررسی نکرده اند نمی بینیم» (وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذینَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ).

«أَراذِل» جمع «ارذُل» (بر وزن اهرم) است، و آن خود نیز جمع «رذل» می باشد که به معنی موجود پست و حقیر است، خواه انسان باشد، یا چیز دیگر.

البته شک نیست، گروندگان و ایمان آورندگان به نوح، نه از اراذل بودند، و نه حقیر و پست، بلکه به حکم این که، پیامبران، قبل از هر چیز، به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لبیک می گفتند، همان گروه محروم، فقیر و کم درآمد بودند، که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می دانستند، افرادی پست و حقیر به شمار می آمدند.

و این که، آنها را به عنوان «بادِیَ الرَّأی» (ظاهربین، بی مطالعه، و کسی که با یک نظر عاشق و خواهان چیزی میشود) نامیدند، در حقیقت به خاطر آن بود که، لجاجت و تعصب های ناروائی را که دیگران داشتند، آنها نداشتند، بلکه بیشتر، جوانان پاکدلی بودند که در نخستین تابش، حقیقت را در قلب خود به سرعت احساس می کردند، و با هوشیاری ناشی از حقیقت جوئی نشانه های صدق را در گفته ها و اعمال پیامبران به زودی درک می کردند.

بالاخره، سومین پاسخ آنها این بود که، می گفتند: قطع نظر از این که تو انسان هستی نه فرشته، و علاوه بر این که ایمان آورندگان به تو نشان می دهد که دعوتت محتوای صحیحی ندارد «اصولاً ما هیچ گونه برتری برای شما بر خودمان نمی بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم» (وَ ما نَری لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فَضْل).

و به همین دلیل، «ما گمان می کنیم: شما دروغگو هستید» (بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبینَ).

* * *

آیات بعد، پاسخ های منطقی «نوح» را در برابر این ماجرا جویان بیان می کند، نخست می گوید: «ای قوم! اگر من دارای دلیل و معجزه آشکاری از سوی پروردگارم باشم، و مرا در انجام این رسالت مشمول رحمت خود ساخته باشد، و این موضوع بر اثر عدم توجه بر شما مخفی مانده باشد» آیا باز هم می توانید رسالت مرا انکار کنید، و از پیروی من دست بردارید؟! (قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ آتانی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ).

در این که، این پاسخ مربوط به کدام یک از ایرادهای سه گانه مستکبران قوم نوح است، مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی با دقت روشن می شود که، این پاسخ جامع می تواند، جواب گوی هر سه ایراد گردد، زیرا نخستین ایرادشان این بود که چرا تو انسان هستی؟!

او در پاسخ می گوید: درست است که من انسانی هستم همچون شما، ولی مشمول رحمت الهی واقع شده ام، و دلیل و بیّنه آشکاری به من داده است، بنابراین، انسانیتم نمی تواند مانع این رسالت بزرگ باشد، و لزومی ندارد که فرشته باشم.

دومین ایراد آنها این بود که، پیروان تو افراد بی فکر و ظاهربین هستند، او می گوید: شما بی فکر هستید که این حقیقت روشن را انکار می کنید; زیرا دلائلی با من است که برای هر فرد حقیقت جوئی کافی و قانع کننده است، مگر افرادی چون شما که زیر پوشش غرور، خودخواهی، تکبر و جاه طلبی، چشم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

حقیقت بینشان از کار افتاده باشد.

سومین ایراد آنها این بود که، می گفتند: «ما هیچ برتری برای شما بر خود نمی یابیم».

و او در پاسخ می گوید: چه برتری از این بالاتر، که خداوند مرا مشمول رحمتش ساخته و مدارک روشن در اختیارم گذاشته است.

بنابراین، هیچ دلیلی ندارد که شما مرا دروغگو بپندارید; زیرا که نشانه های صدق گفتار من آشکار است.

و در پایان آیه، می گوید: «آیا من می توانم شما را بر پذیرش این بینه روشن مجبور سازم در حالی که خود شما آمادگی ندارید، و از پذیرش و حتی تفکر و اندیشه پیرامون آن کراهت دارید» (أَ نُلْزِمُکُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها کارِهُونَ).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹ وَ یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالاً إِنْ أَجرِیَ إِلاّ عَلَی اللّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ

۳۰ وَ یا قَوْمِ مَنْ یَنْصُرُنی مِنَ اللّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ

۳۱ وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذینَ تَزْدَری أَعْیُنُکُمْ لَنْ یُؤْتِیَهُمُ اللّهُ خَیْراً اللّهُ أَعْلَمُ بِما فی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظّالِمینَ

ترجمه:

۲۹ ـ ای قوم! من به خاطر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی طلبم; اجر من، تنها بر خداست! و من، آنها را که ایمان آورده اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم; چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد; ولی شما را قوم جاهلی می بینم!

۳۰ ـ ای قوم! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می دهد اگر آنان را طرد کنم؟! آیا اندیشه نمی کنید؟!

۳۱ ـ من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است! و غیب هم نمی دانم! و نمی گویم من فرشته ام! و (نیز) نمی گویم کسانی که در نظر شما خوار می آیند، خداوند خیری به آنها نخواهد داد; خدا از دل آنان آگاه تر است! (با این حال، اگر آنها را برانم،) در این صورت از ستمکاران خواهم بود!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم!

در آیات گذشته، دیدیم که قوم خودخواه و بهانه جو ایرادهای مختلفی به نوح داشتند، که او با بیانی رسا و روشن به آنها پاسخ گفت.

آیات مورد بحث نیز، دنباله پاسخگوئی به بهانه جوئی های آنها است.

نخستین آیه، یکی از دلائل نبوت را که نوح برای روشن ساختن قوم تاریکدل بیان کرده، بازگو می کند، می گوید: «ای قوم! من در برابر این دعوت، از شما مال و ثروت و اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم» (وَ یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالاً).

«اجر و پاداش من تنها بر خدا است» (إِنْ أَجرِیَ إِلاّ عَلَی اللّهِ) خدائی که مرا مبعوث به نبوت ساخته و مأمور به دعوت خلق کرده است.

این، به خوبی نشان می دهد که، من هدف مادی از این برنامه ندارم و جز به پاداش معنوی الهی نمی اندیشم، چرا که هرگز یک مدعی دروغین نمی تواند چنین باشد، و این همه دردسر و ناراحتی را به خاطر هیچ برای خود بخرد.

و این، میزان و الگوئی است برای شناخت رهبران راستین، از فرصت طلبان دروغین، که هر گامی را بر می دارند، به طور مستقیم، یا غیر مستقیم، هدف مادی از آن دارند.

پس از آن، در پاسخ آنها که اصرار داشتند: «نوح» ایمان آورندگان فقیر و یا کم سن و سال را از خود براند، با قاطعیت می گوید: «من هرگز کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم» (وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذینَ آمَنُوا).

«چرا که آنها با پروردگار خویش ملاقات خواهند کرد، و در سرای دیگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خصم من در برابر او خواهند بود» (إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ).(۱)

در پایان آیه، به آنها اعلام می کند: «من شما را مردمی جاهل می دانم» (وَ لكِنِّی أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ).

چه جهل و نادانی از این بالاتر که: مقیاس سنجش فضیلت را گم کرده اید، و آن را در ثروت، تمکن مالی، مقام های ظاهری و سن و سال جستجو می کنید، و به گمان شما، افراد پاکدل و با ایمان که دستشان تهی و پایشان برهنه است، از درگاه خدا دورند، این اشتباه بزرگ شما است و نشانه جهل و بی خبریتان!.

به علاوه، شما بر اثر جهل و نادانی چنین می پندارید که: پیامبر باید فرشته باشد، در حالی که رهبر انسان ها باید از جنس بشر باشد، تا نیازها و مشکلات و دردهای آنان را بداند و لمس کند.

* * *

در آیه بعد، برای توضیح بیشتر به آنها می گوید: «ای قوم! اگر من این گروه با ایمان را طرد کنم، چه کسی در برابر خدا (در آن دادگاه بزرگ عدالت و حتی در این جهان) مرا یاری خواهد کرد»؟! (وَ يا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنی مِنَ اللّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ).

طرد افراد صالح و مؤمن کار ساده ای نیست، آنها فردای قیامت دشمن من خواهند بود، و هیچ کس نمی تواند در آنجا از من دفاع کند، و نیز ممکن است مجازات الهی در این جهان دامن مرا بگیرد. «آیا اندیشه نمی کنید»؟ (أَ فَلا تَذَكَّرُونَ) تا بدانید آنچه می گویم عین حقیقت است.

میان «تفکر» و «تذکر» این تفاوت وجود دارد که، «تفکر» در حقیقت برای شناخت چیزی است، هر چند هیچ گونه اطلاعی از آن قبلاً نداشته باشیم، ولی

---

۱ ـ این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که منظور نوح این است: اگر ایمان آورندگان من در باطن دروغگو باشند، خداوند در رستاخیز به حساب آنها می رسد، ولی احتمال اول صحیح تر به نظر می رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«تذکر» (یاد آوری) در موردی گفته می شود که، انسان قبلاً با آن موضوع آشنائی داشته است، هر چند از طریق آگاهی های فطری باشد، و اتفاقاً مسائل مورد بحث نوح با قومش نیز، همه از این قبیل است، مطالبی است که انسان با مراجعه به فطرت و نهاد خویش آنها را درک می کند، ولی غرور و تعصب و خودخواهی و غفلتشان بر روی آنها پرده افکنده است.

* * *

آخرین سخنی که «نوح» در پاسخ ایرادهای واهی قوم به آنها می گوید این است که اگر شما خیال می کنید و انتظار دارید من امتیازی جز از طریق وحی و اعجاز بر شما داشته باشم اشتباه است، با صراحت باید بگویم: «من نه به شما می گویم خزائن الهی در اختیار من است، و نه هر کاری بخواهم می توانم انجام دهم» (وَ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللّهِ).

«و نه می گویم از غیب آگاهی دارم» (وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ).

«و نه می گویم من فرشته ام» (وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَكٌ).

این گونه ادعاهای بزرگ و دروغین، مخصوص مدعیان کاذب است، و هیچ گاه یک پیامبر راستین چنین ادعاهائی نخواهد کرد; چرا که «خزائن الهی» و «علم غیب» تنها در اختیار ذات پاک خدا است، و فرشته بودن با این احساسات بشری نیز سازگار نیست.

بنابراین، هر کس یکی از این سه ادعا، یا همه آنها را داشته باشد، دلیل بر دروغگوئی او است.

نظیر این تعبیر، درباره پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز در آیه ۵۰ سوره «انعام» دیده می شود، آنجا که می گوید: قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحی إِلَیّ:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«بگو من نمی گویم خزائن الهی نزد من است، و نمی گویم از غیب آگاهم، و نمی گویم فرشته ام، من تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم».

منحصر ساختن امتیاز پیامبر در این آیه به مسأله «وحی»، و نفی امور سه گانه بالا دلیل بر این است که، در آیات مربوط به نوح نیز، چنین امتیازی در مفهوم کلام افتاده، هر چند صریحاً بیان نشده است.

در پایان آیه، بار دیگر به موضوع ایمان آورندگان مستضعف پرداخته و تأکید می کند: «من هرگز نمی توانم درباره این افرادی که در چشم شما حقیرند بگویم، خداوند هیچ خیر و پاداش نیکی به آنها نخواهد داد» (وَ لاأَقُولُ لِلَّذینَ تَزْدَری أَعْیُنُکُمْ لَنْ یُؤْتِیَهُمُ اللّهُ خَیْراً).

بلکه به عکس، خیرِ این جهان و آن جهان مال آنها است، هر چند دستشان از مال و ثروت تهی است، این شما هستید که بر اثر خیالات خام، خیر را در مال و مقام یا سن و سال منحصر ساخته اید، و از حقیقت و معنی به کلی بی خبرید.

و به فرض، که گفته شما راست باشد و آنها اراذل و اوباش باشند «خدا از درون جان آنها و نیّاتشان آگاه است» (اللّهُ أَعْلَمُ بِما فی أَنْفُسِهِمْ).

من که جز ایمان و صداقت از آنها چیزی نمی بینم، و به همین دلیل، وظیفه دارم آنان را بپذیرم، من مأمور به ظاهرم و بنده شناس خداست!

و «اگر غیر از این کاری کنم مسلماً از ستمکاران خواهم بود» (إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظّالِمینَ).

این احتمال نیز، در تفسیر جمله آخر داده شده است که، به تمام محتوای آیه مربوط باشد، یعنی اگر من ادعای علم غیب یا فرشته بودن، یا مالک خزائن الهی بودن کنم، و یا ایمان آورندگان را طرد نمایم، در پیشگاه خدا و وجدان در صف ستمگران خواهم بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:

۱ ـ غیب از آن خداست

همان گونه که بارها اشاره کرده ایم، آگاهی از غیب به طور مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط از آن خدا است، ولی او هر مقدار از این آگاهی را مصلحت ببیند، در اختیار پیامبران و اولیای خود می گذارد، همان طور که در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره «جن» می خوانیم: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَداً * إلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول: «خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی کند، مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند».

بنابراین، هیچ گونه تضادی میان آیات مورد بحث، که نفی علم غیب از پیامبران می کند، و آیات یا روایاتی که آگاهی بعضی از غیوب را به پیامبران یا امامان(علیهم السلام) نسبت می دهد وجود ندارد.

آگاهی از اسرار غیب، بالذات مخصوص خدا است، و دیگران هر چه دارند بالعرض و از طریق تعلیم الهی می باشد، و به همین دلیل، محدود به حدودی است که او اراده می کند.(۱)

* * *

۲ ـ مقیاس سنجش فضیلت

بار دیگر در این آیات به این واقعیت برخورد می کنیم، که صاحبان زر و زور و دنیاپرستان مادی که همه چیز را از دریچه افکار خود به همان رنگ مادی می بینند، تمام احترام و شخصیت را در داشتن ثروت و مقام، و موقعیت هائی هموزن این دو می پندارند.

بنابراین، تعجب نیست مؤمنان راستینی که دستشان از مال و ثروت تهی

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر به جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷، صفحه ۴۶ مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

باشد، در قاموس آنها به عنوان «اراذل» معرفی گردند، و با چشم حقارت و پستی به آنها بنگرند.

این منحصر به «قوم نوح» نبود، که مؤمنان مستضعف مخصوصاً جوانان انقلابی را که اطرافش را گرفته بودند، تهی مغز، کوتاه فکر و بی سر و پا می دانستند، تاریخ نشان می دهد، این منطق در برابر پیامبران دیگر، مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان نخستین نیز وجود داشته است.

هم اکنون، نظیر این منطق را در عصر و زمان خود می بینیم، که مستکبران فرعون صفت، با اتکای به قدرت شیطانی خود، مؤمنان راستین را متهم به تمام این موضوعات می کنند، و به صورت تکرار تاریخ همان عناوین را به مخالفان خود نسبت می دهند.

ولی، هنگامی که یک محیط فاسد با یک انقلاب الهی پاکسازی شد، این گونه مقیاس های سنجش شخصیت نیز، همراه سایر عناوین موهوم به زباله دان تاریخ ریخته می شود، و مقیاس های اصیل و انسانی جای آنها را می گیرد، مقیاس هائی که در متن زندگی انسان قرار گرفته، و واقعیت های عینی روی آن استوار است، و یک جامعه پاک و آباد و آزاد از آنها مایه می گیرد، همچون ایمان، علم و آگاهی، فداکاری و گذشت، تقوا و پاکدامنی، شهامت و شجاعت، تجربه و هوشیاری، مدیریت و نظم و مانند اینها.

* * *

۳ ـ بعضی از مفسران، مانند نویسنده «المنار»، هنگامی که به این آیه می رسد، در ضمن یک جمله کوتاه، به آنها که علم غیب را برای غیر خدا قائلند، و یا حل مشکلاتی را از آنها می خواهند اشاره کرده، می گوید: «این دو امر (علم غیب و خزائن الهی) همان چیزهائی است که قرآن از پیامبران نفی کرده، اما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بدعت گزاران مسلمین و اهل کتاب، آنها را برای اولیاء و قدیسین اثبات می کنند»!(١)

اگر، منظور او این باشد، که هر گونه آگاهی از غیب ولو به تعلیم الهی از آنها نفی شود، این بر خلاف نصوص صریح قرآن مجید است.

و اگر منظور او، نفی توسل به پیامبران و اولیای الهی باشد ـ به این صورت که از آنها تقاضا کنیم که از خداوند حل مشکلات ما را بخواهند ـ این سخن نیز، مخالف آیات قرآن و احادیث مسلّمی است که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است.(٢)

* * *

١ ـ «المنار»، جلد ١٢، صفحه ٦٧.

٢ ـ برای توضیح بیشتر در این باره به جلد چهارم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ٣٥ سوره «مائده»، صفحه ٣٦٣ به بعد مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٣٢ قالُوا يا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ

٣٣ قالَ إِنَّما يَأْتِيكُمْ بِهِ اللّهُ إِنْ شاءَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

٣٤ وَ لايَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كانَ اللّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

٣٥ أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تُجْرِمُونَ

ترجمه:

٣٢ ـ گفتند: «ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی، و زیاد هم جرّ و بحث کردی! اکنون اگر راست می گوئی، آنچه را به ما وعده می دهی بیاور»!

٣٣ ـ گفت: «اگر خدا اراده کند، (عذابش را) خواهد آورد; و شما قدرت فرار (را) نخواهید داشت!

٣٤ ـ اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت! هر گاه خدا بخواهد شما را (به خاطر گناهانتان) گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، او پروردگار شماست; و به سوی او بازگشت داده می شوید».

٣٥ ـ یا (مشرکان) می گویند: «او (محمّد(صلی الله علیه وآله)) این سخنان را به دروغ به خدا نسبت داده است»! بگو: «اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم، گناهش بر عهده من است; ولی من از گناهان شما بیزارم»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

حرف بس است، مجازات کو؟

در این آیات، به دنباله گفتگوی نوح و قومش اشاره شده است، آیه نخست، از زبان قوم نوح چنین نقل می کند: «آنها گفتند: ای نوح! این همه بحث و مجادله کردی بس است، تو بسیار با ما سخن گفتی، دیگر جائی برای بحث باقی نمانده است» (قالُوا یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا).

«اگر راست می گوئی، همان وعده های دردناکی را که به ما می دهی، در مورد عذاب های الهی تحقق بخش» (فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ).

این درست به آن می ماند که، شخص یا اشخاصی درباره مسأله ای با ما سخن بگویند، و در ضمن، تهدیدهائی هم می کنند و ما می گوئیم: پر حرفی بس است! هر کاری از شما ساخته است انجام دهید، و هیچ معطل نشوید، اشاره به این که: نه به دلائل شما وقعی می نهیم، نه از تهدیدتان می ترسیم، و نه حاضریم بیش از این گوش به سخنان شما فرا دهیم!

انتخاب این روش، در برابر آن همه محبت و لطف پیامبران الهی و گفتارهائی که همچون آب زلال و گوارا بر دل می نشیند، حکایت از نهایت لجاجت و تعصب و بی خبری می کند.

ضمناً، از این گفتار نوح(علیه السلام) به خوبی بر می آید که، مدتی طولانی برای هدایت آنها کوشیده است، و از هر فرصتی برای رسیدن به این هدف، یعنی ارشاد آنان استفاده کرده است، آن قدر که آن قوم گمراه اظهار خستگی از سخنان و ارشادهایش کردند.

این واقعیت، از سایر آیاتی که در قرآن درباره نوح آمده نیز، به خوبی روشن می شود، در سوره «نوح» آیات ۵ تا ۹ به طور مبسوط این معنی را بیان کرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

است، می فرماید: قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمی لَیْلاً وَ نَهاراً * فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائی إِلاَّ فِراراً * وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً * ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً * ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً:

«پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو خواندم * ولی این دعوت من، چیزی جز فرار بر آنها نیفزود!، و من هر زمان آنها را دعوت کردم، تا تو آنان را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش ها قرار دادند، و لباس ها را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و استکبار و خود سری نشان دادند * من باز دست از دعوت آنها بر نداشتم * آشکارا و سپس پنهانی آنان را به سوی تو دعوت کردم، و پی در پی اصرار ورزیدم، ولی آنها به هیچ وجه به سخنان من گوش فرا ندادند»!

در آیه مورد بحث، جمله «جادَلْتَنا» آمده است، که از ماده «مجادله» گرفته شده، و آن در اصل از «جدل» به معنی تابیدن و پیچیدن شدید طناب است، و به همین دلیل به باز شکاری «اجدل» گفته می شود; چرا که از همه پرندگان پرخاشگرتر و پیچنده تر است، سپس در مورد پیچانیدن طرف، در بحث و گفتگو به کار رفته است.

با این که «جدال»، «مراء» و «حِجاج» (بر وزن لجاج) در معنی، شبیه یکدیگرند، ولی به طوری که بعضی از محققین گفته اند، در «مراء» یک نوع مذمت و نکوهش افتاده است; زیرا در مواردی به کار می رود که، انسان روی یک مسأله باطل پافشاری و استدلال می کند، ولی در معنی جدال و مجادله این مفهوم الزاماً وجود ندارد، اما تفاوت «جدال» و «حِجاج» در این است که، «جدال» برای باز گرداندن طرف از عقیده خود به کار می رود، اما «حِجاج» برای دعوت او به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

یک عقیده و استدلال بر آن.

* * *

«نوح» در برابر این بی اعتنائی، لجاجت و خیره سری، با جمله کوتاهی چنین پاسخ گفت: «تنها اگر خدا اراده کند، به این تهدیدها و وعده های عذاب تحقق می بخشد» (قالَ إِنَّما یَأْتیکُمْ بِهِ اللّهُ إِنْ شاءَ).

اما، این از دست من خارج است و در اختیار من نیست، من فرستاده اویم، و سر بر فرمانش دارم، بنابراین مجازات و عذاب را از من مخواهید.

اما بدانید هنگامی که فرمان عذاب فرا رسد «شما نمی توانید از چنگال قدرت او بگریزید، و به مأمن و پناهگاهی فرار کنید»! (وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزینَ).

«معجز» از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن دیگری است، این کلمه گاهی در مواردی به کار می رود که انسان مانع کار دیگری شود، جلو او را بگیرد و او را به عجز در آورد.

و گاهی در موردی که از چنگال کسی فرار کند و از دسترس وی بیرون رود و او را ناتوان سازد.

و گاهی به این صورت که با پیش دستی کردن، طرف را به زانو در آورد و یا خود را در مصونیت قرار دهد.

تمام اینها، چهره های مختلفی از معنی «اعجاز» و ناتوان ساختن طرف است، و در آیه فوق، همه این معانی محتمل است; چرا که هیچ گونه منافاتی میان آنها نیست، یعنی شما به هیچ صورت نمی توانید از عذاب او در امان بمانید.

* * *

سپس، اضافه می کند: «اگر خداوند به خاطر گناهان و آلودگی های جسمی و فکری تان بخواهد شما را گمراه سازد، هرگز نصیحت من برای شما سودی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نخواهد بخشید، هر چند بخواهم شما را نصیحت کنم» (وَ لایَنْفَعُکُمْ نُصْحی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللّهُ یُریدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ).

چرا که «او پروردگار شما است و به سوی او باز می گردید» و تمام هستی شما در قبضه قدرت او است (هُوَ رَبُّکُمْ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

سؤال:

با مطالعه این آیه، فوراً این سؤال به نظر می رسد ـ و بسیاری از مفسران هم به آن اشاره کرده اند ـ: مگر ممکن است خداوند اراده گمراه ساختن کسی را بکند؟

آیا این دلیل بر جبر نخواهد بود؟

و آیا با قبول اصل آزادی اراده و اختیار چنین چیزی قابل قبول است؟

پاسخ:

همان گونه که، از لابلای بحث های فوق روشن شد ـ و بارها هم به آن اشاره کرده ایم ـ گاهی یک سلسله اعمال از انسان سر می زند، که نتیجه آن گمراهی، انحراف همیشگی، و عدم بازگشت به سوی حق است! لجاجت مستمر و اصرار بر گناهان، و دشمنی مداوم با حق طلبان و رهبران راستین، آن چنان پرده ضخیمی بر فکر انسان می افکند، که توانائی دید کمترین شعاع آفتاب حق و حقیقت را پیدا نمی کند!.

و چون این حالت، از آثار اعمالی است که خود انسان انجام داده، به هیچ وجه دلیل بر جبر نمی شود، بلکه عین اختیار است، آنچه به خدا مربوط است این است که، در چنان اعمالی، چنین اثری قرار داده است.

در قرآن مجید آیات متعددی به این واقعیت اشاره می کند، که ما در ذیل آیه ۷ سوره «بقره» و... به آن اشاره کرده ایم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در آخرین آیه مورد بحث، سخنی به عنوان یک جمله معترضه برای تأکید بحث هائی که در داستان نوح در آیات گذشته و آینده عنوان شده است، می گوید: «دشمنان می گویند: این مطلب را او (محمّد(صلی الله علیه وآله)) از پیش خود ساخته و به خدا نسبت داده است» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ).

در پاسخ آنها بگو: «اگر من اینها را از پیش خود ساخته ام و به دروغ به خدا نسبت داده ام گناهش بر عهده من است» (قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرامی).

«ولی من از گناهان شما بیزارم» (وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تُجْرِمُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ «إِجْرام» از ماده «جَرْم» (بر وزن جهل) همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، به معنی چیدن میوه نارس و سپس هر کار ناخوش آیندی گفته شده است، و همچنین به وادار کردن کسی به گناه نیز اطلاق می شود، و از آنجا که انسان در ذات و فطرت خود، پیوندی با معنویت و پاکی دارد، انجام گناهان او را از این پیوند الهی جدا می سازد.

۲ ـ بعضی احتمال داده اند: آیه اخیر درباره پیامبر اسلام نیست، بلکه مربوط به خود «نوح» است; چرا که این آیات همه مربوط به او بوده و آیات آینده نیز از او سخن می گوید، بنابراین مناسبتر این است که، این آیه هم، مربوط به نوح باشد، و جمله معترضه خلاف ظاهر است.

ولی، با توجه به این که:

اولاً، شبیه این تعبیر تقریباً با همین عبارت در سوره «احقاف» آیه ۸ در مورد پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آمده.

ثانیاً، آنچه درباره نوح(علیه السلام)در این آیات آمده است، همه به صورت صیغه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غایب است، در حالی که آیه مورد بحث به صورت مخاطب می باشد (و مسأله «التفات» یعنی انتقال از غیبت به خطاب نیز بر خلاف ظاهر می باشد) و اگر بخواهیم آیه را درباره «نوح» بدانیم، جمله «یَقُولُون» که به صورت فعل مضارع است، و همچنین «قُل» که به صورت فعل امر است، همه احتیاج به تقدیر دارد.

ثالثاً، در حدیثی که از امام باقر(علیه السلام)و امام صادق(علیه السلام)در تفسیر «برهان» ذیل همین آیه نقل شده، آمده است آیه فوق در برابر کفار «مکّه» نازل گردیده.(۱)

از مجموع این دلائل، چنین به نظر می رسد، آیه مربوط به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)و تهمت های ناروای کفار و پاسخ پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنهاست.

ذکر این نکته نیز لازم است که، معنی «جمله معترضه» این نیست که سخنی بی ارتباط با اصل گفتار ذکر شود، بلکه جمله های معترضه غالباً محتوی مطالبی است که مفاد کلام را تأکید و تأئید می کند، و از آنجا که، پیوند سخن را موقتاً قطع می کند، مخاطب را از یکنواختی رهائی می بخشد، و لطافت و روح و تازگی به گفتار می دهد، و مطمئناً جمله معترضه هیچ گاه نمی تواند به تمام معنی بیگانه از سخن باشد، و الاّ بر خلاف اصول فصاحت و بلاغت است، در حالی که همیشه در کلمات فصیح و بلیغ جمله های معترضه دیده می شود.

۳ ـ به هنگام مطالعه آیه اخیر، ممکن است این ایراد به نظر برسد، این چگونه منطقی است که پیامبر یا نوح در مقابل کفار بگویند: اگر این سخن افتراء است گناهش به گردن ما، آیا قبول مسئولیت گناه «افتراء» سبب می شود که سخن آنها حق و مطابق واقع باشد؟ و مردم موظف باشند اطاعت و پیروی کنند؟!

ولی، با دقت در آیات گذشته به پاسخ این ایراد پی می بریم: آنها در حقیقت

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۲۱۵، ذیل آیه مورد بحث (چاپ بعثت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۰۱ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۲۰ (جامعه مدرسین).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می خواستند بگویند: با این سخنان ما که مشتمل بر انواع استدلال های عقلی است، به فرض محال، که از طرف خدا هم نباشیم، گناهش به گردن ما است، ولی استدلالات عقلی در جای خودش ثابت است، و شما با مخالفت آن همواره در گناه خواهید بود، گناهی مستمر و پایدار. (توجه داشته باشید «تُجْرِمُون» صیغه مضارع است که معمولاً دلالت بر استمرار می کند).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶ وَ أُوحِیَ إِلی نُوح أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاّ مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ

۳۷ وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا وَ لا تُخاطِبْنی فِی الَّذینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

۳۸ وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَما تَسْخَرُونَ

۳۹ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ

ترجمه:

۳۶ ـ به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! پس، از کارهائی که می کردند، غمگین مباش!

۳۷ ـ و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن، که (همه) آنها غرق شدنی هستند»!

۳۸ ـ او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند، او را مسخره می کردند; (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد!

۳۹ ـ به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

تصفیه شروع می شود

سرگذشت نوح که در آیات این سوره، آمده است، در حقیقت در چند فراز، که هر فراز مربوط به یک دوره از مبارزات نوح در مقابل مستکبران است، بیان شده.

آنچه در آیات قبل گذشت، مرحله دعوت و تبلیغ پی گیر و مستمر نوح(علیه السلام)با نهایت جدیت، و با استفاده از تمام وسائل بود، در این مرحله، که سالیان دراز طول کشید، گروه اندکی ـ اندک از نظر عدد و بسیار از نظر کیفیت و استقامت ـ به او ایمان آوردند.

آیات مورد بحث، اشاره به مرحله دوم این مبارزه است، مرحله پایان یافتن دوران تبلیغ و آماده شدن برای تصفیه الهی!

در آیه نخست می خوانیم: «به نوح وحی شد که جز افرادی که از قومت به تو ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد» (وَ أُوحِیَ إِلی نُوح أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاَّ مَنْ قَدْ آمَنَ).

اشاره به این که، صفوف به کلی از هم جدا شده، و دیگر دعوت برای ایمان و اصلاح سودی ندارد، باید آماده تصفیه و انقلاب نهائی شود.

و در پایان آیه، به نوح(علیه السلام) دلداری داده، می گوید: «اکنون که چنین است، از کارهائی که اینها انجام می دهند، به هیچ وجه اندوهناک و محزون مباش» (فَلاتَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ).

ضمناً، از این آیه، استفاده می شود: خداوند قسمت هائی از علم اسرار غیب را، در هر مورد که لازم باشد، در اختیار پیامبرش می گذارد، همان گونه که در اینجا به نوح خبر می دهد که: در آینده هیچ کس از آنها ایمان نخواهد آورد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با اعلام مطلب بالا، این گروه عصیانگر و لجوج باید مجازات شوند، مجازاتی که جهان را از لوث وجود آنها پاک کند، و مؤمنان را برای همیشه از چنگالشان رها سازد، فرمان غرق شدن آنها صادر شده است، ولی، انجام این فرمان وسائلی می خواهد، نوح(علیه السلام) باید کشتی مناسبی برای نجات مؤمنان راستین بسازد، تا هم مؤمنان در مدت ساختن کشتی در مسیر خود ورزیده تر شوند، و هم بر غیر مؤمنان به اندازه کافی اتمام حجت گردد، می فرماید: «به نوح فرمان دادیم، در حضور ما و طبق فرمان ما کشتی بساز» (وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا).

منظور از کلمه «أَعْیُنِنا» (در برابر دیدگان ما)، اشاره به این است که، تمام تلاش ها و کوشش های تو در این زمینه در حضور ما است.

بنابراین، با فکر راحت به کار خویش ادامه ده! طبیعی است، این احساس که خداوند حاضر و ناظر است، و محافظ و مراقب می باشد، به انسان هم توان و نیرو می بخشد، و هم احساس مسئولیت بیشتر!

و از کلمه «وَحْیِنا» چنین بر می آید که: نوح چگونگی ساختن کشتی را نیز از فرمان خدا می آموخت، و باید هم چنین باشد; زیرا نوح پیش خود نمی دانست ابعاد عظمت طوفان آینده چه اندازه است، تا کشتی خود را متناسب با آن بسازد، و این وحی الهی بود، که او را در انتخاب بهترین کیفیت ها یاری می کرد.

و در پایان آیه، به نوح هشدار می دهد: از این به بعد «درباره ستمگران شفاعت و تقاضای عفو مکن; چرا که آنها محکوم به عذابند و مسلماً غرق خواهند شد» (وَ لا تُخاطِبْنی فِی الَّذینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ).

این جمله، به خوبی می فهماند شفاعت درباره هر کس ممکن نیست، بلکه شرائطی دارد که اگر در کسی موجود نباشد، پیامبر خدا هم حق شفاعت و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تقاضای عفو در مورد او ندارد.(۱)

* * *

اما عکس العمل قوم نوح در برابر تبلیغات او و ساختن کشتی، شنیدنی و عبرت گرفتنی است، آنها به جای این که یک لحظه با مسأله به طور جدی بر خورد کنند، و حداقل احتمال دهند ممکن است این همه اصرار نوح(علیه السلام)و دعوت های مکررش، از وحی الهی سرچشمه گرفته، و مسأله طوفان و عذاب حتمی باشد ـ باز همان طور که عادت همه افراد مستکبر و مغرور است ـ به استهزاء و مسخره ادامه دادند: «و هر زمان که گروهی از قومش از کنار او می گذشتند، و او و یارانش را سر گرم تلاش برای آماده ساختن چوب ها، میخ ها و وسائل کشتی سازی می دیدند، مسخره می کردند، می خندیدند و می گذشتند» (وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلاَ ٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ).

«مَلاَء» آن اشراف از خود راضی، همه جا مستضعفان را به مسخره می گیرند، آنها را موجوداتی پست و در خور تحقیر می پندارند; چرا که زر و زور ندارند، نه تنها آنها را مسخره می کنند، که افکارشان ـ هر قدر بلند باشد ـ و مکتبشان ـ هر اندازه ریشه دار ـ و اعمالشان ـ هر چند کاملاً حساب شده ـ به پندار آنها در خور تحقیرند، و به همین دلیل، پند و اندرز، هشدار و اعلام خطر در آنها اثر نمی کند، تنها تازیانه های عذاب دردناک الهی باید بر پشت آنها نواخته شود.

می گویند: این گروه های اشراف قوم نوح، هر دسته، نوعی استهزاء، که مایه خنده و تفریح بود، برای خود انتخاب می کردند.

یکی می گفت: ای نوح! مثل این که دعوی پیامبری نگرفت، آخرِ سر، نجّار شدی!...

---

۱ ـ به جلد اول تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ٤٨ سوره «بقره» مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگری می گفت: کشتی می سازی بسیار خوب، دریایش را هم بساز! هیچ آدم عاقل دیده ای در وسط خشکی، کشتی بسازد؟!...

بعضی دیگر، شاید می گفتند: اُوه، کشتی به این بزرگی برای چه می خواهی؟ لااقل کوچک تر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی، برای تو ممکن باشد!

می گفتند، قاه، قاه، می خندیدند و می گذشتند، و این موضوع در خانه ها و مرکز کارشان به اصطلاح سوژه بحث ها بود.

و با یکدیگر درباره نوح و کم فکری پیروانش سخن می گفتند!: پیرمرد را تماشا کن! آخر عمری به چه روزی افتاده است؟ حالا می فهمیم اگر به سخنان او ایمان نیاوردیم حق با ما بود، اصلاً عقل درستی ندارد!!

و اما نوح، با استقامت فوق العاده ای که زائیده ایمان است، با جدیّت فراوان به کار خود ادامه می داد، و بی اعتنا به گفته های بی اساس این کوردلان از خود راضی، به سرعت پیشروی می کرد، و روز به روز، اسکلت کشتی آماده تر و مهیاتر می شد، فقط گاهی سر بلند می کرد، و این جمله کوتاه و پر معنی را به آنها می گفت: «اگر امروز شما ما را مسخره می کنید، ما هم همین گونه در آینده نزدیکی شما را مسخره خواهیم کرد»! (قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَما تَسْخَرُونَ).

آن روز که شما در میان طوفان سرگردان خواهید شد، و سراسیمه به هر سو می دوید، و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت، و از میان امواج فریاد می کشید و التماس می کنید: ما را نجات ده! آری، آن روز، مؤمنان بر افکار شما، غفلت، جهل و بی خبریتان می خندند.

* * *

«در آن روز خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمد، و مجازات جاودان دامنش را خواهد گرفت» (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيمٌ).

اشاره به این که، اگر چه مزاحمت های شما نسبت به ما عذاب دردناکی است، ولی اولاً ـ ما در تحمل این شدائد سربلندیم و پرافتخار.

و ثانیاً ـ اینها هر چه باشد زودگذر است، اما مجازات الهی هم خوارکننده است، هم پایان ناپذیر، و این دو با هم قابل مقایسه نیست.

* * *

نکته ها:

۱ ـ تصفیه، نه انتقام

از آیات فوق، به خوبی استفاده می شود عذاب های الهی جنبه انتقامی ندارد، بلکه به خاطر تصفیه نوع بشر، و از میان رفتن آنها که شایسته حیات نیستند، و باقی ماندن صالحان صورت می گیرد.

به این معنی که، یک قوم مستکبر و فاسد و مفسد که هیچ امید به ایمان آنها نیست، از نظر نظام آفرینش، حق حیات ندارد، و باید از میان برود، و قوم نوح چنین بودند; چرا که آیات فوق می گوید: اکنون که دیگر امیدی به ایمان بقیه نیست، آماده ساختن کشتی شو، و درباره ظالمان هیچ گونه شفاعت و تقاضای عفو منما!

همین موضوع، در نفرین این پیامبر بزرگ، که در سوره «نوح» آمده است به چشم می خورد: رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْكافِرينَ دَيّاراً * إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لايَلِدُوا إِلاّ فاجِراً كَفّاراً: «پروردگارا احدی از این کافران را بر روی زمین مگذار، چرا که اگر آنها بمانند بندگانت را گمراه می سازند، و از نسل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها نیز جز گروهی فاجر و بی ایمان به وجود نخواهد آمد»!(۱)

اصولاً، در سازمان آفرینش، هر موجودی برای هدفی آفریده شده است، هنگامی که از هدف خود به کلی منحرف شود، و تمام راه های اصلاح را به روی خود ببندد، باقیماندن او بی دلیل است، و خواه، و ناخواه، باید از میان برود.

و به گفته شاعر:

نه طراوتی، نه برگی، نه گلی نه میوه دارممتحیرم که دهقان، به چه کار هشت ما را!

* * *

۲ ـ نشانه های مستکبرین

مستکبران خودخواه، همیشه مسائل جدی را که در مسیر خواسته ها و هوس ها و منافع آنها نیست به بازی و شوخی می گیرند.

به همین دلیل، مسخره کردن حقایق، مخصوصاً آنچه مربوط به زندگی مستضعفان است جزئی از زندگی آنها را تشکیل می دهد، بسیار دیده ایم آنها، برای رنگ و آب دادن به جلسات پر گناه خود، دنبال فرد با ایمان تهی دستی می گردند، که او را به اصطلاح ملعبه و مضحکه سازند.

و اگر، در مجالس خود دست رسی به چنین افراد پیدا نکنند، فرد یا افرادی از آنها را غیاباً سوژه سخن قرار داده، می گویند، مسخره می کنند و می خندند.

آنها خود را عقل کلّ می پندارند، و به گمان این که ثروت انبوه و حرام آنها نشانه لیاقت، شخصیت و ارزش آنها است، دیگران را نالایق، بی ارزش و فاقد شخصیت می دانند!

ولی، قرآن مجید سخت ترین حملات خود را متوجه این گونه افراد مغرور

---

۱ ـ نوح، آیات ۲۶ و ۲۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و متکبر کرده، و مخصوصاً سخریه های آنها را شدیداً محکوم می کند.

فی المثل، در تاریخ اسلامی می خوانیم هنگامی که «ابو عقیل انصاری» آن کارگر باایمان و فقیر، شب را بیدار ماند و به آب آوردن از چاه های «مدینه» برای خانه ها ادامه داد، و مختصر خرمائی را که از این راه به عنوان مزد دریافت داشته بود، به عنوان کمک به ارتش مسلمانان برای جنگ «تبوک» خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله)آورد، گروهی از منافقان مستکبر بر او خندیدند، آیات قرآن نازل شد، و همچون صاعقه بر آنها فرو ریخت، فرمود: الَّذینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذینَ لایَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیم:

«آنها که مؤمنان اطاعت کننده را در کمک های مالی در راه خدا به باد مسخره می گیرند، و آنان را که جز به مقدار توانائی اندک، دسترسی به چیز دیگری ندارند، مسخره می کنند، خداوند آنان را مسخره خواهد کرد و برای آنها عذاب دردناکی است».(۱)

* * *

۳ ـ کشتی نوح

بدون شک کشتی نوح کشتی ساده ای نبود، و با وسائل آن روز، به آسانی و سهولت پایان نیافت، کشتی بزرگی بود که به علاوه بر مؤمنان راستین، یک جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای می داد، و آذوقه فراوانی که برای مدت ها زندگی انسان ها و حیوان هائی که در آن جای داشتند حمل می کرد، چنین کشتی با چنین ظرفیت، حتماً در آن روز بی سابقه بوده است، به خصوص که این کشتی،

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۹۶، حدیث ٤۹ ـ تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۲ (مؤسسه دار الکتاب قم).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باید از دریائی به وسعت این جهان، با امواجی کوه پیکر، سالم بگذرد و نابود نشود، لذا در بعضی از روایات مفسرین می خوانیم: این کشتی هزار و دویست ذراع طول، و ششصد ذراع عرض داشت! (هر ذراع حدود نیم متر است).(۱)

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: مدت چهل سال قبل از ظهور طوفان یک نوع بیماری به زنان قوم نوح دست داد، که دیگر از آنان بچه ای متولد نشد، و این در واقع مقدمه ای برای مجازات و عذاب آنان بود.(۲)

* * *

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٢، صفحه ٦٦، حدیث ۲۵ ـ «درّ المنثور»، ذیل آیه ۳۸ سوره «هود» ـ در این که طول، عرض و ارتفاع کشتی نوح چقدر بوده، در میان احادیث اختلافاتی وجود دارد، این اختلافات از این قرار است: الف ـ طول ۳۰۰ ذراع، ۸۰۰ ذراع، ۱۲۰۰ ذراع. ب ـ عرض: ۵۰۰ ذراع، ۸۰۰ ذراع، ٦۰۰ ذراع، ۱۰۰ ذراع، ۵۰ ذراع، ۱۵۰ ذراع. ج ـ ارتفاع: ۳۰ ذراع، ۸۰ ذراع، ۲۰۰ ذراع («کافی»، جلد ٤، صفحه ۲۱۲،
حدیث ۲، دار الکتب الاسلامیهٔ ـ «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۲۳۰، حدیث ۲۲۷۷، جامعه مدرسین ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۷۸ و جلد ۱۱، صفحات ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۹ و ۳۲٤، و جلد ۵۷، صفحه ۲۵۱، و جلد ٦۲، صفحه ٦٦).

۲ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱٦، صفحه ۱۳۹، حدیث ۲۱۱۸۱ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۲۸۳، و جلد ۱۱، صفحات ۳۰۳ و ۳۲۰ ـ «عیون اخبار الرضا»، جلد ۲، صفحه ۷۵، حدیث ۲ (انتشارات جهان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٠ حَتّی إذا جاءَ أمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أهْلَکَ إلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إلاّ قَلیلٌ

٤١ وَ قالَ ارْکَبُوا فیها بِسْمِ اللّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إنَّ رَبّی لَغَفُورٌ رَحیمٌ

٤٢ وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ فی مَوْج کَالْجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِل یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لاتَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ

٤٣ قالَ سَآوی إلی جَبَل یَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أمْرِ اللّهِ إلاّ مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقینَ

ترجمه:

٤٠ ـ تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت; (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را ـ مگر آنها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده (همسر و یکی از فرزندانت)! ـ و همچنین مؤمنان را»! اما جز عده کمی همراه او ایمان نیاوردند.

٤١ ـ او گفت: «به نام خدا بر آن سوار شوید! و هنگام حرکت و توقف کشتی، یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است»!

٤٢ ـ و آن کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوه ها حرکت می داد; (در این هنگام،) نوح فرزندش را که در گوشه ای بود صدا زد: «پسرم! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش»!

٤٣ ـ گفت: «به زودی به کوهی پناه می برم که مرا از آب حفظ می کند»! (نوح) گفت:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست; مگر آن کس را که او رحم کند»! در این هنگام، موج در میان آن دو حائل شد; و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت!

تفسیر:

طوفان شروع می شود

در آیات گذشته، دیدیم چگونه نوح(علیه السلام) و مؤمنان راستین دست به ساختن کشتی نجات زدند، و تن به تمام مشکلات و سخریه های اکثریت بی ایمان مغرور دادند، و خود را برای طوفان، همان طوفانی که سطح زمین را از لوث مستکبران بی ایمان پاک می کرد، آماده ساختند.

آیات مورد بحث، سومین فراز این سرگذشت، یعنی چگونگی نزول عذاب را بر این قوم ستمگر، به طرز گویائی تشریح می کند.

نخست می گوید: «این وضع همچنان ادامه داشت تا فرمان ما صادر شد، و طلایع عذاب آشکار گشت، و آب از درون تنور جوشیدن گرفت»! (حَتّی إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ).

«تَنُّور» (با تشدید نون) همان معنی را می بخشد که «تنور» در فارسی متداول امروز، یعنی محلی که نان در آن پخت و پز می شود.

در این که: جوشیدن آب از تنور چه تناسبی با مسأله نزدیک شدن طوفان دارد، مفسران در آن گفتگو بسیار کرده اند:

بعضی گفته اند: جوشیدن آب از درون تنور یک نشانه الهی بوده است برای نوح(علیه السلام)، تا او متوجه جریان شود و خود و یارانش با وسائل و اسباب لازم بر کشتی سوار شوند.

گروهی دیگر، احتمال داده اند: تنور در اینجا در معنی مجازی و کنائی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

استعمال شده، اشاره به این که: تنور خشم و غضب پروردگار فوران پیدا کرد، و شعلهور شد، و این به معنی نزدیک شدن عذاب کوبنده الهی است، این تعبیر هم در فارسی، و هم در زبان عربی آمده است، که شدت غضب را تشبیه به فوران آتش می کنند.

ولی این احتمال قوی تر به نظر می رسد که، «تنور» به معنی حقیقی و معروف آن باشد و منظور از آن، تنور خاصی هم نباشد، بلکه منظور بیان این نکته است: هنگامی که آب از درون تنور، که معمولاً مرکز آتش است، جوشیدن گرفت، نوح(علیه السلام) و یارانش متوجه شدند اوضاع به زودی دگرگون می شود، و انقلاب و تحول نزدیک است «آب کجا و آتش کجا»؟!(۱)

به تعبیر دیگر، هنگامی که دیدند سطح آب زیرزمینی چنان بالا آمده است، که از درون «تنور» که معمولاً در جای خشک و محفوظی ساخته می شود جوشیدن گرفته، فهمیدند موضوع مهمی در پیش است، و حادثه نو ظهوری در شرف تکوین است، همین موضوع، اخطار و علامتی بود برای نوح(علیه السلام) و یارانش که برخیزید و آماده شوید!

شاید، قوم غافل و بی خبر نیز، جوشیدن آب از درون تنور خانه هایشان را دیدند، ولی مانند همیشه از کنار این گونه اخطارهای پر معنی الهی، چشم و گوش بسته گذشتند، حتی برای یک لحظه نیز، به خود اجازه تفکر ندادند، که شاید حادثه ای در شرف تکوین باشد، شاید اخطارهای نوح(علیه السلام) واقعیت داشته باشد.

لذا می افزاید: در این هنگام، به نوح «فرمان دادیم از هر نوعی از انواع

---

۱ ـ طبق پاره ای از روایات، «تنور» (محل فوران آب) مکانی بوده است که اکنون مسجد کوفه در آن جای دارد، و در همان روایت گفته شده است که محل ساخت کشتی نوح نیز همان مکان بوده است. («کافی»، جلد ۳، صفحه ٤۹۲، حدیث ۳، دار الکتب الاسلامیهٔ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۵۸ و ۳۳۵).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیوانات یک جفت (نر و ماده) بر کشتی سوار کن» تا در غرقاب، نسل آنها قطع نشود (قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ).

«و همچنین خاندانت را، جز آنها که قبلاً وعده هلاک آنها داده شده، و نیز مؤمنان را بر کشتی سوار کن» (وَ أَهْلَکَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ).

«اما جز افراد کمی به او ایمان نیاوردند» (وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلیلٌ).

این آیه از یک سو، اشاره به همسر بی ایمان نوح و فرزندش «کنعان» می کند، که داستان آنها در آیات آینده خواهد آمد، که بر اثر انحراف از مسیر ایمان و همکاری با گناهکاران رابطه و پیوند خود را از نوح(علیه السلام) بریدند، و حق سوارشدن بر کشتی نجات را نداشتند; چرا که شرط سوار شدن بر آن در درجه اول «ایمان» بود.

و از سوی دیگر، اشاره به این می کند که: محصول سالیان بسیار دراز تلاش پی گیر نوح(علیه السلام)در راه تبلیغ آئین خویش، چیزی جز گروهی اندک از مؤمنان نبود، که طبق بعضی از این روایات، در این مدت طولانی تنها هشتاد نفر به او ایمان آوردند،(۱) و حتی بعضی، عدد آنها را از این هم کمتر نوشته اند.(۲)

و این خود می رساند که، این پیامبر بزرگ تا چه حد استقامت و پایمردی داشت، که برای هدایت هر یک از آنها به سوی خدا، به طور متوسط ده سال زحمت کشید! زحمتی که مردم عادی، حتی برای هدایت و نجات فرزندشان تحمل نمی کنند.

* * *

«نوح» به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد، و چون لحظه

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۲۲، حدیث ۳۰ ـ «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحه ۳۰، حدیث ۱.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۲۵، حدیث ٤٤ و صفحه ۳۳٦، حدیث ٦٤ و صفحه ۳۳۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

طوفان و فرارسیدن مجازات های کوبنده الهی نزدیک می شد «به آنها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید، و به یاد او باشید» (وَ قالَ ارْكَبُوا فيها بِسْمِ اللّهِ مَجْراها وَ مُرْساها).(۱)

چرا می گوید: در همه حال، به یاد او باشید و از یاد و نام او مدد بگیرید؟ «برای این که پروردگار من آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحيمٌ).

به مقتضای رحمتش، این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده، و به مقتضای آمرزشش از لغزش های شما می گذرد.

* * *

سرانجام، لحظه نهائی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره های شب ظلمانی سراسر آسمان را فرا گرفت، و آن چنان روی هم متراکم گردید، که نظیرش هیچ گاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش می شد، و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می داد.

باران شروع شد، سریع و سریع تر شد، قطره ها، درشت و درش تر شد، و همان گونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره «قمر» می گوید، گوئی تمام درهای آسمان گشوده شده، اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرو می ریزد.

از سوی دیگر، سطح آب زیر زمینی آن قدر بالا آمد، که از هر گوشه ای چشمه خروشانی جوشیدن گرفت.

و به این ترتیب، آب های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند، و بر سطح زمین ها، کوه ها، دشت ها، دره ها جاری شدند، و به زودی

---

۱ ـ «مَجْرا» و «مُرْسا» هر دو اسم زمان، به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف» است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سطح زمین به صورت اقیانوسی در آمد.

وزش بادها امواج کوه پیکری روی این اقیانوس ترسیم می کرد، و این امواج از سر و دوش هم بالا می رفتند، و روی یکدیگر می غلطیدند.

«و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه پیکر را می شکافت، و همچنان پیش می رفت» (وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ فی مَوْجٍ کَالْجِبالِ).

«نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود، مخاطب ساخت و فریاد زد: فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامنت را خواهد گرفت (وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لاتَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ).

نوح، این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی ناپذیر و پرامید، حتی در آخرین لحظه، دست از وظیفه خود بر نداشت، به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند.

اما متأسفانه، تأثیر همنشین بد، بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد.

* * *

این فرزند لجوج و کوتاه فکر، به گمان این که با خشم خدا می توان به مبارزه برخاست، «فریاد زد: پدر! برای من جوش نزن، به زودی به کوهی پناه می برم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید، و مرا در دامان خود پناه خواهد داد» (قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ).

«نوح» باز مأیوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت، شاید فرزند کوتاه فکر از مرکب غرور و خیره سری، فرود آید و راه حق را پیش گیرد، به او «گفت: فرزندم امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست» (قالَ لا عاصِمَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ).

«تنها نجات از آن کسی است که مشمول رحمت خدا باشد و بس»! (إِلاَّ مَنْ رَحِمَ).

کوه که سهل است، کره زمین که سهل است، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره کننده در برابر قدرت لایزال او ذرّه بی مقداری بیش نیست.

مگر بالاترین کوه ها در برابر کره زمین، همچون بر آمدگی های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قرار دارد نیست؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود، تا به اندازه کره خورشید گردد، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان، از میان میلیون ها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است.

پس چه خیال خامی! و چه فکر کوتاهی! که از «کوه» کاری ساخته باشد؟!

در همین هنگام، موجی برخاست، جلو آمد و جلوتر، و فرزند نوح(علیه السلام) را همچون پر کاهی از جا کند، و در لابلای خود در هم کوبید «و میان پدر و فرزند جدائی افکند و او را در صف غرق شدگان قرار داد»! (وَ حالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ آیا طوفان نوح(علیه السلام) عالمگیر بود؟

الف ـ از ظاهر بسیاری از آیات قرآن، چنین بر می آید که طوفان نوح(علیه السلام)جنبه منطقه ای نداشته است، بلکه حادثه ای بوده است برای سراسر روی زمین; زیرا کلمه «أَرْض» (زمین) به طور مطلق ذکر شده مانند: رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى الأَرْضِ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مِنَ الْکافِرینَ دَیّاراً: «خداوندا بر روی زمین از کافران که هرگز امید به اصلاحشان نیست احدی را زنده مگذار».(۱)

ب ـ و همچنین آیه ٤٤ همین سوره «هود» (آیه آینده): قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی مائَکِ...: «ای زمین آب های خود را فرو بر...».

ج ـ از بسیاری از تواریخ نیز، جهانی بودن طوفان نوح استفاده می شود، به همین جهت، تمام نژادهای کنونی را به یکی از سه فرزند نوح (حام، و سام و یافث) که بعد از نوح باقی ماندند، باز می گردانند.

د ـ در تاریخ طبیعی نیز، دورانی به نام دوران باران های سیلابی دیده می شود، که اگر آن را الزاماً مربوط به قبل از تولد جانداران ندانیم، قابل تطبیق بر طوفان نوح نیز هست.

هـ ـ این نظریه نیز، در تاریخ طبیعی زمین هست، که محور کره زمین تدریجاً تغییر پیدا می کند، یعنی قطب شمال و جنوب تبدیل به خط استوا، و خط استوا جای قطب شمال و جنوب را می گیرد، روشن است به هنگام گرم شدن یخ های فوق العاده متراکم قطبی، آب دریاها به اندازه ای بالا می آید که، بسیاری از خشکی ها را فرا می گیرد و با نفوذ در لایه های زمین به صورت چشمه های خروشان از نقاط دیگر سر بر می آورد، و همین گسترش آب ها باعث فزونی ابرها و بارش باران های زیادتر می گردد.(۲)

و ـ این مطلب که نوح از حیوانات روی زمین نمونه هائی با خود برداشت نیز، مؤید جهانی بودن طوفان است.

---

۱ ـ نوح، آیه ۲٦.

۲ ـ با این توضیح که: محور حرکت زمین اکنون یک نقطه اش شمال و نقطه دیگر جنوب است، ولی در اثر تحول، محورِ یک طرف، نقطه ای روی خط استوا، و طرف دیگرش روی خط استوا در نقطه مقابل آن قرار می گیرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ز ـ و اگر محل زندگی نوح را «کوفه» ـ آن چنان که در بعضی از روایات آمده است(۱) ـ بدانیم.

و طبق روایات دیگر، دامنه طوفان به «مکّه» و خانه «کعبه» هم کشیده شده باشد، این خود مؤید دیگری بر جهانی بودن این طوفان است.(۲)

ولی با این حال، احتمال منطقه ای بودن آن نیز به کلّی منتفی نیست; زیرا اطلاق کلمه «ارض» بر یک منطقه وسیع جهان، در قرآن، مکرّر آمده است، چنان که در سرگذشت بنی اسرائیل می خوانیم: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَها: «مشرق ها و مغرب های زمین را در اختیار گروه مستضعفان (بنی اسرائیل) قرار دادیم».(۳)

حمل حیوانات در کشتی نیز، ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین، نسل حیوانات قطع نگردد، به خصوص این که، در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه های دوردست کار آسانی نبود (دقت کنید).

همچنین، قرائن دیگری که در بالا ذکر شد، قابل تطبیق بر منطقه ای بودن طوفان نوح می تواند باشد.

این نکته نیز، قابل توجه است که: طوفان نوح به عنوان مجازات آن قوم سرکش بود، و ما هیچ دلیلی در دست نداریم که دعوت نوح به سراسر زمین رسیده باشد.

اصولاً، با وسائل آن زمان، رسیدن دعوت یک پیامبر (در عصر خودش) به همه نقاط، بسیار بعید به نظر می رسد.

ولی در هر حال، هدف قرآن از بیان این سرگذشت عبرت انگیز، بیان

---

۱ ـ «کافی»، جلد ۸، صفحه ۲۷۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۳۱۲، ۳۳۱ و ۳۳۵.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۳۱۲ و ۳۲۵ و جلد ۱۲، صفحه ۹۹.

۳ ـ اعراف، آیه ۱۳۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته های تربیتی مهمی است که در آن نهفته است، خواه جهانی باشد یا منطقه ای. * * *

۲ ـ آیا بعد از نزول عذاب، توبه ممکن است؟

از آیات گذشته، استفاده می شود «نوح» حتی بعد از شروع طوفان، فرزند خود را تبلیغ می کرد، این دلیل بر آن است که، اگر ایمان می آورد ایمانش پذیرفته بود، در اینجا این سؤال پیش می آید: با توجه به آیات دیگر قرآن که در گذشته نمونه هائی از آن را داشته ایم که: درهای توبه بعد از نزول عذاب بسته می شود; چگونه سازگار است؟

چرا که در این هنگام غالب گنهکاران سرکش که مجازات را با چشم خود می بینند، بی اختیار و از روی اضطرار توبه می کنند، اما بر اساس آن آیات، توبه ای بی ارزش و بی محتوا!

اما با دقت در آیات فوق، پاسخ این سؤال را می توان چنین یافت که: شروع طوفان و آغاز کار آن، نشانه روشنی بر عذاب نبود، بلکه یک باران تند و بی سابقه به نظر می رسید.

به همین دلیل، فرزند نوح(علیه السلام) به پدر گفت: من به کوه پناه می برم تا از غرقاب نجات یابم، به گمان این که باران و طوفان یک باران و طوفان طبیعی است، در چنین هنگامی، باز بودن درهای توبه مسأله عجیبی نیست! و با آیات اشاره شده نیز، سازگار است.

سؤال دیگری که در مورد فرزند نوح(علیه السلام) ممکن است پیش آید، این است: چرا او در این لحظه حساس تنها، فرزند خود را مخاطب ساخت، نه همه مردم را؟

این ممکن است به خاطر آن باشد که، او وظیفه دعوت عمومی اش حتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

درباره فرزندش را انجام داده بود، ولی درباره فرزند وظیفه سنگین تری داشت، و آن وظیفه «اُبُوّت» علاوه بر «نُبُوّت» بود، به همین دلیل برای ادای این وظیفه در آخرین لحظه، روی فرزندش تأکید بیشتر می کرد.

احتمال دیگری، با توجه به گفته بعضی از مفسران نیز وجود دارد که فرزند نوح(علیه السلام) در آن موقع، نه در صف کفار قرار داشت و نه در صف مؤمنان و جمله: وَ کانَ فی مَعْزِل «او در گوشه تنهائی قرار گرفته بود» را دلیل بر آن دانسته اند، گر چه به حکم قرار نگرفتن در صف مؤمنان مستحق مجازات بود، ولی کناره گیری اش از صف کفار ایجاب می کرد، مورد محبت و لطف بیشتری از طریق تبلیغ قرار گیرد.

به علاوه، جدائی از صف کفار، این فکر را برای نوح(علیه السلام) به وجود آورده بود که شاید از کار خود پشیمان شده باشد.

این احتمال نیز با توجه به آیات آینده وجود دارد که، پسر «نوح» با صراحت مخالفت با پدر نمی کرد، بلکه به صورت «منافقان» بود، و در برابر او گاه اظهار موافقت می نمود، به همین دلیل «نوح» درباره او تقاضای نجات از خدا کرد.

به هر حال، آیه فوق هیچ گونه منافاتی با سایر آیات قرآن که می گوید: هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود، ندارد!

* * *

۳ ـ درس های تربیتی در طوفان نوح

همان گونه که می دانیم، هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان، بیان درس های عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است، و در همین قسمت که تا کنون از «داستان نوح»(علیه السلام) خوانده ایم، نکته های بسیار مهمی نهفته است، که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می شود:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

الف: پاکسازی روی زمین

درست است خداوند، «رحیم» و مهربان است، ولی نباید فراموش کرد که، او در عین حال، «حکیم» نیز می باشد، به مقتضای حکمتش، هر گاه قوم و ملتی فاسد شوند، و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات برای آنها نیست، سرانجام از طریق انقلاب های اجتماعی و یا انقلاب های طبیعی، سازمان زندگی آنها در هم کوبیده و نابود می شود.

این، نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی، این یک سنت الهی است در همه اعصار و قرون، و همه اقوام و ملت ها، و حتی در عصر و زمان ما! و چه بسا، جنگ های جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد.

ب: مجازات با طوفان چرا؟

درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند، و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می دهد، بالاخره تناسبی میان نحوه مجازات ها و گناهان اقوام بوده و هست (دقت کنید).

فرعون، تکیه گاه قدرتش را «رود عظیم نیل» و آب های پر برکت آن قرار داده بود، و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد!

نمرود، متکی به لشکر عظیمش بود، و چنان که می دانیم لشکر کوچکی از حشرات، او و یارانش را شکست داد!

قوم نوح، جمعیت کشاورز و دامداری بودند، و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه های حیات بخش باران می داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد.

و از اینجا به خوبی روشن می شود، چقدر برنامه های الهی حساب شده است، و اگر می بینیم انسان های طغیانگر عصر ما در جنگ های جهانی اول و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دوم، به وسیله مدرن ترین سلاح هایشان در هم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد; چرا که، همین صنایع پیشرفته بود که تکیه گاه آنها در استعمار و استثمار خلق های مستضعف جهان محسوب می شد!

ج: نام خدا در هر حال و در همه جا:

در آیات بالا خواندیم، نوح به یارانش دستور می دهد، نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او، و به یاد او، و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود; چرا که هر کار بی نام او شروع شود «ابتر و بریده دم» خواهد بود.

همان گونه که در حدیث معروفی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده است: کُلُّ أَمْر ذِی بال لَمْ یُذْکَرْ فِیهِ بِسْمِ اللّهِ فَهُوَ أَبْتَر: «هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود».(۱)

ذکر نام خدا، نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف، یعنی هر کار که انگیزه خدائی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است; چرا که انگیزه های مادی پایان می پذیرد، ولی انگیزه های الهی تمام نشدنی است، هدف های مادی به اوج خود که رسید خاموش می شود، اما هدف های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود.

د: پناهگاه های پوشالی

معمولاً هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده ای به قدرت جسمانیشان، و جمعی

---

۱ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد اول، صفحه ٦٦۳ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱ و جلد ۸۹، صفحه ۲٤۲، حدیث ٤۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به نیروی فکریشان.

ولی، همان گونه که آیات فوق به ما می گوید، و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد، و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت در هم می ریزد.

فرزند نادان و خیره سر، پسر نوح پیامبر(علیه السلام)نیز در همین اشتباه بود، گمان می کرد، کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟! حرکت یک موج، کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد.

به همین دلیل، در پاره ای از دعاها می خوانیم: من از خشم تو، به سوی تو فرار می کنم: «هارِبٌ مِنْکَ إلَیْکَ»(۱) یعنی اگر پناهگاهی در برابر طوفان خشم تو باشد، باز همان ذات پاک تو است، و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر.

هـ : کشتی نجات

رهائی از هیچ طوفانی، بدون کشتی نجات ممکن نیست، لزومی ندارد این کشتی حتماً از چوب و آهن باشد، بلکه، بسا این کشتی نجات، یک مکتب کارساز حیات بخش مثبت باشد، که در برابر امواج طوفان های افکار انحرافی مقاومت می کند، و پیروانش را به ساحل نجات می رساند.

روی همین جهت، در روایاتی که از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در کتب «شیعه» و «اهل تسنن» آمده است، خاندان او یعنی امامان اهل بیت(علیهم السلام) و حاملان مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده اند.(۲)

«حنش بن مغیره» می گوید: من به همراه «ابوذر» کنار خانه کعبه آمدم، او دست در حلقه در خانه کرد و صدا زد: منم «ابوذر غفاری»، هر کس مرا

---

۱ ـ دعای «ابو حمزه ثمالی» ـ «بحار الانوار»، جلد ۹۵، صفحه ۸٤، حدیث ۲.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۱٤٤، حدیث ۱۰۰ و جلد ۳٦، صفحه ۲٥٤، حدیث ۷۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی شناسد بشناسد.

من همان «جُندب» هستم (نام اصلی ابوذر، جندب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می فرمود: مَثَلُ أَهْلِ بَیْتِی مَثَلُ سَفِینَةِ نُوح مَنْ رَکِبَها نَجا: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می یابد».(۱)

در بعضی دیگر، از طرق حدیث، جمله: فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ: «و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود»(۲) ـ یا ـ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَک: «هر کس از آن تخلف کند هلاک می شود»(۳) اضافه شده است.

این حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله)، با صراحت می گوید: به هنگامی که طوفان های فکری و عقیدتی و اجتماعی در «جامعه اسلامی» رخ می دهد، تنها راه نجات، پناه بردن به این مکتب است، و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم، که پیروان مکتب های غیر اسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند، جز آن گروهی که، به مکتب اسلام و اهل بیت(علیهم السلام) و برنامه های انقلابی آنها پناه بردند.

* * *

---

۱ ـ «ابن قتیبه دینوری» از علمای معروف اهل تسنن این حدیث را در «عیون الاخبار»، جلد اول،
صفحه ۲۱۱ آورده است ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۱، صفحه ۲۷۷ (با اندکی تفاوت).

۲ ـ «معجم الکبیر»، نوشته «حافظ طبرانی»، صفحه ۱۳۰ (مخطوط) ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۱۰۵، حدیث ۳ و صفحه ۱۱۹، حدیث ۳۸ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۳٤، حدیث ۳۳۱٤٥ (چاپ آل البیت).

۳ ـ «معجم الکبیر»، نوشته «حافظ طبرانی»، صفحه ۱۳۰ (مخطوط) ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۱، حدیث ٤٤ و صفحه ۱۲۳، حدیث ٤۹ ـ گروه دیگری از بزرگان اهل سنت مانند «حاکم نیشابوری» در «مستدرک» و «ابن مغازلی» در «مناقب امیر المؤمنین»(علیه السلام) و علامه «خوارزمی» در «مقتل الحسین»، و «حموینی» در «فرائد السمطین»، همچنین گروه کثیر دیگری این روایت را در کتاب های خود آورده اند (برای توضیح بیشتر به جلد ۹ «احقاق الحق»، صفحه ۲۸۰، طبع جدید مراجعه شود).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٤٤ وَ قيلَ يا أَرْضُ ابْلَعي مائَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعي وَ غيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ

ترجمه:

٤٤ ـ و گفته شد: «ای زمین، آبت را فرو برا! و ای آسمان، خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت; و (در این هنگام،) گفته شد: «دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا!)».

تفسیر:

پایان یک ماجرا

همان گونه که در آیات گذشته به طور اجمال و سر بسته، خواندیم، سرانجام امواج خروشانِ آب همه جا را فرا گرفت، آب، بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی خبر، به گمان این که یک طوفان عادی است، به نقاط مرتفع و برآمدگی ها و کوه های زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجسام بی جان طغیانگران، و باقیمانده خانه ها و وسائل زندگانیشان در لابلای کف ها روی آب به چشم می خورد!

نوح، زمام کشتی را به دست خدا سپرد، و امواج، کشتی را به هر سو می برد در روایات آمده است: شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ماه ذی الحجهٔ و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود،(۱) و نقاط

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۲٦۹ ـ «ابوالفتوح رازی»، جلد ٦، صفحه ۲۷۸ ـ «مجمع البیان»،

جلد ۵، صفحه ١٦٤ ـ «طبری»، جلد ۱۲، صفحه ۲۹ ـ برای توضیح بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۳۳۳ و ۳۳٤ مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مختلفی و حتی طبق پاره ای از روایات، سرزمین «مکّه» و اطراف خانه «کعبه» را سیر کرد.(۱)
و پس از این همه، فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد.
آیه فوق، چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر، و در عین حال فوق العاده رسا و زیبا، در ضمن شش جمله بیان می کند و می گوید: «به زمین دستور داده شد: ای زمین آبت را در کام فرو بر»! (وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی مائَکِ).
«و به آسمان دستور داده شد: ای آسمان! دست نگهدار» (وَ یا سَماءُ أَقْلِعی).
«و آب فرو نشست» (وَ غیضَ الْماءُ).
«و کار پایان یافت» (وَ قُضِیَ الأَمْرُ).
«و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ).
«در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر (از رحمت خدا)»! (وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ).
تعبیرات آیه فوق، به قدری رسا، دلنشین، و در عین کوتاهی گویا و زنده، و با تمام زیبائی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است، که به گفته جمعی از دانشمندان عرب، این آیه «فصیح ترین و بلیغ ترین» آیات قرآن محسوب می شود، هر چند همه آیات قرآن در سر حد اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت است.
شاهد گویای این سخن، همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می خوانیم: گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز،

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۳۱۲ و ۳۳۵، و جلد ۱۲، صفحه ۹۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه! تا با خیال راحت، به ترکیب جمله هائی همانند قرآن بپردازند!

اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کرده گفتند: «این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست، و اصولاً شباهت به کلام مخلوق ندارد» این را گفتند، از تصمیم خود منصرف شدند و مأیوسانه پراکنده گشتند.(۱)

* * *

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته اند: «جودی» که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده، کوه معروفی است در نزدیکی «موصل».(۲)

بعضی دیگر از مفسران، آن را کوهی در حدود «شام»(۳) و یا نزدیک «آمُد»(٤) و یا در شمال «عراق» دانسته اند.(۵)

در کتاب «مفردات راغب» آن را کوهی در میان «موصل» و «الجزیره» (نام منطقه ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزائر و الجزیره معروف امروز است).

اما بعید نیست همه اینها به یک معنی باز گردد; زیرا «موصل»، «آمُد» و

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ١٦۵ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۲۱۳، حدیث ۱۹ ـ «روح المعانی»، جلد ۱۲، صفحه ۵۷ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ۱۰، صفحه ۲٤۷، ذیل آیه مورد بحث.

۲ ـ «مجمع البیان» و «روح المعانی» و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث ـ به «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۳۳۳ و ۳۳٤ مراجعه شود.

۳ ـ «مجمع البحرین»، جلد ۱، صفحه ٤۲٤، ماده «جود».

٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۳۹ ـ «مجمع البحرین»، جلد ۱، صفحه ٤۲٤، ماده «جود»، «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۵ ـ «مجمع البحرین»، جلد ۱، صفحه ٤۲٤، ماده «جود» ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۳۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«جزیره»، همه جزء مناطق شمالی «عراق» و نزدیک «شام» می باشند.

بعضی دیگر از مفسران احتمال داده اند: منظور از «جودی» هر کوه و زمین محکمی است.(١) آماده بود، پهلو گرفت، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است.

در کتاب «اعلام قرآن» درباره کوه «جودی» تحقیق و تتبعی شده است که در ذیل می آوریم:

«جودی نام کوهی است که کشتی نوح بر فراز آن به خاک نشسته، و نام آن در سوره «هود» آیه ٤٤ که قریب المضمون با مندرجات «تورات» است ذکر شده است...

نسبت به محل کوه «جودی»، سه قول اظهار شده:

١ ـ بنا بر قول «اصفهانی»، کوه «جودی» در «عربستان» است و یکی از دو کوهی است که در قلمرو قبیله «طیّ» واقع است.

٢ ـ کوه جودی، سلسله «کاردین» است که در شمال شرقی جزیره «ابن عمر» در مشرق «دجله»، نزدیک به «موصل»، واقع است، «اکراد» آن را به لهجه خود «کاردو» و یونانیان «جوردی» و اعراب آن را «جودی» خوانده اند.

در «تر گوم» یعنی ترجمه کلدانی تورات، و همچنین در ترجمه سریانی تورات، محل به خاک نشستن کشتی نوح، قله کوه اکراد «کاردین» معین شده است.

جغرافیون عرب نیز، جودی مذکور در قرآن را بر این کوه منطبق کرده گفته اند: تخته پاره های کشتی نوح در قله این کوه، تا زمان «بنی عباس» باقی بوده است و مشرکین آن را زیارت می کرده اند.

---

١ ـ «بحار الانوار»، جلد ١١، صفحه ٣٣٩ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در داستان های بابلی، داستانی شبیه به داستان طوفان نوح موجود است، به علاوه می توان احتمال داد: «دجله» طغیان کرده باشد، و مردم آن حدود دچار طوفان شده باشند.

در کوه جودی، کتیبه های آشوری موسوم به کتیبه های «میسر» موجود است، و در این کتیبه ها نام «ارارتو» دیده شده است .

۳ ـ در ترجمه فعلی «تورات»، محل به خاک نشستن کشتی نوح «کوهای آرارات» تعیین شده، و آن کوه «ماسیس» واقع در «ارمنستان» است.

نویسنده «قاموس کتاب مقدس» معنی اولیه «آرارات» را «ملعون» ضبط کرده، و گفته است: بنا بر روایات، کشتی نوح بر فراز این کوه به خاک نشست، و آن را عرب ها «جودی» می نامند، و ایرانیان «کوه نوح» و ترکان آن را «کرداغ» به معنی کوه سراشیب می خوانند، و در نزدیکی «ارس» واقع است.

تا قرن پنجم، «ارامنه» در «ارمنستان» کوهی به نام «جودی» نمی شناختند، و از آن قرن شاید، بر اثر اشتباه مترجمین «تورات» که کوه «اکراد» را کوه «آرارات» ترجمه کرده اند، برای علماء ارمنی چنین تصوری پیدا شده است.

شاید، مجوز این تصور آن بوده است که، «آشوریان» بر کوه های شمال و جنوب دریاچه «وان»، نام «آرارات» یا «آرارتو»، میداده اند.

می گویند: حضرت نوح بر فراز کوه «جودی»، پس از فرو نشستن طوفان، مسجدی ساخت(۱) و ارامنه هم می گویند: در پای کوه جادی، قریه «ثمانین» یا «ثمان»، نخستین محلی بوده که همراهان نوح بدان فرود آمده اند.(۲)-(۳)

* * *

---

۱ ـ در «بحار الانوار» آمده است: ... و قیل التین مسجد نوح الذی بنی علی الجودی...: «می گویند: منظور از «التین» همان مسجد نوح است که بر کوه جودی آن را بنا نهاد» (بحار الانوار، جلد ۵۷، صفحه ۲۰۳).

۲ ـ «اعلام القرآن خزائلی»، صفحه ۲۸۱.

۳ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۲۲، حدیث ۳۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٤٥ وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ
٤٦ قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ
٤٧ قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ

ترجمه:

٤٥ ـ نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسرم از خاندان من است; و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است; و تو از همه حکم کنندگان برتری»!

٤٦ ـ فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است (فرزند ناشایسته ای است)! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی»!!

٤٧ ـ عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود»!

تفسیر:

سرگذشت دردناک فرزند نوح(علیه السلام)

در آیات گذشته، خواندیم که فرزند نوح(علیه السلام)، نصیحت و اندرز پدر را نشنید، و تا آخرین نفس، دست از لجاجت و خیره سری برنداشت، و سرانجام در میان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امواج طوفان گرفتار و غرق شد.

آیات مورد بحث، قسمت دیگری از همین ماجرا را بیان می کند، و آن این که: وقتی نوح(علیه السلام) فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات اهلش افتاد، رو به درگاه خدا کرده «گفت: پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است، و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهائی بخشی، و تو از همه حکم کنندگان برتری، و در وفای به عهد از همه ثابت تری» (وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ).

این وعده، اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آنجا که می فرماید: قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ: «ما به نوح فرمان دادیم، از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن! و همچنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است».

نوح(علیه السلام) چنین فکر می کرد: منظور از جمله «إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ» تنها همسر بی ایمان و مشرک او است، و فرزندش «کنعان» جزء آنها نیست، و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت.

* * *

اما، بلافاصله پاسخ شنید، پاسخی تکان دهنده و روشنگر از یک واقعیت بزرگ، واقعیتی که پیوند مکتبی را ما فوق پیوند نسبی و خویشاوندی قرار می دهد، «فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست»! (قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ).

«بلکه او عملی است غیر صالح» (إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِح).

فرد ناشایسته ای است، که بر اثر بریدن پیوند مکتبیش از تو، پیوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خانوادگیش به چیزی شمرده نمی شود.

«حال که چنین است، چیزی را که به آن علم نداری از من تقاضا مکن»

(فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ).

«من به تو موعظه می کنم تا از جاهلان نباشی» (إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ).

* * *

نوح(علیه السلام) دریافت که، این تقاضا از پیشگاه پروردگار درست نبوده است، و هرگز نباید نجات چنین فرزندی را مشمول وعده الهی بر نجات خاندانش بداند، لذا رو به درگاه پروردگار کرده، «گفت: پروردگارا! من به تو پناه می برم از این که چیزی از تو بخواهم که به آن آگاهی ندارم» (قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ).

«و اگر مرا نبخشی و مشمول رحمتت قرار ندهی، از زیانکاران خواهم بود» (وَ إِلاّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرِینَ).

* * *

نکته ها:

١ ـ چرا فرزند نوح(علیه السلام)، عمل غیر صالح بود؟

بعضی از مفسران، معتقدند: در این آیه، کلمه ای در تقدیر است، و در اصل مفهومش چنین است: إِنَّهُ ذُو عَمَل غَیْرِ صالِح: «فرزند تو دارای عمل غیر صالح است».

ولی، با توجه به این که: گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود، در ادبیات زبان های مختلف، به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود، مثلاً گفته می شود: فلان کس سرا پا عدل و سخاوت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، و یا فلان شخص، سرا پا دزدی و فساد است، گوئی آن چنان در آن عمل غوطهور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است.

این پیامبرزاده نیز، آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطهور گشت، که گوئی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد.

بنابراین، تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای یک واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می باشد، یعنی ای نوح! اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند، سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می رفت.

اما اکنون، که سرا پا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست، اصلاً حرفش را نزن!.

و این که، بعضی از مفسران، احتمال داده اند: این فرزند حقیقتاً، فرزند او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی رسد; زیرا جمله «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِح» در واقع، به منزله علت است برای «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ» یعنی این که می گویم از اهل تو نیست، برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است، هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

* * *

۲ ـ چگونه نوح(علیه السلام) توجه نداشت؟

با توجه به گفتار نوح(علیه السلام) در آیات فوق، و پاسخی که خداوند به او داد، این سؤال پیش می آید: چگونه نوح(علیه السلام) توجه به این مسأله نداشت که فرزندش «کنعان» مشمول وعده الهی نیست.

پاسخ این سؤال را می توان از این راه داد، که: این فرزند ـ همان گونه که سابقاً هم اشاره شد ـ وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کافران بود، و چهره منافق گونه او، هر کس را ظاهراً به اشتباه می انداخت.
به علاوه، احساس مسئولیت شدیدی که نوح(علیه السلام) در رابطه با فرزندش می کرد، و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد ـ و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند ـ سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند.
اما، به محض این که: از واقعیت امر آگاه شد، فوراً در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو بر آمد، هر چند گناهی از او سر نزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد.
و از اینجا، پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می شود که: مگر انبیاء گناه می کنند که تقاضای آمرزش نمایند؟

* * *

۳ ـ آنجا که پیوندها گسسته می شود؟

آیات فوق، یکی دیگر از عالی ترین درس های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح(علیه السلام) منعکس می کند، درسی که در مکتب های مادی مطلقاً مفهوم ندارد، اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است.
پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت)، در مکتب های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است.
در این مکتب، نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد.
آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، «سلمان فارسی» دور افتاده، که نه از خاندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، نه از قریش، و نه حتی از اهل «مکّه» بود، بلکه اصولاً از نژاد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

عرب نبود، طبق حدیث معروف: سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَیْت: «سلمان از خانواده ما است»(١) جزء خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)محسوب می شود، ولی فرزند واقعی و بلا فصل پیامبری همچون نوح(علیه السلام) بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می شود که با «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» روبرو می گردد.

ممکن است، چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می اندیشند گران آید، اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می خورد.

به همین دلیل، در احادیث اهل بیت(علیهم السلام)، درباره شیعیانی که تنها نام «تشیع» بر خود می گذارند، و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه های عملی اهل بیت(علیهم السلام)در زندگانی آنها دیده نمی شود، جمله های صریح و تکان دهنده ای می خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.(٢)

از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) نقل شده: روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِح» یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند: معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود.

امام فرمود: کَلاّ لَقَدْ کانَ ابْنَهُ وَ لکِنْ لَمّا عَصَی اللّهَ نَفاهُ عَنْ أَبیهِ کَذا مَنْ کانَ مِنّا لَمْ یُطِعِ اللّهَ فَلَیْسَ مِنّا: «نه، چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد، و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت، خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از

---

١ ـ «بحار الانوار»، جلد ١٠، صفحه ١٢١، حدیث ٢ ـ «کافی»، جلد ١، صفحه ٤٠١، حدیث ٢، دار الکتب الاسلامیه (با اندکی تفاوت).

٢ ـ «کافی»، جلد ٢، صفحه ١٧٣، حدیث ١١ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٧، صفحه، ١٩٠، حدیث ٢٢٣٢٣ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٨، صفحه ١٩٦ و جلد ٦٥، صفحه ١٦٤ و جلد ٧٥، صفحه ٢٨١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ما نیستند».(١)

* * *

٤ ـ مسلمانان مطرود!

بی مناسبت نیست، با الهام از آیه فوق، اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم، که آنها نیز گروه های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب اهل بیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می سازد:

١ ـ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می فرماید: مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فَلَیْسَ مِنّا: «آن کس که با برادران مسلمانش تقلب و خیانت کند از ما نیست».(٢)

٢ ـ امام صادق(علیه السلام)می فرماید: لَیْسَ بِوَلِیّ لِی مَنْ أَکَلَ مالَ مُؤْمِن حَراماً: «کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست».(٣)

٣ ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله) می فرماید: أَلا وَ مَنْ أَکْرَمَهُ النّاسُ اتِّقاءَ شَرِّهِ فَلَیْسَ مِنِّی: «بدانید کسی که مردم او را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست».(٤)

٤ ـ امام فرمود: لَیْسَ مِنْ شِیعَتِنا مَنْ یَظْلِمُ النّاسَ: «کسی که به مردم ستم می کند شیعه ما نیست».(٥)

٥ ـ امام کاظم(علیه السلام) فرمود: لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فِی کُلِّ یَوْم: «کسی

---

١ ـ تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ٤٣، صفحه ٢٣٠، حدیث .٢

٢ ـ «سفینة البحار»، جلد ٢، صفحه ٣١٨ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٧، صفحه ٢٨٣، حدیث ٢٢٥٢٨ (چاپ آل البیت).

٣ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٢، صفحه ٥٣ (جلد ١٧، صفحه ٨١، حدیث ٢٢٠٤٢، چاپ آل البیت) ـ «کافی»، جلد ٥، صفحه ٣١٤، حدیث ٤٣ (دار الکتب الاسلامیة).

٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٢، صفحه ٢٧٩، حدیث ١ ـ «مستدرک»، جلد ١٢، صفحه ٧٧، حدیث ١٥٣٦٠ ـ ٢ (چاپ آل البیت).

٥ ـ «مستدرک»، جلد ١٢، صفحه ١٠٣، حدیث ١٣٦٣٦ ـ ١٥ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٥، صفحه ٢٨١، حدیث ١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست».(١)

٦ ـ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادِی یا لَلْمُسْلِمِینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِم: «کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند: ای مسلمانان به دادم برسید و کمکم کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید، مسلمان نیست».(٢)

٧ ـ امام باقر(علیه السلام)، به یکی از یارانش به نام «جابر» فرمود: وَ اعْلَمْ یا جابِرُ بِأَنَّکَ لاتَکُونُ لَنا وَلِیّاً حَتّی لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیْکَ أَهْلُ مِصْرِکَ وَ قالُوا إِنَّکَ رَجُلُ سَوْء لَمْ یَحْزُنْکَ ذلِکَ وَ لَوْ قالُوا إِنَّکَ رَجُلٌ صالِحٌ لَمْ یَسُرُّکَ ذلِکَ وَ لکِنِ اعْرِضْ نَفْسَکَ عَلی کِتابِ اللّه:

«ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود، تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند: تو آدم بدی هستی غمگین نشوی! و اگر همه بگویند: تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی! بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری، و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری، و بعد ببینی از کدام گروهی».(٣)

این احادیث، خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم، قناعت می کنند، و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می کشد، و به وضوح، ثابت می کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیر بنائی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه های آن است، و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود.

* * *

---

١ ـ «کافی»، جلد ٢، صفحه ٤٥٣، حدیث ٢ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٦، صفحه ٩٥، حدیث ٢١٠٧٤ (چاپ آل البیت).

٢ ـ «کافی»، جلد ٢، صفحه ١٦٤، حدیث ٥ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٥، صفحه ١٤١، حدیث ٢٠١٦٩ (چاپ آل البیت).

٣ ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٥، صفحه ١٦٢، حدیث ١ ـ «سفینة البحار»، جلد ٢، صفحه ٦٩١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٤٨ قیلَ یا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلام مِنّا وَ بَرَکات عَلَیْکَ وَ عَلی أُمَم مِمَّنْ مَعَکَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنّا عَذابٌ أَلیمٌ

٤٩ تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقینَ

ترجمه:

٤٨ ـ (به نوح) گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هائی که با تواند، فرود آی! و امت هائی نیز هستند که ما آنها را از نعمت ها بهره مند خواهیم ساخت، سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می رسد (، چرا که این نعمت ها را کفران می کنند!)».

٤٩ ـ اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم; نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی دانستید! بنابراین، صبر کن، که عاقبت از آنِ پرهیزگاران است!

تفسیر:

نوح(علیه السلام) به سلامت فرود آمد

این آیات، آخرین آیاتی است که درباره «نوح» و سرگذشت عبرت انگیزش در این سوره آمده است، که در آن اشاره به فرود آمدن نوح از کشتی و تجدید حیات و زندگی عادی بر روی زمین شده است.

در نخستین آیه می گوید: «به نوح خطاب شد به سلامت و با برکت از ناحیه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما بر تو و بر آنها که با تواند، فرود آی» (قیلَ یا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلام مِنّا وَ بَرَکات عَلَیْکَ وَ عَلی أُمَم مِمَّنْ مَعَکَ).

بدون شک، «طوفان» همه آثار حیات را در هم کوبیده بود، و طبعاً زمین های آباد مراتع سرسبز و باغ های خرم، همگی ویران شده بودند، و در این هنگام، بیم آن می رفت که نوح و یارانش از نظر «زندگی» و «تغذیه» در مضیقه شدید قرار گیرند، اما خداوند به این گروه مؤمنان اطمینان داد که، درهای برکات الهی به روی شما گشوده خواهد شد، و از نظر زندگی هیچ گونه نگرانی به خود راه ندهند.

به علاوه، ممکن بود نگرانی دیگری از نظر سلامت برای نوح(علیه السلام) و پیروانش پیدا شود، که زندگی کردن در مجاورت این باتلاق ها و مرداب های باقیمانده از طوفان ممکن است سلامت آنها را به خطر افکند، لذا خداوند در این زمینه نیز به آنها اطمینان داد که، هیچ گونه خطری شما را تهدید نمی کند و آن کس که طوفان را برای نابودی طغیانگران فرستاد، هم او می تواند محیطی «سالم» و «پر برکت» برای مؤمنان فراهم سازد.

این جمله کوتاه به ما می فهماند، قرآن تا چه اندازه به ریزه کاری های مسائل اهمیت می دهد، و آنها را در عباراتی بسیار فشرده و زیبا منعکس می سازد.

کلمه «أُمَم» جمع «امّت» است، و این تعبیر می رساند که همراه نوح(علیه السلام)امت هائی بودند، این عبارت ممکن است به خاطر آن باشد: افرادی که با نوح(علیه السلام)بودند، هر یک سرچشمه پیدایش قبیله و امتی گشتند.

و یا این که واقعاً آنها که با نوح(علیه السلام) بودند هر گروهی از قوم و قبیله ای بودند، که مجموعاً امت هائی تشکیل می دادند.

این احتمال نیز وجود دارد که، «أُمَم» اصناف حیواناتی را که با نوح بودند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نیز شامل گردد; زیرا در قرآن مجید کلمه «امّت» بر آنها نیز اطلاق شده است، چنان که در سوره «انعام» آیه ۳۸ می خوانیم: وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِی الأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیْرُ بِجَناحَیْهِ إِلاّ أُمَمٌ أَمْثالُکُم: «هیچ جنبنده ای در روی زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد، مگر این که آنها نیز امت هائی مثل شما هستند».

بنابراین، همان گونه که نوح(علیه السلام) و یارانش به لطف بی پایان پروردگار، در برابر آن همه مشکلات زندگی بعد از طوفان در سلامت و برکت زیستند، انواع جاندارانی که با نوح از کشتی پیاده شدند، و گام بر روی زمین گذاشتند نیز، این سلامت و مصونیت را به لطف الهی داشتند.

آنگاه، اضافه می کند: «با این همه، باز در آینده از نسل همین مؤمنان، امت هائی به وجود می آیند که انواع نعمت ها را به آنها می بخشیم، ولی آنها در غرور و غفلت فرو می روند، سپس عذاب دردناک ما به آنها می رسد» (وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنّا عَذابٌ أَلیمٌ).

بنابراین، چنین نیست که این انتخاب اصلح، و اصلاح نوع انسانی از طریق طوفان آخرین انتخاب، و آخرین اصلاح باشد، بلکه، باز هم تا زمانی که نوع آدمی به عالی ترین مرحله رشد و تکامل برسد، به خاطر سوء استفاده کردن از آزادی اراده، گاه در راه شر و فساد قدم می گذارد، و باز همان برنامه مجازات در این جهان و سرای دیگر دامنش را می گیرد .

جالب این که، در جمله فوق فقط می گوید: «سَنُمَتِّعُهُمْ» به زودی آنها را از انواع نعمت ها بهره مند می کنیم، و بلا فاصله سخن از عذاب و مجازات آنها می گوید.

اشاره به این که، بهرهوری از نعمت فراوان در افراد کم ظرفیت و ضعیف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الایمان به جای این که حس شکرگزاری و اطاعت را بیدار کند، غالباً بر طغیان و غرور آنها می افزاید، و به دنبال آن رشته های بندگی خدا را پاره می کند.

جمله ای که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از یکی از مفسران، در ذیل این آیه نقل کرده جالب است، آنجا که می گوید: هَلَکَ الْمُتَمَتِّعُونَ فِی الدُّنْیا لاَِنَّ الْجَهْلَ یَغْلِبُ عَلَیْهِمْ وَ الْغَفْلَةَ، فَلا یَتَفَکَّرُونَ إِلاّ فِی الدُّنْیا وَ عِمارَتِها وَ مَلاذِها:

«صاحبان نعمت در دنیا هلاک و گمراه شدند; چرا که جهل و غفلت بر آنها غالب می شود و جز در فکر دنیا و لذت های آن نیستند».(۱)

این واقعیت، در زندگی کشورهای متنعم و ثروتمند دنیا به خوبی دیده می شود، که آنها غالباً در فساد غوطهورند، نه تنها به فکر مستضعفان جهان نیستند، که روز به روز طرحی تازه برای مکیدن هر چه بیشتر خون آنها می ریزند.

به همین دلیل، بسیار می شود خداوند جنگ ها و حوادث دردناکی که نعمت ها را موقتاً سلب می کند، بر آنها فرو می ریزد، شاید بیدار شوند.

* * *

در آخرین آیه، که با آن داستان نوح(علیه السلام) در این سوره پایان می گیرد، یک اشاره کلی به تمام آنچه گذشت می کند و می فرماید:

«اینها همه، از اخبار غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم» (تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیها إِلَیْکَ).

«هیچ گاه نه تو و نه قوم تو قبل از این از آن آگاهی نداشتید» (ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا).

با توجه به آنچه شنیدی، و آن همه مشکلاتی که نوح در دعوتش با آن

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۵ و ٦، صفحه ١٦٨ (جلد ۵، صفحه ۲۸۷، چاپ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات)، ذیل آیه ٤٨ همین سوره.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روبرو بود، و با این حال استقامت ورزید، «تو هم صبر و استقامت کن; چرا که سرانجام پیروزی برای پرهیزگاران است» (فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقينَ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ بیان داستان انبیاء به صورت واقعی و خالی از هر گونه خرافه و تحریف، تنها از طریق وحی آسمانی ممکن است، و گرنه کتب تاریخ پیشینیان آن قدر با اسطوره ها و افسانه ها آمیخته شده، که شناخت حق از باطل در آن ممکن نیست و هر قدر بیشتر به عقب بر می گردیم، این آمیختگی بیشتر می شود.

بنابراین، بیان سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین، خالی از هر گونه خرافات، خود یکی از نشانه های حقانیت قرآن و پیامبر اسلام است.(۱)

* * *

۲ ـ از آیه اخیر استفاده می شود که بر خلاف آنچه برخی می پندارند، پیامبران از علم غیب آگاهی داشتند، منتها، این آگاهی از طریق الهی و به مقداری که خدا می خواست بود، نه این که از پیش خود چیزی بدانند، و اگر می بینیم در پاره ای از آیات، نفی علم غیب شده، اشاره به همین است که علم آنها ذاتی نیست بلکه فقط از ناحیه خدا است.

* * *

۳ ـ آیه اخیر واقعیت دیگری را نیز روشن می کند، که بیان سرگذشت انبیاء و اقوام گذشته در قرآن تنها درسی برای امت اسلامی نیست، بلکه، علاوه بر این یک نوع دلداری و تسلی خاطر و تقویت اراده و روحیه برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)نیز هست; چرا که او هم بشر است، و باید از این طریق در مکتب الهی درس بخواند،

---

۱ ـ در این زمینه در کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» شرح مبسوطی آمده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و برای مبارزه با طاغوت های عصر خویش آماده تر شود، و از انبوه مشکلاتی که بر سر راهش وجود دارد نهراسد.

یعنی همان گونه که نوح(علیه السلام) با آن همه گرفتاری های طاقت فرسا صبر و استقامت به خرج داد، و به ایمان آوردن یک عده بسیار کم در عمر طولانی معروفش دلخوش بود، تو هم باید صبر و استقامت را در هر حال از دست ندهی.

در اینجا، داستان نوح(علیه السلام) را با تمام شگفتی ها و عبرت هایش رها کرده و به سراغ پیامبر بزرگ دیگری یعنی «هود»(علیه السلام) که این سوره به نام او نامیده شده است می رویم.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٥٠ وَ إِلى عاد أَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ مُفْتَرُونَ

٥١ يا قَوْمِ لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلَى الَّذى فَطَرَنى أَ فَلا تَعْقِلُونَ

٥٢ وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لاتَتَوَلَّوْا مُجْرِمينَ

ترجمه:

٥٠ ـ (ما) به سوی (قوم) عاد، برادرشان «هود» را فرستادیم; گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! شما فقط تهمت می زنید (و بت ها را شریک او می خوانید)!

٥١ ـ ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی طلبم; پاداشِ من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است; آیا نمی فهمید؟!

٥٢ ـ و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد; و نیروئی بر نیرویتان بیفزاید! و گنهکارانه، روی (از حق) بر نتابید»!

تفسیر:

بت شکن شجاع!

همان گونه که گفتیم، در این سوره داستان دعوت هفت پیامبر بزرگ و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شدائد و سختی های این دعوت ها و نتایج آنها بیان شده است، در آیات قبل، سخن از «نوح»(علیه السلام) بود و اکنون نوبت به «هود»(علیه السلام) می رسد.

همه این پیامبران، دارای یک منطق و یک هدف بودند، آنها برای نجات بشریت از انواع اسارت ها، و دعوت به سوی توحید با تمام ابعادش قیام کردند، شعار همه آنها ایمان، اخلاص، تلاش، کوشش و استقامت در راه خدا بود، واکنش اقوام مختلف در برابر همه آنان نیز، تند و خشن و توأم با انواع قهرها و فشارها بود.

در نخستین آیه از این ماجرا، می فرماید: «ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» (وَ إِلی عاد أَخاهُمْ هُوداً).

در اینجا از «هود» تعبیر به برادر می کند، این تعبیر یا به خاطر آن است که: عرب از تمام افراد قبیله، تعبیر به برادر می کند; چرا که در ریشه نسب با هم مشترکند، مثلاً به یک نفر از طایفه «بنی اسد» «اخو اسدی» می گوید، و از طایفه «مذحج»، «اخو مذحج».

و یا اشاره به این است که: رفتار «هود» مانند سایر انبیاء با قوم خود کاملاً برادرانه بود، نه در شکل یک امیر و فرمانده، و یا حتی یک پدر نسبت به فرزندان، بلکه همچون یک برادر، در برابر برادران دیگر، بدون هر گونه امتیاز و برتری جوئی.

نخستین دعوت هود، همان دعوت تمام انبیاء(علیهم السلام) بود، دعوت به سوی توحید و نفی هر گونه شرک: «هود به آنها گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید» (قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ). «چرا که هیچ اله و معبود شایسته ای جز او وجود ندارد» (ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«شما در اعتقادی که به بت ها دارید در اشتباهید، و به خدا افترا می بندید» (إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ).

این بت ها، نه شریک او هستند و نه منشأ خیر و شرّ، و هیچ کاری از آنها ساخته نیست، چه افترا و تهمتی از این بالاتر که برای چنین موجودات بی ارزشی این همه مقام قائل شوید.

* * *

هود(علیه السلام)سپس اضافه کرد: «ای قوم من! من در دعوت خودم هیچ گونه چشم داشتی از شما ندارم، هیچ گونه پاداشی از شما نمی خواهم» (یا قَوْمِ لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً).

تا گمان کنید فریاد و جوش و خروش من برای رسیدن به مال و مقام است، و یا شما به خاطر سنگینی بار پاداشی که می خواهید برای من در نظر بگیرید تن به تسلیم ندهید.

«تنها اجر و پاداش من، بر آن کسی است که مرا آفریده» به من روح و جسم بخشیده و در همه چیز مدیون او هستم همان خالق و رازق من (إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی الَّذی فَطَرَنی).

اصولاً، من اگر گامی برای هدایت و سعادت شما بر می دارم، به خاطر اطاعت فرمان او است و بنابراین باید اجر و پاداش از او بخواهم نه از شما.

به علاوه، مگر شما چیزی از خود دارید که به من بدهید؟ هر چه شما دارید از ناحیه او است «آیا نمی فهمید»؟ (أَ فَلا تَعْقِلُونَ).

* * *

سرانجام، برای تشویق آنها و استفاده از تمام وسائل ممکن برای بیدار ساختن روح حق طلبی این قوم گمراه، متوسل به بیان پاداش های مادی مشروط

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می شود، که خداوند در اختیار مؤمنان در این جهان می گذارد و می گوید:
«ای قوم من! از خدا به خاطر گناهانتان طلب بخشش کنید» (وَ یا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ).
«سپس توبه کنید و به سوی او باز گردید» (ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ).
«اگر شما چنین کنید، به آسمان فرمان می دهد قطره های حیات بخش باران را بر شما پی درپی فرو فرستد» (یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً).(۱)
تا کشت و زرع و باغ های شما، به کم آبی و بی آبی تهدید نشوند، و همواره سرسبز و خرم باشند.
به علاوه، در سایه ایمان و تقوا و پرهیز از گناه و بازگشت به سوی خدا «نیروئی بر نیروی شما می افزاید» (وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُمْ).
هرگز فکر نکنید که ایمان و تقوا از نیروی شما می کاهد، نه هرگز.
بلکه، نیروی جسمانی شما را با بهره گیری از نیروی معنوی افزایش می دهد، و با این پشتوانه مهم قادر خواهید بود اجتماعی آباد، جمعیتی انبوه، اقتصادی سالم، و ملتی پرقدرت و آزاد و مستقل داشته باشید.
بنابراین «از راه حق روی بر نتابید و در جاده گناه قدم مگذارید» (وَ لاتَتَوَلَّوْا مُجْرِمینَ).
* * *

۱ ـ «مِدْراراً» چنان که قبلاً هم گفته ایم، از ماده «دَرّ» به معنی ریزش شیر از پستان است، سپس به ریزش باران نیز گفته شده است.
و جالب این که: در آیه بالا نمی گوید باران را از آسمان بر شما فرو می ریزد، بلکه می گوید: آسمان را بر شما فرو می ریزد، یعنی آن قدر باران می بارد که گوئی همه آسمان در حال ریزش است، و با توجه به این که «مِدْراراً» نیز صیغه مبالغه است، نهایت تأکید از این جمله استفاده می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

١ ـ توحید، خمیرمایه دعوت همه پیامبران

تاریخ انبیاء نشان می دهد: همه آنها دعوت خود را از «توحید» و «نفی شرک» و هر گونه بت پرستی آغاز کردند، و در واقع هیچ اصلاحی در جوامع انسانی بدون این دعوت میسر نیست; چرا که وحدت جامعه و همکاری و تعاون و ایثار و فداکاری، همه اموری هستند که از ریشه «توحید معبود» سیراب می شوند.

اما، شرک سرچشمه هر گونه پراکندگی و تضاد و تعارض و خودکامگی و خودمحوری و انحصارطلبی است، و پیوند این مفاهیم با شرک و بت پرستی به مفهوم وسیعش چندان مخفی نیست.

آن کس که خودمحور، یا انحصارطلب است، تنها خویشتن را می بیند و به همین دلیل، مشرک است، توحید، قطره وجود یک فرد را در اقیانوس پهناور جامعه حل می کند، موحّد، چیزی جز یک واحد بزرگ، یعنی سراسر جامعه انسانی و بندگان خدا نمی بیند.

برتری جویان، از نوعی دیگر از انواع شرک مایه می گیرند، و همچنین آنها که دائماً با هم نوعانشان در جنگ و ستیزند و منافع خود را از منافع دیگران جدا می بینند، این دوگانگی و چندگانگی چیزی جز شرک در چهره های مختلف نیست.

به همین دلیل، پیامبران برای اصلاحات وسیعشان همه از همین جا شروع کرده اند، توحید «معبود» (اللّه) و سپس توحید «کلمه» و توحید «عمل» و توحید «جامعه».

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ رهبران راستین و مطالبه پاداش

یک پیشوای واقعی، در صورتی می تواند دور از هر گونه اتهام و در نهایت آزادی به راه خود ادامه دهد، و هر گونه انحراف و کجروی را در پیروانش اصلاح کند، که وابستگی و نیاز مادی به آنها نداشته باشد، و گرنه همان نیاز، زنجیری خواهد شد بر دست و پای او، و قفل و بندی بر زبان و فکر او!

و منحرفان، از همین طریق برای تحت فشار قرار دادن او وارد می شوند.

یا از طریق تهدید به قطع کمک های مادی.

و یا از طریق پیشنهاد کمک های بیشتر، و پیشوا و رهبری هر قدر هم صاف و مخلص باشد، باز انسان است و ممکن است در این مرحله گام او بلرزد.

به همین دلیل، در آیات فوق و آیات دیگری از قرآن می خوانیم: پیامبران در آغاز دعوت صریحاً اعلام می کردند، نیاز مادی و انتظار پاداش از پیروانشان ندارند.

این سرمشقی است برای همه رهبران، مخصوصاً رهبران روحانی و مذهبی، منتها چون بالاخره آنها که تمام وقت در خدمت اسلام و مسلمین هستند، باید به طرز صحیحی نیازهایشان تأمین بشود، تهیه صندوق کمک و بیت المال اسلامی برای رفع نیازمندی های این گروه است، که یکی از فلسفه های تشکیل بیت المال در اسلام همین می باشد.

* * *

۳ ـ گناه و ویرانی جامعه ها

باز، در آیات فوق می بینیم قرآن پیوند روشنی میان مسائل معنوی و مادی بر قرار می سازد، و استغفار از گناه و باز گشت به سوی خدا را مایه آبادانی و خرمی و طراوت و سرسبزی و اضافه شدن نیروئی بر نیروها معرفی کرده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این حقیقت، در بسیاری دیگر از آیات قرآن به چشم می خورد، از جمله در سوره «نوح»(علیه السلام) از زبان این پیامبر بزرگ می خوانیم: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً * يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوال وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّات وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً:

«به آنها گفتم از گناهان خود در پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید، که او آمرزنده است * تا باران آسمان را پشت سر هم بر شما فرو ریزد * و شما را با اموال و فرزندان کمک بخشد، و باغ ها و نهرها برای شما قرار دهد».(١)

جالب توجه این که: در روایات اسلامی می خوانیم «ربیع بن صبیح» می گوید: نزد امام حسن(علیه السلام) بودم، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد، به او گفت: استغفار کن!

دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت: استغفار کن.

سومی آمد و به او گفت: دعا کن خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت: استغفار کن.

«ربیع» می گوید: (من تعجب کردم) به او گفتم: هر کس نزد تو می آید، و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی، به او همین دستور را می دهی و به همه می گوئی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمائید.

در جواب گفت: آنچه را گفتم از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا، که از پیامبرش نوح حکایت می کند، استفاده کردم و سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد تلاوت کرد.(٢)

آنها که عادت دارند از این مسائل آسان بگذرند، فوراً یک نوع ارتباط و

---

١ ـ نوح، آیات ١٠ ـ ١٢.

٢ ـ «مجمع البیان»، جلد ١٠، صفحه ٣٦١ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٧، صفحه ١٧٧، حدیث ٩٠٥٥ (آل البیت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیوند معنوی ناشناخته، در میان این امور قائل می شوند، و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند.

ولی، اگر بیشتر دقت کنیم در میان این امور پیوندهای نزدیکی می یابیم، که توجه به آنها مسائل مادی و معنوی را در متن جامعه، همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد، و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می دهد.

کدام جامعه است، که آلوده به گناه، خیانت، نفاق، دزدی، ظلم، تنبلی و مانند آنها بشود و این جامعه آباد و پر برکت باشد؟

کدام جامعه است، که روح تعاون و همکاری را از دست دهد، جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفهی داشته باشد؟

کدام جامعه است، که مردمش آلوده انواع هوس ها باشند، و در عین حال نیرومند و پا بر جا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند؟

با صراحت باید گفت: هیچ مسأله اخلاقی نیست، مگر این که اثر مفید و سازنده ای در زندگی مادی مردم دارد.

و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی شود، مگر این که در ساختن یک جامعه ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزائی دارد.

آنها که، مسائل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسائل مادی جدا می کنند، نه مسائل معنوی را درست شناخته اند و نه مادی را.

بدیهی است اگر دین، به صورت یک سلسله تشریفات، آداب ظاهری و خالی از محتوا در میان مردم باشد، تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آنگاه که اعتقادات معنوی و روحانی، آن چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند، که آثارش در دست، پا، چشم، گوش، زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ کس مخفی نخواهد ماند.

ممکن است، ما نتوانیم بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی درست درک کنیم، ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است.

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران، در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم، اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی ترین ارتش ها و قدرت های استعماری پیروز گردد، و این نشان می دهد: کار برد عقائد دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

* * *

٤ ـ منظور از «یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُم» چیست؟

ظاهر این جمله می گوید: خداوند در پرتوِ استغفار و توبه، نیروئی بر نیروی شما می افزاید.

بعضی، این جمله را اشاره به افزایش نیروی انسانی گرفته اند (چنان که در آیات سوره «نوح» نیز به آن اشاره شده بود).

بعضی دیگر، آن را اشاره به اضافه نیروهای مادی بر نیروی معنوی دانسته اند.

ولی تعبیر آیه مطلق است و هر گونه افزایش نیروی مادی و معنوی را شامل می شود، و تمام این تفاسیر را در بر می گیرد

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٥٣ قالُوا يا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ وَ ما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

٥٤ إِنْ نَقُولُ إِلاَّ اعْتَراكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ

٥٥ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لاتُنْظِرُونِ

٥٦ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ

٥٧ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لاتَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

ترجمه:

٥٣ ـ گفتند: «ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده ای! و ما خدایان خود را به خاطر حرف تو، رها نخواهیم کرد! و ما (اصلاً) به تو ایمان نمی آوریم!

٥٤ ـ ما (درباره تو) فقط می گوئیم: «بعضی از خدایان ما، به تو زیان رسانده (و عقلت را ربوده)اند»! (هود) گفت: «من خدا را به شهادت می طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید!.

٥٥ ـ (از آنچه) غیر او (می پرستید)! حال که چنین است، همگی برای من نقشه بکشید; و مرا مهلت ندهید!

٥٦ ـ من بر «اللّه» که پروردگار من و شماست، توکّل کرده ام! هیچ جنبنده ای نیست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مگر این که او بر آن تسلّط دارد; (چرا که) پروردگار من بر راه راست است!
۵۷ ـ پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم; و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می کند; و شما کمترین ضرری به او نمی رسانید; پروردگارم حافظ و نگاهبان هر چیز است».

تفسیر:
منطق نیرومند هود(علیه السلام)
حال ببینیم، این قوم سرکش و مغرور یعنی قوم «عاد» در برابر برادرشان «هود»(علیه السلام) و نصائح و اندرزها و راهنمائی های او چه واکنشی نشان دادند.
«آنها گفتند: ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده ای» (قالُوا یا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَةٍ).
«و ما هرگز به خاطر سخنان تو دست از بت ها و خدایانمان بر نمی داریم» (وَ ما نَحْنُ بِتارِکی آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ).
«و ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد»! (وَ ما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنینَ).
* * *
پس از این سه جمله غیر منطقی، اضافه کردند: «ما فکر می کنیم تو دیوانه شده ای و علتش این بوده که مبغوض خدایان ما گشته ای و آنها به عقل تو آسیب رسانده اند» (إِنْ نَقُولُ إِلاَّ اعْتَراکَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوء).
بدون شک، «هود» ـ همان گونه که برنامه و وظیفه تمام پیامبران است ـ معجزه یا معجزاتی برای اثبات حقانیت خویش به آنها عرضه داشته بود، ولی آنها به خاطر کبر و غروری که داشتند، مانند سایر اقوام لجوج، معجزات را انکار کردند و آنها را سحر، یا یک سلسله تصادف ها و حوادث اتفاقی که نمی تواند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلیلی بر چیزی بوده باشد، شمردند.

از این گذشته، نفی بت پرستی دلیلی لازم ندارد، هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد، و خود را از تعصب برهاند، آن را به خوبی در می یابد، و به فرض که دلیل بخواهد، آیا دلائل، علاوه بر منطقی و عقلی به معجزه هم نیاز دارد؟

و به تعبیر دیگر، آنچه در دعوت «هود» در آیات گذشته آمد، دعوت به سوی خداوند یگانه، بازگشت به سوی او، استغفار از گناهان، و نفی هر گونه شرک و بت پرستی است، همه اینها، مسائلی است که اثبات آن، با دلیل عقلی کاملاً امکان پذیر است.

بنابراین، اگر منظور آنها از نفی «بینهٔ»، نفی دلیل عقلی بوده، مسلماً این سخن نادرست است، و اگر منظور نفی «معجزه» بوده، این ادعا نیاز به معجزه نداشته است.

به هر حال، این جمله که آنها گفته اند: ما هرگز به خاطر سخنان تو، بت های خود را فراموش نمی کنیم، بهترین دلیل بر لجاجت آنها است; چرا که انسان عاقل و حقیقت جو، سخن حق را از هر کس که باشد می پذیرد.

مخصوصاً، این جمله که آنها هود را متهم به «جنون» کردند، جنونی که بر اثر خشم خدایان حاصل شده بود! خود بهترین دلیل بر خرافی بودن و خرافه پرستی آنها است.

سنگ و چوب های بی جان و بی شعور که نیاز به حمایت دارند، چگونه می توانند عقل و شعور را از انسان عاقلی بگیرند؟

به علاوه، آنها چه دلیلی بر جنون هود داشتند جز این که، او سنت شکنی کرده، و با آداب و سنن خرافی محیطش به پیکار برخاسته بود، اگر این دلیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

جنون باشد، تمام مصلحان جهان و مردان انقلابی، که بر ضد روش های غلط به پا خاستند باید مجنون باشند.

و این تازگی ندارد، تاریخ گذشته و معاصر، پر است از نسبت جنون به مردان و زنان نیک اندیش و سنت شکن، که بر ضد خرافات و استعمارها و اسارت ها به پا می خاستند.

به هر حال، هود می باید پاسخی دندان شکن به این قوم گمراه و لجوج بدهد، پاسخی که هم آمیخته با منطق باشد، و هم از موضع قدرت ادا شود.

قرآن می گوید: او در پاسخ آنها این چند جمله را بیان کرد:

«من خدا را به شهادت می طلبم، و همه شما نیز شاهد باشید که من از این بت ها و خدایانتان بیزارم» (قالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ * مِنْ دُونِهِ...).

اشاره به این که، اگر این بت ها قدرتی دارند از آنها بخواهید مرا از میان بردارند، من که آشکارا به جنگ آنها بر خاسته ام، و علناً بیزاری و تنفر از آنها را اعلام می دارم، چرا آنها، معطلند؟ انتظار چه چیز را می کشند؟ و چرا مرا نابود نمی کنند؟!

* * *

آنگاه، اضافه می کند: نه فقط کاری از آنها ساخته نیست، شما هم با این انبوه جمعیتتان قادر بر چیزی نیستید، «اگر راست می گوئید همگی دست به دست هم بدهید، و هر نقشه ای را می توانید بر ضد من بکشید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید» (...فَکِیدُونی جَمِیعاً ثُمَّ لاتُنْظِرُونِ).

* * *

دلیل این که من انبوه جمعیت شما را به هیچ می شمرم؟ و کمترین اعتنائی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به قوت و قدرت شما ندارم؟ شمائی که تشنه خون من هستید و همه گونه قدرت دارید.
این است که من پشتیبانی دارم که قدرتش فوق قدرت ها است «من توکّل بر خدائی کردم که پروردگار من و شما است» (إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ).
این خود، دلیل بر این است که من دروغ نمی گویم، این نشانه آن است که من دل به جای دگری بسته ام، اگر درست بیندیشید این خود یک نوع معجزه است، که انسانی تک و تنها، با عقاید خرافی جمعیتی نیرومند و متعصب به پیکار برخیزد، و حتی آنها را تحریک به قیام بر ضد خود کند، و در عین حال، نه ترسی به خود راه دهد، و نه دشمنانش قدرت بر تصمیم گیری بر ضد او داشته باشند.
و بعد ادامه داد: نه تنها شما، «هیچ جنبنده ای در جهان نیست مگر این که در قبضه قدرت و فرمان خدا است» و تا او نخواهد کاری از آنان ساخته نیست (ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها).
ولی این را نیز بدانید: خدای من از آن قدرتمندانی نیست که قدرتش موجب خودکامگی و هوس بازی گردد و آن را در غیر حق به کار برد، بلکه «پروردگار من همواره بر صراط مستقیم و جاده عدل و داد می باشد» و کاری بر خلاف حکمت و صواب انجام نمی دهد (إِنَّ رَبِّی عَلی صِراط مُسْتَقیم).

* * *

سرانجام، «هود» در آخرین سخن به آنها چنین می گوید: «اگر شما از راه حق روی بر تابید به من زیانی نمی رسد، چرا که من رسالت خویش را به شما ابلاغ کردم» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ).
اشاره به این که، گمان نکنید اگر دعوت من پذیرفته نشود، برای من شکست است، من انجام وظیفه کردم، انجام وظیفه، پیروزی است، هر چند دعوتم مورد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبول واقع نشود، و این درسی است برای همه رهبران راستین و پیشوایان راه حق، که هرگز از کار خود احساس خستگی و نگرانی نکنند، هر چند مردم دعوت آنان را پذیرا نشوند.

سپس، همان گونه که بت پرستان او را تهدید کرده بودند، او به طرز شدیدتری آنها را به مجازات الهی تهدید می کند و می گوید: «اگر شما دعوت حق را نپذیرید، خداوند به زودی شما را نابود کرده، و گروه دیگری را جانشین شما می کند و هیچ گونه زیانی به او نمی رسانید» (وَ یَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لاتَضُرُّونَهُ شَیْئاً).

این قانون خلقت است، که هر گاه مردمی لیاقت پذیرا شدن نعمت هدایت، و یا نعمت های دیگر پروردگار را نداشته باشند، آنها را از میان بر می دارد و گروهی لایق به جای آنان می نشاند.

این را هم بدانید، «که پروردگار من حافظ همه چیز و نگاه دارنده هر گونه حساب است» (إِنَّ رَبِّی عَلی کُلِّ شَیْءٍ حَفیظٌ).

نه فرصت از دست او می رود، نه موقعیت را فراموش می کند، نه پیامبران و دوستان خود را به دست نسیان می سپارد، و نه حساب هیچ کس از علم او بیرون است، بلکه، همه چیز را می داند و بر هر چیز مسلط است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ نخست این که: «ناصِیَه» (آیه چهارم) در اصل به معنی موی پیش سر می باشد، و از ماده «نَصَا» (بر وزن نَصَرَ) به معنی اتصال و پیوستگی آمده است، و «اخذ به ناصیه» (گرفتن موی پیش سر) کنایه از تسلط و قهر و غلبه بر چیزی است، و این که در جمله بالا خداوند می فرماید: هیچ جنبنده ای نیست مگر این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که ما ناصیه او را می گیریم، اشاره به قدرت قاهره او بر همه چیز است، به گونه ای که، هیچ موجودی در برابر اراده او هیچ گونه تاب مقاومت ندارد; زیرا معمولاً هنگامی که موی پیش سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند، قدرت مقاومت از او سلب می شود.

این تعبیر، برای آن است که مستکبران مغرور و بت پرستان از خود راضی، و سلطه جویان ستمکار، فکر نکنند اگر چند روزی میدان به آنها داده شده است، دلیل بر آن است که می توانند در برابر اراده پروردگار، کوچک ترین مقاومتی کنند، باشد که آنها به این واقعیت توجه کنند و از مرکب غرور فرود آیند.

دیگر این که، جمله «إِنَّ رَبِّی عَلی صِراط مُسْتَقیم» از زیباترین تعبیرات درباره قدرت آمیخته با عدالت پروردگار است; چرا که قدرتمندان غالباً زورگو و ظالمند، اما خداوند با قدرت بی انتهایش، همواره بر صراط مستقیم عدالت و جاده صاف حکمت و نظم و حساب می باشد.

۲ ـ این نکته را نیز، از نظر نباید دور داشت که سخنان «هود» در برابر مشرکان بیان کننده این واقعیت است که، هر قدر دشمنان لجوج بر لجاجت خود بیفزایند، رهبر قاطع باید بر استقامت خود بیفزاید، قوم هود او را سخت از بت ها ترساندند، او در مقابل، آنها را به نحو شدیدتری از قدرت قاهره خداوند بیم داد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۸ وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذاب غَليظ

۵۹ وَ تِلْكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّار عَنيد

٦٠ وَ أُتْبِعُوا فى هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعاد قَوْمِ هُود

ترجمه:

۵۸ ـ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، (هود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم; و آنها را از عذاب شدید، رهائی بخشیدیم!

۵۹ ـ و این قوم «عاد» بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند; و پیامبران او را معصیت نمودند; و از فرمان هر ستمگر دشمن حق، پیروی کردند!

٦٠ ـ آنان، در این دنیا و روز قیامت، لعنت (و نام ننگینی) به دنبال دارند! بدانید «عاد» نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند. دور باد «عاد» قوم هود (از رحمت خدا، و خیر و سعادت)!

تفسیر:

لعن و نفرین ابدی بر این قوم ستمگر

در آخرین قسمت از آیات مربوط به سرگذشت قوم «عاد» و پیامبرشان «هود»، به مجازات دردناک این سرکشان اشاره کرده، نخست می گوید:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«هنگامی که فرمان ما دائر به مجازاتشان فرا رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به خاطر رحمت و لطف خاصی که به آنان داشتیم رهائی بخشیدیم» (وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا).

و باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «و ما این قوم با ایمان را از عذاب شدید و غلیظ رها ساختیم» (وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذاب غَليظ).

جالب این که: قبل از آن که مجازات افراد بی ایمان و یاغی و ستمکار را بیان کند، نجات و رهائی قوم با ایمان را ذکر می کند، تا این پندار پیدا نشود که به هنگام عذاب الهی طبق ضرب المثل معروف، خشک و تر با هم خواهند سوخت; چرا که او حکیم است و عادل، و محال است که حتی یک فرد با ایمان را در میان انبوهی بی ایمان و گناهکار مجازات کند.

بلکه، رحمت الهی این گونه اشخاص را قبل از درگیر شدن در مجازات، به محل امن و امانی منتقل می سازد، چنان که دیدیم قبل از آن که طوفان فرا رسد، کشتی نجات نوح آماده بود، و پیش از آن که شهرهای «لوط» در هم کوبیده شود، شب هنگام «لوط» و تعداد معدود یاران با ایمانش، به فرمان الهی خارج شدند.

در این که جمله «نَجَّيْنا» (رهائی بخشیدیم) چرا در این آیه تکرار شده، تفسیرهای گوناگونی وجود دارد:

بعضی معتقدند: «نَجَّيْنا» در مرحله اول اشاره به رهائی بخشیدن از مجازات دنیا است و در مرحله دوم رهائی از عذاب آخرت است، که با توصیف به غلیظ بودن نیز کاملاً سازگار است.

بعضی دیگر به نکته لطیفی اشاره کرده اند که: چون سخن از رحمت الهی به میان آمده، اگر بلا فاصله کلمه عذاب تکرار می شد، تناسب نداشت، رحمت کجا و عذاب غلیظ کجا، لذا «نَجَّيْنا» بار دیگر تکرار شده، تا میان این دو فاصله بیفتد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

چیزی از شدت عذاب و تأکید روی آن کاسته نشود.

این نکته را نیز باید مورد توجه قرار داد که، در آیات قرآن، در چهار مورد «عذاب» توصیف به «غلیظ» شده است(۱) که با دقت در آن آیات، چنین به نظر می رسد: عذاب غلیظ مربوط به سرای دیگر است مخصوصاً آیات سوره «ابراهیم» که در آن اشاره به عذاب غلیظ شده است با صراحت، حال دوزخیان را بیان می دارد. و باید هم چنین باشد; چرا که هر اندازه عذاب دنیا شدید باشد، باز در برابر عذاب آخرت خفیف و کم اهمیت است.

این تناسب نیز قابل ملاحظه است که، قوم «عاد» ـ چنان که در سوره «قمر» و سوره «حاقه» به خواست خدا خواهد آمد ـ افراد خشن، درشت و بلند قامت بودند، که اندام آنها به تنه درختان نخل تشبیه شده،(۲) و به همین نسبت ساختمان های محکم، بزرگ و بلند داشتند، تا آنجا که در تاریخ قبل از اسلام می خوانیم: عرب ها بناهای بلند و محکم را به عاد نسبت می دادند و می گفتند «عادی»، لذا عذاب آنها نیز مانند خودشان غلیظ و خشن بوده است، نه تنها در جهان دیگر، در این دنیا نیز، مجازات آنها بسیار شدید و خشن بود، چنان که در تفسیر سوره های فوق خواهد آمد.

* * *

آنگاه گناهان قوم عاد را در سه موضوع خلاصه می کند: نخست این که، «آنها آیات پروردگارشان را انکار کردند، و با لجاجت، هر گونه دلیل و مدرک روشنی را بر صدق دعوت پیامبرشان منکر شدند» (وَ تِلْکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ).

---

۱ ـ سوره ابراهیم، آیه ۱۷ ـ لقمان، آیه ۲٤ ـ فصلت، آیه ۵۰ و آیه ۵۸ همین سوره.

۲ ـ قمر، آیه ۲۰ ـ حاقّه،آیه ۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر این که، آنها از نظر عمل نیز «به عصیان و سرکشی در برابر پیامبران برخاستند» (وَ عَصَوْا رُسُلَهُ).

این که: «رُسُل» به صورت «جمع» بیان شده، یا به خاطر آن است که دعوت همه پیامبران به سوی یک واقعیت است (توحید و شاخه های آن) بنابراین، انکار یک پیامبر، در حکم انکار همه پیامبران است، و یا این که، هود آنها را به ایمان به انبیای پیشین نیز دعوت می کرد و آنها انکار می کردند.

سومین موضوع این بود که: فرمان خدا را رها کرده «و از فرمان هر جبار عنیدی پیروی می کردند» (وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّار عَنيد).

چه گناهی از این گناهان بالاتر، ترک ایمان، مخالفت پیامبران و گردن نهادن به فرمان جبّاران عنید.

«جبّار» به کسی می گویند که: از روی خشم و غضب می زند، می کشد و نابود می کند، و پیرو فرمان عقل نیست.

به تعبیر دیگر، جبّار کسی است که دیگری را مجبور به پیروی خود می کند و یا می خواهد نقص خود را با ادعای عظمت و تکبر ظاهراً بر طرف سازد.

و «عَنِید» کسی است که: با حق و حقیقت، فوق العاده مخالف است و هیچ گاه زیر بار حق نمی رود.

این دو صفت، صفت بارز طاغوت ها و مستکبران هر عصر و زمان است، که هرگز گوششان بدهکار حرف حق نیست، و با هر کس مخالف شدند با قساوت و بی رحمی، شکنجه می کنند، می کوبند و از میان می برند.

در اینجا، یک سؤال پیش می آید و آن این که: اگر جبّار معنایش این است، چرا یکی از صفات خدا در قرآن سوره «حشر» آیه ۲۳ و سایر منابع اسلامی «جبّار» ذکر شده است؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پاسخ این که: «جبّار» در اصل ریشه لغت یا از ماده «جبر» به معنی قهر و غلبه و قدرت است و یا از ماده «جبران» به معنی برطرف ساختن نقص چیزی است.

ولی «جبّار» چه به معنی اول باشد یا دوم در دو شکل به کار می رود، گاهی به صورت مذمت، آن در موردی است که انسانی بخواهد کمبودها و نقائص خود را با «خود برتربینی» و تکبّر و ادعاهای غلط جبران کند.

و یا این که بخواهد دیگری را در برابر اراده و خواست دل خویش مقهور و ذلیل سازد.

این معنی، در بسیاری از آیات قرآن آمده، و با صفات مذموم دیگری احیاناً همراه است، مانند آیه فوق که توأم با «عَنِید» ذکر شده و در آیه ۳۲ سوره «مریم» از زبان «عیسی»(علیه السلام) پیامبر خدا می خوانیم: وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقِیّاً: «خداوند مرا جبار شقی قرار نداده است».

و یا، در حالات «بنی اسرائیل» درباره ساکنان ستمگر بیت المقدس می خوانیم: آنها به موسی گفتند: إِنَّ فیها قَوْماً جَبّارین: «در این سرزمین گروهی ستمگر و ستم پیشه اند».(۱)

اما، گاه «جبّار» از همین دو ریشه در معنی مدح به کار می رود، و به کسی گفته می شود که نیازمندی های مردم و نقائص آنها را جبران می کند، و استخوان های شکسته را پیوند می دهد، و یا این که، دارای قدرت فراوانی است که غیر او در برابر او خاضع می باشند، بی آن که بخواهد بر کسی ستم کند، و یا از قدرتش سوء استفاده نماید، و به همین جهت، جبّار هنگامی که به این معنی باشد با صفات مدح دیگر همراه می گردد، چنان که در آیه ۲۳ سوره «حشر»

---

۱ ـ مائده، آیه ۲۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می خوانیم: الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ: «او فرمانروای پاک و منزهی است که بندگانش هرگز از او ستم نمی بینند، و نگهبان و حافظ غیر قابل شکست و قدرتمند و برتر است».

روشن است، صفاتی همچون قُدُّوس و سَلام و مُؤمن، هرگز با جبّار به معنی ظالم و ستمگر، و متکبر به معنی خود برتربین سازگار نیست، و این عبارت به خوبی نشان می دهد: جبّار در اینجا به معنی دوم است.

ولی، از آنجا که بعضی تنها پاره ای از استعمالات جبار را در نظر گرفته، و به ریشه لغت و معانی متعدد آن توجه نکرده اند، چنین پنداشته اند که به کار بردن آن درباره خداوند صحیح به نظر نمی رسد (و همچنین واژه متکبر) اما با در نظر گرفتن ریشه های اصلی لغت، ایراد برطرف می شود.(۱)

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، که داستان هود و قوم عاد با آن پایان می گیرد، نتیجه اعمال زشت و نادرست آنها را چنین بیان می کند: «آنها به خاطر اعمالشان در این دنیا، مورد لعن و نفرین واقع شدند، و بعد از مرگشان جز نام بد و تاریخ ننگین از آنها باقی نماند» (وَ أُتْبِعُوا فی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَةً).

و در روز رستاخیز گفته می شود: «بدانید که قوم عاد پروردگارشان را انکار کردند» (وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُمْ).

«دور باد عاد، قوم هود از رحمت پروردگار» (أَلا بُعْداً لِعاد قَوْمِ هُود).

با این که کلمه «عاد» برای معرفی این گروه کافی است، در آیه فوق بعد از ذکر عاد، قوم هود نیز ذکر شده است، که هم تأکید را می رساند و هم اشاره به این

---

۱ ـ به کتاب «تاج العروس زبیدی» و «مفردات ۱راغب» و تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «المنار» ذیل آیات مورد بحث و یا آیات آخر سوره «حشر» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که این گروه همان کسانی هستند که پیامبر دلسوزشان «هود» را آن همه ناراحت و متهم ساختند، و به همین جهت از رحمت خداوند دورند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ قوم عاد از نظر تاریخ

گر چه، بعضی از مورخان غربی مانند «اسپرینگل» خواسته اند وجود قوم عاد را از نظر تاریخی منکر شوند، شاید به دلیل این که، در غیر آثار اسلامی ذکری از آن نیافته اند، و در کتب عهد قدیم (تورات) اثری از آن ندیده اند، ولی مدارکی در دست است که نشان می دهد قصه عاد به طور اجمال در زمان جاهلیت عرب مشهور بوده، و شعرای پیش از اسلام نیز از قوم «هود» سخن گفته اند، حتی در عصر جاهلیت بناهای بلند و محکم را به «عاد» نسبت می دادند و بر آن کلمه «عادی» اطلاق می کردند.

بعضی از مورخان، معتقدند «عاد» بر دو قبیله اطلاق می شود، قبیله ای از انسان های قبل از تاریخ که در جزیره «عربستان» زندگی می کرده اند، سپس از میان رفتند و آثارشان نیز از میان رفت، و تاریخ بشر، از زندگی آنان جز افسانه هائی که قابل اطمینان نیست، حفظ نکرده است، و تعبیر قرآن «عاد الأُولی» را اشاره به همین گرفته اند.(۱)

اما، در دوران تاریخ بشر و احتمالاً در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، یا قدیم تر، قوم دیگری به نام «عاد» وجود داشتند که در سر زمین «احقاف» یا «یمن» زندگی می کردند.

آنها، دارای قامت هائی طویل، اندامی قوی و پر قدرت بودند، و به همین

---

۱ ـ نجم، آیه ۵۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دلیل جنگ آورانی زبده محسوب می شدند.

به علاوه، از نظر تمدن تا حدود زیادی پیشرفته بودند، شهرهای آباد، زمین های خرم و سرسبز و باغ های پرطراوت داشتند، آن چنان که قرآن در توصیف آنها می گوید: اَلَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ: «نظیر آن در بلاد جهان خلق نشده بود».(۱)

به همین جهت، بعضی از «مستشرقین» گفته اند: قوم عاد در حدود «برهوت» (یکی از نواحی حضرموتِ «یمن») زندگی می کردند، و بر اثر آتشفشان های اطراف، بسیاری از آنها از میان رفتند و بقایایشان متفرق شدند.

به هر حال، این قوم، مدتی در ناز و نعمت به سر می بردند، ولی آن چنان که شیوه بیشتر متنعمان است، مست غرور و غفلت شدند و از قدرتشان برای ظلم و ستم و استعمار و استثمار دیگران سوء استفاده کردند، و مستکبران و جباران عنید را پیشوای خود ساختند، آئین بت پرستی را بر پا نمودند، و به هنگام دعوت پیامبرشان هود، با آن همه تلاش و کوششی که در پند و اندرز و روشن ساختن اندیشه و افکار آنان و اتمام حجت نسبت به ایشان داشت، نه تنها کمترین وقعی ننهادند بلکه به خاموش کردن ندای این مرد بزرگ حق طلب برخاستند.

گاهی، او را به جنون و سفاهت نسبت دادند، و زمانی از خشم خدایان وی را ترساندند.

اما، او همچون کوه در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی به خرج داد، و توانست گروهی در حدود چهار هزار نفر را پاکسازی کرده و به آئین حق بخواند، اما دیگران بر لجاجت و عناد خود باقی ماندند.

سرانجام، چنان که در آیات سوره «ذاریات» و «حاقه» و «قمر» خواهد آمد،

---

۱ ـ فجر، آیه ۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

طوفان شدید و بسیار کوبنده ای، به مدت هفت شب و شش روز بر آنها مسلط شد، که قصرهایشان را در هم کوبید، اجسادشان را همچون برگ های پائیزی بر امواج باد سوار کرد، و به اطراف پراکنده ساخت، مؤمنان راستین را قبلاً از میان آنان بیرون برد و نجات داد، و زندگانی و سر نوشتشان درس بزرگ عبرتی برای همه جباران و خودکامگان گشت.(۱)

* * *

۲ ـ لعن و نفرین ابدی بر قوم عاد باد

این تعبیر و مشابه آن، در آیات متعددی از قرآن درباره اقوام مختلفی آمده است که پس از شرح بخشی از حالات آنها می فرماید:

«أَلا بُعْداً لِثَمُود».(۲)

«أَلا بُعْداً لِمَدْیَنَ کَما بَعِدَتْ ثَمُود».(۳)

«فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمین».(٤)

«فَبُعْداً لِلْقَوْمِ لایُؤْمِنُون».(۵)

و همچنین در داستان نوح قبلاً خواندیم: «وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ».(٦)

در تمام این آیات، نفرین شعار گونه ای، درباره کسانی که گناه عظیمی انجام داده اند، دائر به دوری آنها از رحمت خداوند شده است.

این درست، به شعارهائی می ماند که امروز برای افراد و گروه های سرکش و استعمارگر و ستم پیشه گفته می شود، منتها این شعار قرآنی به قدری جالب و جامع است، که تنها ناظر به یک جنبه و یک بعد نیست; چرا که وقتی می گوئیم

---

۱ ـ «المیزان» و «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث ـ «اعلام القرآن» ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳٤۳.

۲ ـ هود، آیه ٦۸.

۳ ـ هود، آیه ۹۵.

٤ ـ مؤمنون، آیه ٤۱.

۵ ـ مؤمنون، آیه ٤٤.

٦ ـ هود، آیه ٤٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«دور باد فلان گروه»، هم دوری از رحمت خداوند را شامل می شود، هم دوری از سعادت، هم دوری از هر گونه خیر و برکت و نعمت، و هم دوری از بندگان خدا.

البته دوری آنها از خیر و سعادت، عکس العمل دوریشان در درون جان و فکر و در محیط عمل از خدا و خلق خداست، چرا که، هر گونه ایده و عملی بازتابی در سرای دیگر و جهان پس از مرگ دارد، بازتابی کاملاً مشابه آن.

و به همین دلیل این دوری ها در این جهان سرچشمه بعد و دوری در آخرت، از رحمت و عفو و بخشش و مواهب الهی خواهد بود.(۱)

* * *

۱ ـ کلمه «بُعْداً» از نظر ترکیب نحوی در آیه فوق «مفعول مطلق» است برای جمله «أَبْعَدَهُمُ اللّه» که در تقدیر می باشد، البته قاعدتاً باید «ابعاداً» به جای «بعداً» باشد زیرا مصدر «ابعد» «ابعاد» است; اما گاهی می شود که مصدر ثلاثی مجرد، به هنگام ذکر مفعول مطلق به جای مصدر باب افعال می نشیند مانند: «و اللّه انبتکم من الارض نباتا» (دقت کنید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٦١ وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى قَريبٌ مُجيبٌ

ترجمه:

٦١ ـ و به سوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید؛ و آبادی آن را به شما واگذاشت! از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی از بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت کننده (خواسته های آنها) است»!

تفسیر:

آغاز سرگذشت قوم ثمود

سرگذشت قوم «عاد»، با تمام درس های عبرت انگیزش به طور فشرده پایان یافت، و اکنون نوبت قوم «ثمود» است، همان جمعیتی که طبق نقل تواریخ، در سرزمین «وادی القری» در میان «مدینه» و «شام» زندگی داشتند.

باز در اینجا، می بینیم قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبر آنها «صالح» می گوید، به عنوان «برادر» از او یاد می کند، چه تعبیری از این رساتر و زیباتر، که به قسمتی از محتوای آن در تفسیر آیات گذشته اشاره کردیم: برادری دلسوز و مهربان، که جز خیر خواهی هدف دیگری ندارد، می فرماید: «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم» (وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً).

باز می بینیم: برنامه «صالح» سومین پیامبر از پیامبران بزرگ، همان برنامه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اصولی همه پیامبران است، برنامه ای که از «توحید» و نفی هر گونه شرک و بت پرستی، که خمیرمایه تمام رنج های بشر است، آغاز می شود.

لذا می افزاید: «صالح گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که هیچ معبودی جز او نیست» (قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ).

آنگاه، برای تحریک حسّ حق شناسی آنها، به گوشه ای از نعمت های مهم پروردگار، که سراسر وجودشان را فرا گرفته اشاره کرده، می گوید:

«او کسی است که شما را از زمین آفرید» (هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الأَرْضِ).

زمین و آن خاک بی ارزش و بی مقدار کجا؟ و این وجود عالی و خلقت بدیع کجا؟ آیا هیچ عقلی اجازه می دهد: انسان چنین خالق و پروردگاری را، که این همه قدرت دارد، و این همه، نعمت بخشیده، کنار بگذارد و به سراغ این بت های مسخره برود؟!

پس از اشاره به نعمت آفرینش، نعمت های دیگری را که در زمین قرار داده به این انسان های سرکش یادآوری می کند: «او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد، و قدرت و وسائل آن را در اختیارتان قرار داد» (وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فیها).

واژه «استعمار» و «اعمار» در لغت عرب، در اصل به معنی: تفویض آبادی زمین به کسی است، و لازمه طبیعی آن این است که، وسائل لازم را در اختیار او بگذارد، این چیزی است که ارباب لغت مانند «راغب» در «مفردات» و بسیاری از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند.

این احتمال نیز، در معنی آیه داده شده است که منظور آن است: خداوند عمر طولانی به شما داده، البته، معنی اول با توجه به متون لغت صحیح تر به نظر می رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و در هر حال، این موضوع به هر دو معنی درباره قوم ثمود، صادق بوده است، چرا که، آنها زمین های آباد و خرم و سرسبز و باغ هائی پر نعمت داشتند، و اصولاً در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند، و از این گذشته، عمرهای طولانی و اندام هائی قوی و نیرومند داشتند، و در ساختن بناهای محکم پیشرفته بودند، چنان که قرآن می گوید: وَ کانُوا یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً آمِنین: «در دل کوه ها خانه هائی امن و امان به وجود می آوردند».(۱)

قابل توجه این که، قرآن نمی گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت، بلکه می گوید: عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد، اشاره به این که، وسائل از هر نظر آماده است، اما شما باید با کار و کوشش، زمین را آباد سازید، و منابع آن را به دست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید.

در ضمن، این حقیقت نیز از آن استفاده می شود که، برای عمران و آبادی باید به یک ملت مجال داد، و کارهای آنها را به دست آنان سپرد، و وسائل و ابزار لازم را در اختیارشان گذارد.

«اکنون که چنین است، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا باز گردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و در خواست آنها را اجابت می کند» (فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ).

* * *

استعمار در قرآن و عصر ما

همان گونه که در آیات فوق دیدیم، پیامبر خدا «صالح» برای ایفای نقش تربیتی خود در میان قوم گمراه «ثمود»، آنان را به یاد آفرینش عظیم انسان از خاک، و تفویض آبادی زمین و منابع آن به او سخن می گوید.

---

۱ ـ حجر، آیه ۸۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی، این کلمه «استعمار» با آن زیبائی خاص و کشندگی مفهوم، که هم عمران و آبادی را در بر دارد، هم تفویض اختیارات و هم تهیه وسائل و ابزار، آن چنان مفهومش در عصر ما مسخ شده، که درست در نقطه مقابل مفهوم قرآنی قرار گرفته.

تنها واژه «استعمار» نیست که به این سرنوشت شوم گرفتار شده است، کلمات زیادی چه در فارسی، چه در عربی، و چه در لغات دیگر می یابیم که گرفتار همین مسخ، تحریف و واژگونگی شده است، مانند «حضارت»، «ثقافت» و «حریت» در «عربی»، و کلماتی مانند تمدن، روشن فکری، آزادی و آزادگی، هنر و هنرمندی در «فارسی» و در سایه این تحریف ها هر گونه از خود بیگانگی و ماده پرستی و اسارت انسان ها، و انکار هر گونه واقعیت و توسعه هر گونه فساد و انجام هر کار شتاب زده و بی مطالعه انجام می گردد.

به هر حال، مفهوم واقعی «استعمار» در عصر ما، استیلای قدرت های بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملت های مستضعف و کم قدرت است، که محصول آن غارت و چپاولگری و مکیدن خون آنها، و به یغما بردن منابع حیاتی آنان است.

این استعمار، که چهره های شوم گوناگونی دارد، گاهی در شکل فرهنگی، گاهی فکری، گاه اقتصادی و گاه سیاسی و نظامی مجسم می شود، همان است که چهره دنیای امروز ما را تاریک و سیاه کرده، اقلیتی در این جهان دارای همه چیز و اکثریت عظیمی فاقد همه چیزند، این استعمار سرچشمه جنگ ها، ویرانی ها و تبهکاری ها و مسابقه کمرشکن تسلیحاتی است.

واژه ای را که قرآن برای این مفهوم به کار برده واژه «استضعاف» است که درست قالب این معنی است، یعنی ضعیف ساختن به مفهوم وسیع کلمه، ضعیف ساختن فکر، سیاست، اقتصاد و هر چیز دیگر.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دامنه استعمار در عصر ما آن چنان گسترده است که خود واژه استعمار نیز استعماری شده است; چرا که مفهوم لغوی آن کاملاً واژگونه است.

به هر حال، استعمار داستان غم انگیز طولانی دارد، که می توان گفت: سراسر تاریخ بشر را در بر می گیرد گر چه دائماً تغییر چهره می دهد، ولی به درستی معلوم نیست، چه زمانی از جوامع انسانی، ریشه کن خواهد شد، و زندگی بشر بر پایه تعاون و احترام متقابل انسان ها و کمک به پیشرفت یکدیگر در تمام زمینه ها خواهد انجامید.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٢ قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فينا مَرْجُوّاً قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفي شَكّ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُريب

٦٣ قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَة مِنْ رَبِّي وَ آتاني مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُني مِنَ اللّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَما تَزيدُونَني غَيْرَ تَخْسير

٦٤ وَ يا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ في أَرْضِ اللّهِ وَ لاتَمَسُّوها بِسُوء فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَريبٌ

٦٥ فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا في دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَيّام ذلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوب

ترجمه:

٦٢ ـ گفتند: «ای صالح! تو پیش از این، مایه امید ما بودی! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند، نهی می کنی؟! در حالی که ما، در مورد آنچه به سوی آن دعوتمان می کنی، در شک و تردید هستیم»!

٦٣ ـ گفت: «ای قوم! به من خبر دهید اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رحمتی از جانب خود به من داده باشد (پس) اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟! پس، (سخنان) شما، جز اطمینان به زیانکار بودنتان، چیزی بر من نمی افزاید!

٦٤ ـ ای قوم من! این «ناقه» خداوند است، که برای شما نشانه ای است; بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود; هیچ گونه آزاری به آن نرسانید، که عذاب خدا شما را خواهد گرفت»!

٦٥ ـ (اما) آنها آن (ناقه) را از پای در آوردند; و (صالح) گفت: سه روز در خانه هایتان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بهره مند گردید; (و بعد از آن، عذاب الهی فرا خواهد رسید;) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود»!

تفسیر:

اکنون، ببینیم مخالفان «صالح» در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او چه پاسخی دادند؟

آنها، برای نفوذ در «صالح» و یا لااقل خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم، از یک عامل روانی استفاده کردند، و به تعبیر عامیانه، خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند، «گفتند: ای صالح! تو پیش از این مایه امید ما بودی» در مشکلات به تو پناه می بردیم، با تو مشورت می کردیم، و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم، و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی دادیم (قالُوا یا صالِحُ قَدْ کُنْتَ فینا مَرْجُوّاً قَبْلَ هذا).

اما، متأسفانه امید ما را بر باد دادی، و با مخالفت با آئین بت پرستی و خدایان ما، که راه و رسم نیاکان ما است، و از افتخارات قوم ما محسوب می شود، نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی، نه به عقل و هوش ما ایمان داری ، و نه مدافع سنت های ما هستی.

«راستی تو می خواهی ما را از پرستش آنچه پدران ما می پرستیدند نهی کنی»؟ (أ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا).

«حقیقت این است: ما نسبت به آئینی که تو به آن دعوت می کنی، یعنی آئین یکتاپرستی، در شک و تردیدیم، نه تنها شک داریم، نسبت به آن بدبین نیز هستیم» (وَ إِنَّنا لَفی شَکٍّ مِمّا تَدْعُونا إِلَیْهِ مُریب).

آری، اقوام گمراه برای توجیه غلط کاری و افکار و اعمال نادرست خود، به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

زیر چتر نیاکان و هاله قداستی که معمولاً آنها را پوشانیده است پناه می برند، همان منطق کهنه ای که از قدیم میان همه اقوام منحرف برای توجیه خرافات وجود داشته، و هم اکنون در عصر اتم و فضا نیز به قوت خود باقی است.

* * *

اما، این پیامبر بزرگ الهی بدون آن که از هدایت آنها مأیوس گردد، و یا این که سخنان پر تزویرشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، با متانت خاص خودش چنین پاسخ «گفت: ای قوم من! ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم، و رحمت او به سراغ من آمده باشد، و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد، و به حقایقی آشنا شده باشم که پیش از آن آشنا نبوده ام» آیا باز هم می توانم سکوت اختیار کنم، و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتی ها نجنگم؟! (قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ آتانی مِنْهُ رَحْمَةً...).

در این حال، «اگر من مخالفت فرمان خدا کنم، چه کسی می تواند در برابر مجازاتش مرا یاری کند»؟ (فَمَنْ یَنْصُرُنی مِنَ اللّهِ إِنْ عَصَیْتُهُ).

ولی بدانید! «این گونه سخنان شما و استدلال به روش نیاکان و مانند آن، برای من جز ایمان بیشتر به زیانکار بودن شما اثری نخواهد داشت» (فَما تَزیدُونَنی غَیْرَ تَخْسیر).

* * *

پس از آن، برای نشان دادن معجزه و نشانه ای بر حقانیت دعوتش، از طریق کارهائی که از قدرت انسان بیرون است، و تنها به قدرت پروردگار متکی است وارد شد و به آنها گفت: «ای قوم من! این ناقه خداوند است، برای شما، آیت و نشانه ای است» (وَ یا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَکُمْ آیَةً).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«آن را رها کنید که در زمین خدا از مراتع و علف های بیابان بخورد» (فَذَرُوها تَأْکُلْ فی أَرْضِ اللّهِ).

«و هرگز آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید به زودی عذاب الهی شما را فرا خواهد گرفت» (وَ لاتَمَسُّوها بِسُوء فَیَأْخُذَکُمْ عَذابٌ قَریبٌ).

* * *

ناقه صالح

«ناقه» در لغت به معنی «شتر ماده» است، در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن، اضافه به «اللّه» شده است.(۱)

و این نشان می دهد: این ناقه ویژگی هائی داشته، و با توجه به این که در آیه فوق به عنوان آیه و نشانه الهی و دلیل حقانیت ذکر شده است، روشن می شود: این ناقه، یک ناقه معمولی نبود و از جهت، یا جهاتی خارق العاده بوده است.

ولی، در آیات قرآن، این مسأله به طور مشروح نیامده است که ویژگی های این ناقه چه بوده است؟ همین اندازه می دانیم: یک شتر عادی و معمولی نبوده است.

تنها چیزی که در دو مورد، از قرآن آمده این است که: «صالح» در مورد این ناقه به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم بندی شود، یک روز سهم ناقه و یک روز سهم مردم باشد، می فرماید: «هذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَ لَکُمْ شِرْبُ یَوْم مَعْلُوم».(۲)

و در سوره «قمر» آیه ۲۸ نیز می خوانیم: «وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْماءَ قِسْمَةٌ بَیْنَهُمْ کُلُّ شِرْب مُحْتَضَرٌ».

در سوره «شمس» نیز اشاره مختصری به این امر آمده است، آنجا که

---

۱ ـ این گونه اضافه را در اصطلاح ادبی «اضافه تشریفی» می گویند، یعنی اضافه ای که دلیل بر شرف و اهمیت چیزی است، و در آیه فوق دو نمونه آن دیده می شود: ناقهٔ اللّه، و ارض اللّه و در موارد دیگر بیت اللّه و شهر اللّه و مانند آن نیز گفته شده است.

۲ ـ شعراء، آیه ۱۵۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

می فرماید: «فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ ناقَةَ اللّهِ وَ سُقْیاها».(۱)

ولی، کاملاً مشخص نشده این تقسیم آب چگونه بوده.

یک احتمال این است، آن حیوان آب فراوانی می خورده، به گونه ای که تمام آب چشمه را به خود اختصاص می داده.

احتمال دیگر آن است: به هنگامی که آن حیوان وارد آبشخور می شده، حیوانات دیگر جرئت ورود به محل آب را نداشتند!.

اما چگونه این حیوان می توانسته از تمام آب استفاده کند، این احتمال هست که آب آن قریه کم بوده، مانند آب قریه هائی که چشمه کوچکی بیش ندارند، و مجبورند آب را در تمام شبانه روز در یک گودال مهار کنند، تا مقداری از آن جمع شود و قابل استفاده گردد.

ولی، از طرفی از پاره ای از آیات سوره «شعراء» استفاده می شود که: قوم ثمود در منطقه کم آبی زندگی نداشتند، بلکه دارای باغ ها، چشمه سارها و زراعت ها و نخلستان ها بودند، می گویند: «أ تُتْرَکُونَ فی ما هاهُنا آمِنینَ * فی جَنّات وَ عُیُون * وَ زُرُوع وَ نَخْل طَلْعُها هَضیمٌ».(۲)

به هر حال، همان گونه که گفتیم، قرآن این مسأله را در مورد «ناقه صالح» به طور سربسته و اجمال بیان کرده است.

اما، در بعضی از روایات که از طرق «شیعه» و «اهل تسنن» نیز نقل شده، می خوانیم: از عجائب آفرینش این ناقه آن بوده که از دل کوه بیرون آمد و خصوصیات دیگری نیز برای آن نقل شده که اینجا، جای شرح آن نیست.(۳)

* * *

---

۱ ـ شمس، آیه ۱۳.

۲ ـ شعراء، آیات ۱٤٦ تا ۱٤۸.

۳ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحات ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵ و ۳۸٦ ـ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»،
جلد ۱۰، صفحات ۳٦۲ و ۳٦۳ (چاپ کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به هر حال، با تمام تأکیدهائی که این پیامبر بزرگ، یعنی صالح درباره آن ناقه کرده بود، آنها سرانجام تصمیم گرفتند، ناقه را از بین ببرند; چرا که وجود آن، با خارق عاداتی که داشت، باعث بیدار شدن مردم و گرایش به صالح می شد.

لذا گروهی از سرکشان قوم ثمود که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می دیدند، و هرگز مایل به بیدار شدن مردم نبودند ـ چرا که با بیدار شدن خلق خدا پایه های استعمار و استثمارشان فرو می ریخت ـ توطئه ای برای از میان بردن ناقه چیدند، و گروهی برای این کار مأمور شدند.

و سرانجام، «یکی از آنها بر ناقه تاخت و با ضربه یا ضرباتی که بر آن وارد کرد آن را از پای در آورده» (فَعَقَرُوها).

«عَقَرُوها» از ماده «عُقْر» (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و «عَقَرْتُ الْبَعِیْرَ» یعنی شتر را سر بریدم و نحر کردم، و چون کشتن شتر سبب می شود که از اصل، وجودش برچیده شود، این ماده در این معنی به کار رفته است، گاهی به جای نحر کردن پی کردن شتر و یا دست و پای آن را قطع نمودن، تفسیر کرده اند، که در واقع همه آنها به یک چیز باز می گردد. و نتیجه اش یکی است (دقت کنید).

و در پایان آیه می خوانیم: «صالح پس از سرکشی و عصیان قوم و از میان بردن ناقه به آنها اخطار کرد و گفت: سه روز تمام در خانه های خود از هر نعمتی می خواهید متلذذ و بهره مند شوید و بدانید پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید» (فَقالَ تَمَتَّعُوا فی دارِکُمْ ثَلاثَةَ أَیّام).

این را جدی بگیرید، دروغ نمی گویم، «این یک وعده راست و حقیقی است» (ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوب).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته:

پیوند مکتبی در ابعاد زمان

جالب این که، در روایات اسلامی می خوانیم: آن کس که ناقه را از پای در آورد یک نفر بیش نبود، ولی با این حال، قرآن این کار را به تمام جمعیت مخالفان صالح نسبت می دهد و به صورت صیغه جمع می گوید «فَعَقَرُوها».

این به خاطر آن است که: اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می داند، در واقع، توطئه این کار جنبه فردی نداشت، و حتی کسی که اقدام به این عمل کرد، تنها متکی به نیروی خویش نبود، بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلماً چنین کاری را نمی توان یک کار فردی محسوب داشت ،بلکه یک کار گروهی و جمعی محسوب می شود.

امیر مؤمنان علی(علیه السلام)می فرماید: وَ إِنَّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ واحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللّهُ بِالْعَذابِ لِما عَمُّوهُ بِالرِّضا: «ناقه ثمود را یک نفر از پای در آورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد; چرا که همه به آن راضی بودند».(۱)

روایات متعدد دیگری به همین مضمون، و یا مانند آن از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت(علیهم السلام)نقل شده، که اهمیت فوق العاده اسلام را با پیوند مکتبی و برنامه های هماهنگ فکری روشن می سازد، که به عنوان نمونه چند قسمت از آن را ذیلاً می خوانیم:

۱ ـ قالَ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) مَنْ شَهِدَ أَمْراً فَكَرِهَهُ كانَ كَمَنْ غابَ عَنْهُ، وَ مَنْ غابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كانَ كَمَنْ شَهِدَهُ: «کسی که شاهد و ناظر کاری باشد، اما از آن متنفر باشد، همانند کسی است که از آن غائب بوده، و در آن شرکت نداشته، و کسی که در برنامه ای غائب بوده، اما قلباً به آن رضایت داشته، همانند کسی است

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلام ۲۰۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۷۹، حدیث ۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

که حاضر و شریک بوده».(١)

٢ ـ امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) می فرماید: لَوْ أَنَّ رَجُلاً قُتِلَ فِی الْمَشْرِقِ فَرَضِیَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَکانَ الرّاضِی عِنْدَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِیکَ الْقاتِلِ: «هر گاه کسی در مشرق کشته شود، و دیگری در مغرب راضی به قتل او باشد، او در پیشگاه خدا شریک قاتل است».(٢)

٣ ـ و نیز از علی(علیه السلام)نقل شده که فرمود: الرّاضِی بِفِعْلِ قَوْم کَالدّاخِلِ مَعَهُمْ فِیهِ وَ عَلی کُلٍّ داخِلٍ فِی باطِلٍ إِثْمانِ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضا بِهِ: «کسی که به کار گروهی راضی باشد، همچون کسی است که با آنها در آن کار شرکت کرده است، اما کسی که عملاً شرکت کرده، دو گناه دارد گناه عمل و گناه رضایت» (و آن کس که فقط راضی بوده یک گناه دارد).(٣)

برای این که عمق و وسعت پیوند فکری و مکتبی را در اسلام بدانیم که هیچ حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد، کافی است این گفتار پر معنی و تکان دهنده علی(علیه السلام) در «نهج البلاغه» را مورد توجه قرار دهیم:

هنگامی که در میدان جنگ «جمل» بر یاغیان آتش افروز پیروز شد، و یاران علی(علیه السلام)از این پیروزی، که پیروزی اسلام بر شرک و جاهلیت بود، خوشحال شدند، یکی از آنها عرض کرد: «چقدر دوست داشتم برادرم در این میدان حاضر بود، تا پیروزی شما را بر دشمن با چشم خود ببیند».

امام رو به او کرده فرمود: أ هَوَی أَخِیکَ مَعَنا: «بگو ببینم: قلب برادر تو با ما

---

١ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١١، صفحه ٤٠٩ (جلد ١٦، صفحه ١٣٧، حدیث ٢١١٧٨، چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٩٧، صفحه ٨١، حدیث ٣٨.

٢ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١١، صفحه ٤١٠ (جلد ١٦، صفحه ١٣٨، حدیث ٢١١٨٠، چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٤٥، صفحه ٢٩٥، حدیث ١.

٣ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١١، صفحه ٤١١ (جلد ١٦، صفحه ١٤١، حدیث ٢١١٨٨، چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٩٧، صفحه ٩٦، حدیث ٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود»؟!

فَقالَ نَعَمْ: «در پاسخ گفت آری».

امام فرمود: فَقَدْ شَهِدَنا (غم مخور) «او هم با ما در این میدان شرکت داشته».

سپس، اضافه فرمود: وَ لَقَدْ شَهِدَنا فِی عَسْکَرِنا هذا أَقْوامٌ فِی أَصْلابِ الرِّجالِ وَ أَرْحامِ النِّساءِ سَیَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمانُ وَ یَقْوی بِهِمُ الإِیمانُ: «از این بالاتر به تو بگویم: امروز گروه هائی در لشگر ما شرکت کردند که هنوز در صلب پدران و رحم مادرانند (و به دنیا گام ننهاده اند!) اما به زودی گذشت زمان آنها را به دنیا خواهد فرستاد و قدرت ایمان با نیروی آنها افزایش می یابد».(۱)

بدون شک، آنها که در برنامه ای شرکت دارند و تمام مشکلات و زحمات آن را تحمل می کنند، دارای امتیاز خاصی هستند، اما این به آن معنی نیست که سایرین مطلقاً در آن شرکت نداشته باشند، بلکه چه در آن زمان و چه در قرون و اعصار آینده، تمام کسانی که از نظر فکر و مکتب، پیوندی با آن برنامه دارند به نوعی در آن شریکند.

این مسأله، که شاید در هیچ یک از مکاتب جهان نظیر و مانند نداشته باشد، بر اساس یک واقعیت مهم اجتماعی استوار است، و آن این که:

کسانی که در طرز فکر با دیگری شبیه اند، هر چند در برنامه معینی که او انجام داده شرکت نداشته باشند، اما به طور قطع وارد برنامه های مشابه آن در محیط و زمان خود خواهند شد; زیرا اعمال انسان همیشه، پرتوی از افکار او است، و ممکن نیست انسان به مکتبی پای بند باشد، و در عمل او آشکار نشود.

اسلام، از گام اول، اصلاحات را در منطقه روح و جان انسان پیاده می کند، تا مرحله عمل خود به خود اصلاح گردد، طبق این دستور که در بالا خواندیم یک

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلام ۱۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۵، حدیث ۱۹۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فرد مسلمان، هر گاه خبری به او برسد که فلان کار نیک باید انجام شود، فوراً سعی می کند در برابر آن موضع گیری صحیح کند، و دل و جان و خود را با نیکی ها هماهنگ سازد، و از بدی تنفر جوید، این تلاش و کوشش درونی بدون شک در اعمال او اثر خواهد گذاشت، و پیوند فکریش به پیوند عملی خواهد انجامید.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٦ فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزيزُ

٦٧ وَ أَخَذَ الَّذينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فی دِيارِهِمْ جاثِمينَ

٦٨ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها أَلا إِنَّ ثَمُودَا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ

ترجمه:

٦٦ ـ هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوائی آن روز، رهائی بخشیدیم; چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است!

٦٧ ـ و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (آسمانی) فرو گرفت; و در خانه هایشان به روی افتادند و مردند.

٦٨ ـ آن چنان که گوئی هرگز ساکن آن دیار نبودند! بدانید قوم ثمود، پروردگارشان را انکار کردند! دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگار)!

تفسیر:

سرانجام قوم ثمود

در این آیات، چگونگی نزول عذاب را بر این قوم سرکش (قوم ثمود) بعد از پایان مدت سه روز، تشریح می کند، می فرماید: «هنگامی که فرمان ما دائر به مجازات این گروه فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، در پرتو رحمت خویش رهائی بخشیدیم» (فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذينَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا).

نه تنها از عذاب جسمانی و مادی، که «از رسوائی و خواری و بی آبروئی که آن روز دامن این قوم سرکش را گرفت نیز، نجاتشان دادیم» (وَ مِنْ خِزْیِ یَوْمِئِذ).(۱)

«چرا که پروردگارت قوی و قادر بر همه چیز و مسلط به هر کار است» (إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ) هیچ چیز برای او محال نیست، و هیچ قدرتی توانائی مقابله با اراده او را ندارد.

و به همین دلیل، نجات گروهی با ایمان از میان انبوه جمعیتی که غرق عذاب الهی می شوند، هیچ گونه زحمت و اشکالی برای او تولید نخواهد کرد، این رحمت الهی است که ایجاب می کند، بی گناهان به آتش گنهکاران نسوزند، و مؤمنان به خاطر افراد بی ایمان گرفتار نشوند.

* * *

«ولی ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت، و آن چنان این صیحه، سخت، سنگین و وحشتناک بود، که بر اثر آن، همگی آنان در خانه های خود به زمین افتادند و مردند» (وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَةُ فَأَصْبَحُوا فی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ).

* * *

آن چنان مردند و نابود شدند و آثارشان بر باد رفت «که گوئی هرگز در آن سرزمین ساکن نبودند» (کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فیها).

«بدانید قوم ثمود نسبت به پروردگار خود کفر ورزیدند، و فرمان های الهی را پشت سر انداختند» (أَلا إِنَّ ثَمُودَا کَفَرُوا رَبَّهُمْ).

---

۱ ـ «خِزْی» در لغت به معنی شکستی است که به انسان وارد می شود، خواه به وسیله خودش باشد یا دیگری و هر گونه رسوائی و ذلت فوق العاده ای را شامل می شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«دور باد قوم ثمود از لطف و رحمت پروردگار و نفرین بر آنها» (أَلا بُعْداً لِثَمُودَ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ رحمت الهی بر مؤمنان

باز در این آیات می بینیم، رحمت الهی نسبت به مؤمنان آن چنان پر بار است که پیش از نزول عذاب، همه آنها را به مکان امن و امانی منتقل می کند، و هیچ گاه خشک و تر را به عنوان عذاب و مجازات نمی سوزاند.

البته، ممکن است حوادث ناگواری مانند سیل ها، بیماری های عمومی و زلزله ها رخ دهد، که کوچک و بزرگ را فرا گیرد، ولی، این حوادث حتماً جنبه مجازات و عذاب الهی را ندارد، و گرنه، محال است در منطق عدالت پروردگار حتی یک نفر بی گناه به جرم میلیون ها گناهکار گرفتار شود.

البته، این موضوع، کاملاً امکان دارد که افرادی ساکت و خاموش در میان جمعی گناهکار باشند، و به مسئولیت هایشان در مبارزه با فساد عمل نکنند و به همان سرنوشت گرفتار شوند.

اما، اگر آنها به مسئولیت هایشان عمل کنند، محال است حادثه ای که به عنوان عذاب نازل می شود، دامن آنها را بگیرد (این موضوع را در بحث های مربوط به خداشناسی در رابطه با نزول بلاها و حوادث در کتاب های خداشناسی تشریح کرده ایم).(۱)

* * *

---

۱ ـ در جلد هفتم تفسیر «نمونه»، صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱، ذیل آیه ۲۵ سوره «انفال» نیز توضیحاتی آمده است که برای فهم مقصود این گونه آیات مؤثر است ـ به کتاب های «آفریدگار جهان» و «در جستجوی خدا» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ مجازات مادّی یا معنوی

از آیات فوق، به خوبی بر می آید که مجازات سرکشان و طغیانگران تنها جنبه مادی ندارد، بلکه جنبه معنوی را نیز شامل می شود; چرا که سرانجام کار آنها و سرنوشت مرگبارشان و زندگی آلوده به ننگشان به عنوان فصول رسواکننده ای در تاریخ ثبت می شود، در حالی که برای افراد با ایمان سطور طلائی تاریخ رقم می خورد.

* * *

۳ ـ منظور از «صیحه» چیست؟

«صیحه» در لغت به معنی «صدای عظیمی» است، که معمولاً از دهان انسان یا حیوانی بیرون می آید، ولی اختصاص به آن ندارد، بلکه، هر گونه صدای عظیم را شامل می شود.

در آیات قرآن، می خوانیم: چند قوم گنهکار به وسیله صیحه آسمانی مجازات شدند، یکی همین قوم «ثمود» بودند و دیگر قوم «لوط»(۱) و دیگر قوم «شعیب».(۲)

از آیات دیگر قرآن در مورد قوم ثمود استفاده می شود که، مجازات آنها به وسیله صاعقه بود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عاد وَ ثَمُود»(۳) و این نشان می دهد که منظور از «صیحه» صدای وحشتناک صاعقه است.

آیا صدای وحشت انگیز صاعقه می تواند جمعیتی را نابود کند؟

جواب این سؤال مسلماً مثبت است; زیرا می دانیم امواج صوتی از حد معینی که بگذرد، می تواند شیشه ها را بشکند، حتی بعضی از عمارت ها را ویران

---

۱ ـ حجر، آیه ۷۳.

۲ ـ هود، آیه ۹٤.

۳ ـ فصلت، آیه ۱۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کند و ارگانیسم درون بدن انسان را از کار بیندازد.

این را شنیده ایم: به هنگامی که هواپیماها دیوار صوتی را می شکنند (و با سرعتی بیشتر از سرعت امواج صوت، حرکت می کنند) افرادی بی هوش به روی زمین می افتند، یا زنانی سقط جنین می کنند و یا تمام شیشه های عمارت هائی که در آن منطقه قرار دارند می شکند.

طبیعی است، اگر شدت امواج صوت، از این هم بیشتر شود، به آسانی ممکن است اختلالات کشنده ای در اعصاب و رگ های مغزی و حرکات قلب تولید کند و سبب مرگ انسان ها شود.

طبق آیات قرآن، پایان این جهان نیز با یک صیحه همگانی خواهد بود، می فرماید: ما یَنْظُرُونَ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ: «جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آسمانی آنها را فراگیرد در حالی که مشغول در امور دنیا هستند».(۱)

همان گونه که رستاخیز نیز با صیحه بیدارکننده ای آغاز می شود، می فرماید: إِنْ کانَتْ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُون: «صیحه واحدی بیش نیست ناگهان همگی نزد ما احضار می شوید».(۲)

* * *

٤ ـ واژه «جاثِم»

«جاثِم» از ماده «جثم» (بر وزن خشم) به معنی نشستن روی «زانو» و همچنین به معنی «افتادن به رو» آمده است.(۳)

البته، از تعبیر به «جاثِمِین» چنین استفاده می شود که: صیحه آسمانی باعث

---

۱ ـ یس، آیه ٤۹.

۲ ـ یس، آیه ۵۳.

۳ ـ برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲٤۰، ذیل آیه ۷۸ سوره «اعراف» مراجعه نمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرگ آنها شد، ولی اجساد بی جانشان به روی زمین افتاده بود، اما از پاره ای از روایات بر می آید که، آتش صاعقه آنها را سوزاند.

این دو با هم منافات ندارد; زیرا اثر وحشتناک صدای صاعقه فوراً آشکار می شود، در حالی که آثار سوختگی آن مخصوصاً برای کسانی که در درون عمارت ها بوده باشند بعداً ظاهر می گردد.

* * *

۵ ـ واژه «یَغْنَوا»

«یَغْنَوا» از ماده «غنی» به معنی اقامت در مکان است، و بعید نیست از مفهوم اصلی «غنا» به معنی بی نیازی گرفته شده باشد; زیرا کسی که بی نیاز است منزل آماده ای دارد، و مجبور نیست هر زمان از منزلی به منزل دیگر کوچ کند، جمله «کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فیها» که درباره قوم «ثمود» و همچنین قوم «شعیب» آمده، مفهومش این است، آن چنان طومار زندگیشان در هم پیچیده شد، که گویا که هرگز از ساکنان آن سرزمین نبودند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦٩ وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنيذ

٧٠ فَلَمّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لاتَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خيفَةً قالُوا لاتَخَفْ إِنّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوط

٧١ وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ

٧٢ قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلى شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجيبٌ

٧٣ قالُوا أَ تَعْجَبينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ

ترجمه:

٦٩ ـ فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند; گفتند: «سلام»! (او نیز) گفت:«سلام»! و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.

٧٠ ـ (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند، کار) آنها را زشت شمرد; و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم»!

٧١ ـ و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید; پس او را به اسحاق، و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٧٢ ـ گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است»!
٧٣ ـ گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است; چرا که او ستوده و والاست»!

تفسیر:

فرازی از زندگی بت شکن

اکنون نوبت فرازی از زندگانی «ابراهیم»(علیه السلام) چهارمین پیامبر بزرگ مذکور در این سوره، یعنی قهرمان بت شکن است، البته، شرح زندگی پرماجرای این پیامبر بزرگ(علیه السلام) در سوره های دیگر قرآن مفصل تر آمده (مانند سوره «بقره»، «آل عمران»، «نساء»، «انعام»، «انبیاء»، و غیر آن) و در اینجا تنها یک قسمت از زندگانی او، که مربوط به داستان قوم لوط و مجازات این گروه آلوده عصیانگر است، ذکر شده.

نخست می گوید: «فرستاده های ما نزد ابراهیم(علیه السلام) آمدند در حالی که حامل بشارتی بودند» (وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهیمَ بِالْبُشْری).

همان گونه که از آیات بعد استفاده می شود، این فرستادگان الهی، همان فرشتگانی بودند که مأمور در هم کوبیدن شهرهای قوم «لوط» بودند، ولی قبلاً برای دادن پیامی به ابراهیم(علیه السلام) نزد او آمدند.

در این که این بشارتی که آنها حامل آن بودند چه بوده است؟

دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی مانع است:

نخست بشارت به تولد اسماعیل و اسحاق; زیرا یک عمر طولانی بر ابراهیم(علیه السلام) گذشته بود و هنوز فرزندی نداشت، در حالی که، آرزو می کرد فرزند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا فرزندانی که حامل لوای نبوت باشند داشته باشد.

بنابراین اعلام تولد اسحاق و اسماعیل، بشارت بزرگی برای او محسوب می شد.

دیگر این که، ابراهیم(علیه السلام) از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود، هنگامی که با خبر شد آنها چنین مأموریتی دارند، خوشحال گشت.

به هر حال: «هنگامی که رسولان بر او وارد شدند، سلام کردند» (قالُوا سَلاماً).

«او هم در پاسخ به آنها سلام گفت» (قالَ سَلامٌ).

«و چیزی نگذشت که گوساله بریانی برای آنها آورد» (فَما لَبِثَ أنْ جاءَ بِعِجْل حَنیذ).

«عِجْل» به معنی گوساله، و «حَنِیذ» به معنی بریان است، و بعضی احتمال داده اند «حَنِیذ» هر نوع بریان را نمی گیرد، بلکه تنها به گوشتی گفته می شود که روی سنگ ها می گذارند، و در کنار آتش قرار می دهند، و بی آن که آتش به آن اصابت کند، نرم، نرم بریان و پخته می شود.

از این جمله استفاده می شود: یکی از آداب مهمان داری آن است که غذا را هر چه زودتر برای او آماده کنند، چرا که مهمان وقتی از راه می رسد، مخصوصاً اگر مسافر باشد، غالباً خسته و گرسنه است، هم نیاز به غذا دارد، و هم نیاز به استراحت، باید زودتر غذای او را آماده کنند تا بتواند استراحت کند.

ممکن است بعضی خرده گیران بگویند: برای چند مهمان یک گوساله بریان زیاد است! ولی با توجه به این که:

اولاً، در تعداد این مهمان ها که قرآن عددشان را صریحاً بیان نکرده گفتگو است، بعضی سه و بعضی چهار و بعضی نه و بعضی یازده نفر نوشته اند، و از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

این بیشتر هم احتمال دارد.(۱)

و ثانیاً ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی، و این معمول است که گاه به هنگام فرا رسیدن میهمان غذائی درست می کنند چند برابر نیاز میهمان، و همه از آن استفاده می کنند.

* * *

اما، در این هنگام واقعه عجیبی اتفاق افتاد، و آن این که: «ابراهیم مشاهده کرد میهمانان تازه وارد، دست به سوی غذا دراز نمی کنند، این کار برای او تازگی داشت، و به همین دلیل، احساس بیگانگی نسبت به آنها کرد، و باعث وحشت او شد» (فَلَمّا رَأی أَیْدِیَهُمْ لاتَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَةً).

این موضوع، از یک رسم و عادت دیرینه سرچشمه می گرفت، که هم اکنون نیز در میان اقوامی که به سنت های خوب گذشته پای بندند وجود دارد، که اگر کسی از غذای دیگری تناول کند، و به اصطلاح نان و نمک او را بخورد، قصد سوئی درباره او نخواهد کرد.

به همین دلیل، اگر کسی واقعاً قصد سوئی نسبت به دیگری داشته باشد، سعی می کند نان و نمک او را نخورد، روی این جهت، ابراهیم از کار این مهمانان نسبت به آنها بد گمان شد، و فکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.

رسولان، که به این مسأله پی برده بودند، به زودی ابراهیم(علیه السلام) را از این فکر بیرون آوردند و «به او گفتند نترس! ما فرستادگانی هستیم به سوی قوم لوط» یعنی فرشته ایم و مأمور عذاب یک قوم ستمگر، و فرشته غذا نمی خورد (قالُوا لاتَخَفْ إِنّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمِ لُوط).

* * *

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۵ و ۸۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این هنگام، «همسر ابراهیم (ساره) که در آنجا ایستاده بود خندید» (وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ).

این خنده، ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط به شدت ناراحت و نگران بود، و اطلاع از نزدیک شدن مجازات آنها مایه خوشحالی و سرور او گشت.

این احتمال نیز هست، که این خنده از روی تعجب و یا حتی وحشت بوده؛ چرا که خنده مخصوص به حوادث سرورانگیز نیست، بلکه گاه می شود انسان از شدت وحشت و ناراحتی خنده می کند، و در میان عرب ضرب المثل معروفی است: شَرَّ الشَّدائِدِ ما يُضْحِكُ: «بدترین شدائد آن است که انسان را به خنده آورد».

و یا، خنده به خاطر این بود که، چرا مهمان های تازه وارد، با این که وسیله پذیرائی آماده شده، دست به سوی طعام نمی برند.

این احتمال را نیز داده اند که، خنده او از جهت خوشحالی به خاطر بشارت بر فرزند بوده باشد، هر چند ظاهر آیه این تفسیر را نفی می کند؛ زیرا بشارت به «اسحاق» بعد از این خنده به او داده شد، مگر این که گفته شود نخست به ابراهیم(علیه السلام) بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد و ساره، این احتمال را داد که او چنین فرزندی را برای ابراهیم(علیه السلام) خواهد آورد، ولی تعجب کرد که مگر ممکن است پیرزنی در این سن و سال برای شوهر پیرش فرزند بیاورد، لذا با تعجب از آنها سؤال کرد، و آنها صریحاً به او گفتند:

آری این فرزند از تو خواهد شد، دقت در آیات سوره «ذاریات» نیز این احتمال را تأئید می کند.

قابل توجه این که: بعضی از مفسران اصرار دارند: «ضَحِكَت» را از ماده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«ضَحْک» (بر وزن درک) به معنی «عادت زنانه» بگیرند، و گفته اند: درست در همین لحظه بود که، ساره در آن سن زیاد، و بعد از رسیدن به حد یأس، بار دیگر عادت ماهیانه را ـ که نشانه امکان تولد فرزند بود ـ پیدا کرد، و لذا وقتی او را بشارت به تولد «اسحاق» دادند، کاملاً توانست این مسأله را باور کند، آنها به این استدلال کرده اند که: در لغت عرب این جمله گفته می شود: ضَحَکَتِ الأرانِبُ: یعنی: «خرگوش ها عادت شدند»!

ولی، این احتمال از جهات مختلفی بعید است; زیرا:

اوّلاً، شنیده نشده است این ماده در مورد انسان در لغت عرب به کار رفته باشد، و لذا «راغب» در کتاب «مفردات»، هنگامی که این معنی را ذکر می کند، صریحاً می گوید: این، تفسیر جمله «فَضَحِکَت» نیست، آن گونه که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی جمله، همان معنی خندیدن است، ولی مقارن حالت خنده عادت ماهانه نیز به او دست داد، و این دو با هم اشتباه شده است.

ثالثاً، اگر این جمله به معنی پیدا شدن آن حالت زنانه بوده باشد، نباید ساره بعد از آن از بشارت به اسحاق تعجب کند; چرا که با وجود این حالت، فرزند آوردن عجیب نیست، در حالی که، از جمله های بعد، در همین آیه استفاده می شود او نه تنها تعجب کرده، بلکه صدا زد: وای بر من مگر ممکن است منِ پیرزن فرزند آوردم؟!

به هر حال، این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

آنگاه اضافه می کند: «به دنبال آن به او بشارت دادیم که اسحاق از او متولد خواهد شد و پس از اسحاق، یعقوب از اسحاق متولد می گردد» (فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یَعْقُوبَ).

در حقیقت، هم به او بشارت فرزند دادند، و هم «نوه»، یکی اسحاق و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگری یعقوب، که هر دو از پیامبران خدا بودند.

* * *

همسر ابراهیم «ساره»، که با توجه به سن زیاد خود و همسرش، سخت از دارا شدن فرزند مأیوس و نومید بود، «با لحن بسیار تعجب آمیزی فریاد کشید: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیر زنم، و شوهرم نیز پیر است، این مسأله بسیار عجیبی است»؟! (قالَتْ یا وَیْلَتی أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلی شَیْخاً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عَجیبٌ).

او حق داشت تعجب کند; زیرا اولاً طبق آیه ۲۹ سوره «ذاریات» در جوانی نیز زن عقیمی بود، و در آن روز که این مژده را به او دادند، طبق گفته مفسران و سفر تکوین «تورات» نود سال یا بیشتر داشت و همسرش ابراهیم(علیه السلام) حدود

یک صد سال یا بیشتر.

در اینجا، این سؤال پیش می آید که: چرا «ساره» هم به پیر بودن خود استدلال کرد، و هم پیری همسرش، در حالی که می دانیم زنان معمولاً بعد از پنجاه سالگی، عادت ماهیانه شان، که نشانه آمادگی برای تولد فرزند است، قطع می شود، و پس از آن احتمال فرزند آوردن در مورد آنها ضعیف است، ولی آزمایش های پزشکی نشان داده مردان از نظر تولید نطفه، آمادگی پدر شدن را تا سنین بالا دارند.

پاسخ این سؤال روشن است; زیرا در مردان نیز این موضوع هر چند امکان دارد، ولی به هر صورت در مورد آنها نیز در سنین خیلی بالا این احتمال ضعیف خواهد بود، لذا طبق آیه ٥٤ سوره «حجر»، خود «ابراهیم» نیز از این بشارت به خاطر پیری تعجب کرد.

به علاوه، از نظر روانی نیز شاید ساره بی میل نبود، که خود گناه را به گردن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نگیرد!.

* * *

به هر حال، رسولان پروردگار فوراً او را از این تعجب در آوردند، و سوابق نعمت های فوق العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجزآسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند، و به او «گفتند: آیا از فرمان خداوند تعجب می کنی»؟ (قالُوا أَ تَعْجَبینَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ).

در حالی که «رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت بوده و هست» (رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ).

همان خدائی که ابراهیم(علیه السلام) را از چنگال «نمرود» ستمگر رهائی بخشید، و در دل آتش سالم نگاه داشت، همان خدائی که ابراهیم، قهرمان بت شکن را که یک تنه بر همه طاغوت ها تاخت، قدرت و استقامت و بینش داد.(۱)

این رحمت و برکت الهی، تنها آن روز و آن زمان نبود، بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد، چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم(علیهم السلام) که در این خاندان آشکار شده اند.

بعضی از مفسران، به این آیه استدلال کرده اند که: همسر انسان نیز در عنوان «أَهْلُ الْبَیْت» وارد است، و این عنوان، مخصوص به فرزندان و پدر و مادر نیست، البته این استدلال صحیح است، و حتی اگر این آیه هم نبود، از نظر محتوای کلمه «أَهْل» این معنی درست بود، اما، هیچ مانعی ندارد کسانی جزء اهل بیت پیامبری همچون پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) باشند، و بر اثر جدا کردن مکتب خود از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند (شرح بیشتر در این باره به خواست خدا

---

۱ ـ جمله «رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ» ممکن است جمله خبریه باشد و در مقام حال، و نیز ممکن است جنبه دعا داشته باشد، ولی احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ذیل آیه ۳۳ سوره «احزاب» خواهد آمد).

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر، فرشتگان گفتند: «او خدائی است که حمید و مجید است» (إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ).

در واقع، ذکر این دو صفت پروردگار، دلیلی است برای جمله قبل; زیرا «حمید» به معنی کسی است که اعمال او ستوده است، این نام خدا اشاره ای به نعمت های فراوانی است که او بر بندگانش دارد، که در مقابل آن حمدش را می کنند، و «مجید» به کسی گفته می شود که، حتی قبل از استحقاق، نعمت می بخشد، آیا از خداوندی که دارای این صفات است، عجیب می آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندهای برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟!

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٧٤ فَلَمّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا فى قَوْمِ لُوط

٧٥ إِنَّ إِبْراهيمَ لَحَليمٌ أَوّاهٌ مُنيبٌ

٧٦ يا إِبْراهيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ إِنَّهُمْ آتيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُود

ترجمه:

٧٤ ـ هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد.

٧٥ ـ چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود!

٧٦ ـ ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده; و به طور قطع عذاب (الهی) به سراغ آنها می آید; و برگشت ندارد!

تفسیر:

در آیات گذشته دیدیم ابراهیم به زودی دریافت که میهمان های تازه وارد، افراد خطرناک و مزاحمی نیستند، بلکه رسولان پروردگارند، که به گفته خودشان، برای انجام مأموریتی به سوی قوم «لوط» می روند.

«هنگامی که وحشت ابراهیم(علیه السلام) از آنها زائل شد، و از طرفی بشارت فرزند و جانشین برومندی به او دادند، فوراً به فکر قوم لوط(علیه السلام) که آن رسولان مأمور نابودی آنها بودند افتاد، و شروع به مجادله و گفتگو در این باره با آنها کرد» (فَلَمّا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ذَهَبَ عَنْ إِبْراهیمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْری یُجادِلُنا فی قَوْمِ لُوط).(۱)

در اینجا، ممکن است این سؤال پیش آید که: چرا ابراهیم درباره یک قوم آلوده گنهکار به گفتگو برخاسته و با رسولان پروردگار که مأموریت آنها به فرمان خدا است، به مجادله پرداخته است (و به همین دلیل، تعبیر به «یُجادِلُنا» شده، یعنی با ما مجادله می کرد) در حالی که این کار از شأن یک پیامبر، آن هم پیامبری به عظمت ابراهیم(علیه السلام) دور است؟

* * *

لذا، قرآن بلافاصله در آیه بعد می گوید: «ابراهیم بردبار، بسیار مهربان، و متوکّل بر خدا و بازگشت کننده به سوی او بود» (إِنَّ إِبْراهیمَ لَحَلیمٌ أَوّاهٌ مُنیبٌ).(۲)

در واقع، با این سه جمله، پاسخ سربسته و کوتاهی به این سؤال داده شده است.

توضیح این که: ذکر این صفات برای ابراهیم(علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که مجادله او مجادله ممدوحی بوده است، و این به خاطر آن است که برای «ابراهیم» روشن نبود فرمان عذاب به طور قطع از ناحیه خداوند صادر شده، بلکه این احتمال را می داد هنوز روزنه امیدی برای نجات این قوم باقی است، و احتمال بیدار شدن درباره آنها می رود.

و به همین دلیل، هنوز جائی برای شفاعت وجود دارد، لذا خواستار تأخیر این مجازات و کیفر بود; چرا که او حلیم و بردبار، و نیز بسیار مهربان بود، و نیز در همه جا به خدا رجوع می کرد.

---

۱ ـ «رَوع» (بر وزن نوع) به معنی ترس و وحشت است، و «رُوع» (بر وزن نوح) به معنی روح یا بخشی از روح که مرکز نزول ترس و وحشت است می باشد (به «قاموس اللغة» مراجعه شود).

۲ ـ «حَلِیم» از «حلم» به معنی بردباری، در راه رسیدن به یک هدف مقدس است و «أوّاه» در اصل، به معنی کسی است که فراوان آه می کشد، خواه به خاطر ترس از مسئولیت های خود باشد و یا مشکلات و مصائبی که دامن مردم را گرفته است، و «مُنِیب» از ماده «انابه» به معنی رجوع و بازگشت است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بنابراین، این که بعضی گفته اند: اگر مجادله ابراهیم با خدا بود که معنی ندارد، و اگر با فرستادگان او بود آنها نیز از پیش خود نمی توانستند کاری انجام دهند، پس در هر صورت این مجادله نمی توانست صحیح باشد؟

پاسخ این است: در برابر یک حکم قطعی نمی توان گفتگو کرد، اما فرمان های غیر قطعی را با تغییر شرائط و اوضاع می توان تغییر داد; چرا که راه بازگشت در آن بسته نیست، و به تعبیر دیگر، فرمان هائی است مشروط نه مطلق.

اما، این که بعضی احتمال داده اند: مجادله درباره نجات مؤمنان بوده و از آیات ٣١ و ٣٢ سوره «عنکبوت» بر این مطلب استشهاد کرده اند، که می گوید: وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهیمَ بِالْبُشْری قالُوا إِنّا مُهْلِکُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَةِ إِنَّ أَهْلَها کانُوا ظالِمینَ * قالَ إِنَّ فیها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فیها لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرین:

«هنگامی که رسولان با بشارت نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما اهل این قریه (شهر قوم لوط) را هلاک خواهیم کرد; چرا که اهل آن ستمکارند ابراهیم گفت: در آنجا لوط زندگی می کند، گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند آگاهتریم، او و خانواده اش جز همسرش را که در میان قوم باقی می ماند نجات خواهیم داد».

صحیح نیست، زیرا با آیه بعد که هم اکنون از آن بحث خواهیم کرد، به هیچ وجه سازگار نمی باشد.

* * *

در آیه بعد، می فرماید: «رسولان به زودی به ابراهیم گفتند: ای ابراهیم از این پیشنهاد صرف نظر کن» و شفاعت را کنار بگذار که جای آن نیست (یا إِبْراهیمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا).

«چرا که فرمان حتمی پروردگارت فرا رسیده» (إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«و عذاب خداوند، بدون گفتگو به سراغ آنها خواهد آمد» (وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُود).

تعبیر به «ربّک» (پروردگارت) نشان می دهد این عذاب، نه تنها جنبه انتقامی نداشته، بلکه از صفت ربوبیت پروردگار، که نشانه تربیت و پرورش بندگان و اصلاح مجتمع انسانی است، سرچشمه گرفته!.

و این که، در بعضی از روایات می خوانیم: ابراهیم به رسولان پروردگار گفت: اگر در میان این قوم صد نفر از مؤمنان باشد، آیا باز هم آنها را هلاک خواهید ساخت؟

گفتند: نه.

گفت: اگر پنجاه نفر باشد؟

گفتند: نه.

گفت: اگر سی نفر؟

گفتند: نه.

گفت: اگر ده نفر؟

گفتند: نه.

گفت: اگر پنج نفر؟

گفتند: نه.

گفت: حتی اگر یک نفر در میان آنها با ایمان باشد؟

گفتند: نه.

ابراهیم گفت: به طور مسلّم لوط در میان آنها است، آنها پاسخ گفتند: ما آگاهتریم. او و خاندانش را به جز همسرش نجات خواهیم داد.(۱)

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، صفحه ۲۲٦، جلد ۲ ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ٥٤٦، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۸، حدیث ۲۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

این روایت، به هیچ وجه دلیل بر آن نیست که، منظور از مجادله این گفتگو باشد، بلکه این گفتگو درباره مؤمنان بوده، و از گفتگوئی که درباره کافران داشته است جدا است، و از اینجا روشن می شود که آیات سوره «عنکبوت» نیز با تفسیری که در بالا آمد منافاتی ندارد (دقت کنید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۷ وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ

۷۸ وَ جائَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ قالَ یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخْزُونِ فی ضَیْفی أَ لَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشیدٌ

۷۹ قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُریدُ

۸۰ قالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوی إِلی رُکْنٍ شَدید

ترجمه:

۷۷ ـ و هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد; و قلبش پریشان گشت; و گفت: «امروز روز سختی است»! (زیرا ترسید قوم تبهکار مزاحم آنها شوند.)

۷۸ ـ قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت به سراغ او آمدند ـ و قبلاً کارهای بد انجام می دادند ـ گفت: «ای قوم من! اینها دختران منند; برای شما پاکیزه ترند! (با آنها ازدواج کنید;) از خدا بترسید، و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید! آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد»؟!

۷۹ ـ گفتند: «تو که می دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم; و خوب می دانی ما چه می خواهیم»!

۸۰ ـ گفت: «(افسوس) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم; یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

زندگی ننگین قوم لوط

در آیات سوره «اعراف»، اشاره به گوشه ای از سر نوشت قوم لوط شده، و تفسیر آن را در آنجا دیدیم، اما در اینجا به تناسب شرح داستان های پیامبران و اقوام آنها، و به تناسب پیوندی که آیات گذشته با سرگذشت لوط و قومش داشت، پرده از روی قسمت دیگری از زندگانی این قوم منحرف و گمراه بر می دارد، تا هدف اصلی را، که نجات و سعادت کل جامعه انسانی است از زاویه دیگری تعقیب کند.

بنابراین، ذکر ماجرای لوط پنجمین پیامبر مذکور، در اینجا به تبع داستان ابراهیم است.

نخست، می گوید: «هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند، او بسیار از آمدن آنها ناراحت شد، فکر و روحش پراکنده گشت، و غم و اندوه، تمام وجودش را فرا گرفت» (وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً).

در روایات و تفاسیر اسلامی آمده است: لوط، در آن هنگام در مزرعه خود کار می کرد، ناگهان، عده ای از جوانان زیبا را دید که به سراغ او می آیند(۱) و مایلند مهمان او باشند، علاقه او به پذیرائی از مهمان از یکسو.

و توجه به این واقعیت که حضور این جوانان زیبا، در شهری که غرق آلودگی انحراف جنسی است، موجب انواع دردسر و احتمالاً آبروریزی است از سوی دیگر، او را سخت در فشار قرار داد.

این مسائل، به صورت افکاری جانفرسا از مغز او عبور کرد، و آهسته با

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۴۷، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۹، حدیث ۲۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خود «گفت: امروز، روز سخت و وحشتناکی است» (وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ).

«سِیِیءَ» از ماده «ساء» به معنی بد حال شدن و ناراحت گشتن است.

«ذَرع» را بعضی به معنی قلب، و بعضی به معنی خُلق گرفته اند، بنابراین «ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً» یعنی دلش به خاطر این مهمان های ناخوانده، در چنین شرائط سختی، تنگ و ناراحت شد.

ولی، به طوری که «فخر رازی» در تفسیرش از «ازهری» نقل کرده، «ذَرع» در این گونه موارد به معنی طاقت است، و در اصل، فاصله میان دست های شتر به هنگام راه رفتن می باشد.

طبیعی است، هنگامی که بر پشت شتر بیش از مقدار طاقتش بار بگذارند، مجبور است دست ها را نزدیک تر بگذارد، و فاصله آن را به هنگام راه رفتن کمتر کند، به همین مناسبت این تعبیر تدریجاً به معنی ناراحتی به خاطر سنگینی حادثه آمده است.

از بعضی از کتب لغت، مانند «قاموس» استفاده می شود: این تعبیر در موقعی گفته می شود، که شدت حادثه به قدری باشد که انسان تمام راه های چاره را به روی خود بسته ببیند.

«عَصِیب» از ماده «عَصْب» (بر وزن اسب) به معنی بستن چیزی به یکدیگر است، و از آنجا که حوادث سخت و ناراحت کننده، انسان را در هم می پیچد، و گوئی در لابلای ناراحتی قرار می دهد، عنوان «عَصِیب» به آن اطلاق می شود، و عرب، روزهای گرم و سوزان را نیز «یَوْمُ الْعَصِیب» می گوید.

* * *

به هر حال، لوط راهی جز این نداشت که میهمان های تازه وارد را به خانه خود بپذیرد و از آنها پذیرائی کند، اما، برای این که آنها را اغفال نکرده باشد، در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وسط راه چند بار به آنها گوشزد کرد، که این شهر مردم شرور و منحرفی دارد، تا اگر مهمان ها توانائی مقابله با آنان را ندارند، حساب کار خویش بکنند.

در روایتی می خوانیم: خداوند به فرشتگان دستور داده بود تا این پیامبر، سه بار شهادت بر بدی و انحراف این قوم ندهد، آنها را مجازات نکنند (یعنی حتی در اجرای فرمان خدا نسبت به یک قوم گناهکار، باید موازین یک دادگاه و محاکمه عادلانه انجام گردد!) و این رسولان، شهادت لوط را در اثناء راه سه بار شنیدند.(۱)

در پاره ای از روایات آمده: لوط آن قدر مهمان های خود را معطل کرد تا شب فرا رسید، شاید دور از چشم آن قوم شرور و آلوده، بتواند با حفظ حیثیت و آبرو، از آنان پذیرائی کند.(۲)

ولی چه می توان کرد، وقتی که انسان دشمنش در درون خانه اش باشد؟!

همسر لوط که زن بی ایمانی بود، و به این قوم گنهکار کمک می کرد، از ورود این میهمانان جوان و زیبا آگاه شد، بر فراز بام رفت.

نخست، از طریق کف زدن، و سپس با روشن کردن آتش و برخاستن دود، گروهی از این قوم منحرف را آگاه کرد که طعمه چربی به دام افتاده!(۳)

در اینجا، قرآن می گوید: «قوم با سرعت و حرص و ولع، برای رسیدن به مقصد خود به سوی لوط آمدند» (وَ جاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ).(٤)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۴۷، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۹، حدیث ۲۷.

۲ ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵٤۵، حدیث ۵ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۵ (عبارت: تصیرون هاهنا الی اختلاط الظلام).

۳ ـ «المیزان»، جلد ۱۰، صفحه ۳٦۲ (صفحه ۳٤۸، مؤسسه اسماعیلیان) ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵٤٦، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۹، حدیث ۲۷ و جلد ۵٦، صفحه ۲۵٦، حدیث ۲۰.

٤ ـ «یُهْرَعُون» از ماده «اهراع» به معنی راندن شدید است، گوئی غریزه سرکش جنسی، این قوم گمراه را به شدت به سوی میهمان های لوط پیامبر، می راند!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان قوم و گروهی که، صفحات زندگانیشان سیاه و آلوده به ننگ بود «و قبلاً اعمال زشت و بدی انجام می دادند» (وَ مِنْ قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ).

لوط، در این هنگام حق داشت بر خود بلرزد، و از شدت ناراحتی فریاد بکشد، لذا به آنها «گفت: من حتی حاضرم دختران خودم را به عقد شما در آورم، اینها برای شما پاکیزه ترند» (قالَ یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ).

بیائید «و از خدا بترسید، آبروی مرا نبرید، و با قصد سوء در مورد میهمانانم مرا رسوا مسازید» (فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخْزُونِ فی ضَیْفی).

ای وای «مگر در میان شما یک انسان رشید و عاقل و شایسته وجود ندارد» که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد (أَ لَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشیدٌ).

* * *

ولی، این قوم تبهکار در برابر این همه بزرگواری لوط پیامبر، بی شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود به خوبی می دانی که ما را در دختران تو حقی نیست» (قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ).

«و تو مسلماً می دانی ما چه چیز می خواهیم»؟! (وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُریدُ).

* * *

در اینجا بود که، این پیامبر بزرگوار چنان خود را در محاصره حادثه دید و ناراحت شد، که فریاد زد: «ای کاش در برابر شما قوه و قدرتی در خود داشتم» تا از میهمان هایم دفاع کنم و شما خیره سران را در هم بکوبم (قالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً).

«یا تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره، پیروان و هم پیمان های قوی و نیرومند در اختیار من بود تا با کمک آنها بر شما منحرفان چیره شوم» (أَوْ آوی إِلی رُکْن شَدید).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ منظور لوط از دخترانش

جمله ای که لوط به هنگام حمله قوم به خانه او، به قصد تجاوز به مهمانانش گفت که: این دختران من برای شما پاک و حلال است، از آنها استفاده کنید و گرد گناه نگردید، در میان مفسران سؤالاتی را بر انگیخته است.

نخست این که: آیا منظور، دختران نسبی و حقیقی لوط بوده اند؟ در حالی که آنها طبق نقل تاریخ دو یا سه نفر بیشتر نبودند، چگونه آنها را به این جمعیت پیشنهاد می کند؟

یا این که: منظور همه دختران قوم و شهر بوده است، که مطابق معمول، بزرگ قبیله از آنها به عنوان دختران خود یاد می کند؟

احتمال دوم ضعیف به نظر می رسد; چرا که خلاف ظاهر است و صحیح همان احتمال اول است، و این پیشنهاد لوط، به خاطر آن بود که مهاجمین عده ای از اهل قریه بودند، نه همه آنها، به علاوه او می خواهد نهایت فداکاری خود را در اینجا نشان دهد، که من حتی حاضرم برای مبارزه با گناه و همچنین حفظ حیثیت میهمانانم دختران خودم را به همسری شما در آورم، شاید وجدان خفته آنها با این فداکاری بی نظیر بیدار شود، و به راه حق باز گردند.

دیگر این که: مگر ازدواج دختر با ایمانی مانند دختران لوط، با کفار بی ایمان جائز بود که چنین پیشنهادی را کرد؟!

پاسخ این سؤال را از دو راه گفته اند:

یکی این که در آئین لوط، همانند آغاز اسلام، تحریم چنین ازدواجی وجود نداشت، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) دختر خود «زینب» را به ازدواج «ابی العاص» قبل از آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که اسلام را بپذیرد در آورد، ولی بعداً این حکم منسوخ گشت.(۱)

اما این پاسخ خالی از اشکال نیست; زیرا ازدواج «ابی العاص» با «زینب» قبل از بعثت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بود نه قبل از اسلامِ «ابی العاص»(۲) و این قابل مقایسه با ازدواج دختران لوط نیست، بنابراین بهتر پاسخ دوم است و آن این که:

منظور «لوط» پیشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ایمان) یعنی این دختران من است، بیائید ایمان آورید تا آنها را به ازدواج شما در آورم.

و از اینجا روشن می شود که، ایراد بر لوط پیامبر که چگونه دختران پاک خود را به جمعی از اوباش پیشنهاد کرد، نادرست است; زیرا پیشنهاد او مشروط و برای اثبات نهایت علاقه به هدایت آنها بود.

* * *

۲ ـ منظور از «أَطْهَر» چیست؟

باید توجه داشت کلمه «أَطْهَر» (پاکیزه تر) مفهومش این نیست که عمل زشت و ننگین آنها پاک بوده، و ازدواج از آن پاکیزه تر، بلکه، این تعبیری است که در زبان عرب و زبان های دیگر به هنگام مقایسه گفته می شود، مثلاً به کسی که با سرعت سرسام آوری رانندگی می کند، می گویند: «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است». و یا «چشم از غذای مشکوک پوشیدن بهتر از آن است که انسان جان خود را به خطر بیندازد».

در روایتی نیز می خوانیم امام به هنگام شدت تقیه و احساس خطر از ناحیه خلفای بنی عباس فرمود: وَ اللّهِ أَنْ أُفْطِرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ

---

۱ ـ تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «کبیر فخر رازی» ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۱۱۰، حدیث ۲٦٦٥۲ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۵، حدیث ۲.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۳٤۸ (ضمناً توجه داشته باشید ابی العاص پسر خواهر خدیجه یعنی پسر خاله زینب بود).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

أنْ يُضْرَبَ عُنُقِي: «به خدا سوگند، یک روز از ماه رمضان را ـ همان روزی را که خلیفه وقت عید اعلام کرده بود در حالی که عید نبود ـ افطار کنم (و سپس آن روز را قضا کنم) بهتر از آن است که کشته شوم».(١)

با این که، نه کشته شدن خوب است و نه هرگز نرسیدن و مانند آن، اما این تعبیر گفته می شود.

* * *

٣ ـ تعبیر «یک مرد رشید نیست»؟

تعبیر «لوط» که در پایان سخنش گفت: «آیا در میان شما یک مرد رشید نیست» این حقیقت را بازگو می کند که، حتی وجود یک مرد رشید در میان یک قوم و قبیله برای جلوگیری از اعمال ننگینشان کافی است، یعنی اگر یک انسان عاقل و صاحب رشد فکری در میان شما بود، هرگز به سوی خانه من به قصد تجاوز به میهمانانم نمی آمدید.

این تعبیر، نقش «رجل رشید» را در رهبری جوامع انسانی به خوبی روشن می سازد، این همان واقعیتی است که در طول تاریخ بشر نمونه های زیادی از آن را خوانده یا دیده ایم.

* * *

٤ ـ ما به دختران تو حق نداریم

عجب این که آن قوم گمراه به لوط گفتند: ما به دختران تو حق نداریم، این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است، یعنی یک جامعه آلوده کارش به جائی می رسد که حق را باطل، و باطل را حق می بیند، ازدواج با دختران پاک و

---

١ ـ «کافی»، جلد ٤، صفحه ٨٣، حدیث ٩، و صفحه ٨٢ (با اندکی تفاوت) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٧، صفحه ٩٥، کتاب الصوم، باب ٥٧ (جلد ١٠، صفحه ١٣١، حدیث ١٣٠٣٤، چاپ آل البیت، با تفاوت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٤٧، صفحه ٢١٠، حدیث ٥٣ (با اندکی تفاوت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باایمان را اصلاً در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس، انحراف جنسی را حق خود می شمارد.

عادت کردن و خو گرفتن به گناه، در مراحل نهائی و خطرناکش چنین است که ننگین ترین و زشت ترین اعمال را حق خود می شمارد، و پاک ترین تمتع و بهره گیری جنسی را ناحق می داند.

* * *

۵ ـ منظور از «قُوَّةً»

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)چنین می خوانیم که، در تفسیر آیات فوق فرمود: منظور از «قُوَّه» همان «قائم» است و «رکن شدید» ۳۱۳ نفر یارانش! (۱)

این روایت، ممکن است عجیب به نظر برسد که چگونه می توان باور کرد لوط در عصر خودش آرزوی ظهور چنین شخصی، با چنین یارانی را کرده باشد.

ولی، آشنائی با روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده تاکنون این درس را به ما داده است که، غالباً یک قانون کلی را در چهره یک مصداق روشنش بیان می کند، در واقع لوط آرزو می کرد: ای کاش مردانی مصمم با قدرت روحی و جسمی کافی برای تشکیل یک حکومت الهی، همانند مردانی که حکومت جهانی عصر قیام مهدی(علیه السلام) را تشکیل می دهند در اختیار داشت، تا قیام کند و با تکیه بر قدرت، با فساد و انحراف مبارزه نماید، و این گونه افراد خیره سر بی شرم را در هم بکوبد.

* * *

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۲۸ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۷۰، حدیث ۳۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٨١ قالُوا يا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لايَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصيبُها ما أَصابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَريب

٨٢ فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيل مَنْضُود

٨٣ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ وَ ما هِيَ مِنَ الظّالِمينَ بِبَعيد

ترجمه:

٨١ ـ (فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما رسولان پروردگار توایم; آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده ات را حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند; مگر همسرت، که او هم به همان بلائی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است; آیا صبح نزدیک نیست»؟!

٨٢ ـ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم; و بارانی از سنگ (گِل های متحجر) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم.

٨٣ ـ (سنگ هائی که) نزد پروردگارت نشاندار بود; و آن، از (سایر) ستمگران دور نیست!

تفسیر:

پایان زندگی این گروه ستمکار

سرانجام، هنگامی که رسولان پروردگار، نگرانی شدید لوط را مشاهده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کردند که در چه عذاب و شکنجه روحی گرفتار است، پرده از روی اسرار کار خود برداشته به او «گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم، نگران مباش! و بدان که آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد»! (قالُوا یا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ).

جالب این که، فرشتگان خدا نمی گویند به ما آسیبی نمی رسد، بلکه می گویند: به تو ای لوط دست نمی یابند که آسیب برسانند.

این تعبیر، یا به خاطر آن است که آنها خود را از لوط جدا نمی دانستند، چون به هر حال میهمان او بودند و هتک حرمت آنها هتک حرمت لوط بود.

و یا به خاطر این است که: می خواستند به او بفهمانند، ما رسولان خدا هستیم و عدم دسترسی به ما مسلّم است، حتی به تو هم، که انسانی هم نوع آنان هستی، به لطف پروردگار دست نخواهند یافت.

در آیه ۳۷ سوره «قمر» می خوانیم: وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَیْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْیُنَهُم: «آنها قصد تجاوز به میهمان لوط را داشتند، ولی ما چشم های آنها را نابینا ساختیم».

این آیه نشان می دهد: در این هنگام قوم مهاجم به اراده پروردگار بینائی خود را از دست دادند و قادر بر حمله نبودند.

در بعضی از روایات نیز، می خوانیم: یکی از فرشتگان مشتی خاک به صورت آنها پاشید و آنها نابینا شدند.(۱)

---

۱ ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵٤٦، حدیث ۵ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦٦، حدیث ۱۷.

(عبارت: فأخذ کفّاً من بطحاء فضرب بها وجوههم) ـ در این که چگونه متجاوزان به میهمانان لوط نابینا شدند، سه طریق دیگر (غیر از طریق مذکور) در روایات آمده است:

الف ـ «جبرئیل با انگشتش به سمت آنان اشاره کرد و کور شدند» (کافی، جلد ۸، صفحه ۳۲۹، حدیث ۵۰۵ ـ بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحات ۱٦۳ و ۱٦۹، با اندکی تفاوت ـ عبارت: «فلمّا دخلوا أهوی جبرئیل بإصبعه نحوهم فذهبت أعینهم»). ۲

ب ـ «جبرئیل با بال هایش بر صورت های آنان زد و آنان را کور کرد» (بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۸ ـ عبارت: «فضرب جبرئیل بجناحیه علی وجوههم فطمسها»).

ج ـ «جبرئیل به او دستور می دهد که مشتی از خاک بردارد وآن را به صورت متجاوزان بزند» (ثواب الاعمال، صفحه ۲٦٦، انتشارات شریف رضی ـ عبارت: «فخذ کفاً من بطحاء الأرض فاضرب وجوههم»).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به هر حال، این آگاهی لوط از وضع میهمانان و مأموریتشان همچون آب سردی بود که بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریخته شد، و در یک لحظه احساس کرد بار سنگین غم و اندوه از روی قلبش برداشته شد، برق شادی در چشمش درخشیدن گرفت، و همچون بیمار شدیدی که چشمش به طبیب مسیحا دمی بیفتد احساس آرامش نمود ، و فهمید دوران اندوه و غم در شرف پایان است، و زمان شادی و نجات از چنگال این قوم ننگین حیوان صفت، فرا رسیده است!.

میهمانان، بلافاصله این دستور را به لوط دادند که «تو همین امشب در دل تاریکی خانواده ات را با خود بردار، و از این سرزمین بیرون شو» (فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ).(۱)

ولی، مواظب باشید «هیچ یک از شما به پشت سرش نگاه نکند» (وَ لایَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ).

«تنها کسی که از این دستور تخلف خواهد کرد، و به همان بلائی که به قوم گناهکار می رسد گرفتار خواهد شد همسر معصیت کار تو است» (إِلاَّ امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصیبُها ما أَصابَهُمْ).

در تفسیر جمله «لایَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ» مفسران چند احتمال داده اند:

نخست این که: هیچ کس به پشت سر نگاه نکند.

---

۱ ـ «أَسْرِ» از ماده «اسراء» به معنی حرکت در شب است، بنابراین، ذکر «لَیْل» (شب) در آیه برای تأکید بیشتر این موضوع است، و «قِطْع» به معنی تاریکی شب است، اشاره به این که در آن هنگام که پرده های سیاه شب در همه جا فرو افتاده و این قوم غافل یا در خوابند و یا مست شراب و هوسبازی، بی خبر، از میان آنها بیرون رو.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر این که: به فکر مال و وسائل زندگی خود در شهر نباشید، تنها خود را از این مهلکه بیرون ببرید.

سوم این که: هیچ یک از شما خانواده از این قافله کوچک عقب نماند.

چهارم این که: به هنگام خروج شما زمین لرزه و مقدمات عذاب شروع خواهد شد، به پشت سر خود نگاه نکنید و به سرعت دور شوید.

ولی، هیچ مانعی ندارد که همه این احتمالات در مفهوم آیه جمع باشد.(۱)

سرانجام، آخرین سخن را به لوط گفتند که: «لحظه نزول عذاب و میعاد آنها صبح است، و با نخستین شعاع صبحگاهی زندگی این قوم غروب خواهد کرد» (إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ).

اکنون، برخیزید و هر چه زودتر شهر را ترک گوئید «مگر صبح نزدیک نیست» (أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیب).

در بعضی از روایات می خوانیم: هنگامی که فرشتگان موعد عذاب را صبح ذکر کردند، لوط از شدت ناراحتی که از این قوم آلوده داشت، همان قومی که با اعمال ننگینشان قلب او را مجروح و روح او را پر از غم و اندوه ساخته بودند، از فرشتگان خواست: حالا که بنا است نابود شوند چه بهتر که زودتر!.

ولی، آنها لوط را دلداری دادند و گفتند: مگر صبح نزدیک نیست؟!(۲)

* * *

---

۱ ـ در این که «إِلاَّ امْرَأَتَکَ» استثناء از کدام جمله است، مفسران دو احتمال داده اند:

نخست این که از جمله «لایَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ» استثناء می شود که مفهومش این است: لوط و خانواده ۲

و حتی زنش همه با هم به خارج شهر حرکت کردند و هیچ یک از آنها طبق فرمان رسولان به پشت سر نگاه نکرد جز همسر لوط که به حکم علاقه و دلبستگی که به آنان داشت و نگران سرنوشت آنها بود لحظه ای ایستاد و نگاهی به پشت سر کرد و طبق روایتی در این هنگام قطعه سنگی از آن سنگ ها که بر شهر فرو می ریخت به او اصابت کرد و او را کشت!

احتمال دیگر این که استثناء از جمله «فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ» باشد، یعنی همه خانواده را جز همسرت با خود ببر، در این صورت همسر لوط در شهر باقی مانده است، ولی احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد.

۲ ـ «کافی»، جلد ۵، صفحات ٥٤٦ و ٥٤٨، احادیث ۵ و ٦ ـ «بحارالانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۱۵۸، ۱٦۱، ۱٦٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لحظه عذاب فرا رسید و به انتظار لوط پیامبر پایان داد، قرآن می گوید: «هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن سرزمین را زیر و رو کردیم، و بارانی از سنگ، از گِل های متحجر متراکم بر روی هم، بر سر آنها فرو ریختیم» (فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيل مَنْضُود).

«سِجِّيل» در اصل، یک کلمه فارسی است، که از «سنگ» و «گل» گرفته شده است، بنابراین چیزی است نه کاملاً مانند سنگ سخت، و نه همچون گل سست است، بلکه برزخی میان آن دو می باشد.

«مَنْضُود» از ماده «نضد» به معنی روی هم قرار گفتن و پی درپی آمدن است، یعنی این باران سنگ، آن چنان سریع و پی در پی بود، که گوئی سنگ ها بر هم سوار می شدند.

* * *

ولی، این سنگ ها، سنگ های معمولی نبودند بلکه «سنگ هائی بودند نشان دار، نزد پروردگار تو» (مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ).

اما، تصور نکنید این سنگ ها مخصوص قوم لوط بودند، «آنها از هیچ قوم و جمعیت و گروه ستمکار و ظالمی دور نیستند» (وَ ما هِيَ مِنَ الظّالِمينَ بِبَعيد).

این قوم منحرف، هم بر خویش ستم کردند، و هم بر جامعه شان، هم سرنوشت ملتشان را به بازی گرفتند، و هم ایمان و اخلاق انسانی را، و هر قدر رهبر دلسوزشان فریاد زد، گوش فرا ندادند و مسخره کردند، و قاحت و بی شرمی را به آنجا رساندند، که حتی می خواستند به حریم میهمان های رهبرشان نیز تجاوز کنند.

اینها، که همه چیز را وارونه کرده بودند! باید شهرشان هم واژگونه شود! نه فقط زیر و رو شود، که بارانی از سنگ، آخرین آثار حیات را در آنجا در هم بکوبد، و آنها را زیر پوشش خود دفن کند، به گونه ای که حتی اثری از آنها در آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین، دیده نشود، تنها بیابانی وحشتناک و به هم ریخته، و قبرستانی خاموش و مدفون زیر سنگ ریزه ها، از آنها باقی بماند.

آیا تنها قوم لوط باید چنین مجازات شوند؟ مسلماً نه، هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه ای، چنین سرنوشتی در انتظار او است.

گاهی زیر باران سنگریزه ها.

گاهی زیر ضربات بمب های آتش زا.

زمانی زیر فشارهای اختلافات کشنده اجتماعی.

و بالاخره هر کدام به شکلی و به صورتی.

* * *

نکته ها:

۱ ـ چرا لحظه نزول عذاب «صبح» بود؟

دقت در آیات بالا این سؤال را در ذهن خواننده ترسیم می کند که، صبح در این میان چه نقشی داشت؟ چرا در دل شب عذاب نازل نشد؟

آیا به خاطر آن است که: گروه مهاجم به خانه لوط، هنگامی که نابینا شدند به سوی قوم برگشتند و جریان را بازگو کردند، و آنها کمی در فکر فرو رفتند که جریان چیست؟ و خداوند این مهلت را تا صبح به آنها داد، شاید بیدار شوند و به سوی او باز گردند؟!.

یا این که: خداوند نمی خواست در دل شب، بر آنها شبیخون زند، و به همین دلیل دستور داد تا فرا رسیدن صبح مأموران عذاب دست نگه دارند.

در تفاسیر، تقریباً چیزی در این زمینه ننوشته اند، ولی آنچه در بالا گفتیم احتمالاتی بود که قابل مطالعه است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ زیر و رو چرا؟

گفتیم: عذاب باید تناسبی با نحوه گناه داشته باشد، از آنجا که این قوم در طریق انحراف جنسی، همه چیز را دگرگون ساختند، خداوند نیز شهرهای آنها را زیر و رو کرد، و از آنجا که ـ طبق روایات ـ بارانی از سخنان رکیک به طور مداوم بر هم می ریختند، خداوند هم بارانی از سنگ بر سر آنان فرو ریخت.

* * *

۳ ـ باران سنگ چرا؟

آیا بارش سنگریزه قبل از زیر و رو شدن شهرهای آنها بود، یا همراه آن، یا بعد از آن؟ در میان مفسران گفتگو است، و آیات قرآن نیز صراحتی در این زمینه ندارد; زیرا این جمله با واو، عطف شده که ترتیب از آن استفاده نمی شود.

ولی، بعضی از مفسران مانند نویسنده «المنار» معتقد است: این باران سنگ یا قبل از زیر و رو شدن بوده، یا در اثناء آن، و فلسفه آن، این بوده که افراد پراکنده ای که در گوشه و کنار قرار داشتند، و زیر آوارها مدفون نشدند، سالم در نروند، آنها نیز به کیفر اعمال زشتشان برسند!.

روایتی که می گوید: همسر لوط، صدا را که شنید سر بر گردانید، و در همان حال سنگی به او اصابت کرد و او را کشت،(۱) نشان می دهد: این دو (زیر و رو شدن و باران سنگ) با هم صورت گرفته است.

اما، اگر از اینها صرف نظر کنیم، مانعی ندارد که برای تشدید عذاب و محو آثار آنها، سنگریزه حتی پس از زیر و رو شدن بر آنها نازل شده باشد، به طوری که سرزمینشان زیر آن پنهان گردد و آثارش محو شود.

* * *

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٤٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ نشان دار چرا؟

گفتیم: جمله «مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ» این نکته را می فهماند که، این سنگ ها از نزد خدا نشاندار بودند، ولی، در این که چگونه نشان دار بود، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی گفته اند: در این سنگ ها علاماتی بود که نشان می داد سنگ معمولی نیست، بلکه مخصوصاً برای عذاب الهی نازل شده است، تا با ریزش سنگ های دیگر اشتباه نشود.

و به همین دلیل، بعضی دیگر گفته اند: سنگ ها شباهتی با سنگ های زمینی نداشت، بلکه مشاهده وضع آنها نشان می داد، نوعی سنگ آسمانی است که از خارج کره زمین به سوی زمین سرازیر شده است!.

بعضی نیز گفته اند: اینها علائمی در علم پروردگار داشته که هر کدام از آنها، درست برای فرد معین و نقطه معین نشانه گیری شده بود.

اشاره به این که آن قدر مجازات های الهی روی حساب است که حتی معلوم است کدام شخص با کدام سنگ باید در هم کوبیده شود، بی حساب و بی ضابطه نیست.

* * *

٥ ـ تحریم همجنس گرائی

همجنس گرائی، چه در مردان باشد و چه در زنان، در اسلام از گناهان بسیار بزرگ است و هر دو دارای حدّ شرعی است.

حدّ همجنس گرائی در مردان، خواه فاعل باشد یا مفعول اعدام است، و برای این اعدام، طرق مختلفی در فقه بیان شده است.

البته اثبات این گناه باید از طرق معتبر و قاطعی که در فقه اسلامی و روایات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

وارده از معصومین ذکر شده صورت گیرد، و حتی سه مرتبه اقرار هم به تنهائی کافی نیست، و باید حداقل چهار بار اقرار به این عمل کند.

و اما، حدّ همجنس گرائی در زنان پس از چهار بار اقرار، و یا ثبوت به وسیله چهار شاهد عادل (با شرائطی که در فقه گفته شده) صد تازیانه است.

و بعضی از فقها گفته اند: اگر زن شوهرداری این عمل را انجام بدهد حدّ او اعدام است.

اجرای این حدود، شرائط دقیق و حساب شده ای دارد که در کتب «فقه اسلامی» آمده است.

روایاتی که، در مذمت همجنس گرائی از پیشوایان اسلام نقل شده آن قدر زیاد و تکان دهنده است، که با مطالعه آن هر کس احساس می کند: زشتی این گناه به اندازه ای است که کمتر گناهی در پایه آن قرار دارد.

از جمله، در روایتی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می خوانیم:

لَمّا عَمِلَ قَوْمُ لُوط ما عَمِلُوا بَکَتِ الأَرْضُ إِلی رَبِّها حَتّی بَلَغَتْ دُمُوعُها إِلَی السَّماءِ، وَ بَکَتِ السَّماءُ حَتّی بَلَغَتْ دُمُوعُها الْعَرْشَ.

فَأَوْحَی اللّهُ إِلَی السَّماءِ أَنْ أَحْصِبِیهِمْ، وَ أَوْحی إِلَی الأَرْضِ أَنِ اخْسِفِی بِهِمْ:

«هنگامی که قوم لوط آن اعمال ننگین را انجام دادند زمین آن چنان ناله و گریه سر داد که اشک هایش به آسمان رسید، و آسمان آن چنان گریه کرد که اشک هایش به عرش رسید.

در این هنگام خداوند به آسمان وحی فرستاد که آنها را سنگ باران کن! و به زمین وحی فرستاد که آنها را فرو بر»!(۱) (بدیهی است گریه و اشک جنبه تشبیه و

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۳۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحه ۳۳۲، حدیث ۲۵۷۵۳ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۷، حدیث ۲۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کنایه دارد).

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

مَنْ جامَعَ غُلاماً جاءَ یَوْمَ الْقِیامَةِ جُنُباً لایُنَقِّیهِ ماءُ الدُّنْیا وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصِیراً...

ثُمَّ قالَ إِنَّ الذَّکَرَ یَرْکَبُ الذَّکَرَ فَیَهْتَزُّ الْعَرْشُ لِذلِک: «هر کس با نوجوانی آمیزش جنسی کند، روز قیامت ناپاک وارد محشر می شود، آن چنان که تمام آب های جهان او را پاک نخواهند کرد، و خداوند او را غضب می کند و از رحمت خویش دور می دارد، و دوزخ را برای او آماده ساخته است و چه بد جایگاهی است...

سپس فرمود: هر گاه جنس مذکر با مذکر آمیزش کند، عرش خداوند به لرزه در می آید».(۱)

در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: «آنها که تن به چنین کاری در می دهند، بازماندگان سدوم (قوم لوط) هستند».

سپس اضافه فرمود: «من نمی گویم از فرزندان آنها هستند، ولی از طینت آنها هستند».

سؤال شد همان شهر «سدوم» که زیر و رو شد؟

فرمود: «آری! چهار شهر بودند: «سدوم»، «صریم»، «الدّما» و «عمیرا» (عمورا).(۲)

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱٤، صفحه ۲٤۹ (جلد ۲۰، صفحه ۳۲۹، حدیث ۲۵۷٤٤، چاپ آل البیت) ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵٤٤، حدیث ۲ (دار الکتب الاسلامیة) با اندکی تفاوت.

۲ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱٤، صفحه ۲۵۳ (جلد ۲۰، صفحه ۳۳۵، حدیث ۲۵۷۵۹، چاپ آل البیت) ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۵٤۹، حدیث ۲ (دار الکتب الاسلامیة).

در اسامی مدائن و شهرهای قوم لوط اختلافات زیادی در کتب مختلف به چشم می خورد، بنابراین، اسامی این شهرها به تفصیل و با ذکر منابع ذیلاً می آید: ۲

الف ـ «وسائل» (مدرک مذکور): سدوم، صریم، الدّماء، عمیراء.

ب ـ «کافی» (مدرک مذکور): سدوم، صریم، لدماء، عمیراء.

ج ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۵٦، حدیث ۵۷: سدوم، عامور، صنعا، داروما.

د ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱٦۲، حدیث ۱٤: سدوم، صدیم، لدنا، عمیراءو

هـ ـ همان مدرک به نقل از «طبرسی»: سدوم، عامورا، داذوما، صبوایم.

و ـ همان مدرک به نقل از «مسعودی»: سدوم، عموراء، أدوما، صاعورا، صابورا.

ز ـ همان مدرک به نقل از «صاحب الکامل»: سدوم، صبعة، عمرة، دوما، صعوة.

ح ـ «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۵۵۲، حدیث ۷، (مکتبة الداوری): سدوم، صدیم، الدنا، عمیرا.

ط ـ «قصص جزایری»، صفحه ۱۳۷ (چاپ کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی)، به نقل از «مسعودی»: سدوم، عموراء، دوما، صاعورا، صابورا.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در روایت دیگری، از امیر مؤمنان علی(علیه السلام)می خوانیم: از پیامبر(صلی الله علیه وآله)شنیدم چنین می گفت: لَعَنَ اللّهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ وَ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجال:

«لعنت خدا بر آن مردانی باد که خود را شبیه زنان می سازند، (با مردان آمیزش جنسی می کنند) و لعنت خدا بر زنانی باد که خود را شبیه مردان می کنند».(١)

* * *

٦ ـ فلسفه تحریم همجنس گرائی

گر چه، در دنیای غرب که آلودگی های جنسی فوق العاده زیاد است، این گونه زشتی ها مورد تنفر نیست، و حتی شنیده می شود در بعضی از کشورها همانند «انگلستان» طبق قانونی که با کمال وقاحت از پارلمان گذشته این موضوع جواز قانونی پیدا کرده!!

ولی، شیوع این گونه زشتی ها هرگز از قبح آن نمی کاهد، و مفاسد اخلاقی و روانی و اجتماعی آن در جای خود ثابت است.

---

١ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٤، صفحه ٢٥٥ (جلد ٢٠، صفحه ٣٣٧، حدیث ٢٥٧٦٥، چاپ آل البیت) ـ «کافی»، جلد ٥، صفحه ٥٥٢، حدیث ٤ (دار الکتب الاسلامیة) با اندکی تفاوت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گاهی، بعضی از پیروان مکتب مادی که این گونه آلودگی ها را دارند، برای توجیه عملشان می گویند: ما هیچ گونه منع طبّی برای آن سراغ نداریم!.

اما، آنها فراموش کرده اند که، اصولاً، هر گونه انحراف جنسی، در تمام روحیات و ساختمان وجود انسان اثر می گذارد، و تعادل او را بر هم می زند.

توضیح این که: انسان به صورت طبیعی و سالم، تمایل جنسی به جنس مخالف دارد، و این تمایل از ریشه دارترین غرائز انسان و ضامن بقاء نسل او است.

هر گونه کاری که این تمایل را از مسیر طبیعیش منحرف سازد، یک نوع بیماری و انحراف روانی در انسان ایجاد می کند .

مردی که تمایل به جنس موافق دارد، و یا مردی که تن به چنین کاری می دهد، هیچ کدام یک مرد کامل نیستند و در کتاب های امور جنسی «هموسکسوآلیسم» (همجنس گرائی) به عنوان یکی از مهم ترین انحراف ذکر شده است.

ادامه این کار، تمایلات جنسی را نسبت به جنس مخالف در انسان تدریجاً می کشد، و در مورد کسی که تن به این کار در می دهد، احساسات زنانه تدریجاً در او پیدا می شود، و هر دو گرفتار ضعف مفرط جنسی و به اصطلاح سرد مزاجی می شوند، به طوری که بعد از مدتی قادر به آمیزش طبیعی (آمیزش با جنس مخالف) نخواهند بود.

با توجه به این که، احساسات جنسی مرد و زن، هم در ارگانیسم بدن آنها مؤثر است، و هم در روحیات و اخلاق ویژه آنان، روشن می شود از دست دادن احساسات طبیعی تا چه حد ضربه بر جسم و روح انسان وارد می سازد، و حتی ممکن است افرادی که گرفتار چنین انحرافی هستند، چنان گرفتار ضعف جنسی شوند که دیگر قدرت بر تولید فرزند پیدا نکنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

این گونه اشخاص، از نظر روانی غالباً سالم نیستند و در خود یک نوع بیگانگی از خویشتن و بیگانگی از جامعه ای که به آن تعلق دارند احساس می کنند.

قدرت اراده را، که شرط هر نوع پیروزی است تدریجاً از دست می دهند، و یک نوع سرگردانی و بی تفاوتی در روح آنها لانه می کند.

آنها، اگر به زودی تصمیم به اصلاح خویشتن نگیرند، و حتی در صورت لزوم از طبیب جسمی یا روانی کمک نخواهند، و این عمل به صورت عادتی برای آنها در آید، ترک آن مشکل خواهد شد، و در هر حال هیچ وقت برای ترک این عادت زشت دیر نیست، تصمیم می خواهد و عمل!

سرگردانی روانی تدریجاً آنها را به مواد مخدر و مشروبات الکلی و انحرافات اخلاقی دیگر خواهد کشانید، و این یک بدبختی بزرگ دیگر است.

جالب این که در روایات اسلامی در عباراتی کوتاه و پر معنی، اشاره به این مفاسد شده است، از جمله در روایتی از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: کسی از او سؤال کرد: لِمَ حَرَّمَ اللّهُ اللِّواطَ: «چرا خداوند لواط را حرام کرده است»؟

فرمود: مِنْ أجْلِ أنَّهُ لَوْ کانَ إتْیانُ الْغُلامِ حَلالاً لاَسْتَغْنَی الرِّجالُ عَنِ النِّساءِ وَ کانَ فِیهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَ تَعْطِیلُ الْفُرُوجِ وَ کانَ فِی إجازَةِ ذلِکَ فَسادٌ کَثِیرٌ:

«اگر آمیزش با پسران حلال بود، مردان از زن ها بی نیاز (و نسبت به آنان بی میل) می شدند، و این باعث قطع نسل انسان می شد، و باعث از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف می گشت، و این کار مفاسد زیاد اخلاقی و اجتماعی به بار می آورد».(۱)

ذکر این نکته نیز قابل توجه است که، اسلام یکی از مجازات هائی را که برای

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱٤، صفحه ۲۵۲ (جلد ۲۰، صفحه ۳۳۲، حدیث ۲۵۷۵۵، چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۱۸۱، حدیث ۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

چنین افرادی قائل شده آن است که، ازدواج خواهر و مادر و دختر شخص مفعول بر فاعل حرام است، یعنی اگر چنین کاری قبل از ازدواج صورت گرفته شد، این زنان برای او حرام ابدی می شوند.

آخرین نکته ای که در اینجا باید یادآور شویم این است که: کشیده شدن افراد به این گونه انحراف جنسی، علل بسیار مختلفی دارد، و حتی گاهی طرز رفتار پدر و مادر با فرزندان خود، و یا عدم مراقبت از فرزندان همجنس، و طرز معاشرت و خواب آنها با هم در خانه، ممکن است از عوامل این آلودگی گردد.

گاهی، ممکن است انحراف اخلاقی دیگر سر از این انحراف بیرون آورد.

قابل توجه این که: در حالات قوم «لوط» می خوانیم: عامل آلودگی آنها به این گناه این بود که آنها مردمی بخیل بودند، و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروان های «شام» قرار داشت، و آنها نمی خواستند از میهمانان و عابرین پذیرائی کنند، در آغاز چنین به آنها وانمود می کردند که، قصد تجاوز جنسی به آنان دارند، تا میهمانان و عابرین را از خود فرار دهند، ولی، این عمل تدریجاً به صورت عادت برای آنها در آمد، و تمایلات انحراف جنسی تدریجاً در وجود آنها بیدار شد، و کارشان به جائی رسید که از فرق تا قدم آلوده شدند.(۱)

حتی، شوخی های بی موردی که گاهی در میان پسران و یا دختران نسبت به همجنسان خود می شود، گاهی انگیزه کشیده شدن به این انحرافات می گردد، به هر حال، باید به دقت مراقب این گونه مسائل بود، و آلودگان را به سرعت نجات داد و از خدا در این راه توفیق طلبید.

* * *

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۷ ـ «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۵۴۸ (چاپ انتشارات مکتبة الداوری).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٧ ـ اخلاق قوم لوط

در روایات و تواریخ اسلامی، اعمال زشت و ننگین دیگری به موازات انحراف جنسی از آنها نقل شده است از جمله در «سفینهٔ البحار» می خوانیم:

قِیْلَ کانَتْ مَجالِسُهُمْ تَشْتَمِلُ عَلی أنْواعِ الْمَناکِیْرِ مِثْلَ الْشَّتْمِ وَ السُّخُفِ وَ الْصَفْحِ وَ الْقِمارِ وَ ضَرْبِ الْمِخْراقِ وَ خَذْفِ الأحْجارِ عَلی مَنْ مَرَّ بِهِمْ وَ ضَرْبَ الْمَعازِفِ وَ الْمَزامِیْرَ وَ کَشْفِ الْعَوْراتِ:

«گفته می شود: مجالس آنها مملوّ بود از انواع منکرات و اعمال زشت، فحش های رکیک و کلمات زننده با هم رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می کوبیدند، قمار می کردند، و بازی های بچه گانه داشتند، سنگ به عابران پرتاب می کردند، و انواع آلات موسیقی را به کار می بردند، و در حضور جمع بدن خود را برهنه و کشف عورت می نمودند»!.(١)

روشن است، در چنان محیط آلوده ای، انحراف و زشتی هر روز ابعاد تازه ای به خود می گیرد، و اصولاً قبح اعمال ننگین برچیده می شود، و آن چنان در این مسیر پیش می روند، که هیچ کاری در نظر آنها زشت و منکر نیست!

و از آنها بدبخت تر، اقوام و ملت هائی هستند که در عصر پیشرفت علوم و دانش ها، در همان راه گام برمی دارند، و حتی گاهی اعمالشان به قدری ننگین و رسوا است که اعمال قوم لوط را به فراموشی می سپارد!

* * *

١ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ٢، صفحه ٥١٧ ـ «بحار الانوار»، جلد ١٢، صفحه ١٤٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٨٤ وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِله
غَيْرُهُ وَ لاتَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْميزانَ إِنِّى أَراكُمْ بِخَيْر وَ إِنِّى أَخافُ
عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْم مُحيط
٨٥ وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ
أَشْياءَهُمْ وَ لاتَعْثَوْا فِى الأَرْضِ مُفْسِدينَ
٨٦ بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفيظ

ترجمه:

٨٤ ـ و به سوی «مَدْيَن» برادرشان شعیب را (فرستادیم); گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست! پیمانه و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید)! من (هم اکنون) شما را در نعمت می بینم; (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم!

٨٥ ـ و ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت، تمام دهید! و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب نگذارید; و از حق آنان نکاهید! و در زمین به فساد نکوشید!

٨٦ ـ آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید! و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم»!

تفسیر:

«مدین» سرزمین «شعیب»

با پایان یافتن داستان عبرت انگیز قوم «لوط»، نوبت به قوم «شعیب»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ششمین پیامبر مورد ذکر دراین سوره و مردم «مدین» می رسد، همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند، و در سنگلاخ شرک و بت پرستی سرگردان شدند، نه تنها بت، که درهم و دینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند، و به خاطر آن، کسب و تجارت با رونق خویش را، آلوده به تقلب، کم فروشی و خلافکاری های دیگر می کردند.

در آغاز می گوید: «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم» (وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً).

کلمه «أَخاهُم» (برادرشان) همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم، به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود باز گو کند، نه فقط به خاطر این که از افراد قبیله و طائفه آنها بود، بلکه علاوه بر آن خیرخواه و دلسوز آنها همچون یک برادر بود.

«مَدْیَن» (بر وزن مریم) نام آبادی «شعیب»(علیه السلام) و قبیله او است، این شهر، در مشرق «خلیج عقبه» قرار داشته، و مردم آن از فرزندان «اسماعیل»(علیه السلام) بودند، و با «مصر»، «لبنان» و «فلسطین» تجارت داشته اند.

امروز شهر «مدین»، «معان» نامیده می شود، ولی بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی اطلاق کرده اند که در میان «خلیج عقبه» تا «کوه سینا» می زیسته اند.

در «تورات» نیز نام «مدیان» آمده، اما به عنوان بعضی از قبائل (و البته اطلاق یک نام بر شهر و صاحبان شهر معمول است).(۱)

این پیامبر، این برادر دلسوز و مهربان، همان گونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود، نخست آنها را به اساسی ترین پایه های مذهب، یعنی «توحید»

---

۱ ـ «اعلام القرآن»، صفحه ۵۷۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دعوت کرده، گفت: «ای قوم! خداوند یگانه یکتا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست» (قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِله غَیْرُهُ).

چرا که دعوت به توحید، دعوت به شکستن همه طاغوت ها و همه سنت های جاهلی است، و هر گونه اصلاح اجتماعی و اخلاقی بدون آن میسر نخواهد بود.

آنگاه، به یکی از مفاسد اقتصادی که از روح شرک و بت پرستی سرچشمه می گیرد و در آن زمان در میان اهل «مدین» سخت رایج بوده، اشاره کرده، گفت: «به هنگام خرید و فروش پیمانه و وزن اشیاء را کم نکنید» (وَ لاتَنْقُصُوا الْمِکْیالَ وَ الْمیزانَ).

«مِکْیال» و «مِیْزان» به معنی پیمانه و ترازو است، و کم کردن آنها به معنی کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است.

رواج این دو کار، در میان آنها، نشانه ای بود از نبودن نظم، حساب و میزان و سنجش در کارهایشان، و نمونه ای بود از غارتگری و استثمار و ظلم و ستم در جامعه ثروتمند آنها.

این پیامبر بزرگ، پس از این دستور، بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می کند:

نخست می گوید: قبول این اندرز سبب می شود: درهای خیرات به روی شما گشوده شود، پیشرفت امر تجارت، پائین آمدن سطح قیمت ها، آرامش جامعه، خلاصه «من خیر خواه شما هستم» و مطمئنم این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود (إِنِّی أَراکُمْ بِخَیْر).

این احتمال نیز، در تفسیر این جمله وجود دارد که «شعیب» می گوید: «من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم» بنابراین دلیلی ندارد که تن به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پستی در دهید و حقوق مردم را ضایع کنید، و به جای شکر نعمت، کفران نمائید.
دیگر این که: «من از آن می ترسم که اصرار بر شرک، کفران نعمت و کم فروشی، عذاب روز فراگیر، همه شما را فرو گیرد» (وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْم مُحیط).
«مُحِیط» در اینجا صفت برای «یَوْم» است، یعنی یک روز «فراگیر»، و البته فراگیر بودن روز، به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است، و این می تواند اشاره به عذاب آخرت، و همچنین مجازات های فراگیر دنیا باشد.
بنابراین، هم شما نیاز به این گونه کارها ندارید، و هم عذاب خدا در کمین شما است، پس باید هر چه زودتر وضع خویش را اصلاح کنید.

* * *

آیه بعد، مجدداً روی نظام اقتصادی آنها تأکید می کند، و اگر قبلاً «شعیب» قوم خود را از کم فروشی نهی کرده بود، در اینجا دعوت به پرداختن حقوق مردم کرده، می گوید: «ای قوم! پیمانه و وزن را با قسط و عدل وفا کنید» (وَ یا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِکْیالَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ).
و این اصل، یعنی اقامه قسط و عدل و دادن حق هر کس به او، باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند.
سپس، قدم از آن فراتر نهاده، می گوید: «بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید، و چیزی از آنها را کم مکنید» (وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ).
«بَخْس» (بر وزن نحس) در اصل به معنی کم کردن به عنوان ظلم و ستم است.
و این که، به زمین هائی که بدون آبیاری زراعت می شود «بَخْس» گفته می شود، به همین علت است که، آب آن کم است (تنها از باران استفاده می کند) و یا آن که محصول آن نسبت به زمین های آبی کمتر می باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اگر به وسعت مفهوم این جمله نظر بیافکنیم، دعوتی است به رعایت همه حقوق فردی و اجتماعی برای همه اقوام و همه ملت ها، «بخس حق» در هر محیط و هر عصر و زمان، به شکلی ظهور می کند، و حتی گاهی در شکل کمک بلا عوض! و تعاون و دادن وام! (همان گونه که روش استثمارگران در عصر و زمان ما است).

در پایان آیه، باز هم از این فراتر رفته، می گوید: «در روی زمین فساد مکنید» (وَ لاتَعْثَوْا فِی الأَرْضِ مُفْسِدِینَ).

فساد از طریق کم فروشی.

فساد از طریق غصب حقوق مردم و تجاوز به حق دیگران.

فساد به خاطر بر هم زدن میزان ها و مقیاس های اجتماعی.

فساد از طریق عیب گذاشتن بر اموال و اشخاص و بالاخره فساد به خاطر تجاوز به حریم حیثیت و آبرو و ناموس و جان مردم!.

جمله «لاتَعْثَوا» به معنی «فساد نکنید» است، بنابراین ذکر «مُفْسِدِین» بعد از آن، به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

دو آیه فوق، این واقعیت را به خوبی منعکس می کند که، بعد از مسأله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه ای برخوردار است، و نیز نشان می دهد، به هم ریختگی نظام اقتصادی، سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

* * *

سرانجام، به آنها گوشزد کرد که: افزایش کمیت ثروت ـ ثروتی که از راه ظلم و ستم و استثمار دیگران به دست آید ـ سبب بی نیازی شما نخواهد بود، بلکه «سرمایه حلالی که برای شما باقی می ماند، هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خدا و دستورش داشته باشید بهتر است» (بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ).

تعبیر به «بَقِيَّةُ اللّه» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک، چون به فرمان خدا است «بَقِيَّةُ اللّه» است.

یا این که، تحصیل حلال، باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می شود.

و یا این که، اشاره به پاداش و ثواب های معنوی است که تا ابد باقی می ماند هر چند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود، آیه ٤٦ سوره «کهف»: «وَ الْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً» نیز، اشاره به همین است.

و تعبیر به «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ» (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که، این واقعیت را تنها کسانی درک می کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمان هایش داشته باشند.

در روایات متعددی می خوانیم: «بَقِيَّةُ اللّه» تفسیر به وجود مهدی(علیه السلام)یا بعضی از امامان دیگر شده است،(١) از جمله در کتاب «اکمال الدین» از امام باقر(علیه السلام)چنین نقل شده: أَوَّلُ ما يَنْطِقُ بِهِ الْقائِمُ(علیه السلام) حِيْنَ خَرَجَ، هذِهِ الْآيَةُ «بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ».

ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقِيَّةُ اللّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيْفَتُهُ عَلَيْكُمْ فلا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلاّ قالَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللّهِ فِي أَرْضِه:

«نخستین سخنی که مهدی(علیه السلام)پس از قیام خود می گوید، این آیه است «بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ».

سپس می گوید: منم بقیة اللّه و حجت و خلیفه او در میان شما، آنگاه هیچ کس بر او سلام نمی کند مگر این که می گوید: اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللّهِ فِي

---

١ ـ «کافی»، جلد ١، صفحه ٤١١، حدیث ٢ ـ «بحار الانوار»، جلد ١٠، صفحات ١٥٣ و ١٥٤، حدیث ٣، و
جلد ٢٤، صفحات ٢١١ و ٢١٢.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

أَرْضِه».(١)

بارها گفته ایم، آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد، مفاهیم جامعی دارد که می تواند در اعصار و قرون بعد، بر مصداق های کلی تر و وسیع تر، تطبیق شود.

درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم «شعیب»اند، و منظور از «بقیة اللّه» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، «بقیة اللّه» محسوب می شود.

تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بقیة اللّه»اند.

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می مانند از این نظر «بقیة اللّه»اند.

همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می گردند، آنها نیز «بقیة اللّه»اند.

و از آنجا که، مهدی موعود(علیه السلام) آخرین پیشوا و بزرگ ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است، یکی از روشن ترین مصادیق «بقیة اللّه» و از همه به این لقب شایسته تر است، به خصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است.

در پایان آیه مورد بحث، از زبان «شعیب» می خوانیم: وظیفه من همین ابلاغ و انذار و هشدار بود که گفتم «و من مسئول اعمال شما و موظف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم» این شما و این راه و این چاه! (وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظ).

* * *

---

١ ـ به نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ٢٤، صفحه ٢١٢ ـ «اعلام الوری»، صفحه ٤٦٣ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «کشف الغمة»، جلد ٢، صفحه ٥٣٤ (مکتبة بنی هاشمی تبریز) ـ «کمال الدین»، جلد ١، صفحه ٣٣٠، حدیث ١٦ (دار الکتب الاسلامیة).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٨٧ قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فی أَمْوالِنا ما نَشاءُ إِنَّکَ لاَ نْتَ الْحَليمُ الرَّشيدُ

٨٨ قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُريدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُريدُ إِلاَّ الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفيقی إِلاَّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ

٨٩ وَ يا قَوْمِ لايَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقی أَنْ يُصيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَوْمَ هُود أَوْ قَوْمَ صالِح وَ ما قَوْمُ لُوط مِنْكُمْ بِبَعيد

٩٠ وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّی رَحيمٌ وَدُودٌ

ترجمه:

٨٧ ـ گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند، ترک کنیم; یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده ای هستی»!

٨٨ ـ گفت: «ای قوم!به من بگوئید، هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد، (آیا می توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟!) من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم، خودم مرتکب شوم! من جز اصلاح ـ تا آنجا که توانائی دارم ـ نمی خواهم! و توفیق من، جز به خدا نیست! بر او توکّل کردم; و به سوی او باز می گردم!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸۹ ـ و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید! و قوم لوط از شما چندان دور نیست!
۹۰ ـ از پروردگار خود، آمرزش بطلبید; و به سوی او باز گردید; که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است»!

تفسیر:

منطق بی اساس لجوجان

اکنون ببینیم این قوم لجوج، در برابر این ندای مصلح آسمانی چه عکس العملی نشان داد.
آنها که بت ها را آثار نیاکان و نشانه اصالت فرهنگ خویش می پنداشتند، و از کم فروشی و تقلب در معامله سود کلانی می بردند، در برابر شعیب چنین «گفتند: ای شعیب! آیا این نمازت به تو دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم»؟! (قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا).
«و یا آزادی خود را در اموال خویش از دست دهیم و نتوانیم به دلخواهمان در اموالمان تصرف کنیم»؟ (أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فی أَمْوالِنا ما نَشاءُ).
«تو که آدم بردبار، پر حوصله و فهمیده ای هستی»، از تو چنین سخنانی بعید است! (إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلیمُ الرَّشیدُ).
در اینجا، این سؤال پیش می آید که چرا آنها روی «نماز» شعیب تکیه کردند؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی از مفسران گفته اند: این به دلیل آن بوده که «شعیب» بسیار نماز می خواند، و به مردم می گفت: نماز، انسان را از کارهای زشت و منکرات باز می دارد.

ولی جمعیت نادان که رابطه میان نماز و ترک منکرات را درک نمی کردند، از روی تمسخر به او گفتند: آیا این اوراد و حرکات تو، به تو فرمان می دهد که ما سنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را زیر پا بگذاریم، و یا نسبت به اموالمان مسلوب الاختیار شویم؟!

بعضی نیز، احتمال داده اند «صَلوة» اشاره به آئین و مذهب است; زیرا آشکارترین سمبل دین «نماز» است.

به هر حال، اگر آنها درست اندیشه می کردند، این واقعیت را در می یافتند که نماز، حسّ مسئولیت، تقوا، پرهیزکاری، خداترسی و حق شناسی را در انسان زنده می کند، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می اندازد، گرد و غبار خودپسندی و خودپرستی را از صفحه دل او می شوید، و او را از جهان محدود و آلوده دنیا، به جهان ماوراء طبیعت، به عالم پاکی ها و نیکی ها متوجه می سازد، و به همین دلیل او را از شرک، بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و از کم فروشی و انواع تقلب باز می دارد.

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که: آیا آنها جمله: إِنَّکَ لاَ َنْتَ الْحَلیمُ الرَّشیدُ: «تو مرد عاقل و فهمیده و بردباری» را از روی واقعیت و ایمان می گفتند، و یا به عنوان مسخره و استهزاء؟

مفسران، هر دو احتمال را داده اند، ولی با توجه به تعبیر استهزاءآمیزی که در جمله قبل خواندیم (جمله أ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ) چنین به نظر می رسد که آن را از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روی استهزاء می گفتند، اشاره به این که، آدم حلیم و بردبار کسی است که تا مطالعه کافی روی چیزی نکند، و به صحت آن اطمینان پیدا ننماید، اظهار نمی نماید، و آدم رشید و عاقل کسی است که، سنت های یک قوم را زیر پا نگذارد، و آزادی عمل را از صاحبان اموال، سلب نکند، پس معلوم می شود، نه مطالعه کافی داری، و نه عقل درست و نه اندیشه عمیق; چرا که عقل درست و اندیشه عمیق، ایجاب می کند، انسان دست از روش نیاکان خود برندارد، و آزادی عمل را از کسی سلب نکند!.

* * *

اما شعیب، در پاسخ آنها، که سخنانش را حمل بر سفاهت و دلیل بر بی خردی گرفته بودند، «گفت: ای قوم من! (ای گروهی که شما از منید و من هم از شما، و آنچه را برای خود دوست می دارم برای شما هم می خواهم) هر گاه من دلیل روشن و آشکاری از طرف پروردگارم داشته باشم و علاوه بر این، روزی پاکیزه و مال به قدر نیاز به من بخشیده باشد، آیا در این صورت، صحیح است که من مخالفت فرمان او کنم، و یا نسبت به شما قصد و غرضی داشته باشم و خیر خواهتان نباشم»؟! (قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَهٔ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً).(۱)

شعیب با این جمله، می خواهد بگوید: من در این کار تنها انگیزه معنوی و انسانی و تربیتی دارم، من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید، و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی داند.

جالب توجه این که، در این آیات، تعبیر «یا قَوْمِ» (ای قوم من) تکرار شده

---

۱ ـ باید توجه داشت جزای جمله شرطیه در آیه فوق محذوف است، و جزا چنین بوده است: «أَفَأَعْدِلُ مَعَ ذلِکَ عَمّا أَنَا عَلَیْهِ مِنْ عِبادَتِهِ وَ تَبْلِیْغِ دِیْنِهِ».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است، به خاطر این که عواطف آنها را برای پذیرش حق بسیج کند، و به آنها بفهماند، شما از من هستید و من هم از شما (خواه قوم در اینجا به معنی قبیله، طایفه و فامیل باشد، و خواه به معنی گروهی که او در میان آنها زندگی می کرد و جزء اجتماع آنها محسوب می شد).

سپس، این پیامبر بزرگ اضافه می کند: «گمان مبرید که من می خواهم شما را از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم» (وَ ما أُریدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ).

به شما بگویم کم فروشی نکنید، و تقلب و غش در معامله روا مدارید، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم، و یا شما را از پرستش بت ها منع کنم، اما خودم در برابر آنها سر تعظیم فرود آورم، نه، هرگز چنین نیست.

از این جمله، چنین بر می آید: آنها شعیب را متهم می کردند که او قصد سودجوئی برای شخص خودش دارد، و لذا صریحاً این موضوع را نفی می کند.

سرانجام، به آنها می گوید: «من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه شما است تا آنجا که در قدرت دارم» (إِنْ أُریدُ إِلاَّ الإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ).

این همان هدفی است که، تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند، اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی.

و برای رسیدن به این هدف «تنها از خدا توفیق می طلبم» (وَ ما تَوْفیقی إِلاَّ بِاللّهِ).

و به همین دلیل، برای انجام رسالت خود، و رسیدن به این هدف بزرگ، «تنها بر او تکیه می کنم و در همه چیز به او باز می گردم» (عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنیبُ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای حل مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می کنم، و برای تحمل شدائد این راه، به او باز می گردم.

* * *

سپس، آنها را متوجه به یک نکته اخلاقی می کند و آن این که: بسیار می شود انسان به خاطر بغض و عداوت نسبت به کسی، و یا تعصب و لجاجت نسبت به چیزی، تمام مصالح خویش را نادیده می گیرد، و سرنوشت خود را به دست فراموشی می سپارد، به آنها می گوید: «ای قوم من! مبادا دشمنی و عداوت با من شما را به گناه و عصیان و سرکشی وا دارد» (وَ یا قَوْمِ لایَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقی).

«مبادا همان بلاها و مصائب و رنج ها و مجازات هائی که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد» (أَنْ یُصیبَکُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَوْمَ هُود أَوْ قَوْمَ صالِح).

«حتی قوم لوط با آن بلای عظیم، یعنی زیر و رو شدن شهرهایشان و سنگباران شدن از شما چندان دور نیستند» (وَ ما قَوْمُ لُوط مِنْکُمْ بِبَعید).

نه زمان آنها از شما چندان فاصله دارد، و نه مکان زندگیشان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد!.

البته «مدین» که مرکز قوم شعیب بود، از سرزمین قوم لوط فاصله زیادی نداشت; چرا که هر دو از مناطق «شامات» بودند، و از نظر زمانی هر چند فاصله داشتند، اما فاصله آنها نیز آن چنان نبود که تاریخشان به دست فراموشی سپرده شده باشد.

و اما از نظر عمل، هر چند میان انحرافات جنسی قوم لوط و انحرافات اقتصادی قوم شعیب، ظاهراً فرق بسیار بود، ولی هر دو در تولید فساد در جامعه،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان بردن فضائل اخلاقی و اشاعه فساد با هم شباهت داشتند، به همین جهت، گاهی در روایات می بینم: یک درهم «ربا» که طبعاً مربوط به مسائل اقتصادی است، با «زنا» که یک آلودگی جنسی است مقایسه شده است.(١)-(٢)

* * *

و سرانجام، دو دستور که در واقع نتیجه تمام تبلیغات پیشین او است، به این قوم گمراه می دهد:

نخست این که: «از خداوند آمرزش بطلبید» تا از گناه پاک شوید، و از شرک و بت پرستی و خیانت در معاملات بر کنار گردید (وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ).

دیگر این که: «پس از پاکی از گناه به سوی او باز گردید» که او پاک است و باید پاک شد و به سوی او رفت (ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ).

در واقع، استغفار، توقف در مسیر گناه و شستشوی خویشتن است و توبه بازگشت به سوی او است که وجودی است بی انتها.

و بدانید! گناه شما هر قدر عظیم و سنگین باشد، راه بازگشت به روی شما باز است «چرا که پروردگار من، هم رحیم است و هم دوستدار بندگان» (إِنَّ رَبِّي

---

١ ـ ذکر این نکته نیز لازم است که: جمله «لايَجْرِمَنَّكُمْ» به دو معنی آمده است:

یکی به معنی «لايَحْمِلَنَّكُمْ» یعنی «شما را وادار نکند»، در این صورت آیه از نظر ترکیب چنین خواهد بود: «لايَجْرِمَنَّ» فعل و «شِقاق» فاعل و «كُمْ» مفعول و «أنْ يُصِيْبَكُم» مفعول دوم است، و در این صورت معنی آیه چنین می شود: ای قوم من! مخالفت با من، شما را وادار نکند که سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح(علیه السلام) و مانند آنها را پیدا کنید.

احتمال دوم این است که: به معنی «شما را به گناه نکشاند» بوده باشد، در این صورت «يَجْرِمَنَّ» فعل و «شِقاق» فاعل و «كُمْ» مفعول است و «أنْ يُصِيْبَكُم» نتیجه آن است، و معنی آیه همان خواهد شد که ما در متن آورده ایم.

٢ ـ «الفقیه»، جلد ٤، صفحه ٣٦٧ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٨، صفحات ١٢٢، ١٢٣ و ١٢٤ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ١٠٠، صفحات ١١٥، ١١٦ و ١١٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

رَحیمٌ وَدُودٌ).

«وَدُود» صیغه مبالغه از «ود» به معنی محبت است، ذکر این کلمه بعد از کلمه «رحیم» اشاره به این است که، نه تنها خداوند به حکم رحیمیتش به بندگان گنهکارِ توبه کار، توجه دارد، بلکه از این گذشته آنها را بسیار دوست می دارد، که هر کدام از این دو (رحم و محبت) خود انگیزه ای است برای پذیرش استغفار و توبه بندگان.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩١ قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثيراً مِمّا تَقُولُ وَ إِنّا لَنَراكَ فينا ضَعيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزيز

٩٢ قالَ يا قَوْمِ أَ رَهْطي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعْمَلُونَ مُحيطٌ

٩٣ وَ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّي عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقيبٌ

ترجمه:

٩١ ـ گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گوئی، ما نمی فهمیم! و ما تو را در میان خود، ضعیف می یابیم; و اگر (به خاطر) قبیله کوچکت نبود، تو را سنگسار می کردیم; و تو در برابر ما قدرتی نداری»!

٩٢ ـ گفت: «ای قوم! آیا قبیله کوچک من، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟! در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید! پروردگارم به آنچه انجام می دهید، احاطه دارد (و آگاه است)!

٩٣ ـ ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است، انجام دهید; من هم کار خود را خواهم کرد; و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می آید، و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم با شما در انتظارم».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

تهدیدهای متقابل «شعیب» و قومش

«شعیب» این پیامبر بزرگ، که به خاطر سخنان حساب شده، رسا و دلنشینش، به عنوان «خطیب الانبیاء»(۱) لقب گرفته، گفتارش را ـ که بهترین راهگشای زندگی مادی و معنوی این گروه بود ـ با صبر، حوصله، متانت و دلسوزی تمام ایراد می کرد، اما ببینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند.

آنها با چهار جمله، که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری می کرد جواب دادند.

نخست این که: «گفتند: ای شعیب ما بسیاری از حرف های تو را نمی فهمیم» (قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثیراً مِمّا تَقُولُ).

اساساً، سخنان تو سر و ته ندارد! و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم! و به همین دلیل، چیزی نیست که بخواهیم آن را ملاک عمل قرار دهیم، زیاد خود را خسته مکن و به سراغ دیگران برو!

دیگر این که: «ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم» (وَ إِنّا لَنَراکَ فینا ضَعیفاً).

بنابراین، اگر فکر کنی حرف های بی منطقت را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی، آن هم اشتباه است.

گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم به خاطر ترس از قدرت تو است،

---

۱ ـ «سفینهٔ البحار»، ماده «شعیب» ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۳۷۵ و ۳۸٤ و ۳۸۷ ـ «قصص جزایری»، صفحه ۲۱۰ (کتابخانه آیت اللّه مرعشی) ـ «قصص راوندی»، صفحه ۱٤٦ (بنیاد پژوهش های آستان قدس) ـ البته این عنوان «خطیب الانبیاء» به حضرت شعیب(علیه السلام) اختصاص ندارد، بلکه در مورد حضرت داود(علیه السلام) (در بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ٦۸ ـ المناقب، جلد ۳، صفحه ۲۵۵، مؤسسه انتشارات علامه) و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در (بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۱۹۸) نیز این عنوان آمده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آنها قائل هستیم نبود، تو را به بدترین صورت به قتل می رساندیم، یعنی تو را سنگباران می کردیم»! (وَ لَوْ لا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ).

جالب این که آنها از قبیله «شعیب» به عنوان «رَهْط» یاد کردند، که در لغت عرب به یک جمعیت کم، از سه تا هفت، یا ده و یا حداکثر به گفته بعضی به چهل نفر اطلاق می شود، اشاره به این که، گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی ندارند، بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار باز می دارد، و این درست به آن می ماند که ما به دیگری می گوئیم: اگر ملاحظه این چهار نفر قوم و فامیل تو نبود، حق تو را کف دستت می گذاشتیم، در حالی که واقعاً فامیل و قبیله او چهار نفر نیست، بلکه منظور بیان این نکته است که آنها اهمیتی از نظر قدرت ندارند.

سرانجام گفتند: «تو برای ما فردی نیرومند و شکست ناپذیر نیستی» (وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزیز).

تو هر چند از بزرگان قبیله ات محسوب می شوی، به خاطر برنامه ای که در پیش گرفتی در نظر ما قرب و منزلتی نداری.

* * *

«شعیب»، بدون این که از سخنان زننده و توهین های آنها از جا در برود، با همان منطق شیوا و بیان رسا به آنها چنین پاسخ «گفت: ای قوم! آیا این چند نفر قوم و قبیله من نزد شما از خداوند عزیزترند»؟ (قالَ یا قَوْمِ أَ رَهْطی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ).

شما که به خاطر فامیل من، که به گفته خودتان چند نفری بیش نیستند، به من آزار نمی رسانید; چرا به خاطر «خدا» سخنانم را نمی پذیرید؟ آیا چند نفر در برابر عظمت پروردگار به حساب می آیند؟.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آیا شما برای خدا احترام قائلید؟ «با این که او و فرمان او را پشت سر انداخته اید»؟ (وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيّاً).(۱)

و در پایان می گوید: فکر نکنید خداوند اعمال شما را نمی بیند و سخنانتان را نمی شنود، «یقین بدانید که پروردگار من به تمام اعمالی که انجام می دهید، احاطه دارد» (إِنَّ رَبِّی بِما تَعْمَلُونَ مُحيطٌ).

* * *

سخنگوی بلیغ کسی است که: در برابر تمام موضع گیری های طرف مقابل، موضع خود را در لابلای سخنانش مشخص کند، از آنجا که مشرکان قوم «شعیب» در آخر سخنان خود، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند، و قدرت خود را به رخ او کشیدند، «شعیب» موضع خویش را در برابر تهدید آنها چنین مشخص می کند:

«ای قوم من! هر چه در قدرت دارید انجام دهید، و کوتاهی نکنید و هر کاری از دستتان ساخته است مضایقه ننمائید» (وَ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ).(۲)

«من نیز، کار خودم را می کنم» (إِنِّی عامِلٌ).

«اما به زودی خواهید فهمید، چه کسی گرفتار عذاب خوارکننده خواهد شد، من، یا شما و چه کسی دروغگو است، من، یا شما»؟ (سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ).

و حال که چنین است، «شما در انتظار بمانید، من هم در انتظارم» (وَ ارْتَقِبُوا

---

۱ ـ در زبان عرب، هنگامی که می خواهند بی اعتنائی نسبت به چیزی را به صورت کنائی بیان کنند، می گویند: «جَعَلْتُهُ تَحْتَ قَدَمَیّ» یا «جَعَلْتُهُ دَبْرَ أُذُنِی» یا «جَعَلْتُهُ وَراءَ ظَهْرِی» یا «جَعَلْتُهُ ظِهْرِيّا» (آن را پشت گوش انداختم ـ پشت سر گذاشتم) و «ظِهْرِی» از ماده «ظهر» (بر وزن قهر) گرفته شده و «یاء»، «یاء نسبت» است و کسره «ظاء» به خاطر تغییراتی است که گاه در اسم منصوب می دهند.

۲ ـ «مَكانَة» مصدر یا اسم مصدر، به معنی قدرت بر چیزی داشتن است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

إِنِّی مَعَکُمْ رَقیبٌ).(١)

شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت، جمعیت، ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید، من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی به زودی دامان شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی بر اندازد!

* * *

١ ـ «رَقیب» به معنی حافظ، مراقب و نگاهبان است، و در اصل از «رقبة» که به معنی «گردن» است گرفته شده، و این معنی یا به خاطر آن است که شخص حافظ و مراقب، گردن کسی را که در حفاظت او است حفظ می کند (کنایه از این که جان او را حفظ می کند) و یا به خاطر این که گردن می کشد تا برنامه پاسداری و حفاظت را انجام دهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٩٤ وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فى دِيارِهِمْ جاثِمينَ
٩٥ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ

ترجمه:

٩٤ ـ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم; و آنها را که ستم کردند، صیحه (آسمانی) فرو گرفت; و در دیار خود، به رو افتادند (و مردند).

٩٥ ـ آن چنان که گوئی هرگز از ساکنان آن (دیار) نبودند! دور باد مدین (و اهل آن از رحمت خدا)، همان گونه که قوم ثمود دور شدند!

تفسیر:

پایان عمر تبهکاران مدین

در سرگذشت اقوام پیشین، بارها در قرآن مجید خوانده ایم: پیامبران در مرحله نخست، به دعوت آنها به سوی خدا بر می خاستند، و از هر گونه آگاه سازی و اندرز و نصیحت مضایقه نمی کردند.

در مرحله بعد، که اندرزها برای گروهی سود نمی داد، روی تهدید به عذاب الهی تکیه می کردند، تا آخرین کسانی که آمادگی پذیرش دارند تسلیم حق شوند، و به راه خدا باز گردند و اتمام حجت شود.

در مرحله سوم، که هیچ یک از اینها سودی نمی داد به حکم سنت الهی در زمینه تصفیه و پاکسازی روی زمین، مجازات فرا می رسید و این خارهای سر راه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را از میان می برد.

در مورد قوم «شعیب»، یعنی مردم «مدین» نیز، سرانجام مرحله نهائی فرا رسید، قرآن گوید: «هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم گمراه، ستمکار و لجوج) فرا رسید، نخست، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به برکت رحمت خود از آن سرزمین نجات دادیم» (وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا).

«سپس فریاد آسمانی و صیحه عظیم مرگ آفرین، ظالمان و ستمگران را فرو گرفت» (وَ أَخَذَتِ الَّذينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ).

«صَیْحَه» همان گونه که سابقاً هم گفته ایم، به معنی هر گونه صدای عظیم است، و قرآن از نابودی چند قوم گنهکار به وسیله صیحه آسمانی حکایت می کند، این صیحه، احتمالاً وسیله صاعقه و مانند آن بوده است، و همان گونه که در داستان قوم «ثمود» بیان کردیم، گاهی ممکن است امواج صوتی به قدری قوی باشد که سبب مرگ گروهی شود.

و به دنبال آن، می فرماید: «قوم شعیب بر اثر این صیحه آسمانی در خانه های خود به رو افتادند و مردند» و اجساد بی جانشان به عنوان درس های عبرتی تا مدتی در آنجا بود (فَأَصْبَحُوا فی دِيارِهِمْ جاثِمينَ).

* * *

و در آیه بعد، می افزاید: آن چنان طومار زندگانی آنها در هم پیچیده شد، که «گویا هرگز ساکن آن سرزمین نبودند» (كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فيها).

تمام آن ثروت هائی که به خاطر آن، گناه، ظلم و ستم کردند، و تمام آن کاخ ها، زینت ها، زرق و برق ها و غوغاها، همه از میان رفت و همه خاموش شدند.

سرانجام، همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می فرماید: «دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار! همان گونه که قوم ثمود دور شدند» (أَلا بُعْداً لِمَدْیَنَ کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ).

روشن است منظور از «مدین» در اینجا اهل مدین است، آنها بودند که از رحمت خدا دور افتادند.

نکته:

درس های تربیتی داستان «شعیب»

خاطرات پیامبران، و ماجرای زندگی اقوام پیشین، همیشه الهام بخش برای اقوام بعد است; چرا که آزمایش های زندگی آنان ـ همان آزمایش هائی که گاهی ده ها سال یا صدها سال به طول انجامیده ـ در لابلای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می گیرد، و هر کس می تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد.

سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب) نیز، درس های فراوانی به ما می دهد از جمله:

* * *

۱ ـ اهمیت مسائل اقتصادی

در این سرگذشت، خواندیم که «شعیب» بعد از دعوت به توحید، آنها را دعوت به حق و عدالت در امور مالی و تجارت کرد، این خود نشان می دهد که مسائل اقتصادی یک جامعه را نمی توان ساده شمرد.

و نیز نشان می دهد که پیامبران فقط مأمور مسائل اخلاقی نبوده اند، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز، بخش مهمی از دعوت آنها را تشکیل می داده است، تا آنجا که آن را بعد از دعوت به توحید قرار می دادند.

* * *

۲ ـ اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد

در این سرگذشت، خواندیم یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدبختی، این بود که آنها به خاطر کینه ها و عداوت های شخصی، حقایق را به دست فراموشی می سپردند، در حالی که انسان عاقل و واقع بین، کسی است که حق را از هر کس، هر چند دشمن شماره یک او باشد بشنود و بپذیرد.

* * *

٣ ـ نماز دعوت به توحید و پاکی می کند

قوم گمراه شعیب از روی تعجب از او پرسیدند: آیا این نماز تو است که دعوت به ترک پرستش بت ها و ترک کم فروشی و تقلب می کند؟.

شاید آنها فکر می کردند، این حرکات و اذکار چه اثری می تواند در این امور بگذارد؟ در حالی که می دانیم نیرومندترین رابطه، میان این دو بر قرار است، اگر نماز به معنی واقعی یعنی حضور انسان با تمام وجودش در برابر خدا باشد.

این حضور نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب او است.

این حضور، اراده انسان را قوی، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می سازد.

* * *

٤ ـ خودبینی رمز توقف است

قوم شعیب چنان که از آیات فوق استفاده کردیم، افرادی خودخواه و خودبین بودند، خود را فهمیده و «شعیب» را نادان می پنداشتند، او را به باد مسخره می گرفتند، سخنانش را بی محتوا و شخصش را ضعیف و ناتوان می خواندند، و این خودبینی و خودخواهی، سرانجام آسمان زندگیشان را تاریک ساخت و آنها را به خاک سیاه نشاند!.

نه تنها انسان، که حیوان نیز اگر خودبین باشد، در راه متوقف خواهد شد، می گویند: یک نفر اسب سوار، به نهر آبی رسید، ولی با تعجب ملاحظه کرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم عمق بگذرد، هر چه در این کار اصرار ورزید سودی نداشت، مرد حکیمی فرا رسید و گفت: آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود، مشکل حل خواهد شد! این کار را کردند اسب به آرامی عبور کرد، تعجب کردند، و از او نکته حل مشکل را خواستند.

مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود، اسب عکس خود را در آب می دید، و می پنداشت خود او است، و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد، و خویش را فراموش کرد با سادگی از آن گذشت!.

* * *

۵ ـ ایمان و عمل از هم جدا نیستند

هنوز بسیارند کسانی که فکر می کنند با داشتن یک عقیده ساده می توان مسلمان بود، هر چند عملی از آنها سر نزند، هنوز زیادند کسانی که دینی را می خواهند که بر سر راه هوس های سرکش آنها مانعی ایجاد نکند، و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد.

داستان شعیب، نشان می دهد: این قوم نیز خواهان چنین آئینی بودند، لذا به او می گفتند: ما نه حاضریم بت های نیاکان را فراموش کنیم، و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم.

آنها فراموش کرده بودند که، اصولاً میوه درخت ایمان، عمل است، و آئین انبیاء برای این بوده است که خودکامگی ها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند، و گرنه، یک درخت بی شاخ و برگ و میوه، به هیچ کاری جز سوزاندن نمی آید.

امروز، این طرز فکر، با نهایت تأسف، در میان عده ای از مسلمانان قوت گرفته، که اسلام را در مجموعه ای از عقائد خشک، خلاصه می کنند که در داخل مسجد همراه آنها است، و همین که از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می کنند، و در ادارات، بازارها و محوطه کار آنها اثری از اسلام نیست.
سیر و سیاحت، در بسیاری از کشورهای اسلامی، حتی کشورهائی که کانون ظهور اسلام بوده، این واقعیت تلخ را نشان می دهد که اسلام در یک مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده، نه از آگاهی خبری است، نه از عدالت اجتماعی، نه از رشد فرهنگی، و نه از بینش و اخلاق اسلامی.
هر چند، خوشبختانه در پرتو پاره ای از انقلاب های اسلامی، مخصوصاً در میان قشر جوان، یک نوع حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش «ایمان» و «عمل» پیدا شده است.
و دیگر، این جمله که اسلام را با اعمال ما چه کار؟ یا اسلام مربوط به دل است نه زندگی کمتر شنیده می شود.
و نیز، این «تز» که گروه های التقاطی می گویند: ما عقیده را از «اسلام» و اقتصاد را از «مارکس» گرفته ایم، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم «شعیب» است نیز محکوم شمرده می شود.
ولی به هر حال، این جدائی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست، که باید با آن به مبارزه برخاست.

* * *

٦ ـ مالکیت بی قید و شرط سرچشمه فساد

قوم شعیب نیز گرفتار این اشتباه بودند که، هیچ کس نمی تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قائل شود، حتی از «شعیب» تعجب می کردند و می گفتند: مثل تو با این عقل و درایت، ممکن است جلو آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد؟
این سخن را، خواه به عنوان استهزاء، خواه به عنوان حقیقت گفته باشند، نشان می دهد آنها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می دانستند!

در حالی که، اشتباه بزرگ آنها همین بود، اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت، همیشه امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شده ای ـ که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده اند ـ باشد و گرنه جامعه به تباهی خواهد کشید.

* * *

٧ ـ هدف پیامبران تنها اصلاح بود

شعار «إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»، تنها شعار «شعیب» نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیاء و تمام رهبران راستین است، گفتار و کردار آنها نیز شاهدی بر این هدف محسوب می شود، آنها نه برای سر گرمی مردم آمده بودند، نه بخشش گناهان، نه فروختن بهشت به آنان، و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده ها.

بلکه هدفشان، اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود، اصلاح در تفکر و اندیشه.

اصلاح در اخلاق.

اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه.

اصلاح در همه ابعاد اجتماع.

و در تحقق این هدف، تکیه گاهشان تنها خدا بود، و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند، چنان که «شعیب» گفت: «وَ ما تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ».

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٩٦ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلْطان مُبين
٩٧ إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشيد
٩٨ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ
٩٩ وَ أُتْبِعُوا فى هذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ

ترجمه:

٩٦ ـ ما، موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری فرستادیم...

٩٧ ـ به سوی فرعون و اطرافیانش; اما آنها از فرمان فرعون پیروی کردند; در حالی که فرمان فرعون، مایه رشد و نجات نبود!

٩٨ ـ روز قیامت، او در پیشا پیش قومش خواهد بود; و آنها را وارد آتش می کند! و چه بد آبشخوری است (آتش)، که بر آن وارد می شوند!

٩٩ ـ آنان در این جهان و روز قیامت، لعنتی به دنبال دارند; و چه بد عطائی است (لعن و دوری از رحمت خدا)، که نصیب آنان می شود!

تفسیر:

قهرمان مبارزه با فرعون

بعد از پایان داستان «شعیب» و اصحاب «مدین»، اشاره به گوشه ای از سرگذشت «موسی بن عمران» و مبارزاتش با فرعون می کند، و این هفتمین داستان پیامبران در این سوره است.

سرگذشت موسی(علیه السلام)، از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است; زیرا در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیش از سی سوره، بیش از صد بار به ماجرای موسی، فرعون و بنی اسرائیل اشاره شده است.
ویژگی سرگذشت موسی، نسبت به پیامبرانی همچون شعیب، صالح، هود و لوط که در گذشته خواندیم، این است که آنها بر ضد اقوام گمراه، قیام کردند، ولی موسی، علاوه بر این، در برابر حکومت خودکامه ای همچون دستگاه جبار فرعون نیز قیام نمود.
اصولاً، همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد، و تا حکومت های فاسد بر سر کارند هیچ جامعه ای روی سعادت نخواهد دید، و رهبران الهی در این گونه اجتماعات قبل از همه باید این کانون های فساد را در هم بکوبند.
ولی، باید توجه داشت که در این قسمت از سرگذشت موسی، تنها یک گوشه را می خوانیم، گوشه ای که در عین کوچکی، پیام بزرگی برای همه انسان ها دارد.
نخستین آیه، می گوید: «ما موسی را با معجزاتی که در اختیار او قرار دادیم و منطقی قوی و نیرومند فرستادیم» (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطان مُبین).
«سُلْطان» که به معنی تسلط است، گاهی در سلطه ظاهری و زمانی در سلطه منطقی به کار می رود.
سلطه ای که مخالف را در بن ست قرار دهد، به گونه ای که هیچ راهی برای فرار نیابد!
به نظر می رسد سلطان در آیه فوق در همان معنی دوم به کار رفته، و آیات، اشاره به معجزات روشن موسی است (مفسران احتمالات دیگری نیز درباره این دو کلمه داده اند).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اما این که موسی را برای هدایت چه کسی فرستاده، در آیه بعد می فرماید: موسی را با آن معجزات کوبنده و آن منطق نیرومند، «به سوی فرعون و ملاء او فرستادیم» (إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ).

همان گونه که بارها گفته ایم، «مَلَأ» به کسانی گفته می شود که، ظاهر آنها چشم ها را پر می کند، هر چند توخالی هستند، و در منطق قرآن بیشتر به اعیان، اشراف، و شخصیت های قلابی که اطراف قدرت های ستمگر را می گیرند، اطلاق شده.

اما، اطرافیان فرعون که با قیام موسی(علیه السلام)، منافع نامشروع خود را در خطر می دیدند، حاضر نشدند در برابر او و معجزات و منطقش تسلیم گردند «لذا از فرمان فرعون پیروی کردند» (فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ).

«اما فرمان فرعون، هرگز ضامن سعادت آنها و مایه رشد و نجات نبود» (وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِید).

البته، این موفقیت برای فرعون به سادگی به دست نیامد، او از هر گونه نیرنگ، توطئه و نیروئی برای پیشرفت اهداف خود، و شوراندن مردم بر ضد موسی(علیه السلام) استفاده می کرد، و در این راه، حتی هیچ نکته روانی را از نظر دور نمی داشت.

گاهی می گفت: «موسی می خواهد سرزمین های شما را بگیرد، و شما را که صاحبان اصلی آنها هستید بیرون کند» (یُرِیدُ أَنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أَرْضِکُم).(۱)

گاهی احساس مذهبی قوم خود را تحریک می کرد، و می گفت: «من از این مرد می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد» (إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ).(۲)

گاه می گفت: «من از این می ترسم، او سرزمین شما را به فساد بکشد» (أَوْ

---

۱ ـ اعراف، آیه ۱۱۰.

۲ ـ غافر، آیه ۲۶.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

أنْ یُظْهِرَ فِی الأرْضِ الْفَسادَ).(۱)

گاهی به موسی تهمت می زد.

زمانی تهدید می کرد.

بار دیگر قدرت و شوکت خود را به رخ مردم مصر می کشید.

و زمانی ادعای رهبری داهیانه ای که ضامن خیر و صلاحشان است داشت.

* * *

و از آنجا که روز رستاخیز، هر قوم و ملت و گروهی، با رهبر خویش وارد محشر می شوند، و پیشوایان این جهان، پیشوایان آن جهانند، می فرماید: «فرعون نیز که رهبر گمراهان عصر خود بود، در پیشاپیش قومش وارد صحنه قیامت می شود» (یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ).

اما به جای این که، این پیشوا پیروان خود را در آن گرمای سوزان به سوی چشمه گوارائی از آب زلال ببرد «آنها را به آتش دوزخ وارد می سازد» (فَأوْرَدَهُمُ النّارَ).

«و چقدر زشت و ناپسند است که، آتش، آبشخورگاه انسان باشد که بر آن وارد گردد» (وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ).

همان چیزی که به جای تسکین عطش، تمام وجود انسان را می سوزاند، و در عوض سیراب کردن بر تشنگیش می افزاید.

باید توجه داشت که، «ورود» در اصل به معنی حرکت به طرف آب، و نزدیک شدن به آن است، ولی بعداً، به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه «ورود» اطلاق شده است.

«وِرد» (بر وزن ذِکْر) به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود، و به

---

۱ ـ غافر، آیه ۲۶.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معنی ورود بر آب نیز آمده است.

و «مَوْرُود» به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند (اسم مفعول است).

بنابراین، معنی جمله «وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ» چنین می شود: «آتش، بد آبشخورگاهی است که بر آن وارد می شوند».(۱)

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که، جهان پس از مرگ ـ همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم ـ عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا در مقیاس وسیعی در آنجا مجسم می شود، خوشبختی ها و بدبختی های آن جهان پرتوی است از کارهای ما در این جهان، آنها که در اینجا رهبران بهشتیان بودند، در آنجا نیز گروه ها را به سوی بهشت و سعادت می برند، و آنها که رهبر ستمگران، گمراهان و دوزخیان بودند، در آنجا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند، و خود جلودار آنها هستند!

* * *

سپس می گوید: «آنها در این جهان از رحمت خدا دور، و به مجازات و کیفرهای سخت او گرفتار شدند، و در میان امواج خروشان غرق گردیدند و در روز رستاخیز نیز از رحمت خدا دور خواهند بود» (وَ أُتْبِعُوا فی هذِهِ لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ).

نام ننگین آنها، همیشه در صفحات تاریخ به عنوان یک قوم گمراه و جبار ثبت می گردد، بنابراین، هم در این دنیا خسارت کردند و هم در جهان دیگر.

«و آتش دوزخ چه بد عطائی است که به آنها داده شده است» (بِئْسَ الرِّفْدُ

---

۱ ـ این جمله از نظر «ترکیب نحوی» به این صورت است که، «بِئْسَ» از افعال ذم است و فاعل آن «الوِرْد» و «المَوْرُود» صفت، و مخصوص بالذم کلمه «النّار» است که محذوف می باشد، و بعضی از ادبا احتمال داده اند که «المَوْرُود» مخصوص بالذم است، و چیزی در آیه محذوف نیست، ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

الْمَرْفُودُ).

«رِفْد» در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است، حتی اگر چیزی را تکیه به چیز دیگری بدهند، از آن تعبیر به «رِفْد» می کنند، ولی کم کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده; چرا که کمکی است از ناحیه عطا کننده به شخص عطا شونده.(۱)

* * *

۱ ـ این جمله، از نظر «ترکیب نحوی» نیز، همان گونه است که در جمله «بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ» بیان کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٠٠ ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصیدٌ

١٠١ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ ما زادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبیب

١٠٢ وَ کَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلیمٌ شَدیدٌ

١٠٣ إِنَّ فی ذلِکَ لآیَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَةِ ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ

١٠٤ وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلاّ لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ

ترجمه:

١٠٠ ـ این از اخبار شهرها و آبادی هاست که ما برای تو بازگو می کنیم; که بعضی (هنوز) بر پا هستند، و بعضی درو شده اند (و از میان رفته اند)!

١٠١ ـ ما به آنها ستم نکردیم; بلکه آنها خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند! و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسید، معبودانی را که غیر از خدا می خواندند، آنها را یاری نکردند; و جز بر هلاکت آنان نیفزودند!

١٠٢ ـ و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شهرها و آبادی های ظالم را مجازات می کند! (آری،) مجازات او، دردناک و شدید است!

١٠٣ ـ در این، نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد; همان روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و روزی که همه آن را مشاهده می کنند.

١٠٤ ـ و ما آن (مجازات) را، جز تا زمان محدودی، تأخیر نمی اندازیم!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

در آیات این سوره، سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد، که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پرماجرای انسان را روشن می ساخت، و هر یک درس های عبرت فراوانی در برداشت.

در اینجا، به تمام آن داستان ها اشاره کرده، به صورت یک جمع بندی می فرماید: «این ماجراها گوشه ای از اخبار شهرهای و آبادی ها است، که ما داستانش را برای تو بازگو می کنیم» (ذٰلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ).

«همان شهرها و آبادی هائی که قسمتی از آن هنوز بر پاست، و قسمتی همچون کشتزار درو شده به کلی ویران گشته است» (مِنْها قائِمٌ وَ حَصیدٌ).

«قائِم» اشاره به شهرها و آبادی هائی است که، از اقوام پیشین بر پا مانده اند، مانند سرزمین مصر که جایگاه فرعونیان بود، و پس از غرق شدن این گروه ظالم و ستمگر، همچنان بر جای ماند، باغ هایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارت های خیره کننده اش.

«حَصِید» به معنی درو شده، اشاره به سرزمین هائی همچون سرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیر و رو و سنگباران گردید.

* * *

«اما گمان مبر که ما به آنها ستم کردیم، آنها خودشان به خویشتن ظلم کردند» (وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ).

آنها به بت ها و خدایان دروغینشان پناه بردند، «اما خدایانشان را که به جای اللّه می خواندند، هیچ مشکلی را در برابر فرمان پروردگار از آنها نگشودند» (فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آری «این خدایان قلابی جز ضرر و زیان و هلاکت و بدبختی، بر آنها نیفزودند» (وَ ما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبيب).(۱)

* * *

آری «این چنین بود مجازات پروردگار تو نسبت به شهرها و آبادی هائی که ستم می کردند، هنگامی که آنها را تسلیم هلاکت کرد» (وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ).

«مسلماً مجازات پروردگار دردناک و شدید است» (إِنَّ أَخْذَهُ أَليمٌ شَديدٌ).

این یک قانون عمومی الهی است، یک نسبت و برنامه همیشگی است، که هر قوم و ملتی دست به ظلم و ستم بیالایند، و پا را از مرز فرمان های الهی فراتر نهند، و به رهبری، راهنمائی و اندرزهای پیامبران خدا اعتنا ننمایند، خداوند آنها را سرانجام سخت می گیرد و در پنجه عذاب می فشارد.

این واقعیت، که برنامه فوق یک برنامه عمومی و یک سنت همیشگی است، از سایر آیات قرآن نیز به خوبی استفاده می شود، و در واقع هشداری است به تمام مردم جهان، که گمان مبرید شما از این قانون مستثنی هستید، یا این حکم مخصوص اقوام پیشین بوده است.

البته، ظلم به معنی وسیع کلمه، شامل همه گناهان می شود، و توصیف «قریه» و شهر و آبادی به ظالم بودن، (هِيَ ظالِمَةٌ) با این که این صفت مربوط به ساکنان شهر و آبادی است، گویا اشاره به این نکته لطیف است، که آنها آن قدر در ظلم و بیدادگری فرو رفتند که، گوئی شهر و آبادی یک پارچه ظلم و ستم شده بود.

و این تعبیر، نزدیک به تعبیری است که در فارسی داریم که می گوئیم: ظلم و

---

۱ ـ «تَتْبيب» از ماده «تبّ» به معنی استمرار در زیان است و به معنی هلاکت و نابودی نیز آمده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فساد از در و دیوار فلان شهر می بارد.

* * *

و از آنجا که، این یک قانون کلی و عمومی است، بلا فاصله می فرماید: «در این سرگذشت های عبرت انگیز و حوادث شوم و دردناکی که بر گذشتگان گذشت، علامت و نشانه ای است برای یافتن راه حق، برای کسانی که از عذاب آخرت می ترسند» (إِنَّ فی ذلِکَ لاَ یَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْأخِرَةِ).

چرا که دنیا در برابر سرای دیگر، همه چیزش کوچک و ناچیز است، حتی مجازات ها و عذاب هایش و جهان دیگر از هر نظر وسیعتر می باشد، و آنها که ایمان به رستاخیز دارند، با دیدن هر یک از این نمونه ها در دنیا تکان می خورند و عبرت می گیرند، و راه خود را باز می یابند.

در پایان آیه، اشاره به دو وصف از اوصاف روز قیامت کرده، می گوید: «آن روزی است که همه مردم برای آن جمع می شوند» (ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ).

«و آن روزی است که مشهود همگان است» (وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ).

اشاره به این که، همان گونه که قوانین و سنن الهی در این جهان عمومی است، اجتماع مردم در آن دادگاه نیز عمومی، و حتی در یک زمان خواهد بود، روزی است آشکار برای همه، آن چنان که تمام انسان ها در آن حاضر می شوند و آن را می بینند.

جالب این که، می فرماید: «یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ» و نمی گوید «فِیْهِ النّاس» این تعبیر، اشاره به آن است که رستاخیز تنها ظرف اجتماع مردم نیست، بلکه یک هدف و یک مقصد است که انسان ها در مسیر تکاملی خود به سوی آن پیش می روند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سوره «تغابن» آیه ۹ نیز می خوانیم: یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ: «در آن روز که روز جمع و اجتماع است، همه شما را گردآوری می کند و آن روزی است که همه احساس غبن می کنند»!.

* * *

و از آنجا که، ممکن است بعضی بگویند: سخن از آن روز، نسیه است و معلوم نیست کی فرا می رسد، لذا قرآن بلافاصله می گوید: «ما آن روز را فقط تا زمان محدودی تأخیر می اندازیم» (وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلاَّ لِأَجَل مَعْدُود).

آن هم، برای مصلحتی که روشن است، تا مردم جهان میدان های آزمایش و پرورش را ببینند.

و آخرین برنامه انبیاء پیاده شود.

و آخرین حلقه سلسله تکامل، که این جهان استعداد آن را دارد ظاهر گردد، و بعد پایان اعلام شود.

تعبیر به «مَعْدُود» (شمرده شده)، اشاره به نزدیکی رستاخیز است; زیرا هر چیزی که قابل شمارش باشد، و تحت عدد واقع شود، محدود و نزدیک است.

خلاصه، تأخیر آن روز هرگز نباید ظالمان را مغرور کند; چرا که «قیامت گر چه دیر آید بیاید» و حتی تعبیر به دیر آمدن هم درباره آن صحیح نیست!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰۵ يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ
۱۰۶ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ
۱۰۷ خالِدِينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعّالٌ لِما يُرِيدُ
۱۰۸ وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدِينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذ

ترجمه:

۱۰۵ ـ آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید; گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت.

۱۰۶ ـ اما آنها که بدبخت شدند، در آتشند; و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شهیق» (ناله های طولانی دم و بازدم) است.

۱۰۷ ـ جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین بر پاست; مگر آنچه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می دهد!

۱۰۸ ـ اما آنها که خوشبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین بر پاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد! بخششی است قطع نشدنی!

تفسیر:

سعادت و شقاوت

در آیات گذشته، اشاره ای به مسأله قیامت و اجتماع همه مردم در آن دادگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگ شده بود.

در آیات مورد بحث، گوشه ای از سرنوشت مردم را در آن روز بیان می کند، نخست می گوید: «هنگامی که آن روز فرا رسد، هیچ کس جز به اراده پروردگار سخن نمی گوید» (یَوْمَ یَأْتِ لاتَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ).

گاه چنین تصور می شود، این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می کند منافات دارد، مانند آیه ٦٥ سوره «یس»: الیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ:

«امروز بر دهان آنها مهر می نهیم، و به جای آن دست هایشان با ما سخن می گویند، و پاهایشان به کارهائی که انجام داده اند گواهی می دهند».

و آیه ۳۵ سوره «مرسلات» می خوانیم: هذا یَوْمُ لایَنْطِقُونَ: «امروز روزی است که آنها سخن نمی گویند».

به همین دلیل، بعضی از مفسران بزرگ معتقدند: اصولاً در آن روز سخن گفتن مفهومی ندارد; چرا که سخن گفتن وسیله ای است برای کشف باطن و درون اشخاص، و اگر ما حسی داشتیم که از افکار هر کس می توانستیم به وسیله آن آگاه شویم، هیچ گاه نیازی به تکلم نبود.

بنابراین، در قیامت که کشف اسرار می شود، و همه چیز به حالت «بروز و ظهور» در می آید، اصولاً تکلم معنی ندارد.

به بیانی دیگر: سرای آخرت سرای پاداش است، نه دار عمل، و به همین دلیل، در آنجا خبری از اختیار انسانی و سخن گفتن به میل و اراده خویشتن نیست، بلکه در آنجا تنها انسان است و اعمالش و آنچه به آن مربوط است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر این اساس، اگر سخن هم بگوید، همچون سخنان دنیا که از اختیار و اراده، برای کشف اسرار درون سرچشمه می گیرد، نیست، هر چه بگوید، یک نوع انعکاس و بازتاب اعمال اوست، اعمالی که در آنجا ظاهر و آشکار است.

روی این اصل، سخن گفتن در آن روز، همانند تکلّم در دنیا نیست، که انسان بتواند به میل خود راست بگوید، یا دروغ.

به هر حال، آن روز، روز کشف حقائق اشیاء و باز گشت «غیب» به «شهود» است، و شباهتی با این جهان ندارد.

ولی، این برداشت از آیه فوق، با ظاهر آیات دیگر قرآن چندان سازگار نیست; چرا که قرآن گفتگوهای زیادی از مؤمنان و مجرمان، پیشوایان و جباران و پیروان آنها، همچنین شیطان و فریب خوردگانش، و دوزخیان و بهشتیان نقل می کند، که نشان دهنده وجود سخنانی همانند سخنان این جهان است.

حتی، از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که: پاره ای از گناهکاران در برابر بعضی از سئوالات دروغ هم می گویند، مثلاً در سوره «انعام» آیات ۲۲ ـ ۲٤ می خوانیم:

وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکاؤُکُمُ الَّذینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَنْ قالُوا وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکینَ * انْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ:

«آن روز که همه آنها را محشور می کنیم، به مشرکان می گوئیم معبودهائی را که شریک خدا می دانستید کجا هستند؟ * پاسخ و عذر آنها جز این نیست که می گویند: به خدائی که پروردگار ماست سوگند، که ما مشرک نبودیم * ببین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دست می دهند».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین، بهتر آن است که در پاسخ سئوال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم، همان جوابی را بگوئیم که بسیاری از مفسران گفته اند و آن این که:

مردم در آن روز مراحل مختلفی را می پیمایند، که هر مرحله ویژگی هائی دارد، در پاره ای از مراحل، هیچ گونه پرسش و سئوالی از آنها نمی شود و حتی مهر بر دهانشان می نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند، با زبان بی زبانی سخن می گویند.

اما در مراحل دیگر، قفل از زبانشان برداشته می شود و به اذن خداوند به سخن می آیند، به گناهان خود اعتراف می کنند، و خطاکاران یکدیگر را ملامت می نمایند.

بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند!.

بالاخره، در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده، می گوید: «گروهی در آنجا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ).

«سَعِید» از ماده «سعادت» به معنی فراهم بودن اسباب نعمت، و «شَقِیّ» از ماده «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری، مجازات و بلاست، بنابراین، سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت ها جای آنهاست.

و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در دل دوزخ در انواع مجازات ها گرفتارند.

این شقاوت و آن سعادت، چیزی جز نتیجه اعمال، کردار، گفتار و نیّات انسان در دنیا نیست.

و عجب این که، بعضی از مفسران، این آیه را دستاویزی برای عقیده باطل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود در زمینه جبر قرار داده اند، در حالی که آیه کمترین دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه، از سعادتمندان و شقاوتمندان رستاخیز سخن می گوید، که همگی به خاطر اعمال خود به این مرحله رسیده اند.

شاید آنها مفهوم این آیه را با پاره ای از احادیث اشتباه کرده اند، که درباره سعادت و شقاوت قبل از تولد، سخن می گوید، که آن داستان جداگانه ای دارد.

* * *

پس از آن، حالات شقاوتمندان و سعادتمندان را در عبارات فشرده و گویائی چنین شرح می دهد:

«اما آنها که شقاوتمند شدند، در آتش دوزخ زفیر و شهیق دارند، و ناله و نعره و فریاد سر می دهند» (فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ).

* * *

و اضافه می کند: «آنها جاودانه تا زمانی که آسمان ها و زمین بر پاست در آتش خواهند ماند» (خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ).

«مگر آنچه پروردگارت اراده کند» (إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ).

«چرا که خداوند هر کاری را اراده کند انجام می دهد» (إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُریدُ).

* * *

«و اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست» (وَ أَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ).

«مگر آنچه پروردگار تو اراده کند» (إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ).

«این بخشش و عطیه ای است که هرگز از آنان قطع نمی شود» (عَطاءً غَیْرَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مَجْذُوذ).

* * *

نکته ها:

١ ـ سعادت و شقاوت ذاتی!

همان گونه که گفتیم، بعضی خواسته اند از آیات فوق، ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند، در حالی که، نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد، بلکه به وضوح ثابت می کند سعادت و شقاوت اکتسابی است; زیرا می گوید: أَمَّا الَّذینَ شَقُوا: «آنها که شقاوتمند شدند» و یا می گوید: أَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا: «اما آنها که سعادتمند شدند» اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می بایست گفته شود: «أَمَّا الأَشْقِیاءُ وَ أَمَّا السُّعَداءُ» و مانند آن.

و از اینجا روشن می شود آنچه در تفسیر «فخر رازی» آمده که «در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند، و گروهی شقاوتمند، و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می داند: سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود، محال است تغییر پیدا کنند، و الاّ لازم می آید خبر دادن خداوند کذب، و علمش جهل شود، و این محال است»!!... به کلّی بی اساس است.

این، همان ایراد معروف «علم خدا» در مسأله «جبر و اختیار» است، که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که:

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم، مفاهیم آن روشن است، این آیات می گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند، و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوتمندند، و خدا می داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می نهند، و چه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می نهند.

بنابراین به عکس آنچه او گفته، اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند، علم خدا جهل خواهد شد; چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می کنند.

شاهد سخن این که، آیات فوق به دنبال داستان های اقوام پیشین است، که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت، و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی، و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات های دردناکی در این جهان شدند، که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل، و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت، این داستان ها را بازگو می کند.

اصولاً، اگر ما ـ آن چنان که «فخر رازی» و هم فکرانش می پندارند ـ محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم، و بدون اراده به بدی ها و نیکی ها کشانده شویم، تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود.

آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت، اندرز، تشویق و توبیخ، سرزنش و ملامت، مؤاخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش، همگی بی فایده، یا ظالمانه محسوب می گردد.

آنها که، مردم را در انجام نیک و بد مجبور می دانند، خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی، و یا جبر محیط بدانند، تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب ها از این مسلک طرفداری می کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده ای ندارند، به همین دلیل، اگر به حقوق آنها تجاوزی شود، متجاوز را مستحق توبیخ، ملامت، محاکمه و مجازات می دانند، و هرگز حاضر نیستند به عنوان این که او مجبور به انجام این کار است، از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند، و یا بگویند او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی توانسته است این عمل را مرتکب نشود، چون خدا خواسته، یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

به هر حال، هیچ جبری مسلکی را نمی یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پای بند باشد.

بلکه بر خوردش با تمام انسان ها، برخورد با افراد آزاد و مسئول و مختار است.

تمام اقوام دنیا، به دلیل تشکیل دادگاه ها و دستگاه های قضائی، برای کیفر متخلفان، عملاً آزادی اراده را پذیرفته اند.

تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز، به طور ضمنی این اصل را قبول کرده اند که، انسان با میل و اراده خود کار می کند، با تعلیم و تربیت می توان او را راهنمائی و ارشاد کرد، و از خطاها، اشتباهات و کج اندیشی ها بر کنار ساخت.

* * *

۲ ـ تفاوت فعل «شَقُوا» و «سُعِدُوا»

جالب این که، در آیات فوق «شَقُوا» به عنوان فعل معلوم و «سُعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است.(۱)

این اختلاف تعبیر، شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که، انسان راه شقاوت را با پای خود می پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد، و او را در مسیرش یاری ندهد، پیروز نخواهد شد، و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می شود که گام های نخستین را با اراده و اختیار

---

۱ ـ «سُعِدُوا» از ماده «سعد» می باشد، که به عقیده گروهی از ارباب لغت، فعل لازم است و مفعول نمی گیرد، بنابراین، صیغه مجهول ندارد و لذا ناچار شده اند که آن را مخفف از «اسعدوا» (فعل مجهول از باب افعال) بدانند، ولی به طوری که «آلوسی» در «روح المعانی» در ذیل آیه، از بعضی از ارباب لغت نقل کرده، فعل ثلاثی آن نیز متعدّی است، و «سعده اللّه» و «مسعود» گفته می شود، بنابراین، نیازی نیست که ما این فعل مجهول را از باب «افعال» بدانیم (دقت کنید).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود برداشته اند، و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده اند (دقت کنید).

* * *

۳ ـ مسأله «خلود» در قرآن

«خلود» در اصل لغت، به معنی بقای طولانی، و هم به معنی ابدیت آمده است، بنابراین کلمه «خلود» به تنهائی دلیل بر ابدیت نیست; زیرا هر نوع بقاء طولانی را شامل می شود.

ولی، در بسیاری از آیات قرآن با قیودی ذکر شده است که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می شود، مثلاً در آیات ۱۰۰ «توبه»، ۱۱ «طلاق» و ۹ «تغابن» در مورد بهشتیان تعبیر به «خالِدینَ فیها أَبَداً» می کند، که این تعبیر مفهومش ابدیت بهشت برای این گروه ها است.

و در آیات دیگری مانند ۱۶۹ «نساء» و ۲۳ «جن»، درباره گروهی از دوزخیان همین تعبیر «خالِدینَ فیها أَبَداً» دیده می شود، که دلیل بر جاودانگی عذاب آنها است.

تعبیرات دیگری، مانند «ماکِثینَ فیهِ أَبَداً»(۱) و «لایَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً»(۲) و مانند اینها نشان می دهد که، به طور قطع گروهی از بهشتیان و دوزخیان جاودانه در نعمت یا در عذاب خواهند ماند.

بعضی که، نتوانسته اند اشکالات خلود و جاودانگی مجازات را به نظر خود حل کنند، ناچار دست به دامن معنی لغوی آن زده، و آن را به معنی مدت طولانی گرفته اند، در حالی که، تعبیراتی نظیر آیات فوق تاب چنین تفسیری را ندارد.

برای توضیح بیشتر نظر شما را به بحث زیر معطوف می داریم:

---

۱ ـ کهف، آیه ۳.

۲ ـ کهف، آیه ۱۰۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

یک سؤال مهم: (نابرابری گناه و مجازات)

در اینجا، فوراً یک علامت استفهام بزرگ در فکر هر شنونده ای ترسیم می شود، که این نابرابری میان «گناه» و «مجازات» چگونه در کار خدا ممکن است؟

چگونه می توان پذیرفت انسان تمام عمر خود را که حداکثر ۸۰ یا ۱۰۰ سال بوده کار خوب یا بد کرده است ولی میلیون ها میلیون سال و بیشتر پاداش و کیفر ببیند؟!.

البته، این مطلب در مورد پاداش، چندان مهم نیست; زیرا بخشش و پاداش هر چه بیشتر باشد، نشانه فضل و کرم پاداش دهنده است، بنابراین جای ایراد و خرده گیری نیست.

اما، در مورد کار بد و گناه و ظلم و کفر، این سؤال هست که: چگونه عذاب جاودانه در برابر گناه محدود، با اصل عدالت خدا سازگار است؟.

کسی که دوران طغیان، سرکشی و تجاوزش، حداکثر از یک صد سال تجاوز نمی کند; چرا همیشه باید در آتش و مجازات شکنجه ببیند؟!.

آیا عدالت ایجاب نمی کند، یک نوع تعادل در اینجا برقرار گردد، و مثلاً ۱۰۰ سال (به اندازه اعمال خلافش) کیفر ببیند؟!.

پاسخ های غیر قانع کننده

پیچیدگی پاسخ این اشکال، سبب شده که بعضی به فکر توجیه آیات خلود بیفتند، و آنها را طوری تفسیر کنند که مجازات جاودان، که به عقیده آنها بر خلاف اصل عدالت است از آن استفاده نشود.

الف ـ بعضی می گویند: منظور از «خلود» معنی کنائی یا مجازی آن است، یعنی یک مدت نسبتا طولانی، همان طور که به افرادی که تا آخر عمر باید در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زندان بمانند می گویند: آنها محکوم به «زندان ابد» هستند، با این که مسلماً ابدیتی در هیچ زندانی وجود ندارد، و با پایان عمر زندانی، پایان می یابد، حتی در زبان عربی نیز «یُخَلَّدُ فِی السِّجْن» که از ماده خلود است، در این گونه موارد به کار می رود.

ب ـ بعضی دیگر می گویند: این گونه گردنکشان طاغی و یاغی، که گناه سراسر وجود آنها را فرا گرفته است، وجودشان به رنگ کفر و گناه در آمده، اگر چه همیشه در دوزخ خواهند بود، ولی دوزخ همیشه، به یک حال باقی نمی ماند، روزی فرا می رسد که آتش آن، مانند هر آتش دیگر، بالاخره خاموش می گردد! و آرامش خاصی دوزخیان را فرا می گیرد!.

ج ـ بعضی دیگر احتمال داده اند: با گذشت زمان و پس از کشیدن مجازات های فراوان، سرانجام یک نوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود می آید و آنها به رنگ محیط خود در می آیند، یعنی کم کم به آن خو می گیرند و عادت می کنند! و در این حال هیچ گونه احساس ناراحتی و عذاب ندارند!.

البته، همان گونه که گفتیم، همه این توجیهات به خاطر عجز و ناتوانی در برابر حل مشکل خلود و جاودانی بودن عذاب است، و گرنه ظهور آیات خلود در جاودانی بودن عذاب یک دسته خاص، قابل انکار نیست.

حلّ نهائی ایراد

برای حلّ این مشکل، باید به بحث های سابق باز گردیم، و اشتباهی را که در مقایسه مجازات های رستاخیز با مجازات های دیگر روی می دهد اصلاح کنیم، تا معلوم شود: مسأله «خلود» هرگز با اصل عدالت پروردگار مخالف نیست.

برای توضیح این بحث، باید به سه اصل توجه کرد:

اصل اول ـ مجازات ابدی و جاویدان، همان طور که قبلاً هم اشاره شد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

منحصر به کسانی است که تمام روزنه های نجات را به روی خود بسته اند، و عالماً عامداً غرق در فساد، تباهی، کفر و نفاق گشته اند، سایه شوم گناه تمام قلب و جان آنها را پوشانیده، و در حقیقت به رنگ گناه و کفر در آمده اند، همان گونه که در سوره «بقره» می خوانیم: بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ:

«آری کسی که مرتکب گناهی گردد، و آثار آن تمام وجود او را احاطه کند، چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند».(۱)

اصل دوم ـ این اشتباه است که بعضی خیال می کنند: مدت و زمان کیفر باید به اندازه مدت و زمان گناه باشد; زیرا رابطه میان «گناه» و «کیفر» رابطه زمانی نیست، بلکه رابطه «کیفی» است، یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با کیفیت گناه دارد، نه مقدار زمان آن، مثلاً کسی ممکن است در یک لحظه دست به قتل نفس بزند، و طبق پاره ای از قوانین محکوم به زندان ابد گردد، در اینجا می بینیم زمان گناه تنها یک لحظه بوده، در حالی که مجازات آن گاهی ۸۰ سال زندان خواهد بود.

بنابراین، آنچه مطرح است «کیفیت» است، نه «کمیت گناه از نظر زمان».

اصل سوم ـ گفتیم: مجازات ها و کیفرهای رستاخیز، بیشتر جنبه اثر طبیعی عمل و خاصیت گناه را دارد، و به عبارت روشن تر: رنج ها، دردها و ناراحتی هائی که گناهکاران در جهان دیگر می کشند، اثر و نتیجه اعمال خود آنها است که دامانشان را فرا می گیرد، در قرآن می خوانیم: فَالْیَوْمَ لاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ لاتُجْزَوْنَ إِلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُون:

«امروز (روز رستاخیز) به هیچ کس ستم نمی شود و جز اعمال خود شما

---

۱ ـ بقره، آیه ۸۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جزائی برای شما نیست»!.(۱)

و نیز می خوانیم: وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُن:

«اعمال بد آنها در برابر آنان آشکار می گردد، و آنچه را به باد مسخره می گرفتند بر آنها وارد می گردد».(۲)

و در آیه سوم می خوانیم: فَلايُجْزَى الَّذينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلاّ ما كانُوا يَعْمَلُون:

«به آنها که کار بد انجام دادند، جزائی جز اعمال آنها داده نمی شود».(۳)

اکنون که، این مقدمات سه گانه روشن شد، حل نهائی از دسترس ما چندان دور نیست، و برای رسیدن به آن کافی است به چند سؤال زیر جواب دهید:

فرض کنید کسی بر اثر مصرف کردن پی در پی مشروبات الکلی در مدت یک هفته، گرفتار زخم معده شدید شود، چندان که مجبور باشد تا آخر عمر با این درد بسازد و رنج برد.

آیا این برابری میان عمل بد و نتیجه آن بر خلاف عدالت است؟

حال اگر عمر این انسان به جای ۸۰ سال، یک هزار سال و یا یک میلیون سال باشد، و باید به خاطر یک هفته هوسرانی، یک میلیون سال رنج ببرد.

آیا این بر خلاف اصل عدالت است؟ در حالی که قبلاً وجود این خطر در می گساری به او اعلام شده، و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است.

و نیز فرض کنید کسی دستورات و مقررات رانندگی را، که به کار بستن آنها مسلماً به نفع عموم، و موجب کاهش تصادف و ناراحتی های ناشی از آن است،

---

۱ ـ یس، آیه ۵٤.

۲ ـ جاثیه، آیه ۳۳.

۳ ـ قصص، آیه ۸٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به دست فراموشی بسپارد، و به اخطارهای مکرر دوستان عاقل، گوش فرا نداده، حادثه ای در یک لحظه کوتاه ـ و همه حوادث در یک لحظه رخ می دهد ـ به سراغ او بیاید، و چشم یا دست و پای خود را در این حادثه از دست بدهد، و به دنبال آن، ناچار شود سالیان دراز رنج نابینائی و بی دست و پائی را تحمل کند.

آیا این پدیده، هیچ گونه منافاتی با اصل عدالت پروردگار دارد؟!.

در اینجا، مثال دیگری داریم ـ و مثال ها حقایق عقلی را به ذهن نزدیک کرده و برای گرفتن نتیجه نهائی و استدلالی آماده می کنند ـ فرض کنید چند گرم بذر خار مغیلان را بر سر راه خود می پاشیم، و پس از چند ماه یا چند سال، خود را با یک صحرای وسیع خار روبرو می بینیم، که دائماً مزاحم ماست و ما را آزار می دهد...

و یا این که: چند گرم بذر گل ـ آگاهانه ـ می پاشیم، و چیزی نمی گذرد که خود را با صحرائی از زیباترین و معطرترین گل ها روبرو می بینیم، که همواره مشام جان ما را معطر و دیده و دل ما را نوازش می دهد.

آیا این امور، که همه از آثار اعمال است هیچ گونه منافاتی با اصل عدالت دارد؟ در حالی که مساوات و برابری در میان کمیت این عمل و نتیجه آن موجود نیست؟.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم:

هنگامی که پاداش و کیفر، نتیجه و اثر خود عمل آدمی باشد، مسأله مساوات و برابری از نظر کمیت و کیفیت، مطرح نخواهد بود.

ای بسا عمل به ظاهر کوچکی، که اثرش یک عمر محرومیت و شکنجه و ناراحتی است.

و ای بسا کار ظاهراً کوچکی که سرچشمه خیرات و برکات برای یک عمر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهد بود (اشتباه نشود منظور ما کوچک از نظر مقدار زمان است، و الاّ کارها و گناهانی که باعث خلود در عذاب می گردد، حتماً کوچک از نظر کیفیت و اهمیت نخواهند بود).

بنابراین، هنگامی که گناه، کفر، طغیان و سرکشی سراسر وجود انسانی را احاطه کرد، و تمام بال و پرهای روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت، چه جای تعجب که در سرای دیگر، برای همیشه از نعمت پرواز در آسمان بهشت محروم گردد، و همواره گرفتار درد و رنج این محرومیت بزرگ باشد.

آیا به او اعلام نکردند، و او را از این خطر بزرگ آگاه نساختند؟!

آری... پیامبران الهی از یکسو، و فرمان خرد از سوی دیگر، به او آگاهی لازم را دادند.

آیا بدون توجه و اختیار، دست به چنان کاری زد و چنان سرنوشتی پیدا کرد؟

نه، از روی علم و عمد و اختیار بود.

آیا جز خودش و نتیجه مستقیم اعمالش، این سرنوشت را برای او فراهم ساخت؟

نه، هر چه بود از آثار کار خود او بود.

بر این اساس، نه جای شکایتی باقی است، نه ایراد و اشکال به کسی، و نه منافاتی با قانون عدالت پروردگار دارد.(۱)

* * *

---

۱ ـ «معاد و جهان پس از مرگ»، از صفحه ۳۸۵ تا ۳۹۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ ـ «خلود» در آیات مورد بحث

آیا «خلود» در آیات مورد بحث، به معنی جاودانگی است، و یا همان مفهوم مدت طولانی را که مفهوم لغوی آن است می رساند.

بعضی از مفسران، از نظر این که خلود در اینجا مقید به ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ «مادام که آسمان ها و زمین بر پا است» شده، خواسته اند چنین نتیجه بگیرند که: خلود در این مورد خاص، به معنی جاودانگی نیست، زیرا آسمان ها و زمین ها، ابدیت ندارند، و طبق صریح قرآن زمانی فرا می رسد که آسمان ها در هم پیچیده می شود، این زمین ویران و تبدیل به زمین دیگری می گردد.(١)

ولی، با توجه به این که این گونه تعبیرات در ادبیات عرب، معمولاً کنایه از ابدیت و جاودانگی است، آیات مورد بحث نیز، خلود را به معنی جاودانگی بیان می کند.

مثلاً عرب می گوید: این وضع بر قرار خواهد بود: ما لاحَ کَوْکَبٌ: «مادام که ستاره ای می درخشد».

یا: ما لاحَ الْجَدِیْدانِ: «مادام که شب و روز وجود دارد».

یا: ما أَضاءَ فَجْرٌ: «مادام که صبح می درخشد».

یا: مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ: «مادام که شب و روز پی در پی فرا می رسد» و مانند اینها که همه کنایه از جاودانگی است.

در «نهج البلاغه» آمده است:

هنگامی که بعضی از خرده گیران ناآگاه به امام(علیه السلام) ایراد کردند که، چرا در تقسیم بیت المال رعایت مساوات می کند و برای تحکیم پایه های حکومت، بعضی را بر دیگران ترجیح نمی دهد؟ امام(علیه السلام) ناراحت شده فرمود:

---

١ ـ ابراهیم، آیه ٤٨ ـ انبیاء، آیه ١٠٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

أَ تَأْمُرُونِّی أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیْهِ وَ اللّهِ لا أَطُورُ بِهِ ما سَمَرَ سَمِیرٌ وَ ما أَمَّ نَجْمٌ فِی السَّماءِ نَجْماً:

«آیا به من می گوئید: برای پیروزی دست به ستم نسبت به کسانی که تحت حکومت منند بزنم؟ به خدا سوگند، نزدیک این کار نمی روم، مادام که مردم شب ها به بحث می نشینند، و مادام که ستارگان آسمان، یکی پشت سر دیگری طلوع و غروب دارد».(۱)

در اشعار «دعبل خزاعی» در قصیده معروفی که در حضور امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) خواند، این شعر آمده است:

سَأَبْکِیهِمُ ما ذَرَّ فِی الأُفُقِ شارِقٌ وَ نادَی مُنادِ الْخَیْرِ بِالصَّلَواتِ:

«من بر شهیدان خاندان پیامبر گریه می کنم، تا آن زمان که خورشید بر افق مشرق نور می پاشد * و تا آن زمان که مؤذن بانگ اذان برای دعوت به نماز بر مناره ها سر می دهد».(۲)

البته، این مخصوص به ادبیات عرب نیست، در زبان های دیگر نیز کم و بیش وجود دارد، و به هر حال دلالت آیه بر ابدیت نباید جای گفتگو باشد.

و به این ترتیب، نیازی به گفتار کسانی که می گویند آسمان و زمین در اینجا آسمان و زمین قیامت است، که جاودانی می باشد نخواهد بود.

* * *

۵ ـ استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

جمله استثنائیه إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» که در

---

۱ ـ «نهج البلاغه صبحی صالح»، خطبه ۱۲۶ ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۴۸، حدیث ۳۲ و جلد ۷۲، صفحه ۳۵۸، حدیث ۷۲ و جلد ۴۱، صفحه ۱۲۲، حدیث ۲۹ (با اندکی تفاوت) ـ «تحف العقول»، صفحه ۱۸۵ (طبع جامعه مدرسین) با اندکی تفاوت.

۲ ـ «نور الابصار»، صفحه ۱۴۰ ـ «بحار الانوار»، جلد ۴۹، صفحه ۲۵۰، حدیث ۱۳ و جلد ۴۵، صفحه ۲۵۸، حدیث ۱۵ ـ «کشف الغمة»، جلد ۲، صفحه ۳۲۶ ـ «الغدیر»، جلد ۲، صفحه ۳۵۹ (دار الکتاب العربی).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ، برای مفسران میدان وسیعی جهت بحث شده است، و مفسر بزرگ «طبرسی» در تفسیر این استثناء، ده وجه از مفسران نقل کرده، که به عقیده ما بسیاری از آنها سست، و با آیات قبل یا بعد به هیچ وجه سازگار نیست، و لذا از بیان آنها چشم می پوشیم، و تنها آنچه را که صحیح تر به نظر ما می رسد، در اینجا می آوریم و آن دو تفسیر است:

تفسیر اول ـ هدف از بیان این استثناء، این است که تصور نشود خلود و مجازات افراد بی ایمان، و پاداش مؤمنان راستین چنان است که بدون خواست و مشیت الهی باشد، و قدرت، توانائی و اراده او را محدود کند، و صورت جبر و الزام به خود بگیرد.

بلکه، در عین جاودانی بودن این دو، قدرت و اراده او بر همه چیز حاکم است، هر چند به مقتضای حکمتش، پاداش و عذاب را بر این دو گروه، جاودانه می دارد.

شاهد این سخن آن که، در جمله دوم درباره سعادتمندان بعد از ذکر این استثناء می فرماید: عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ: «این عطا و پاداشی است که هرگز از آنها قطع نمی شود». و این نشان می دهد: جمله استثنائیه فقط برای بیان قدرت بوده است.

تفسیر دوم ـ از آنجا که، این آیات از دو گروه «شقی» و «سعید» بحث می کند، و شقاوتمندان همگی الزاماً افراد بی ایمانی که مستحق خلود باشند، نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند احتمال دارد این استثناء مربوط به این گروه باشد.

ولی، این سؤال پیش می آید که: این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادتمندان).

در پاسخ، گفته شده است: آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است، که مدتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند، سپس به صف بهشتیان بپیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است، و در جمله دوم نسبت به آغاز کار (دقت کنید).

این احتمال نیز، در پاسخ سؤال فوق وجود دارد که، استثناء در جمله اول اشاره به مؤمنان خطاکار باشد، که بعد از مدتی از دوزخ رهائی می یابند، و در جمله دوم تنها اشاره به قدرت و توانائی پروردگار باشد.

شاهد این سخن این که، در جمله اول بعد از استثناء جمله: «إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ» که دلیل بر انجام این مشیت است ذکر شده، و در جمله دوم «عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ» که دلیل بر ابدیت است آمده (دقت کنید).

اما، این که: بعضی احتمال داده اند این پاداش و مجازات مربوط به بهشت و دوزخ برزخی است، که مدتش محدود است و پایان می پذیرد احتمال بسیار بعیدی است; زیرا آیات قبل صریحاً درباره قیامت بحث می کند، و پیوند این آیات با آنها ناگسستنی است.

همچنین، احتمال این که: «خلود» در اینجا مانند بعضی دیگر از آیات قرآن، به معنی مدتی طولانی باشد، نه ابدیت، با جمله «عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذ» و با خود استثناء، که دلیل بر ابدیت جمله های قبل از آن است، سازگار نمی باشد.

* * *

٦ ـ توضیحی درباره «زَفِیر» و «شَهِیق»

در آیات فوق، در مورد دوزخیان می گوید: آنها، در آن «زفیر» و «شهیق» دارند.

در معنی این دو کلمه، ارباب لغت و مفسران، احتمالات متعددی داده اند، بعضی گفته اند: «زَفِیر» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توأم باشد، و «شَهِیق» ناله توأم با فرو بردن نفس است.

بعضی دیگر، «زَفِیر» را به آغاز صدای الاغ، و «شَهِیق» را به پایان آن تفسیر کرده اند، که شاید با معنی اول زیاد تفاوت نداشته باشد.

به هر حال، این هر دو، صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می دهند، ناله ای که تمام وجود آنها را پر می کند، و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است.

باید توجه داشت که، «زَفِیر» و «شَهِیق» هر دو مصدرند، و «زَفِیر» در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است، و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می شود به آن «زَفِیر» گفته شده، و «شَهِیق» در اصل به معنی طولانی بودن است، همان گونه که به کوه بلند «جبل شاهق» می گویند، و سپس به ناله های طولانی اطلاق شده است.

* * *

۷ ـ اسباب سعادت و شقاوت

سعادت، که گمشده همه انسان ها است، و هر کس آن را در چیزی می جوید و در جائی می طلبد، به طور خلاصه، عبارت است از: فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه، و نقطه مقابل آن، شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت است از: نامساعد بودن شرائط پیروزی و پیشرفت و تکامل.

بنابراین، هر کس از نظر شرائط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف های والا در اختیار داشته باشد، به سعادت نزدیک تر، یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است.

و هر کس گرفتار کمبودها، نارسائی ها، از جهات بالا بوده باشد، شقاوتمند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی بهره از سعادت خواهد بود.

ولی، باید توجه داشت پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است، اوست که می تواند وسائل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه اش فراهم سازد، و اوست که می تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود.

در منطق انبیاء، سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد، و حتی نارسائی های محیطِ خانوادگی و وراثت، در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است.

مگر این که، ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم، و او را محکوم شرائط جبری بدانیم، و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم، که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است.

جالب این که، در روایاتی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده، که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم، آشنا می سازد، و به جای این که: برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت، به دنبال مسائل خرافی، پندارها و سنت های غلطی که، در بسیاری از اجتماعات وجود دارد برود، و مسائل بی اساسی را اسباب سعادت و شقاوت پندارد، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت.

به عنوان نمونه، به چند حدیث پر معنی زیر توجه فرمائید:

۱ ـ امام صادق(علیه السلام)از جدّش امیر مؤمنان علی(علیه السلام)چنین نقل می کند:

حَقِیقَةُ السَّعادَةِ أَنْ یَخْتِمَ لِلْرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ حَقِیقَةُ الشَّقاوَةِ أَنْ یَخْتِمَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشِّقاوَةِ:

«حقیقت سعادت این است که، آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادتمندانه ای پایان پذیرد، و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوتمندانه ای خاتمه یابد».(۱)

این روایت، با صراحت می گوید: مرحله نهائی عمر انسان و اعمال او در این مرحله، بیانگر سعادت و شقاوت او است، و به این ترتیب، سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می کند، و انسان را در گرو اعمالش می گذارد، و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می داند.

۲ ـ در حدیث دیگری از علی(علیه السلام)می خوانیم:

السَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِهِ:

«سعادتمند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد، و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد».(۲)

این سخن علی(علیه السلام)نیز، تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می کند.

۳ ـ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

أَرْبَعٌ مِنَ أَسْبابِ السَّعادَةِ وَ أَرْبَعٌ مِنَ الشَّقاوَةِ، فَالأَرْبَعُ الَّتِی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ، وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ، وَ الْجارُ الصّالِحُ، وَ الْمَرْکَبُ الْبَهِیُّ، وَ الأَرْبَعُ الَّتِی مِنَ الشَّقاوَةِ: الْجارُ السَّوْءُ، وَ الْمَرْأَةُ السَّوْءُ، وَ الْمَسْکَنُ الضِّیْقُ، وَ الْمَرْکَبُ السَّوْءُ:

---

۱ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۹۸ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۵٤، حدیث ۵ (با اندکی تفاوت) و جلد ٦۸، صفحه ۳٦٤، حدیث ۳ (با اندکی تفاوت) ـ «الخصال»، جلد ۱، صفحه ۵، حدیث ۸٤ (جامعه مدرسین) با اندکی تفاوت ـ «معانی الاخبار»، صفحه ۳٤۵، حدیث ۱ (جامعه مدرسین) با اندکی تفاوت.

۲ ـ «نهج البلاغه صبحی صالح»، خطبه ۸٦ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷٤، صفحه ۲۹۱، حدیث ۲ ـ «تحف العقول»، صفحه ۱٤۹ (جامعه مدرسین).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«چهار چیز از اسباب سعادت، و چهار چیز از اسباب شقاوت است:
اما، آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته، و مرکب خوب.
و آن چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد، همسر بد، خانه تنگ و مرکب بد است».(۱)

با توجه به این که، این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد، و از عوامل پیروزی یا شکست می تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می شود.

یک همسر خوب، انسان را به انواع نیکی ها تشویق می کند.

یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می بخشد، و آماده فعالیت بیشتر می نماید.

همسایه بد بلا آفرین، و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف های انسان می کند.

یک مرکب به دردخور، برای رسیدن به کارها و وظائف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زِوار در رفته، عامل عقب ماندگی است; چرا که کمتر می تواند صاحبش را به مقصد برساند.

٤ ـ و نیز، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) این حدیث نقل شده است:

مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ، وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الإِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ:

«از نشانه های شقاوت، آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد،

---

۱ ـ «مکارم الاخلاق»، صفحه ٦٥ (صفحه ١٢٦، انتشارات شریف رضی) ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳،
صفحه ١٥٤، حدیث ٣٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و نیز از علامات آن، سنگدلی، حرص شدید در تحصیل روزی، و اصرار بر گناه است».(۱)
این امور چهارگانه، که در حدیث فوق آمده، اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می گیرد، و به این ترتیب، دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسان ها است.
اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده، با توجه بر عینیت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر، با اسباب و نشانه های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم، به این واقعیت می رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حدّ، منطقی و حساب شده است.
هنوز بسیارند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی;
پریدن از روی آتش را در بعضی از شب های سال سبب خوشبختی، و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی;
پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی، و ردّ شدن از زیر نردبان را سبب بدبختی، و حتی آویزان کردن خر مهره به خود یا به وسیله نقلیه را سبب خوشبختی، و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می دانند، و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است.
و چه بسیار انسان هائی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده اند، و گرفتار مصیبت های فراوانی شده اند.
اسلام، بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده، و سعادت و شقاوت

---

۱ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۹۸ ـ «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیهٔ) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۷، حدیث ۲۰٦۸۰ (آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٦۷، صفحه ۵۲، حدیث ۱۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انسان را در فعالیت های مثبت، منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می داند، که نمونه هائی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١٠٩ فَلا تَکُ فی مِرْیَةٍ مِمّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ ما یَعْبُدُونَ إِلاّ کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوص

١١٠ وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فیهِ وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفی شَکّ مِنْهُ مُریب

١١١ وَ إِنَّ کُلاًّ لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما یَعْمَلُونَ خَبیرٌ

١١٢ فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لاتَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ

ترجمه:

١٠٩ ـ پس شک و تردیدی در (باطل بودن) معبودهائی که آنها می پرستند، به خود راه مده! آنها همان گونه این معبودها را پرستش می کنند که پدرانشان قبلاً می پرستیدند; و ما نصیب آنان را بی کم و کاست خواهیم داد!

١١٠ ـ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم; سپس در آن اختلاف شد; و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود، در میان آنان داوری می شد! و آنها (هنوز) در شک اند، شکی آمیخته به بدگمانی!

١١١ ـ و پروردگارت اعمال هر یک را بی کم و کاست به آنها خواهد داد; او به آنچه عمل می کنند آگاه است!

١١٢ ـ پس همان گونه که فرمان یافته ای، استقامت کن; و همچنین کسانی که با تو، به سوی خدا آمده اند (باید استقامت کنند)! و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

استقامت کن، استقامت!

این آیات، در حقیقت به عنوان دلداری و تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و بیان وظیفه و مسئولیت او نازل شده است، و در واقع یکی از نتایج مهمی که از شرح داستان های اقوام پیشین گرفته می شود، همین است که پیامبر و به دنبال او مؤمنان راستین از انبوه دشمنان نهراسند، و در شکست قوم بت پرست و ستمگری که با آن روبرو هستند، شک و تردیدی به خود راه ندهند و به امدادهای الهی مطمئن باشند.

لذا، در نخستین آیه می فرماید: «شک و تردیدی در مورد چیزی که اینها پرستش می کنند به خود راه مده، که اینها هم از همان راهی می روند که گروهی از پیشینیان رفتند، و پرستش نمی کنند مگر همان گونه که نیاکانشان از قبل پرستیدند، بنابراین، سرنوشتی بهتر از آنان نخواهند داشت» (فَلا تَکُ فی مِرْیَةٍ مِمّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ ما یَعْبُدُونَ إِلاّ کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ).(۱)

و لذا بلا فاصله می گوید: «ما حتماً نصیب و سهم آنها را بدون کم و کاست از مجازات و عذاب خواهیم داد» و چنان چه به راه حق باز گردند، نصیب آنها از پاداش ما محفوظ است (وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوص).

با این که، جمله «مُوَفُّوهُم» خود به معنی ادای کامل حق است، ذکر کلمه «غَیْرَ مَنْقُوص» (بی کم و کاست) برای تأکید بیشتر روی این مسأله است.

در حقیقت، این آیه، این واقعیت را مجسم می کند که آنچه از سرگذشت

---

۱ ـ «مِرْیَةٍ» (بر وزن جِزیه و بر وزن قَریه نیز آمده است) به معنی تردید در تصمیم گیری است، و بعضی، به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند، ریشه اصلی این لغت، به معنی فشار دادن پستان شتر، بعد از گرفتن شیر است، به این امید که بقایائی که در پستان است بیرون آید، و از آنجا که این کار با شک و تردید انجام می شود، این کلمه به هر گونه شک و تردید اطلاق شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اقوام پیشین خواندیم، اسطوره و افسانه نبود، و نیز اختصاصی به گذشتگان نداشت، سنتی است ابدی و جاودانی، درباره تمام انسان های دیروز و امروز و فردا.

منتها، این مجازات ها در بسیاری از اقوام گذشته به صورت بلاهای هولناک و عظیم صورت گرفت، اما در مورد دشمنان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) شکل دیگری پیدا کرد، و آن این که خدا آن قدر قدرت و نیرو به پیامبرش داد، که توانست به وسیله گروه مؤمنان، دشمنان لجوج و بی رحم را که به هیچ صراطی مستقیم نبودند، در هم بشکند.

* * *

باز، برای تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) اضافه می کند: «اگر قوم تو درباره کتاب آسمانیت یعنی قرآن، اختلاف و بهانه جوئی می کنند، ناراحت نباش; زیرا ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) را دادیم و در آن اختلاف کردند، بعضی پذیرفتند و بعضی منکر شدند» (وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فیهِ).

و اگر می بینی در مجازات دشمنان تو تعجیل نمی کنیم، به خاطر این است که: مصالحی از نظر تعلیم، تربیت و هدایت این قوم، چنین ایجاب می کند، «و اگر این مصالح نبود، و برنامه ای که پروردگار تو، از قبل در این زمینه مقرر فرموده ایجاب تأخیر نمی کرد، در میان آنها داوری لازم می شد، و مجازات دامانشان را می گرفت» (وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ).

«هر چند آنها این حقیقت را هنوز باور نکرده، و همچنان نسبت به آن در شک و تردیدند، شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی» (وَ إِنَّهُمْ لَفی شَکٍّ مِنْهُ مُریب).(۱)

---

۱ ـ در این که ضمیر «هُمْ» در این آیه و همچنین ضمیر «مِنْهُ» به چه چیز باز می گردد، در میان مفسران گفتگو است، گروهی معتقدند: ضمیر «هُمْ» به قوم موسی و ضمیر «مِنْهُ» به کتاب موسی باز می گردد، و معنی آیه چنین می شود: این قوم هنوز هم در کتاب موسی در شک و تردیدند، ولی عده ای دیگر از ۲

مفسران ترجیح داده اند ضمیر اول به مشرکان مکّه و ضمیر دوم به قرآن (یا به مجازات و کیفر آنها) باز گردد و با توجه به این که آیات قبل و بعد همه به دلداری و تسلّی دادن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ناظر است، تفسیر دوم قوی تر به نظر می رسد و ما هم در متن همین را انتخاب کردیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«مُرِیب» از ماده «ریب»، به معنی شکی است که آمیخته با بدبینی و سوء ظن و قرائن خلاف باشد.

بنابراین، مفهوم این کلمه این می شود که بت پرستان نه تنها در مسأله حقانیت قرآن، و یا نزول عذاب بر تبهکاران تردید داشتند، بلکه مدعی بودند ما قرائن خلافی نیز در دست داریم.

«راغب» در کتاب «مفردات»، «ریب» را به شکی معنی می کند که بعداً پرده از روی آن برداشته شود، و به یقین گراید.

بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: به زودی پرده از روی حقانیت دعوت تو و همچنین مجازات تبهکاران برداشته می شود، و حقیقت امر ظاهر می گردد.

* * *

برای تأکید بیشتر، اضافه می کند: «پروردگار تو اعمال هر یک از این دو گروه (مؤمنان و کافران) را بی کم و کاست به آنها تحویل خواهد داد» (وَ إِنَّ کُلاًّ لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ).

و این کار، هیچ گونه مشکل و مشقتی برای خداوند ندارد; «زیرا او به همه چیز آگاه است، و از هر کاری که انجام می دهند با خبر می باشد» (إِنَّهُ بِما یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ).

جالب این که، می گوید: اعمالشان را به آنها می دهیم، و این اشاره دیگری بر مسأله تجسم اعمال است، و این که پاداش و کیفر در حقیقت اعمال خود انسان است که تغییر شکل می یابد، و به او می رسد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پس از ذکر سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین، و رمز موفقیت و پیروزی آنها، و پس از دلداری و تقویت اراده پیامبر از این طریق، در آیه بعد، مهم ترین دستور را به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می دهد می گوید: «استقامت کن همان گونه که به تو دستور داده شده است» (فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ).

استقامت، در راه تبلیغ و ارشاد، استقامت در طریق مبارزه و پیکار، استقامت در انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن بدون هیچ گونه انحراف.

ولی، این استقامت، نه به خاطر خوش آیند این و آن، نه از روی تظاهر و ریا، نه برای کسب عنوان قهرمانی، نه برای به دست آوردن مقام، ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه، تنها به خاطر فرمان خدا و آن گونه که به تو دستور داده شده است باید باشد.

اما، این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی و بدون هیچ کژی واعوجاجی حرکت نمائی «و هم تمام کسانی که از شرک به سوی ایمان باز گشته اند، و قبول دعوت اللّه را نموده اند» (وَ مَنْ تابَ مَعَکَ).

«استقامتی خالی از افراط و تفریط، صاف و مستقیم، بدون هیچ زیاده و نقصان، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد» (وَ لاتَطْغَوْا).

«چرا که، خداوند از اعمال شما آگاه است»، و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه ای بر او مخفی نمی ماند (إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ).

* * *

نکته:

آیه ای پر محتوا و طاقت فرسا

در حدیث معروفی از «ابن عباس» چنین می خوانیم:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ما نُزِّلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) آیَةٌ کانَتْ أشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا أشَقَّ مِنْ هذِهِ الآیَةِ، وَ لِذلِکَ قالَ لاِ َصْحابِهِ حِیْنَ قالُوا لَهُ أسْرَعَ إلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ! شَیَّبْتَنِی هُودٌ وَ الْواقِعَةُ:

«هیچ آیه ای شدیدتر و مشکل تر از این آیه بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل نشد، و لذا هنگامی که اصحاب از آنحضرت پرسیدند: چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته؟ فرمود: سوره هود و واقعه مرا پیر کرد»!(۱)

و در روایت دیگری می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر فرمود: شَمِّرُوا، شَمِّرُوا، فَما رُئِیَ ضاحِکاً: «دامن ها را به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس، پیامبر هرگز خندان دیده نشد»!(۲)

دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد، که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می گذارد:

۱ ـ از همه مهم تر: فرمان به «استقامت» است، «استقامت»، از ماده «قیام» گرفته شده، از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، و استقامت که به معنی طلب قیام است، یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، و صاف و مستقیم به سمت هدف رهسپار شوی، چه فرمان سخت و سنگینی؟.

همیشه، به دست آوردن پیروزی ها کار نسبتاً آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل، آن هم در جامعه ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش، در برابر مردمی لجوج و سرسخت، در میان دشمنانی انبوه و مصمم، و در طریق

---

۱ ـ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۹۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۵۲ ـ تفسیر «المیزان»، جلد ۱۱، صفحه ٦٦ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ «درّ المنثور»، جلد ۵، صفحه ۲۰۲ (انتشارات دار المعرفة).

۲ ـ «درّ المنثور»، جلد ۳، صفحه ۳۵۱ (انتشارات دار المعرفة) ـ تفسیر «المیزان»، جلد ۱۱، صفحه ٦٦ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ «فتح القدیر»، جلد ۲، صفحه ۵۳۲ (انتشارات عالم الکتب).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختن جامعه ای سالم، سربلند، با ایمان و پیشتاز، استقامت و حرکت بدون انحراف در این راه کار ساده ای نبوده است.

۲ ـ دستور دیگر این که: این استقامت و حرکت مستقیم بدون انحراف، باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند، یعنی به دست آوردن بزرگ ترین قدرت های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا!.

۳ ـ دستور سوم: مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشته اند، و آنها را هم به استقامت واداشتن.

٤ ـ چهارم: مبارزه را در مسیر حق و عدالت رهبری نمودن، و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان; زیرا بسیار شده است افرادی در راه رسیدن به هدف، نهایت استقامت را به خرج می دهند، اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالباً گرفتار طغیان و تجاوز از حدّ می شوند.

آری، مجموع این جهات، دست به دست هم داد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را آن چنان در زیر بار مسئولیت فرو برد، که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد!.

به هر حال، این تنها دستوری برای دیروز نبود، بلکه برای امروز و فردا و فرداهای دیگر نیز هست.

امروز هم، مسئولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصاً رهبران اسلامی در این چهار کلمه خلاصه می شود: استقامت، اخلاص، رهبری مؤمنان، و عدم طغیان و تجاوز، و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند، و از تمام وسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند، امکان پذیر نمی باشد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱۳ وَ لاتَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لاتُنْصَرُونَ

ترجمه:

۱۱۳ ـ و بر ظالمان تکیه ننمائید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد; و در آن حال، هیچ ولیّ و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت; و یاری نمی شوید!

تفسیر:

تکیه بر ظالمان و ستمگران

این آیه، یکی از اساسی ترین برنامه های اجتماعی، سیاسی، نظامی و عقیدتی را بیان می کند، عموم مسلمانان را مخاطب ساخته و به عنوان یک وظیفه قطعی می گوید: «به کسانی که ظلم و ستم کرده اند، تکیه نکنید» و اعتماد و اتکای کار شما بر اینها نباشد (وَ لاتَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا).

«چرا که این امر سبب می شود عذاب آتش، دامان شما را بگیرد» (فَتَمَسَّکُمُ النّارُ).

«و غیر از خدا، هیچ ولیّ و سرپرست و یاوری نخواهید داشت» (وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ).

و با این حال، واضح است که «هیچ کس شما را یاری نخواهد کرد» (ثُمَّ لاتُنْصَرُونَ).

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:

۱ ـ مفهوم «رکون»

«رکون» از ماده «رکن»، به معنی ستون و دیواره هائی است که ساختمان یا اشیاء دیگر را بر سر پا می دارد، و سپس به معنی اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است.

گر چه، مفسران معانی بسیاری برای این کلمه در ذیل آیه آورده اند، ولی همه یا غالب آنها به یک مفهوم جامع و کلی باز می گردد، مثلاً:

بعضی آن را به معنی تمایل.

بعضی به معنی همکاری.

بعضی به معنی اظهار رضایت یا دوستی.

و بعضی به معنی خیرخواهی و اطاعت ذکر کرده اند، که همه اینها در مفهوم جامع اتکاء و اعتماد و وابستگی، جمع است.

* * *

۲ ـ در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد

بدیهی است، در درجه اول نباید در ظلم ها و ستمگری هایشان شرکت جست و از آنها کمک گرفت.

در درجه بعد، اتکاء بر آنها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی شود که استقلال، و خودکفائی جامعه از بین برود و تبدیل به یک عضو وابسته و ناتوان گردد، این گونه رکون ها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی، نتیجه ای نخواهد داشت.

اما این که: فی المثل مسلمانان با جوامع غیر مسلمان، روابط تجاری یا علمی، بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشند، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است، و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد، که در عصر خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اعصار بعد، همواره چنین ارتباطاتی وجود داشته است.

* * *

۳ ـ فلسفه تحریم رکون به ظالمان

تکیه بر ظالم، مفاسد و نابسامانی های فراوانی می آفریند، که به طور اجمال بر هیچ کس پوشیده نیست، ولی هر قدر در این مسأله کنجکاوتر شویم به نکات تازه ای دست می یابیم.

تکیه بر ظالمان، باعث تقویت آنهاست و تقویت آنها باعث گسترش دامنه ظلم، فساد و تباهی جامعه ها است.

در دستورات اسلامی می خوانیم: انسان تا مجبور نشود (و حتی در پاره ای از اوقات اگر مجبور هم شود) نباید حق خود را از طریق یک قاضی ظالم و ستمگر بگیرد;(۱) چرا که مراجعه به چنین قاضی و حکومتی برای احقاق حق، مفهومش به رسمیت شناختن ضمنی و تقویت او است، و ضرر این کار، گاهی از زیانی که به خاطر از دست دادن حق بر انسان وارد می شود، بیشتر است.

تکیه بر ظالمان، در فرهنگ فکری جامعه تدریجاً اثر می گذارد، زشتی ظلم و گناه را از میان می برد، و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می نماید.

اصولاً تکیه و اعتماد بر دیگران، که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه ای جز بدبختی نخواهد داشت چه رسد به این که این تکیه گاه ظالم و ستمگر باشد.

---

۱ ـ «کافی»، جلد ۷، صفحه ٤۱۱، باب کراهیة الارتفاع الی القضاة الجور ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱،
صفحه ۲٦۱، باب ۱، أصناف القضاة و حال قضاة الجور و الترافع الیهم ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷،
صفحه ۱۳، حدیث ۳۳۰۸۳ (چاپ آل البیت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

یک جامعه پیشرو، پیشتاز، سربلند و قوی، جامعه ای است که روی پای خود بایستد، همان گونه که قرآن در مثال زیبائی در سوره «فتح» آیه ۲۹ می فرماید: فَاسْتَوی عَلی سُوْقِهِ: «همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده، و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز به وابستگی به چیز دیگر ندارد».

یک جامعه مستقل و آزاد، جامعه ای است که از هر نظر خودکفا، و پیوند و ارتباطش با دیگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکاء یک ضعیف بر قوی، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد، یا نظامی، یا اقتصادی و یا سیاسی، نتیجه ای جز اسارت و استثمار به بار نخواهد آورد، و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه های آنها خواهد بود.

البته، فرمان آیه فوق مخصوص به روابط جامعه ها نیست، بلکه پیوند و رابطه دو فرد با یکدیگر را نیز شامل می شود، که حتی یک انسان آزاده و با ایمان هرگز نباید متکی به ظالم و ستمگر بوده باشد، که علاوه بر از دست دادن استقلال، سبب کشیده شدن به دایره ظلم و ستم او، تقویت و گسترش فساد و بیدادگری خواهد بود.

* * *

٤ ـ «الَّذینَ ظَلَمُوا» چه اشخاصی هستند؟

مفسران، در این زمینه احتمالات مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی آنها را به مشرکان تفسیر کرده، ولی همان گونه که گروه دیگری گفته اند، هیچ دلیلی ندارد که آنها را به مشرکان منحصر کنیم، و اگر مصداق ظالمان در عصر نزول آیه، مشرکان بوده اند، دلیل بر انحصار نمی شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

همان گونه که تفسیر این کلمه در روایات، به مشرکان(۱) نیز، دلیل بر انحصار نیست; زیرا کراراً گفته ایم این گونه روایات غالباً مصداق روشن و آشکار را بیان می کند.

بنابراین، تمام کسانی که دست به ظلم و فساد در میان بندگان خدا زده اند، و آنها را بنده و برده خود ساخته اند، و از نیروهای آنها به نفع خود بهره کشی کرده اند، در مفهوم عام کلمه «الَّذینَ ظَلَمُوا» وارد هستند، و جزء مصادیق آیه می باشند.

ولی، مسلّم است کسانی که در زندگی خود ظلم کوچکی را مرتکب شده اند، و گاهی مصداق این عنوان بوده اند، داخل در مفهوم آن نیستند; زیرا در این صورت کمتر کسی از آن مستثنی خواهد بود، و رکون و اتکاء به هیچ کس مجاز نخواهد شد.

مگر این که: معنی رکون را اتکاء و اعتماد در همان جنبه ظلم و ستم بدانیم، که در این صورت حتی کسانی را که یک بار دست به ظلم آلوده اند، شامل می شود.

* * *

۵ ـ رابطه روایات تبعیت از «أُولِـی الأَمْر» و این آیه

بعضی از مفسران اهل سنت، در اینجا اشکالی مطرح کرده اند که روی مبانی آنها، پاسخ آن چندان آسان نیست، و آن این که:

از یکسو، در روایات آنها وارد شده: باید در برابر سلطان وقت ـ به عنوان «أُولُو الأَمر» ـ تسلیم بود، هر کس که باشد،(۲) مثلاً: در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «زاد المسیر»، جلد ٤، صفحه ۱۲۸ (دار الفکر).

۲ ـ «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحه ۵۷۲، ذیل آیه ۵۹ سوره «نساء».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کرده اند: بر شما لازم است از سلطان اطاعت کنید: وَ إِنْ ضَرَبَ ظَهْرَکَ وَ أَخَذَمالَکَ: «هر چند مال تو را بگیرد و تازیانه بر پشتت بزند»!(١)

و روایات دیگری که روی اطاعت سلطان به معنی وسیع کلمه تأکید می کند.

و از سوی دیگر، آیه فوق می گوید: «به افراد ظالم و ستمگر تکیه و اعتماد نکنید».

آیا این دو دستور قابل جمع است؟

بعضی خواسته اند: با یک استثناء، این تضاد را برطرف سازند، و آن این که: اطاعت سلطان تا آنجا لازم است که راه عصیان را نپوید، و در طریق کفر گام ننهد.

ولی، لحن روایات آنها در زمینه اطاعت سلطان، چندان با چنین استثنائی هماهنگ نیست.

در هر صورت، ما فکر می کنیم همان گونه که در مکتب اهل بیت(علیهم السلام)آمده، تنها اطاعت از ولیّ امری لازم است که عالم و عادل بوده باشد، و بتواند جانشین عام پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام(علیه السلام) محسوب شود، و اگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس روایاتی به نفع خود در این زمینه ساخته و پرداخته اند، به هیچ وجه با اصول مکتب ما و با تعلیماتی که از قرآن گرفته ایم هماهنگ نیست.

و باید چنین روایاتی اگر قابل تخصیص است، تخصیص، و گرنه به کلّی کنار بگذاریم; چرا که هر روایتی بر خلاف کتاب اللّه بوده باشد مردود است، و قرآن صراحت دارد که امام و پیشوای مؤمنین باید ظالم نباشد، و آیه فوق نیز صریحاً می گوید: به ظالمان تکیه و اعتماد نکن!.

و یا این که این گونه روایات را مخصوص مقام ضرورت و ناچاری بدانیم.

* * *

---

١ ـ «فتح القدیر»، جلد ٢، صفحه ٥٣١ (عالم الکتب) ـ «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ١٦، صفحه ٤٣٦ (دار الفکر) ـ «صحیح مسلم»، جلد ٣، صفحه ١٤٧٦، حدیث ١٨٤٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١١٤ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذّاكِرينَ
١١٥ وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لايُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنينَ

ترجمه:

١١٤ ـ در دو طرف روز، و اوائل شب، نماز را بر پا دار; چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها) را از بین می برند; این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند!

١١٥ ـ و شکیبائی کن، که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد!

تفسیر:

نماز و صبر

در این آیات، انگشت روی دو دستور از مهم ترین دستورات اسلامی، که در واقع روح ایمان و پایه اسلام است گذارده شده:

نخست، فرمان به اقامه نماز داده، می گوید: «نماز را در دو طرف روز، و در اوائل شب بر پا دار» (وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ).

ظاهر تعبیر «طَرَفَيِ النَّهار» (دو طرف روز) این است که، نماز صبح و مغرب را بیان می کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زُلف» که جمع «زلفه» به معنی نزدیکی است، به قسمت های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می شود، بنابراین بر نماز عشاء منطبق می گردد.

همین تفسیر، در روایات ائمه اهل بیت(علیهم السلام) نیز وارد شده، که آیه فوق اشاره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به سه نماز (صبح، مغرب و عشاء) است.(۱)

در اینجا این سؤال پیش می آید که: چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا به سه نماز صبح و مغرب و عشاء اشاره شده، و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است؟

پیچیده بودن پاسخ این سؤال، سبب شده است که: بعضی از مفسران «طَرَفَیِ النَّهار» را آن چنان وسیع بگیرند، که هم نماز صبح، هم ظهر و عصر و هم مغرب را شامل شود، و با تعبیر به «زُلَفاً مِنَ اللَّیْل» که اشاره به نماز «عشاء» است، همه نمازهای پنجگانه را در برگیرد.

ولی، انصاف این است که «طَرَفَیِ النَّهار» تاب چنین تفسیری را ندارد، مخصوصاً با توجه به این که: مسلمانان صدر اول، مقید بودند نماز ظهر را در اول وقت و نماز عصر را حدود نیمه وقت (میان ظهر و غروب آفتاب) انجام دهند.

تنها چیزی که در اینجا می توان گفت، این است که: در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند: أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْر: «نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی (نیمه شب) بر پادار; و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را».(۲)

گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث.

و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتین: «در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید! واز روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پاخیزید!».(۳)

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸٤، صفحه ۱٤۰، حدیث ۸، و جلد ۷۹، صفحه ۲۸۹، حدیث ۱٦ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٤، صفحه ۱۰، حدیث ٤۳۸۵ (چاپ آل البیت).

۲ ـ اسراء، آیه ۷۸.

۳ ـ بقره، آیه ۲۳۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنابراین، لزومی ندارد که در هر مورد، هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود، به خصوص این که: گاهی مناسبات ایجاب می کند تنها روی نماز ظهر (صلوة وسطی) به خاطر اهمیتش تکیه شود. و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشاء، که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد.

سپس، برای اهمیت نماز روزانه خصوصاً و همه عبادات و طاعات و حسنات عموما چنین می گوید: «حسنات، سیئات را از میان می برند» (إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ).

«و این تذکر و یادآوری است برای آنها که توجه دارند» (ذلِکَ ذِکْری لِلذّاکِرینَ).

آیه فوق، همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن، تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می کند، در سوره «نساء» آیه ۳۱ می خوانیم: إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُم: «اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم».

و در آیه ۷ سوره «عنکبوت» می خوانیم: وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِم: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دارند گناهان آنان را می پوشانیم».

و به این ترتیب، اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند.

از نظر روانی نیز، شک نیست که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند، که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده، به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند.

ولی، کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید، و آن تیرگی ها را به روشنائی مبدل سازد.

اما، از آنجا که جمله فوق (إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده، یکی از مصداق های روشن آن، نمازهای روزانه است، به همین جهت در روایاتی به نماز شب نیز تفسیر شده است،(۱) و تفسیر آن به نمازهای روزانه،(۲) دلیل بر انحصار نیست، بلکه همان گونه که بارها گفته ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است.

* * *

به دنبال برنامه انسان ساز نماز، و بیان تأثیری که حسنات در زدودن سیئات دارد، در آیه بعد فرمان به «صبر» می دهد، و می گوید: «شکیبا باش که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند» (وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لايُضيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنين).

گر چه، بعضی از مفسران خواسته اند معنی صبر را در اینجا محدود به مورد نماز، و یا اذیت و آزارهای دشمنان در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) کنند.

ولی روشن است، هیچ گونه دلیلی بر محدود ساختن معنی صبر، در آیه مورد بحث نداریم، بلکه یک مفهوم کلی و جامع را در بر دارد، که هر گونه شکیبائی در برابر مشکلات، مخالفت ها، آزارها، هیجان ها، طغیان ها و مصائب گوناگون را شامل می شود، و ایستادگی در برابر تمام این حوادث در مفهوم جامع

---

۱ ـ «کافی»، جلد ۳، صفحه ۳٦٦، حدیث ۱۰ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱٤٦، حدیث ۱۰۲٦٥ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۰، صفحه ۱۲٦، و جلد ۸٤، صفحات ۱٤۰، ۱٤۳ و ۱٤۸.

۲ ـ «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۱۵، حدیث ۱۸۹۷ ـ ۷، «بحار الانوار»، جلد ۱٦، صفحه ۳٤۸، و جلد ۷۹، صفحات ۲۳۳ و ۲۷٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«صبر» مندرج است.

«صبر» یک اصل کلی و اساس اسلامی است، که در مواردی از قرآن همراه با نماز ذکر شده است، شاید به این دلیل که، نماز در انسان «حرکت» می آفریند، و دستور صبر، مقاومت ایجاب می کند، و این دو یعنی «حرکت» و «مقاومت» هنگامی که دست به دست هم دهند، عامل اصلی هر گونه پیروزی خواهند شد.

اصولاً، هیچ گونه نیکی بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست، چون به پایان رساندن کارهای نیک حتماً استقامت لازم دارد، و به همین جهت در آیه فوق، به دنبال امر به صبر می فرماید: خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسّر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که، مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می شوند:

۱ ـ گروهی، فوراً دست و پای خود را گم می کنند، و به گفته قرآن بنا بر جزع و فزع می گذارند «إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً».(۱)

۲ ـ گروه دیگری، دست و پای خود را گم نمی کنند، و با تحمل و بردباری در برابر حادثه می ایستند.

۳ ـ گروه سومی هستند که، علاوه بر تحمل و بردباری، شکرگزاری هم دارند.

٤ ـ گروه چهارمی هستند که، در برابر این گونه حوادث، عاشقانه به تلاش و کوشش بر می خیزند، و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه، طرح ریزی می کنند، جهاد و پیکار خستگی ناپذیر به خرج می دهند، و تا مشکل را از پیش پا بر ندارند آرام نمی گیرند.

خداوند به چنین صابرانی وعده پیروزی داده «إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ

---

۱ ـ معارج، آیه ۲۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْن».(۱)

و نعمت های بهشتی را پاداش سرای دیگر آنها شمرده است «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَریراً».(۲)

* * *

نکته ها:

۱ ـ اهمیت فوق العاده نماز

در روایات متعددی، که ذیل آیات فوق از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین(علیهم السلام)نقل شده، تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده بر می دارد.

«ابو عثمان» می گوید: من با «سلمان فارسی» زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ هایش فرو ریخت.

سپس رو به من کرده، گفت: سئوال نکردی چرا این کار را کردم؟

گفتم: بگو ببینم منظورت چه بود؟

گفت: این همان کاری بود که پیامبر(صلی الله علیه وآله)انجام داد ـ هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم ـ سپس این سؤال را از من کرده، گفت:

سلمان نمی پرسی چرا چنین کردم؟

من عرض کردم: بفرمائید چرا؟

فرمود: إنَّ الْمُسْلِمَ إذا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّی الصَّلَواتِ الْخَمْسِ تَحاتَتْ خَطایاهُ کَما تَحاتَّ هذَا الْوَرَقُ ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْأیَةَ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ...:

«هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می ریزد، همان گونه که برگ های این شاخه

---

۱ ـ انفال، آیه ۶۵.

۲ ـ انسان، آیه ۱۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فرو ریخت، سپس همین آیه (أَقِمِ الصَّلاةَ...) را تلاوت فرمود».(۱)

در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) به نام «ابی امامه» می خوانیم که، می گوید: «روزی در مسجد خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشسته بودیم مردی آمده عرض کرد: یا رسول اللّه من گناهی کرده ام که حدّ بر آن لازم می شود، آن حدّ را بر من اجرا فرما.

فرمود: آیا نماز با ما خواندی؟

عرض کرد: آری، ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله).

فرمود: خداوند گناه تو ـ یا حدّ تو ـ را بخشید».(۲)

و نیز، از علی(علیه السلام)نقل شده که می فرماید: «با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاسته عرض کرد:

ای رسول خدا من گناهی کرده ام، پیامبر(صلی الله علیه وآله)روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد، همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی؟ و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟

عرض کرد: آری.

فرمود: این کفاره گناه تو است!(۳)

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۳۱۹ و صفحه ۲۰۸ (با اندکی تفاوت) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٤، صفحه ۱۰۳، حدیث ٤٦۲۹ (چاپ آل البیت) ـ «امالی طوسی»،
صفحه ١٦٧ (دار الثقافة).

۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «مسند احمد»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲ (دار صادر بیروت) با اندکی تفاوت ـ «صحیح مسلم»، جلد ۸، صفحه ۱۰۳ (دار الفکر بیروت) با اندکی تفاوت ـ «تاریخ مدینه دمشق»، جلد ۲۲، صفحه ٤۱۹ (دار الفکر بیروت) با اندکی تفاوت.

۳ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۱۲، حدیث ۲۸۹۲ ـ ۲ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۲۲۰، حدیث ٤۱ ـ «عوالی اللآلی»، جلد ۲، صفحه ۲٤، حدیث ۵٤ (سید الشهداء).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و نیز، از علی(علیه السلام)از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: إِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِی کَنَهْرٍ جار عَلی بابِ أَحَدِکُمْ فَما ظَنُّ أَحَدِکُمْ لَوْ کانَ فِی جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِی ذلِکَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرّات کانَ یَبْقی یَبْقی فِی جَسَدِهِ دَرَنٌ فَکَذلِکَ وَ اللّهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِی:
«نمازهای پنجگانه برای امت من، همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می کنید اگر کثافتی در تن او باشد، و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند، آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند؟ (مسلماً نه) همچنین است ـ به خدا سوگند ـ نمازهای پنجگانه برای امت من».(١)

به هر حال، جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرائطش انجام شود، انسانرا در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می برد، که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می سازد که آلودگی ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می دهد.

نماز انسان را در برابر گناه بیمه می کند، و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می زداید.

نماز جوانه های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می رویاند.

نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می کند، و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

* * *

١ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «مستدرک»، جلد ٣، صفحه ١٢، حدیث ٢٨٩٢ ـ ٢ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٩، صفحه ٢٢٠، حدیث ٤١ ـ «عوالی اللآلی»، جلد ٢، صفحه ٢٤، حدیث ٥٤ (سید الشهداء).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ امیدبخش ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی(علیه السلام)به این مضمون نقل شده که: روزی رو به سوی مردم کرده، فرمود: به نظر شما امیدبخش ترین آیه قرآن کدام آیه است؟

بعضی گفتند: آیه: إِنَّ اللّهَ لایَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاء: «خداوند هرگز شرک را نمی بخشد، و پائین تر از آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد».(۱)

امام(علیه السلام) فرمود: خوب است، ولی آنچه من می خواهم نیست.

بعضی گفتند: آیه وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحیماً: «هر کس عمل زشتی انجام دهد، یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت».(۲)

امام فرمود: خوب است ولی آنچه را من می خواهم نیست.

بعضی دیگر گفتند: آیه: قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّه: «ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده اید، از رحمت خدا مأیوس نشوید».(۳)

فرمود: خوب است اما آنچه می خواهم نیست!

بعضی دیگر گفتند: آیه: وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ: «پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند، یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند، از گناهان خویش آمرزش می طلبند، و چه کسی است جز خدا که

---

۱ ـ نساء، آیات ٤٨ و ١١٦.

۲ ـ نساء، آیه ١١٠.

۳ ـ زمر، آیه ۵۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

گناهان را بیامرزد».(۱)

باز امام(علیه السلام) فرمود: خوب است ولی آنچه می خواهم نیست.

در این هنگام، مردم از هر طرف به سوی امام(علیه السلام) متوجه شدند و همهمه کردند، فرمود: چه خبر است ای مسلمانان؟

عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم.

امام فرمود: از حبیب خودم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: امیدبخش ترین آیه قرآن این آیه است: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذّاكِرينَ».(۲)

البته، همان گونه که در ذیل آیه ٤٨ سوره «نساء» گفتیم در حدیث دیگری آمده است: امیدبخش ترین آیه قرآن، آیه: «إِنَّ اللّهَ لايَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ»(۳) می باشد.

اما، با توجه به این که هر یک از این آیات، به زاویه ای از این بحث نظر دارد، و یک بُعد از ابعاد آن را بیان می کند، تضادی با هم ندارند.

در واقع، آیه مورد بحث، از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می دهند، نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید.

و آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که دارای چنین نمازی نیستند، و تنها از در توبه وارد می شوند، پس این آیه برای این گروه، و آن آیه برای آن گروه، امیدبخش ترین آیه است.

---

۱ ـ آل عمران، آیه ۱۳۵.

۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۲۲۰، حدیث ٤١ ـ تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ١٦١ (چاپخانه علمیه) ـ «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۳۹، حدیث ۲۹٦۵ ـ ۲ (چاپ آل البیت).

۳ ـ نساء، آیات ٤٨ و ١١٦.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چه امیدی از این بیشتر که، انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد، پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست، احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد، گناه او بخشوده می شود، و ظلمت و تاریکی اش از قلب او بر می خیزد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۱۱٦ فَلَوْ لا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كانُوا مُجْرِمِينَ

۱۱۷ وَ ما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ

ترجمه:

۱۱٦ ـ چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما، دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند؟! مگر اندکی از آنها، که نجاتشان دادیم! و آنان که ستم می کردند، از تنعّم و کامجوئی پیروی کردند; و گناهکار بودند (و نابود شدند)!

۱۱۷ ـ و چنین نبود که پروردگارت آبادی ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند!

تفسیر:

عامل تباهی جامعه ها

برای تکمیل بحث های گذشته، در این دو آیه، یک اصل اساسی اجتماعی، که ضامن نجات جامعه ها از تباهی است مطرح شده است، و آن این که در هر جامعه ای، تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسئول وجود دارد، که در برابر مفاسد ساکت نمی نشینند، و به مبارزه بر می خیزند، و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند، این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی شود.

اما، آن زمان که بی تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکمفرما شد، و جامعه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در برابر عوامل فساد بی دفاع ماند، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است.

در آیه نخست، ضمن اشاره به اقوام پیشین، که گرفتار انواع بلاها شدند می گوید:

«چرا در قرون و امت ها و اقوام قبل از شما، نیکان و پاکان قدرتمند و صاحب فکری نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند» (فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الأَرْضِ).

بعد، به عنوان استثناء می گوید: «مگر افراد اندکی که آنها را نجات دادیم» (إِلاَّ قَلیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ).

این گروه اندک، هر چند امر به معروف و نهی از منکر داشتند، اما مانند لوط و خانواده کوچکش، و نوح و ایمان آورندگان محدودش، و صالح و تعداد کمی که از او پیروی کرده بودند، آن چنان کم و اندک بودند که توفیق بر اصلاح کلی جامعه نیافتند.

و به هر حال، «ستمگران که اکثریت این جامعه ها را تشکیل می دادند، به دنبال ناز و نعمت و عیش و نوش رفتند، و آن چنان مست باده غرور و تنعم و لذات شدند که دست به انواع گناهان زدند» (وَ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فیهِ وَ کانُوا مُجْرِمینَ).

* * *

پس از آن، برای تأکید این واقعیت، در آیه بعد، اضافه می فرماید: این که می بینی خداوند این اقوام را به دیار عدم فرستاد، به خاطر آن بود که مصلحانی در میان آنها نبودند; زیرا «خداوند هرگز قوم و ملت و شهر و دیاری را به خاطر ظلم و ستمش نابود نمی کند، اگر آنها در راه اصلاح گام بردارند» (وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چه این که، در هر جامعه ای معمولاً ظلم و فسادی وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فسادی هست، و در طریق اصلاح باشند، و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح، خداوند به آنان مهلت می دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است.

اما، همین که این احساس از میان رفت، و جامعه بی تفاوت شد، و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت، آنگاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد، این واقعیت را با یک مثال روشن می توان بیان کرد:

در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام «گلبول های سفید خون» که هر میکروب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراش های پوست به داخل بدن هجوم آورد، این سربازان جانباز در برابر آنها ایستادگی کرده و نابودشان می کنند، و یا حداقل جلو توسعه و رشد آنها را می گیرند.

بدیهی است، اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی، که از میلیون ها سرباز تشکیل می شود دست به اعتصاب بزند، و بدن بی دفاع بماند، چنان میدان تاخت و تاز میکروب های مضر می شود که، به سرعت انواع بیماری ها به او هجوم می آورند.

کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد، اگر نیروی مدافع که همان «أُولُوا بَقِيَّةٌ» بوده باشد از آن برچیده شود، میکروب های بیماری زای اجتماعی ـ که در زوایای هر جامعه ای وجود دارد ـ به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سر تا پا بیمار می کنند.

نقش «أُولُوا بَقِيَّةٌ» در بقای جوامع آن قدر حساس است که باید گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلب می شود، و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:

۱ ـ «أُولُوا بَقِيَّةٌ» چه کسانی هستند؟

«أُولُوا» به معنی صاحبان و «بَقِيَّةٌ» به معنی باقیمانده است، و معمولاً این تعبیر، در لغت عرب به معنی «أُولُوا الْفَضل» (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می شود; زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس تر را ذخیره می کند، و نزد او باقی می ماند، و به همین جهت، این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد.

و از این گذشته، همواره در میدان مبارزات اجتماعی، آنها که ضعیف ترند، زودتر از صحنه خارج می شوند یا نابود می گردند، و تنها آنها باقی می مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قوی ترند، و به همین دلیل، باقیماندگان، نیرومندانند، به همین جهت، در عرب این ضرب المثل وجود دارد که می گویند: فِی الزَّوایا خَبایا وَ فِی الرِّجالِ بَقایا: «در زاویه ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصیت هائی باقیمانده».

و نیز، به همین دلیل کلمه «بَقِيَّةٌ» ـ که در سه مورد از قرآن مجید آمده است ـ همین مفهوم را در بر دارد: در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می خوانیم:

إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فيهِ سَكينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى: «نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که، صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد، همان صندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسی و هارون در آن است و مایه آرامش شما است».(۱)

و نیز، در داستان «شعیب» در همین سوره خواندیم که، به قومش گفت:

---

۱ ـ بقره، آیه ۲۴۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ».(۱)

و این که در پاره ای از تعبیرات و روایات نام «بَقِيَّةُ اللّه» بر مهدی موعود(علیه السلام) گذارده شده(۲) نیز، اشاره به همین موضوع است; زیرا او یک وجود پر فیض و ذخیره بزرگ الهی است، که برای بر چیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و بر افراشتن پرچم عدل و داد، نگاهداری شده است.

و از اینجا، روشن می شود: چه حق بزرگی این شخصیت های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و «اولوا بقیه ها» بر جوامع بشری دارند; چرا که آنها رمز بقاء و حیات ملت ها و نجات آنها از نابودی و هلاکتند!

* * *

۲ ـ جامعه در مسیر اصلاح، حق بقاء دارد

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می کند، این است که: قرآن می گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی کند، در حالی که اهلش «مصلح» باشند.

توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می سازد که، تنها «صالح» بودن، ضامن بقاء نیست، بلکه اگر جامعه ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد، او نیز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست، و به زودی از میان خواهد رفت.

به تعبیر دیگر، هر گاه جامعه ای ظالم بود، اما به خود آمده و در صدد اصلاح باشد چنین جامعه ای می ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند.

---

۱ ـ هود، آیه ۸۶.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۹۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳ ـ لذت پرستی سرچشمه انحرافات

نکته سوم این که، یکی از سرچشمه های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش ها ذکر شده، که در قرآن از آن تعبیر به «اتراف» می شود.

این تنعم و تلذذ بی قید و شرط، سرچشمه انواع انحرافاتی است که در طبقات مرفه جامعه ها به وجود می آید; چرا که مستی شهوت، آنها را از پرداختن به ارزش های اصیل انسانی و درک واقعیت های اجتماعی باز می دارد، و غرق عصیان و گناه می سازد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١١٨ وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لایَزالُونَ مُخْتَلِفینَ
١١٩ إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لاَمْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعینَ

ترجمه:

١١٨ ـ و اگر پروردگارت می خواست، همه مردم را یک امّت قرار می داد; ولی آنها همواره مختلفند.

١١٩ ـ مگر کسی را که پروردگارت رحم کند! و برای همین (پذیرش رحمت) آنها را آفرید! و فرمان پروردگارت قطعی شده که: جهنم را از همه (سرکشان و طاغیان) جنّ و انس پر خواهم کرد!

تفسیر:

تفاوت و اختلاف انسان ها

در نخستین آیه مورد بحث، به یکی از سنن آفرینش که در واقع زیر بنای سایر مسائل مربوط به انسان است اشاره شده، و آن مسأله اختلاف و تفاوت در ساختمان روح و جسم و فکر و ذوق و عشق انسان ها، و مسأله آزادی اراده و اختیار است.

می فرماید: «اگر خدا می خواست، همه مردم را امت واحده قرار می داد، ولی خداوند چنین کاری را نکرده و همواره انسان ها با هم اختلاف دارند» (وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لایَزالُونَ مُخْتَلِفینَ).

تا کسی تصور نکند تأکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل بر این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که، او قادر بر این نبود که همه آنها را در یک مسیر و در یک برنامه معین قرار دهد.
آری، هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام، همه انسان ها را یکنواخت و مؤمن به حق و مجبور بر قبول ایمان بیافریند.
ولی، نه چنین ایمانی فایده ای داشت، و نه چنان اتحاد و هماهنگی.
ایمان اجباری که از روی انگیزه های غیر ارادی برخیزد، نه دلیل بر شخصیت است، نه وسیله تکامل، و نه موجب پاداش و ثواب، درست به این می ماند که، خداوند زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه، به دنبال جمع آوری شیره گل ها می رود، و پشه مالاریا را آن چنان قرار داده، که تنها در مرداب ها لانه می کند و هیچ کدام در این راه از خود اختیاری ندارند.
اصولاً، ارزش و امتیاز انسان و مهم ترین تفاوت او با موجودات دیگر، داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است، همچنین داشتن ذوق ها و سلیقه ها و اندیشه های گوناگون و متفاوت، که هر کدام بخشی از جامعه را می سازد، و بُعدی از ابعاد آن را تأمین می کند.
از طرفی، هنگامی که آزادی اراده آمد، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب، طبیعی است، اختلافی که سبب می شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را، مگر این که انسان ها تربیت شوند و در دامان رحمت پروردگار، و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند، در این هنگام با تمام تفاوت هائی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار ، در راه حق گام خواهند گذارد، هر چند در همین مسیر نیز تفاوت هائی خواهند داشت.

* * *

به همین جهت، در آیه بعد، می فرماید: مردم در پذیرش حق با هم اختلاف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دارند، «مگر آنها که مشمول رحمت پروردگارند» (إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ).

ولی این رحمت الهی، مخصوص گروه معینی نیست، همه می توانند (به شرط این که بخواهند) از آن استفاده کنند، اصلاً «خداوند مردم را برای پذیرش این رحمت و موهبت آفریده» (وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ).

آنها که بخواهند در زیر این چتر رحمت الهی قرار بگیرند، راه برای آنها باز است، رحمتی که از طریق تشخیص عقل، هدایت انبیاء و کتب آسمانی به همه مردم افاضه شده است.

و هر گاه، از این رحمت و موهبت استفاده کنند، درهای بهشت و سعادت جاویدان به روی آنها گشوده خواهد شد.

در غیر این صورت، «فرمان خدا صادر شده است که جهنم را از سرکشان و طاغیان جن و انس پر می کنم» (وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لاَ َمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعین).

* * *

نکته ها:

۱ ـ آزادی اراده

اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء آزادی اراده است، و اصولاً بدون آن انسان حتی یک گام در مسیر تکامل (تکامل انسانی و معنوی) پیش نخواهد رفت.

به همین دلیل، در آیات متعددی از قرآن تأکید شده است، اگر خداوند می خواست، همه را به اجبار هدایت می کرد، اما چنین نخواست.

کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه، و علامت گذاری، و هشدار دادن در برابر بیراهه، و تعیین کردن راهبر، و برنامه طیّ طریق است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قرآن می گوید: إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى!: «بر ما نشان دادن راه است».(۱)

و نیز، می گوید: إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ: «تو فقط یادآوری کننده ای، نه اجبارکننده».(۲)

و در سوره «شمس» آیه ۸ می فرماید: فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها: «خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد».

و نیز، در سوره «انسان» آیه ۳ می خوانیم: إِنّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً: «ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکرگذاری می کند و یا کفران»؟

بنابراین، آیات مورد بحث، از روشن ترین آیاتی است که بر آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر تأکید می کند، و دلیل بر آن است که تصمیم نهائی با خود انسان است.

* * *

۲ ـ هدف آفرینش

درباره «هدف آفرینش» در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است، که در حقیقت هر کدام به یکی از ابعاد این هدف اشاره می کند، از جمله: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ: «من جن و انس را نیافریدم مگر این که مرا پرستش کنند».(۳) یعنی در مکتب بندگی و عبادت «تکامل» یابند، و به عالی ترین مقام انسانیت در این مکتب برسند.

در جای دیگر، می خوانیم: الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً: «آن خدائی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید» (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل).(٤)

---

۱ ـ لیل، آیه ۱۲.

۲ ـ غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

۳ ـ ذاریات، آیه ٥٦.

٤ ـ ملک، آیه ۲.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و در آیه مورد بحث، می فرماید: وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ: «برای پذیرش رحمت، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری، مردم را آفرید».

همان گونه که ملاحظه می کنید، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود، و آن پرورش، هدایت، پیشرفت و تکامل انسان ها است، که هدف نهائی آفرینش محسوب می شود.

هدفی که بازگشتش به خود انسان است، نه به خدا، زیرا او وجودی است بی نهایت از تمام جهات، و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد، تا بخواهد با آفرینش خلق، کمبود و نیازی را برطرف سازد.

* * *

۳ ـ تأکید مجدد بر اختیار

در ذیل آیه اخیر، فرمان مؤکّد خداوند، دائر به پر کردن جهنم از جن و انس را می خوانیم، ولی بدیهی است این فرمان حتمی، تنها یک شرط دارد، و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی، و پشت پا زدن به هدایت و راهنمائی فرستادگان او است، و به این ترتیب، این آیه نه تنها دلیل بر مکتب جبر نخواهد بود، بلکه تأکید مجددی است بر اختیار.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۱۲۰ وَ كُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنينَ

۱۲۱ وَ قُلْ لِلَّذينَ لايُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنّا عامِلُونَ

۱۲۲ وَ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ

۱۲۳ وَ لِلّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۲۰ ـ ما از هر یک از سرگذشت های انبیاء برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم; (واراده ات قوی گردد.) و در این (اخبار و سرگذشت ها،) برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است.

۱۲۱ ـ و به آنها که ایمان نمی آورند، بگو: «هر چه در قدرت دارید، انجام دهید! ما هم انجام می دهیم!

۱۲۲ ـ و انتظار بکشید! ما هم منتظریم»!

۱۲۳ ـ و (آگاهی از) غیب (و اسرار نهان) آسمان ها و زمین، تنها از آن خداست; و همه کارها به سوی او باز گردانده می شود! پس او را پرستش کن! و بر او توکّل نما! و پروردگارت از کارهائی که می کنید، هرگز غافل نیست!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

آثار چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینیان

در این آیات ـ که سوره «هود» با آن پایان می پذیرد ـ یک نتیجه گیری کلّی از مجموع بحث های سوره بیان شده است، و از آنجا که قسمت عمده این سوره داستان های عبرت انگیز پیامبران و اقوام پیشین بود، نتایج گران بهای ذکر این داستان ها را در چهار موضوع خلاصه می کند:

نخست می گوید: «ما بخش سرگذشت های گوناگون پیامبران را برای تو بیان کردیم، تا قلبت را محکم کنیم و اراده ات را قوی و ثابت» (وَ كُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ).

کلمه «كُلاًّ» اشاره به تنوع این سرگذشت ها است، که هر کدام به نوعی از جبهه گیری ها در برابر انبیاء اشاره می کند، و نوعی از انحرافات و نوعی از مجازات ها را، و این تنوع، اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسان ها می اندازد.

تثبیت قلب پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تقویت اراده او که در این آیه به آن اشاره شده، یک امر کاملاً طبیعی است; زیرا مخالفت های سرسختانه دشمنان لجوج و بی رحم، خواه، و ناخواه در قلب پیامبر(صلی الله علیه وآله) اثر می گذاشت، چرا که او هم انسان و بشر بود.

اما برای این که هرگز کمترین گرد و غبار نومیدی و یأس بر قلب پاک او ننشیند، و اراده آهنینش از این مخالفت ها و کارشکنی ها به ضعف نگراید، خداوند داستان های انبیاء، مشکلات کار آنها، و مقاومت هایشان را در برابر اقوام لجوج، و پیروزی آنها را یکی پس از دیگری شرح می دهد، تا روح و دل پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و همچنین مؤمنانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قوی تر از روز قبل باشد.

آنگاه، به دومین نتیجه بزرگ بیان این داستان ها اشاره کرده، می گوید: «در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

این اخبار پیامبران حقایق و واقعیت های مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی، همگی برای تو آمده است» (وَ جائَکَ فی هذِهِ الْحَقُّ).(١)

سومین و چهارمین اثر چشمگیر بیان این سرگذشت ها، آن است که «برای مؤمنان موعظه، اندرز و تذکر و یادآوری است» (وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنینَ).

جالب این که: نویسنده «المنار» در ذیل این آیه می گوید: در این آیه معجزه ایجاز و اختصار آن چنان است که گوئی تمام اعجاز سرگذشت های گذشته را در خود جمع کرده، و با چند جمله کوتاه، همه فوائد آنها را بیان نموده است.

به هر حال، این آیه، بار دیگر تأکید می کند که تواریخ قرآن را نباید سرسری شمرد، و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد; چرا که مجموعه ای است از بهترین درس های زندگی در تمام زمینه ها و راهگشائی است برای همه انسان های «امروز» و «فردا».

* * *

پس از آن، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد، تو نیز در مقابل سرسختی ها و لجاجت های دشمن همان بگو که بعضی از پیامبران پیشین به این افراد می گفتند: «به آنها که ایمان نمی آورند بگو هر چه در قدرت دارید انجام دهید، و از هیچ کاری فرو گذار نکنید، ما هم آنچه در توان داریم انجام خواهیم داد» (وَ قُلْ لِلَّذینَ

---

١ ـ از آنچه در بالا گفته شد، معلوم شد مرجع ضمیر «هذِهِ» همان «انباء الرسل» است، و با توجه به نزدیکی این مرجع ضمیر، و ذکر آن در عبارت، و تناسب آن با بحث هائی که در این آیه آمده، بازگشت ضمیر به چنین مرجعی کاملاً روشن است.

اما احتمالات دیگری از قبیل این که مشارالیه، «دنیا» یا خصوص «آیات قبل» بوده باشد، بعید به نظر می رسد.

و این که بسیاری از مفسران گفته اند: مشارالیه «سوره» است، قابل تطبیق بر آنچه گفتیم می باشد; زیرا قسمت عمده سوره ای که گذشت، شرح سرگذشت پیامبران پیشین بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لایُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنّا عامِلُونَ).

* * *

«شما در انتظار باشید، و ما هم انتظار می کشیم، تا ببینیم کدامین پیروز می شوند، و کدامین شکست می خورند» (وَ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ).

شما در انتظار خام شکست ما باشید، و ما در انتظار واقعی عذاب الهی برای شما هستیم، که یا از دست ما خواهید کشید، و یا مستقیماً از طرف خدا!

این گونه تهدیدها، که به صورت «امر» ذکر می شود، در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، مانند: اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیر: «هر کار می خواهید بکنید، خدا از اعمال شما آگاه است».(١)

و در مورد شیطان می خوانیم: وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِک: «با صدای خود آنها را به حرکت در آور و لشگر سواره و پیاده خود را به سوی آنها بفرست».(٢)

بدیهی است، هیچ یک از این صیغه های امر، برای وادار کردن به کار نیست، بلکه همه آنها جنبه تهدید دارد.

* * *

آخرین آیه این سوره، به بیان «توحید» (توحید علم و توحید افعال و توحید عبادت) می پردازد، همان گونه که آیات آغاز این سوره از حکمت و علم خداوند و توحید عبادت سخن می گفت.

در حقیقت، در این آیه انگشت روی سه شعبه از توحید گذاشته شده است، نخست «توحید علمی» پروردگار، می فرماید: «غیب آسمان ها و زمین مخصوص خدا است، و او است که از همه اسرار آشکار و نهان با خبر است»

---

١ ـ فصلت، آیه ٤٠.

٢ ـ اسراء، آیه ٦٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(وَ لِلّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ).

و غیر او علمش محدود، و در عین محدودیت از ناحیه تعلیم الهی است، بنابراین، علم نامحدود، آن هم علم ذاتی، نسبت به تمام آنچه در پهنه زمین و آسمان قرار دارد، مخصوص ذات پاک پروردگار است.

و از سوی دیگر، زمام تمام کارها در کف قدرت او است، «همه چیز به سوی او باز می گردد» (وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الأَمْرُ کُلُّهُ).

و این مرحله «توحید افعالی» است.

سپس، نتیجه می گیرد: اکنون که آگاهی نامحدود و قدرت بی پایان، مخصوص ذات پاک او است، و بازگشت هر چیز به سوی او می باشد، «بنابراین تنها او را پرستش کن» (فَاعْبُدْهُ).

«و فقط بر او توکّل نما» (وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ).

و این مرحله «توحید عبادت» است.

و از آنچه نافرمانی، سرکشی، طغیان و گناه است، بپرهیز; چرا که «پروردگار تو از آنچه انجام می دهید غافل نیست» (وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ علم غیب مخصوص خدا است

همان گونه که در جلد هفتم، ذیل آیه ۱۸۸ سوره «اعراف» و در جلد پنجم ذیل آیه ۵۰ سوره «انعام» مشروحاً بیان کردیم، جای تردید نیست که آگاهی بر اسرار نهان و اسرار گذشته و آینده مخصوص خداوند است، آیات مختلف قرآن نیز، بر این حقیقت گواهی می دهد، او در این صفت تنها است، و هیچ کس شبیه و مانند او نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن، بخشی از علم غیب، به پیامبران نسبت داده شده، و یا در آیات و روایات فراوانی درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام)و ائمه معصومین(علیهم السلام) می خوانیم که: آنها گاهی از حوادث آینده و از اسرار نهان خبر می دادند، باید دانست که آن هم به تعلیم الهی است.

او است که در هر مورد صلاح بداند، قسمتی از اسرار غیب را به بندگان خاصش تعلیم می دهد، اما این علم، نه ذاتی است و نه نامحدود، بلکه از طریق تعلیم الهی است، و محدود به مقداری است که او اراده کرده است.

و با این توضیح، پاسخ تمام بد گویانی که عقیده شیعه را در زمینه علم غیب به باد انتقاد گرفته اند که، پیامبران و امامان را «عالم الغیب» می دانند روشن می گردد.

نه تنها خداوند اسرار غیب را در موارد لازم به پیامبران و امامان تعلیم می دهد، که گاهی به غیر پیامبر و امام نیز چنین تعلیمی می دهد، همان گونه که در داستان مادر موسی در قرآن می خوانیم: خداوند به او گفت «نترس و اندوه به خود راه مده، ما این کودک را به تو باز می گردانیم، و او را از پیامبران قرار می دهیم» (وَ لاتَخافی وَ لاتَحْزَنی إِنّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلین).(١)

حتی، گاهی پرندگان و جانداران دیگر به خاطر ضرورت های زندگی، آگاهی هائی از اسرار نهان و حتی از آینده نسبتاً دور پیدا می کنند، که تصورش برای ما مشکل و پیچیده است، و به این ترتیب، بعضی از مسائلی که برای ما غیب محسوب می شود، برای آنها غیب نیست.

* * *

---

١ ـ قصص، آیه ٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ عبادت مخصوص او است

در آیه فوق، دلیل لطیفی بر اختصاص پرستش به خدا بیان شده است، و آن این که اگر پرستش به خاطر عظمت و صفات جمال و جلال باشد، این صفات، بیش از همه در خدا است، و دیگران در برابر او ناچیزند، بزرگ ترین نشانه عظمت، علم نامحدود و قدرت بی پایان است، که آیه فوق می گوید: هر دو مخصوص او است.

و اگر پرستش، به خاطر پناه بردن در حل مشکلات به معبود باشد، چنین کاری در مورد کسی شایسته است که از همه نیازها و احتیاج های بندگان، و از اسرار غیب و نهان آنها با خبر است، و توانائی بر اجابت دعوت و انجام خواسته ها دارد، و به همین دلیل «توحید صفات»، سبب «توحید عبادت» می گردد (دقت کنید).

* * *

۳ ـ عبادت و توکّل

بعضی از مفسران گفته اند: تمام سیر انسان در طریق عبودیت پروردگار، در دو جمله در آیه فوق خلاصه شده : «فَاعْبُدْهُ وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ»; چرا که عبادت، خواه عبادت جسمانی باشد، مانند عبادات معمولی و یا عبادت روحانی مانند تفکر در عالم آفرینش و نظام اسرار هستی، آغاز این سیر است.

و «توکّل» یعنی: واگذاری مطلق به خدا و سپردن همه چیز به دست او، که یک نوع «فناء فی اللّه» محسوب می شود، آخرین نقطه این سیر می باشد.

در تمام این مسیر، از آغاز تا انتها، توجه به حقیقت «توحید صفات»، رهروان این راه را یاری می دهد، و به تلاش و تکاپوی آمیخته با عشق وا می دارد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پروردگارا! چنان کن که تو را با صفات جلال و جمالت بشناسیم! و چنان کن که با آگاهی به سوی تو حرکت کنیم!

پروردگارا! به ما توفیقی ده که مخلصانه تو را «پرستش» کنیم، و عاشقانه به تو «توکّل» نمائیم!

پروردگارا! در این برهه از زمان، که پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ما مشکلات روز افزون از هر سو ما را احاطه کرده، و دشمنان برای خاموش کردن نور این انقلاب تلاش و کوشش می کنند، تنها امید ما توئی، و تکیه گاه برای حل این مشکلات، ذات پاک تو است!(١)

پروردگارا! این ما نبودیم که راه را تا بدینجا پیمودیم، بلکه تأئیدات آشکار و نهان تو بود که در همه جا، ما را در رسیدن به این مرحله توان بخشید، در باقیمانده راه نیز ما را از این موهبت بزرگ محروم مفرما، و لطف خاصت را از ما دریغ مدار، و به ما نیز توفیق مرحمت کن که بتوانیم این تفسیر را، که دریچه تازه ای به کتاب بزرگ آسمانیت می گشاید به پایان برسانیم!

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعالَمِیْنَ

پایان سوره هود

---

١ ـ اشاره به جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران و تلاش های منافقان و گروه های مختلف به پشتیبانی استکبار جهانی برای شکست انقلاب اسلامی است، ولی به حمد اللّه موفق نشدند و این انقلاب به مصداق کَزَرْع أخْرَجَ شَطْأهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغِیْظَ بِهِمُ الْکُفّارَ: «همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، و به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و زارعان را به شگفتی وامی دارد; این برای آن است که کافران را به خشم آوردا» (فتح، آیه ٢٩) همچنان به پیش می رود و همه ابرقدرت ها اعتراف کرده اند که هیچ تصمیمی در منطقه بدون موافقت جهوری اسلامی ایران امکان پذیر نیست. (اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْد) ٢١ / ٤ / ١٣٨٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

سوره یوسف

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱۱ آیه است

(از آیه ۱ تا ۵۳)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

آغاز سوره یوسف و محتوای آن

قبل از ورود در تفسیر آیات این سوره، ذکر چند امر لازم است:

۱ ـ در این که این سوره در «مکّه» نازل شده است، در میان مفسران، بحث و اشکالی نیست، تنها از «ابن عباس» نقل شده که، چهار آیه آن (سه آیه نخست و آیه هفتم) در «مدینه» نازل گردیده.(۱)

ولی، دقت در پیوند این آیات با آیات دیگر این سوره، نشان می دهد که، نمی توان آنها را از بقیه تفکیک کرد.

بنابراین، احتمال نزول این چهار آیه در «مدینه» بسیار ضعیف است.

* * *

۲ ـ تمام آیات این سوره، جز چند آیه ای که در آخر آن آمده، سرگذشت جالب، شیرین و عبرت انگیز پیامبر خدا یوسف(علیه السلام)را بیان می کند، و به همین دلیل، این سوره به نام «یوسف» نامیده شده است، و به همین جهت، از مجموع ۲۷ بار ذکر نام «یوسف» در قرآن، ۲۵ مرتبه آن در این سوره است، و فقط دو مورد آن در سوره های دیگر (سوره غافر آیه ٣٤ و انعام آیه ٨٤) می باشد.

محتوای این سوره، بر خلاف سوره های دیگر قرآن، همگی به هم پیوسته، و بیان فرازهای مختلف یک داستان است ، که در بیش از ده بخش با بیان فوق العاده گویا، جذاب، فشرده، عمیق و مهیج آمده است.

گر چه، داستان پردازان بی هدف، و یا آنها که هدف های پست و آلوده ای دارند، سعی کرده اند از این سرگذشت آموزنده، یک داستان عشقی محرک برای

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ابتدای سوره ـ تفسیر «صافی»، ابتدای سوره.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

هوس بازان بسازند، و چهره واقعی «یوسف»(علیه السلام) و سرگذشت او را مسخ کنند، و حتی در شکل یک فیلم عشقی، به روی پرده سینما بیاورند.

ولی قرآن که همه چیزش الگو و «اسوه» است، در لابلای این داستان، عالی ترین درس های عفت و خویشتن داری و تقوا، ایمان و تسلط بر نفس را منعکس ساخته، آن چنان که هر انسانی ـ هر چند، بارها آن را خوانده باشد ـ باز به هنگام خواندنش، بی اختیار تحت تأثیر جذبه های نیرومندش قرار می گیرد.

و به همین جهت، قرآن نام زیبای «أَحْسَنَ الْقَصَص» (بهترین داستان ها) را بر آن گذارده است، و در آن برای «أُولُوا الأَلْباب» (صاحبان مغز و اندیشه) عبرت ها بیان کرده است.

* * *

۳ ـ دقت در آیات این سوره، این واقعیت را برای انسان روشن تر می سازد که، قرآن در تمام ابعادش معجزه است; چرا که قهرمان هائی که در داستان ها معرفی می کند ـ قهرمان های واقعی و نه پنداری ـ هر کدام در نوع خود بی نظیرند.

ابراهیم، قهرمان بت شکن، با آن روح بلند و سازش ناپذیر در برابر طاغوتیان.

نوح، آن قهرمان صبر، استقامت، پایمردی و دلسوزی، در آن عمر طولانی و پربرکت.

موسی، آن قهرمان تربیت یک جمعیت لجوج، در برابر یک طاغوت عصیانگر.

و یوسف، آن قهرمان پاکی، پارسائی و تقوا، در برابر یک زن زیبای هوس باز و حیله گر.

و از این گذشته، قدرت بیان وحی قرآنی در این داستان آن چنان تجلّی کرده، که انسان را به حیرت می اندازد; زیرا این داستان چنان که می دانیم، در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاره ای از موارد به مسائل بسیار باریک عشقی منتهی می گردد، و قرآن بی آن که آنها را درز بگیرد، و از کنار آن بگذرد، تمام این صحنه ها را با ریزه کاری هایش طوری بیان می کند که، احساس منفی و نامطلوب در خواننده و شنونده ایجاد نگردد، در متن تمام قضایا وارد می شود، اما در همه جا اشعه نیرومندی از تقوا و پاکی، بحث ها را احاطه کرده است.

* * *

٤ ـ داستان یوسف(علیه السلام) قبل از اسلام، و بعد از آن

بدون شک، قبل از اسلام نیز داستان یوسف، در میان مردم مشهور و معروف بوده است; چرا که در «تورات» در چهارده فصل از «سفر پیدایش» این داستان مفصلاً ذکر شده است.(۱)

البته، مطالعه دقیق این چهارده فصل، نشان می دهد، آنچه در «تورات» آمده، تفاوت های بسیاری با قرآن مجید دارد، و مقایسه این تفاوت ها نشان می دهد: تا چه حدّ، آنچه در قرآن آمده پیراسته، خالص و خالی از هر گونه خرافه می باشد، و این که قرآن به پیامبر می گوید: «پیش از این از آن غافل بودی» (بنابراین که منظور از احسن القصص، داستان یوسف باشد) اشاره به عدم آگاهی پیامبر از واقعیت خالص این سرگذشت عبرت انگیز است.

از «تورات» کنونی، چنین بر می آید، «یعقوب هنگامی که پیراهن خون آلود «یوسف» را دید چنین گفت: این قبای پسر من است، و جانور درنده او را خورده، یقین که یوسف دریده شده است ـ پس یعقوب جامه های خود را درید و پلاس به کمرش بست و روزهای بسیاری از برای پسرش نوحه گری نمود ـ و تمامی پسران و تمامی دخترانش از برای تسلی دادن به او برخاستند، اما او را

---

۱ ـ «سفر پیدایش»، فصل ۳۷ تا ۵۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تسلی گرفتن امتناع نمود و گفت: به پسر خود به قبر، محزوناً فرود خواهم رفت».(۱)
در حالی که، قرآن می گوید: یعقوب با هوشیاری و فراست از دورغ فرزندان آگاه شد، و در این مصیبت جزغ و فزع و بی تابی نکرد، بلکه آن چنان که سنت انبیاء است، با آن مصیبت برخورد صبورانه ای داشت، هر چند قلبش می سوخت و اشکش جاری می شد، و طبعاً از کثرت گریه چشمش را از دست داد، ولی به تعبیر قرآن، با صبر جمیل و با خویشتن داری (کظیم) سعی کرد از کارهائی، همچون دریدن جامه و نوحه گری و پلاس به کمر بستن، که علامت عزاداری مخصوص بود خودداری کند.
به هر حال، بعد از اسلام نیز این داستان در نوشته های مورخین شرق و غرب، گاهی با شاخ و برگ های اضافی آمده است، در شعر فارسی، نخستین قصه «یوسف» و «زلیخا» را به «فردوسی» نسبت می دهند، و پس از او «یوسف و زلیخای» «شهاب الدین عمعق» و «مسعودی قمی» است و بعد از او، «یوسف و زلیخای» «عبدالرحمن جامی» شاعر معروف قرن نهم است.(۲)

* * *

۵ ـ چرا بر خلاف سرگذشت های سایر انبیاء، داستان یوسف(علیه السلام) یک جا بیان شده است؟
از ویژگی های داستان یوسف این است که، همه آن یک جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخش های جداگانه، در سوره های مختلف قرآن پخش گردیده است.

---

۱ ـ «تورات»، سفر پیدایش، فصل ۳۷، شماره ۳۳ ـ ۳۵، صفحه ۵۸، کتاب مقدس، ترجمه به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، تاریخ ۱۹۰٤.
۲ ـ «کشف الظنون حاج خلیفه»، جلد ۲، صفحه ٦٦١ ـ (مونس العشاق ترکی منظوم فی قصهٔ یوسف(علیه السلام)مع زلیخا... لعبد المجید الشاعر القریمی، کشف الظنون، جلد ۲، صفحه ۱۹۱۱، دار احیاء التراث العربی).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این ویژگی، به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان، با توجه به وضع خاصی که دارد، پیوند اساسی آن را از هم می برد، و برای نتیجه گیری کامل، همه باید یک جا ذکر شود، فی المثل داستان خواب ««یوسف»، و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد، که در آغاز این سوره آمده، بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد.

لذا، در اواخر این سوره می خوانیم: هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند، و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، «یوسف»(علیه السلام)رو به پدر کرده گفت: یا أَبَتِ هذا تَأْویلُ رُؤْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقّاً: «پدرم! این تأویل همان خوابی است که در دوران نوجوانی دیدم، خداوند آن را به واقعیت پیوست».(۱)

این نمونه، پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می سازد، در حالی که داستان های پیامبران دیگر این چنین نیست، و هر یک از فرازهای آن مستقلاً قابل درک و نتیجه گیری است.

یکی دیگر از ویژگی های این سوره، آن است که داستان های سایر پیامبران که در قرآن آمده، معمولاً بیان شرح مبارزاتشان با اقوام سرکش و طغیانگر است، که سرانجام گروهی ایمان می آوردند، و گروه دیگری به مخالفت خود تا سر حدّ نابودی به مجازات الهی ادامه می دادند.

اما در داستان «یوسف»(علیه السلام)، سخنی از این موضوع به میان نیامده است، بلکه بیشتر بیانگر زندگانی خود «یوسف»(علیه السلام)، و عبور او از کوران های سخت زندگی است، که سرانجام به حکومتی نیرومند تبدیل می شود که در نوع خود نمونه بوده است.

* * *

۱ ـ یوسف، آیه ۱۰۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٦ ـ فضیلت تلاوت این سوره

در روایات اسلامی، برای تلاوت این سوره، فضائل مختلفی آمده است، از جمله در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ یُوسُفَ فِی کُلِّ یَوْمأوْ فِی کُلِّ لَیْلَةٍ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ جَمالُهُ مِثْلُ جَمالِ یُوسُفَ وَ لایُصِیبُهُ فَزَعٌ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ کانَ مِنْ خِیارِ عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ:

«هر کس سوره یوسف را در هر روز و یا در هر شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز بر می انگیزد، در حالی که زیبائیش همچون زیبائی یوسف است، و هیچ گونه ناراحتی روز قیامت به او نمی رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود».(١)

بارها گفته ایم: روایاتی که در بیان فضیلت سوره های قرآن آمده، به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست، بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر، و تفکری است سر آغاز عمل، و با توجه به محتوای این سوره، روشن است که اگر کسی برنامه زندگی خود را از آن بگیرد، و در برابر طوفان های شدید شهوت، مال، جاه و مقام، خویشتن داری کند، تا آنجا که سیاه چال زندان را، توأم با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد، چنین کسی زیبائی روح و جان او، همانند زیبائی «یوسف»(علیه السلام) است، و در قیامت که هر چیز در درون است آشکار می گردد، جمال خیره کننده ای پیدا خواهد کرد، و در صف بندگان صالح خدا خواهد بود.

لازم به تذکر است که، در چند حدیث از تعلیم دادن این سوره به زنان نهی شده است،(٢) شاید به این دلیل که آیات مربوط به «همسر عزیز مصر» و زنان

---

١ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٦، صفحه ٢٥١، حدیث ٧٨٦٤ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٨٩، صفحه ٢٧٩.

٢ ـ «الفقیه»، جلد ١، صفحه ٣٧٤، حدیث ١٠٨٩ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ٦، صفحه ١٨٥، حدیث ٧٦٨٦ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ١٠٠، صفحه ٢٥٥.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

هوس باز مصری، با تمام عفت بیانی که در آن رعایت شده، برای بعضی از زنان ممکن است تحریک کننده باشد، و به عکس، تأکید شده است سوره «نور» (که مشتمل بر آیات حجاب است) به آنها تعلیم گردد.

ولی اسناد این روایات، روی هم رفته چندان قابل اعتماد نیست، و به علاوه در بعضی از روایات، عکس این مطلب دیده می شود، و در آن، تشویق به تعلیم این سوره به خانواده ها شده است،(۱) از این گذشته دقت در آیات این سوره، نشان می دهد: نه تنها هیچ نقطه منفی برای زنان در آن وجود ندارد، بلکه ماجرای زندگی آلوده همسر عزیز مصر، درس عبرتی است، برای همه آنهائی که گرفتار وسوسه های شیطانی می شوند.

* * *

۱ ـ «مستدرک»، جلد ٤، صفحه ۳٤۲، حدیث ٤۸٤٥ ـ ٤۷ ـ «مجمع البیان»، ابتدای سوره، قسمت فضل سوره.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١ الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ
٢ إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ
٣ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

١ ـ الر، آن آیات کتاب آشکار است!

٢ ـ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید)!

٣ ـ ما بهترین سرگذشت ها را از طریق این قرآن ـ که به تو وحی کردیم ـ بر تو بازگو می کنیم; و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!

تفسیر:

«أحسن القصص» در برابر تو است

این سوره نیز، با حروف مقطعه (الف ـ لام ـ راء) آغاز شده است، که نشانه ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پر محتوا، از ساده ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می باشد (الر).

درباره حروف مقطعه قرآن، تا کنون در سه مورد (آغاز سوره بقره و آل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمران و اعراف) به قدر کافی بحث کرده ایم، و ضرورتی برای تکرار نیست، و دلالت آنها را بر عظمت قرآن ثابت کردیم.

و شاید، به همین دلیل است که بعد از ذکر حروف مقطعه، بلافاصله اشاره به عظمت قرآن می کند و می گوید: «اینها آیات کتاب مبین است» کتابی روشنی بخش، آشکارکننده حق از باطل، نشان دهنده صراط مستقیم و راه پیروزی و نجات (تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ).

جالب توجه این که، در این آیه از اسم اشاره به دور (تِلْکَ) استفاده شده است، که نظیر آن در آغاز سوره «بقره» و بعضی از سوره های قرآن داشتیم، و گفتیم: این گونه تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است، یعنی آن چنان بلند و والا است که گوئی در نقطه دوردستی قرار گرفته، در اوج آسمان ها، در اعماق فضای بی کران، که برای رسیدن به آن باید تلاش و کوشش وسیعی انجام داد، نه همچون مطالب پیش پا افتاده، که انسان در هر قدم با آن روبرو می شود.

(نظیر این تعبیر در ادبیات فارسی نیز داریم، که در حضور یک شخص بلند پایه می گویند: آن جناب... آن مقام محترم...).

* * *

پس از آن، هدف نزول این آیات را چنین بیان می کند:

«ما آن را قرآن عربی فرستادیم، تا شما آن را به خوبی درک کنید» (إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

هدف، تنها قرائت، تلاوت و تیمن و تبرک با خواندن آیات آن نیست، بلکه هدف نهائی درک است، درکی نیرومند و پر مایه، که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند.

اما عربی بودن قرآن، علاوه بر این که زبان عربی ـ به شهادت آنها که اهل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مطالعه در زبان های مختلف جهانند ـ آن چنان زبان وسیعی است که می تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاری های سخنان خدا را باز گو کند، مسلّم است که اسلام از جزیره «عربستان»، از یک کانون تاریکی، ظلمت، توحش و بربریت طلوع کرد، و در درجه اول، می بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آن چنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی سواد، دور از علم و دانش را تعلیم دهد، و در پرتو تعلیمش آنان را دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آئین در سایر مناطق جهان به وجود آورد.

البته، قرآن با این زبان، برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود); زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آن را بفهمند نداریم، ولی این مانع از آن نخواهد بود که سایر مردم جهان موظف باشند حداقل از ترجمه های آن بهره گیرند، و یا از آن بالاتر با آشنائی تدریجی به این زبان، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند.

به هر حال، تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده، پاسخی است به آنها که پیامبر(صلی الله علیه وآله) را متهم می کردند که، او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته، و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است.

ضمناً، این تعبیرات پی در پی، این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می آورد که، همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند، از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس می فرماید: «ما نیکوترین قصه ها را از طریق وحی و فرستادن این قرآن برای تو بازگو می کنیم، هر چند پیش از آن، از آن غافل بودی» (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ).

بعضی از مفسران، معتقدند: «أَحْسَنَ الْقَصَص» اشاره به مجموعه قرآن است، و جمله «بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ» را قرینه بر آن می دانند، و «قصه» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه، از نظر ریشه لغت، به معنی جستجو از آثار چیزی است، و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن قصه می گوید، و از آنجا که به هنگام شرح و بیان یک موضوع، کلمات و جمله ها پی در پی بیان می شوند، این کار را «قصه» نامیده اند.

حال، خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیح ترین و بلیغ ترین الفاظ را، با عالی ترین و عمیق ترین معانی آمیخته ـ که از نظر ظاهر زیبا و فوق العاده شیرین و گوارا، و از نظر باطن بسیار پر محتوا است ـ احسن القصص نامیده.

در روایات متعددی نیز، مشاهده می کنیم: این تعبیر درباره مجموعه قرآن به کار رفته است،(۱) هر چند این روایات، به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است (دقت کنید).

مثلاً در حدیثی که «علی بن ابراهیم» از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده، می خوانیم: وَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ هذَا الْقُرآنُ: «بهترین قصه ها این قرآن است».(۲)

در کتاب «روضه کافی» در خطبه ای از امیر مؤمنان علی(علیه السلام)چنین نقل شده:

---

۱ ـ «کافی»، جلد ۳، صفحه ٤۲۳، حدیث ٦ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «بحار الانوار»، جلد ۷٤، صفحات ۱۳۵ و ۲۹۲.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۲۱۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

إِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ أَبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَ أَنْفَعَ التَّذَكُّرِ كِتابُ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: «بهترین داستان ها، رساترین موعظه ها و سودمندترین تذکرها، کتاب خداوند متعال است».(١)

ولی، پیوند آیات آینده که سرگذشت «یوسف»(علیه السلام) را بیان می کند، با آیه مورد بحث، آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می شود که خداوند داستان «یوسف»(علیه السلام) را «احسن القصص» نامیده است، و حتی شاید برای بسیاری به هنگام مطالعه آیات آغاز این سوره، غیر از این معنی به ذهن نیاید.

اما بارها گفته ایم مانعی ندارد این گونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن به طور عموم احسن القصص است، و هم داستان «یوسف»(علیه السلام) به طور خصوص.

چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با این که در فرازهای هیجان انگیزش ترسیمی از عالی ترین درس های زندگی است.

حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می کنیم.

سرنوشت شوم حسودان را با چشم خود می بینیم، و نقشه های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می کنیم.

ننگ بی عفتی، عظمت و شکوه پارسائی و تقوا را در لابلای سطورش مجسم می بینیم.

منظره تنهائی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه.

شب ها و روزهای یک زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان.

تجلّی نور امید از پس پرده های تاریک یأس و نومیدی.

---

١ ـ «کافی»، جلد ٨، صفحه ١٧٥ ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٤، صفحه ٣٥٤.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بالاخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع، که نتیجه آگاهی و امانت است، همه، در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می رود.

لحظاتی را که سر نوشت یک ملت با یک خواب پر معنی دگرگون می شود، و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می یابد.

و ده ها درس بزرگ دیگر در این داستان منعکس شده است; چرا احسن القصص نباشد؟!

منتها احسن القصص بودن سرگذشت «یوسف»(علیه السلام)، به تنهائی کافی نیست، مهم این است که در ما آن چنان شایستگی باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم.

بسیارند کسانی که هنوز به داستان «یوسف»(علیه السلام) به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سدّ جوع می نگرند.

و هنوز بسیارند کسانی که با دادن شاخ و برگ های دروغین به این داستان، سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است، و گرنه اصل داستان همه گونه ارزش های والای انسانی را در خود جمع کرده است، و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت، و به گفته شاعر شیرین سخن، گاه در برابر جاذبه های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می کند، که دامنش از دست می رود»!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نقش داستان در زندگی انسان ها

با توجه به این که، قسمت بسیار مهمی از قرآن، به صورت سرگذشت اقوام پیشین و داستان های گذشتگان بیان شده است، این سؤال برای بعضی پیش می آید که چرا یک کتاب تربیتی و انسانساز این همه تاریخ و داستان دارد؟.

اما توجه به چند نکته علت حقیقی این موضوع را روشن می سازد:

١ ـ تاریخ، آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است، و آنچه را که انسان در ذهن خود با دلائل عقلی ترسیم می کند، در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می یابد، و با توجه به این که مطمئن ترین معلومات آن است که جنبه حسّی داشته باشد، نقش تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی می توان درک کرد.

انسان، با چشم خود در صفحات تاریخ، شکست مرگباری که دامن یک قوم و ملت را بر اثر اختلاف و پراکندگی می گیرد، می بیند، و همین گونه پیروزی درخشان قوم دیگر را در سایه اتحاد و همبستگی.

تاریخ، با زبان بی زبانیش نتایج قطعی و غیر قابل انکار مکتب ها، روش ها، و برنامه های هر قوم و گروهی را بازگو می کند.

داستان های پیشینیان، مجموعه ای است از پرارزش ترین تجربیات آنها، و می دانیم محصول زندگی چیزی جز تجربه نیست.

تاریخ آئینه ای است که تمام قامت جوامع انسانی را در خود منعکس می سازد، زشتی ها، زیبائی ها، کامیابی ها، ناکامی ها، پیروزی ها و شکست ها و عوامل هر یک از این امور را.

به همین دلیل، مطالعه تاریخ گذشتگان، عمر انسان را ـ درست به اندازه عمر آنها ـ طولانی می کند! چرا که مجموعه تجربیات دوران عمر آنها را در اختیار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

انسان می گذارد.

و به همین دلیل، علی(علیه السلام)در آن سخن تاریخی اش، که در لابلای وصایایش به فرزند برومندش کرده، چنین می گوید: أیْ بُنَیَّ إِنِّی وَ إِنْ لَمْ أَکُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ کانَ قَبْلِی فَقَدْ نَظَرْتُ فِی أَعْمالِهِمْ وَ فَکَّرْتُ فِی أَخْبارِهِمْ وَ سِرْتُ فِی آثارِهِمْ حَتّی عُدْتُ کَأَحَدِهِمْ بَلْ کَأَنِّی بِما انْتَهی إِلَیَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلی آخِرِهِم:

«فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را یک جا نداشته ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گوئی همچون یکی از آنها شدم بلکه گوئی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده ام»!.(١)

البته تاریخی که خالی از خرافات، دروغ پردازی ها و تملق ها و ثناخوانی ها و تحریف ها و مسخ ها بوده باشد، ولی متأسفانه این گونه تواریخ کم است، و نقش قرآن را در ارائه نمودن نمونه هائی از تاریخ اصیل نباید از نظر دور داشت.

تاریخی که همچون آئینه صاف باشد، نه کژنما!، تاریخی که تنها به ذکر وقایع نپردازد، به سراغ ریشه ها و نتیجه ها نیز برود.

با این حال، چرا قرآن که یک کتاب عالی تربیت است، در فصول و فرازهای خود تکیه بر تاریخ نکند، و از داستان های پیشینیان، مثال و شاهد نیاورد.

٢ ـ از این گذشته، تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، و انسان در تمام ادوار عمر خود، از سن کودکی تا پیری تحت تأثیر این جاذبه فوق العاده است.

و به همین جهت، قسمت مهمی از ادبیات جهان، و بخش بزرگی از آثار نویسندگان را، تاریخ و داستان تشکیل می دهد.

---

١ ـ «نهج البلاغه»، نامه ٣١ به امام حسن مجتبی(علیه السلام) ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٤، صفحات ٢٠٣ و ٢٢١.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بهترین آثار شعرا و نویسندگان بزرگ، اعم از فارسی زبان و غیر آنها، داستان های آنها است، «گلستان سعدی»، «شاهنامه فردوسی»، «خمسه نظامی» و آثار جذاب نویسندگان معاصر، همچنین آثار هیجان آفرین «ویکتور هوگو» فرانسوی، «شکسپیر» انگلیسی، و «گوته» آلمانی، همه در صورت داستان عرضه شده است.

داستان، چه به صورت نظم باشد یا نثر، و یا در شکل نمایشنامه و فیلم عرضه شود، اثری در خواننده و بیننده می گذارد که استدلالات عقلی هرگز قادر به چنان تأثیر نیست.

دلیل این موضوع، شاید آن باشد که انسان قبل از آن که، عقلی باشد، حسّی است، و بیش از آنچه به مسائل فکری می اندیشد در مسائل حسی غوطهور است.

مسائل مختلف زندگی، هر اندازه از میدان حس دور می شوند و جنبه تجرد عقلانی به خود می گیرند، ثقیل تر، سنگین تر و دیرهضم تر می شوند.

و از این رو، می بینیم همیشه برای جاافتادن استدلالات عقلی از مثال های حسّی استمداد می شود، و گاهی ذکر یک مثال مناسب و به جا تأثیر استدلال را چندین برابر می کند.

و لذا دانشمندان موفق آنها هستند که تسلط بیشتری بر انتخاب بهترین مثال ها دارند.

و چرا چنین نباشد، در حالی که استدلال های عقلی بالاخره برداشت هائی از مسائل حسّی، عینی و تجربی است.

۳ ـ داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است، بر خلاف استدلالات عقلی که همه در آن یکسان نیستند!

به همین دلیل، کتابی که جنبه عمومی و همگانی دارد، و از عرب بیابانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بی سواد نیمه وحشی گرفته، تا فیلسوف بزرگ و متفکر، همه باید از آن استفاده کنند، حتماً باید روی تاریخ و داستان ها و مثال ها تکیه نماید.

مجموعه این جهات، نشان می دهد: قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان بهترین راه را از نظر تعلیم و تربیت پیموده است.

مخصوصاً با توجه به این نکته که قرآن در هیچ مورد، به ذکر وقایع تاریخی به طور برهنه و عریان نمی پردازد، بلکه، در هر گام از آن نتیجه گیری کرده، و بهره برداری تربیتی می کند، چنان که نمونه هایش را در همین سوره به زودی خواهید دید.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤ إِذْ قالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لي ساجِدينَ

٥ قالَ يا بُنَيَّ لاتَقْصُصْ رُؤْياكَ عَلى إِخْوَتِكَ فَيَكيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبينٌ

٦ وَ كَذلِكَ يَجْتَبيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْويلِ الْأَحاديثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلى آلِ يَعْقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهيمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَليمٌ حَكيمٌ

ترجمه:

٤ ـ (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند»!

٥ ـ گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند; چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است!

٦ ـ و این گونه پروردگارت تو را بر می گزیند; و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد; و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد; به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است»!

تفسیر:

بارقه امید و آغاز مشکلات!

قرآن داستان «یوسف»(علیه السلام) را از خواب عجیب و پر معنی او آغاز می کند;

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می شود.

یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد، و پرده از روی حادثه تازه ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود، اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می کرد.

«یوسف گفت: پدرم! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند، و خورشید و ماه نیز آنها را همراهی می کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند» (إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لی ساجِدینَ).

«ابن عباس» می گوید: «یوسف»(علیه السلام) این خواب را در شب جمعه، که مصادف شب قدر، (شب تعیین سرنوشت ها و مقدرات) بود، دید.(۱)

در این که یوسف(علیه السلام) به هنگام دیدن این خواب، چند سال داشت، بعضی نُه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته اند، قدر مسلّم این است که در آن هنگام بسیار کم سن و سال بود.(۲)

قابل توجه این که: جمله «رَأَیْتُ» به عنوان تأکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است، اشاره به این که من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می کنند، و با شک و تردید از آن سخن می گویند نیستم، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده کردند، در این موضوع شک و تردیدی ندارم.

نکته دیگر این که، ضمیر «هُمْ» که برای جمع مذکر عاقل است، در مورد

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۸.

۲ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۹.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته، همچنین کلمه «ساجِدِین».

اشاره به این که، سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می کنند.

البته روشن است منظور از «سجده» در اینجا خضوع و تواضع می باشد، و گرنه سجده به شکل سجده معمولی انسان ها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

* * *

این خواب هیجان انگیز و معنی دار، یعقوب(علیه السلام) پیامبر را در فکر فرو برد:

خورشید و ماه و ستارگان آسمان! آن هم یازده ستاره، فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف(علیه السلام) سجده کردند، چقدر پر معنی است؟!

حتماً خورشید و ماه، من و مادرش (یا من و خاله اش) می باشیم، و یازده ستاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آن قدر بالا می رود که ستارگان آسمان و خورشید و ماه سر بر آستانش می سایند، آن قدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می شود که آسمانیان در برابرش خضوع می کنند، چه خواب پر شکوه و جالبی؟!.

لذا با لحن آمیخته با نگرانی و اضطراب، اما توأم با خوشحالی به فرزندش چنین «گفت: فرزندم این خوابت را برای برادرانت بازگو مکن»! (قالَ یا بُنَیَّ لاتَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ).

«چرا که آنها برای تو نقشه های خطرناک خواهند کشید» (فَیَکیدُوا لَکَ کَیْداً).

من می دانم: «شیطان برای انسان دشمن آشکاری است» (إِنَّ الشَّیْطانَ لِلإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ).

او منتظر بهانه ای است که وسوسه های خود را آغاز کند، به آتش کینه و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حسد دامن زند، و حتی برادران را به جان هم اندازد.

جالب این که یعقوب(علیه السلام) نگفت: «می ترسم برادران قصد سوئی درباره تو کنند» بلکه آن را به صورت یک امر قطعی و مخصوصاً با تکرار «کَیْد» که دلیل بر تأکید است بیان کرد.

چرا که از روحیات سایر فرزندانش با خبر بود، و حساسیت آنها را نسبت به «یوسف» می دانست، شاید برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی اطلاع نبودند.

به علاوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چندان پیچیدگی نداشت.

از طرفی، این خواب شبیه خواب های کودکانه به نظر نمی رسید، کودک ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند، اما این که ماه و ستارگان به صورت موجوداتی عاقل و با شعور در برابر او سجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست، و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد .

* * *

ولی این خواب تنها بیانگر عظمت مقام «یوسف»(علیه السلام) در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه، نشان می داد: او به مقام نبوت نیز خواهد رسید; چرا که سجده آسمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسمانی او است، و لذا پدرش یعقوب اضافه کرد: «و این چنین پروردگارت تو را بر می گزیند» (وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ).

«و از تعبیر خواب به تو تعلیم می دهد» (وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْویلِ الأَحادیثِ).(۱)

---

۱ ـ «تَأْویل» در اصل به معنی بازگشت دادن چیزی است، و هر کار یا هر سخن به هدف نهائی برسد به آن تأویل می گویند، تحقق خارجی خواب نیز مصداق تأویل است.

«أَحادیثِ» جمع «حدیث» به معنی نقل یک ماجرا است و از آنجا که انسان خواب خود را برای این و آن نقل می کند، در اینجا کنایه از خواب است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تکمیل می کند» (وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ).
«همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد» (کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ).
آری، «پروردگارت عالم است و از روی حکمت کار می کند» (إِنَّ رَبَّکَ عَلیمٌ حَکیمٌ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ رؤیا و خواب دیدن

مسأله رؤیا و خواب دیدن، همیشه از مسائلی بوده است که فکر افراد عادی و دانشمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است.

این صحنه های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرورآفرین و غم انگیز که انسان در خواب می بیند چیست؟!.

آیا اینها مربوط به گذشته است که در اعماق روح انسان لانه کرده؟

و یا تغییرات و تبدیلاتی است که خودنمائی می کنند؟

و یا مربوط به آینده است که به وسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می نماید؟

و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته، بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواست های ارضا نشده است؟

قرآن در آیات متعددی صراحت دارد که، حداقل پاره ای از خواب ها، انعکاسی از آینده دور، یا نزدیک می باشد.

در داستان خواب «یوسف»(علیه السلام) که در آیات فوق خواندیم، همچنین داستان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواب زندانیان، که در آیه ۳٦ همین سوره آمده و داستان خواب ملک و سلطان «مصر» که در آیه ٤۳ خواهد آمد، به چند نمونه خواب برخورد می کنیم، که همه آنها از حوادث آینده پرده برداشته است.

بعضی از این حوادث، نسبتاً دور، مانند خواب یوسف(علیه السلام)، که می گویند: بعد از چهل سال به تحقق پیوست.(۱)

و بعضی در آینده نزدیک تر، مانند خواب پادشاه مصر و هم بندهای یوسف(علیه السلام).

در غیر این سوره، اشاره به «خواب های تعبیردار» دیگری نیز شده، مانند رؤیای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که در سوره «فتح» به آن اشاره شده،(۲) و خواب «ابراهیم»(علیه السلام) که در سوره «صافات» آمده است(۳) (این خواب، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت).

جالب این که، در روایتی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: الرُّؤْیا ثَلاثَةٌ بُشْری مِنَ اللّهِ وَ تَحْزِینٌ مِنَ الشَّیْطانِ وَ الَّذِی یُحَدِّثُ بِهِ الإِنْسانُ نَفْسَهُ فَیَراهُ فِی مَنامِهِ:

«خواب و رؤیا سه گونه است: گاهی بشارتی از ناحیه خداوند است، گاه، وسیله غم و اندوه از سوی شیطان، و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می پروراند و آن را در خواب می بیند».(٤)

روشن است، خواب های شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خواب های رحمانی که جنبه بشارت دارد، حتماً باید خوابی باشد که از حادثه مسرت بخش در آینده پرده بردارد.

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۹ و جلد ۵۸، صفحه ۱۵۳.

۲ ـ فتح، آیه ۲۷.

۳ ـ صافات، آیه ۱۰۵.

٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۸، صفحات ۱۸۱ و ۱۹۱ (جلد ١٤، صفحه ٤٤١، چاپ قدیم) ـ بعضی از دانشمندان قسم چهارمی بر این خواب ها افزوده اند، و آن خوابی است که نتیجه مستقیم وضع مزاجی و جسمانی انسان است، و در بحث های آینده به آن اشاره خواهد شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به هر حال، لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤیا ابراز شده، به طور فشرده اشاره کنیم:

درباره حقیقت رؤیا تفسیرهای زیادی شده است که می توان آنها را به دو بخش تقسیم کرد: تفسیر مادّی و تفسیر روحی.

۱ ـ تفسیر مادّی

مادّی ها می گویند: رؤیا چند علت می تواند داشته باشد:

الف ـ ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد.

ب ـ ممکن است یک سلسله آرزوهای بر آورده نشده باعث دیدن خواب هائی شود، همان طور که شخص تشنه، آب در خواب می بیند، و کسی که در انتظار سفر کرده ای است آمدن او را از سفر به خواب می بیند (و از قدیم گفته اند: شتر در خواب بیند پنبه دانه!...).

ج ـ ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند، زیرا مکرر تجربه شده است، کسانی که از دزد وحشت دارند، شب خواب دزد را می بینند (ضرب المثل معروف «دور از شتر بخواب و خواب آشفته نبین» اشاره به همین حقیقت است).

«فروید» و پیروان مکتب او یک نوع تفسیر و تعبیر مادّی دیگری برای خواب دارند:

آنها طی مقدمات مشروحی، اظهار می دارند: خواب و رؤیا عبارت است از: ارضای تمایلات واپس زده و سرکوفته ای که همیشه با تغییر و تبدیل هائی برای فریب «من» به عرصه خودآگاهی روی می آورند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توضیح این که: بعد از قبول این مسأله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است: «بخش آگاه» یعنی آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد.

و «بخش ناآگاه» یعنی آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده است.

می گویند: بسیار می شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانسته ایم آنها را ارضا کنیم، و در ضمیر باطن ما جای گرفته اند، به هنگام خواب که سیستم خود آگاه از کار می افتد، برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می آورند.

گاهی بدون تغییر منعکس می شوند، همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می کند.

و گاهی تغییر شکل داده و به صورت های مناسبی منعکس می شوند، که در این صورت نیاز به تعبیر دارند.

بنابراین «رؤیاها» همیشه مربوط به گذشته است، و از آینده هرگز خبر نمی دهد، تنها می توانند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند، و به همین جهت برای درمان بیماری های روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می شود که از خواب های بیمار کمک می گیرند.

بعضی از دانشمندان غذاشناس، میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذائی بدن» رابطه قائل هستند، و معتقدند: مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دندانش «خون» می چکد، لابد ویتامین «ث» بدن او کم شده است!

و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته، معلوم می شود گرفتار کمبود ویتامین «ب» شده است!!.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ تفسیر روحی

و اما فلاسفه روحی، تفسیر دیگری برای خواب ها دارند، آنها می گویند، خواب و رؤیا بر چند قسم است:

۱ ـ خواب های مربوط به گذشته زندگی، امیال و آرزوها، که بخش مهمی از خواب های انسان را تشکیل می دهد.

۲ ـ خواب های پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت توهّم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه های روانی داشته باشد).

۳ ـ خواب هائی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می دهد.

شک نیست خواب های مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه هائی که انسان در طول زندگی خود دیده است، تعبیر خاصی ندارند.

همچنین خواب های پریشان و به اصطلاح «اضغاث احلام» که نتیجه افکار پریشان، و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی تواند داشته باشد، اگر چه روان شناسان و روان کاوان از آنها به عنوان دریچه ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده، و آنها را کلیدی برای درمان بیماری های روانی می دانند.

بنابراین، تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماری ها است، نه برای کشف حوادث آینده زندگی.

و اما خواب های مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است:

قسمتی خواب های صریح و روشن می باشند که به هیچ وجه تعبیری نمی خواهند، و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب، در آینده دور یا نزدیک، تحقق می پذیرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

دوم خواب هائی است که در عین حکایت از حوادث آینده، بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است.

برای هر یک از این خواب ها نمونه های زیادی وجود دارد، که همه آنها را نمی توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه هائی از آن ذکر شده، که در زندگی خصوصی خود ما، یا کسانی که می شناسیم مکرر رخ داده است، به اندازه ای که هرگز نمی توان همه را معلول تصادف دانست.

خواب های عجیب

در اینجا چند نمونه از خواب هائی که به طرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته، و از افراد مورد اعتماد شنیده ایم یادآور می شویم:

۱ ـ یکی از علمای معروف و کاملاً مورد وثوق «همدان» مرحوم «آخوند ملاّ علی» از مرحوم «آقا میرزا عبدالنبی» که از علمای بزرگ «تهران» بود چنین نقل می کرد: هنگامی که در «سامرا» بودم، هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از «مازندران» برای من فرستاده می شد، و به اعتبار همین موضوع، قبلاً که نیاز پیدا می کردم، قرض هائی می نمودم، و به هنگام وصول آن وجه، تمام بدهی های خود را ادا می کردم.

یک سال به من خبر دادند: امسال وضع محصولات بسیار بد بوده، و بنابراین وجهی فرستاده نمی شود! بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم، ناگهان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم مرا صدا زده فرمود: فلان کس! برخیز در آن دولاب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم.

چیزی نگذشت در خانه را زدند، بعد از ظهر بود، دیدم فرستاده مرحوم «میرزای شیرازی» مرجع بزرگ تقلید شیعیان است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

گفت: میرزا شما را می خواهد. من تعجب کردم در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می خواهد؟

رفتم دیدم در اطاق خود نشسته، (من خواب خود را به کلّی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم «میرزای شیرازی» به من گفت:

«میرزا عبدالنبی» درِ آن دولاب را باز کن و یکصد تومان در آنجا هست بردار، بلا فاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم، خواستم چیزی بگویم، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم.

۲ ـ دوستی که مورد اعتماد است نقل می کرد: نویسنده کتاب «ریحانهٔ الادب»، «مرحوم تبریزی»، فرزندی داشت، دست راست او ناراحت بود (شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد، برای معالجه به «آلمان» برود.

او می گوید: در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است، تقویم را باز کردم، و جریان را با قید روز و ساعت نوشتم، چیزی نگذشت که به «ایران» آمدم، جمعی از بستگان به استقبال من آمدند، دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم، جریان خواب به کلّی از خاطرم رفته بود .

بالاخره تدریجاً به من حالی کردند که: مادرم فوت کرده، بلافاصله به یاد خواب افتادم، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤال کردم، دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود!.

۳ ـ نویسنده معروف اسلامی «سید قطب» در تفسیر خود «فی ظلال القرآن» ذیل آیات مربوط به سوره «یوسف» چنین می نویسد:

اگر من تمام آنچه درباره رؤیا گفته اید را انکار کنم، هیچ گاه نمی توانم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

جریانی را که برای خودم هنگامی که در «آمریکا» بودم واقع شد، انکار نمایم، در آنجا من در خواب دیدم: خواهر زاده ام خون چشمانش را فرا گرفته، قادر به دیدن نیست (خواهرزاده ام با سایر اعضای خانواده ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم، فوراً نامه ای برای خانواده ام به «مصر» نوشتم، و مخصوصاً از وضع چشم خواهر زاده ام سؤال کردم، چیزی نگذشت جواب نامه به دستم رسید، نوشته بودند: چشم او مبتلا به خون ریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست، و هم اکنون مشغول معالجه است.

قابل توجه این که: خون ریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤیت نبود، و تنها با وسائل پزشکی دیدن آن میسر بود، ولی به هر حال از بینائی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم!.

خواب هائی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده، بیش از آن است که حتی افراد دیرباور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند، و یا آنها را حمل بر تصادف کنند.

با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالباً می توانید به نمونه هائی از این خواب ها دست یابید، این گونه خواب ها از طریق «تفسیر مادی رؤیا» هرگز قابل تعبیر نیستند، و تنها با تفسیر فلاسفه روحی، و اعتقاد به استقلال روح می توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدی برای استقلال روح می توان استفاده کرد.(۱)

* * *

۱ ـ «معاد و جهان پس از مرگ»، صفحه ۳۹۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ استفاده یعقوب(علیه السلام) از خواب یوسف(علیه السلام)

در آیات مورد بحث، خواندیم که یعقوب علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران بر حذر داشت، خواب را به طور اجمال برای او تعبیر کرد، و به او گفت: تو برگزیده خداوند خواهی شد و علم تعبیر خواب را به تو خواهد آموخت، و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد.

دلالت خواب «یوسف»(علیه السلام) بر این که او در آینده به مقام های بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملاً قابل درک است، ولی این سؤال پیش می آید: مسأله آگاهی «یوسف»(علیه السلام) از تعبیر خواب در آینده، چگونه از رؤیای «یوسف»(علیه السلام)برای «یعقوب»، کشف شد؟

آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به یوسف داد و کار به خواب او نداشت؟ و یا آن را از همان خواب یوسف کشف کرد؟.

ظاهر این است که: یعقوب این مسأله را از خواب «یوسف»(علیه السلام) فهمید، و این ممکن است از یکی از دو راه بوده باشد:

نخست این که یوسف(علیه السلام) در آن سن و سال کم این خواب را به طور خصوصی و دور از چشم برادران برای پدر نقل کرد (چرا که پدر به او توصیه کرد در کتمان آن بکوشد) و این نشان می دهد یوسف(علیه السلام) نیز از خواب خود احساس خاصی داشت که آن را در جمع مطرح نکرد.

وجود چنین احساسی در کودک کم سن و سالی مانند یوسف، دلیل بر این است که او یک نوع آمادگی روحی برای کشف تعبیر خواب دارد، و پدر احساس کرد با پرورش این آمادگی او در آینده آگاهی وسیعی در این زمینه پیدا خواهد کرد.

دیگر این که ارتباط پیامبران با عالم غیب از چند طریق بوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گاهی از طریق الهامات قلبی.
گاه از طریق نزول فرشته وحی.
و گاه از طریق خواب.
گر چه یوسف(علیه السلام) در آن زمان هنوز به مقام نبوت نرسیده بود، اما وقوع چنین خواب معنی داری برای یوسف(علیه السلام) نشان می داد که او در آینده از این طریق با عالم غیب، ارتباط خواهد گرفت و طبعاً باید تعبیر و مفهوم خواب را بداند تا بتواند چنین رابطه ای داشته باشد.

* * *

۳ ـ حفظ اسرار

از درس هائی که این بخش از آیات به ما می دهد، درس «حفظ اسرار» است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود، ممکن است آینده او یا جامعه اش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار، یکی از نشانه های وسعت روح و قدرت اراده است.
چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت، سرنوشت خویش و یا جامعه ای را به خطر افکنده اند.
و چه بسیار ناراحتی هائی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می آید.
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) می خوانیم: لایَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتّی تَکُونَ فِیهِ ثَلاثُ خِصال سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِیِّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّهِ(علیه السلام) فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَکِتْمانُ السِّرِّ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِیِّهِ فَمُداراةُ النّاسِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِیِّهِ فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر این که سه خصلت داشته باشد: سنّتی از پروردگار، سنّتی از پیامبر و سنّتی از امام و پیشوایش.

اما سنّت پروردگار کتمان اسرار است، اما سنّت پیامبر مدارا با مردم است، و اما سنّت امام شکیبائی در برابر ناراحتی ها و مشکلات می باشد» (البته کتمان سرّ در اینجا بیشتر ناظر به کتمان اسرار دیگران است).(۱)

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: سِرُّکَ مِنْ دَمِکَ فَلایَجْرِیَنَّ مِنْ غَیْرِ أَوْداجِکَ: «اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد».(۲)

* * *

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۳۳٤ (جلد ۷۸، صفحه ۳۳٤) ـ «تحف العقول»، صفحه ٤٤۲ (چاپ جامعه مدرسین) ـ «مستدرک»، جلد ۹، صفحه ۳۷ (چاپ آل البیت) ـ «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲٤۱، حدیث ۲۹ (دار الکتب الاسلامیهٔ) با اندکی تفاوت.

۲ ـ «سفینهٔ البحار»، ماده «کتم» ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۲، صفحه ۷۱ و جلد ۷۵، صفحه ۲۷۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلینَ

۸ إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفی ضَلال مُبین

۹ اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحینَ

۱۰ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لاتَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیّارَةِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ

ترجمه:

۷ ـ در (داستان) یوسف و برادرانش، نشانه ها (ی هدایت) برای سؤال کنندگان بود!

۸ ـ هنگامی که (برادران) گفتند: «یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر، از ما محبوبترند; در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است!

۹ ـ یوسف را بکشید; یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید; تا توجه پدر، فقط به شما باشد; و بعد از آن، (از گناه خود توبه می کنید; و) افراد صالحی خواهید بود»!

۱۰ ـ یکی از آنها گفت: «یوسف را نکشید; و اگر می خواهید کاری انجام دهید، او را در نهانگاه چاه بیفکنید; تا بعضی از قافله ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند)»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

نقشه نهائی

از اینجا جریان درگیری برادران یوسف با یوسف(علیه السلام) شروع می شود:

در آیه نخست، اشاره به درس های آموزنده فراوان این داستان کرده، می گوید: «به یقین در سرگذشت یوسف و برادرانش، نشانه هائی برای سؤال کنندگان بود» (لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلینَ).

در این که: منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند؟ بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع و غیر او) گفته اند: این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند، که در این زمینه پرسش هائی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)می کردند.

ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه ها و درس هائی در این داستان نهفته است».

چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند، با نقشه های حساب شده ای که از حسادت سرچشمه گرفته، برای نابودی یک فرد ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند. اما با همین کار بدون توجه، او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند.

و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می تواند آن را ـ حتی به دست مخالفین آن کار ـ پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند، اما خدا نخواهد، تار موئی از سر او کم نخواهند کرد!

* * *

«یعقوب» دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «یوسف» و «بنیامین» از یک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مادر بودند، که «راحیل» نام داشت،(۱) یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصاً یوسف، محبت بیشتری نشان می داد، زیرا:

اولاً، کوچکترین فرزندان او محسوب می شدند، و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند.

ثانیاً، طبق بعضی از روایات مادر آنها «راحیل» از دنیا رفته بود،(۲) و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصاً در «یوسف»(علیه السلام)، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند.

برادران حسود، بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدائی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشسته «گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می کنیم، و به همین دلیل، باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست (إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبينا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ).(۳)

و به این ترتیب، با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است»! (إِنَّ أَبانا لَفی ضَلال مُبين).

آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی داد در تمام جوانب کار بیندیشند، دلائل اظهار علاقه پدر را نسبت به این دو کودک بدانند; چرا که همیشه منافع خاص هر کس، حجابی بر روی افکار او می افکند، و به قضاوت هائی یک جانبه که نتیجه

---

۱ و ۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۹ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ ـ «عُصْبَةٌ»به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ اند، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وا می دارد.

البته، منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود; چرا که آیات آینده نشان می دهد آنها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند، و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می گرفتند.

* * *

حس حسادت، سرانجام برادران را به طرح نقشه ای وادار ساخت: گرد هم جمع شدند و دو پیشنهاد را مطرح ساختند گفتند: «یا یوسف را بکشید و یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید، تا محبت پدر یکپارچه متوجه شما بشود»! (اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ).

درست است که با این کار احساس گناه و شرمندگی وجدان خواهید کرد، چرا که با برادر کوچک خود این جنایت را روا داشته اید، ولی، جبران این گناه ممکن است; توبه خواهید کرد «و پس از آن جمعیت صالحی خواهید شد»! (وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِینَ).

این احتمال نیز، در تفسیر جمله اخیر داده شده، که منظور آنها این بوده است: بعد از دور ساختن «یوسف»(علیه السلام) از چشم پدر، مناسبات شما با پدر به صلاح می گراید، و ناراحتی هائی که از این نظر داشتید از میان می رود، ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

به هر حال، این جمله، دلیل بر آن است که آنها با این عمل احساس گناه می کردند، و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند، و به همین دلیل، پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه می کردند.

ولی مسأله مهم اینجاست که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است، و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ندامت نمی باشد.

به تعبیر دیگر، توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه، قبل از گناه، توبه نیست.

توضیح این که: بسیار می شود انسان به هنگام تصمیم بر گناه، با مخالفت وجدان روبرو می گردد، و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشروی به سوی گناه ممانعت به عمل می آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد، و راه خود را به سوی گناه باز کند، وجدان و عقیده خود را با این سخن می فریبد، که من پس از انجام گناه بلا فاصله در مقام جبران بر می آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم بلکه، توبه می کنم، به در خانه خدا می روم، اعمال صالح انجام می دهم، و سرانجام آثار گناه را می شویم!.

یعنی همان گونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقائد مذهبی خود طرح می کند.

و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می شود، و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود بر می دارد، برادران یوسف(علیه السلام) نیز از همین راه وارد شدند.

نکته دیگر این که، آنها گفتند: پس از دور ساختن یوسف(علیه السلام)، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ «وَجْهُ» أَبِیکُمْ) و نگفتند: قلب پدر در اختیار شما خواهد آمد (یَخْلُ لَکُمْ «قَلْبُ» أَبِیکُمْ)؛ چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش «یوسف»(علیه السلام) را فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

این احتمال نیز وجود دارد که چون صورت و چشم دریچه قلب است، هنگامی که نگاه پدر متوجه آنها شد، تدریجاً قلب او هم متوجه خواهد شد.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش تر، و یا با وجدان تر بود، به همین دلیل، هم با طرح قتل یوسف مخالفت کرد، و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دور دست که بیم هلاکت در آن بود، و طرح سومی را ارائه نمود و گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید، (به گونه ای که سالم بماند) تا بعضی از راهگذران و قافله ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود (قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لاتَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَةِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلین).

* * *

نکته ها:

۱ ـ «جُبّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ چین نکرده اند، و شاید غالب چاه های بیابانی چنین بوده است، و «غیابت» به معنی نهانگاه داخل چاه است، که از نظرها غیب و پنهان است، این تعبیر گویا اشاره به محلی است که در چاه های بیابانی معمول است، و آن این که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه، محل کوچک طاقچه مانندی درست می کنند، که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند داخل آن بنشیند، و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود، و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند این محل درست پیدا نیست، و به همین جهت، از آن تعبیر به «غیابت» شده است.(۱)

و در محیط ما نیز چنین چاه هائی وجود دارد.

* * *

۲ ـ بدون شک، قصد این پیشنهادکننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود، بلکه هدف این بوده در نهانگاه چاه قرار گیرد

---

۱ ـ اقتباس از تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا سالم به دست قافله ها برسد.

* * *

۳ ـ از جمله «إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِين» چنین استفاده می شود، این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می داد که اصلاً نقشه ای بر ضد «یوسف»(علیه السلام) طرح نشود.

* * *

٤ ـ در این که، نام این فرد چه بوده در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند نام او «روبین» بود، که از همه باهوش تر محسوب می شد، و بعضی «یهودا» و بعضی «لاوی» را نام برده اند.(۱)

* * *

۵ ـ نقش ویرانگر حسد در زندگی انسان ها

درس مهمی، که از این داستان می آموزیم این است که: چگونه حسد می تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد، و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را.

اصولاً، هنگامی که نعمتی به دیگری می رسد، و خود شخص از او محروم می ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می شود:

نخست این که، آرزو می کند همان گونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غبطه» می خوانند، و حالتی است قابل ستایش; چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده ای وا می دارد، و هیچ اثر مخربی در اجتماع ندارد.

دیگر این که، آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تلاش و کوشش بر می خیزد، این همان صفت بسیار مذموم «حسد» است، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وا می دارد، بی آن که تلاش سازنده ای درباره خود کند.

سوم این که، آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند، و این همان صفت «بخل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دیگران لذت ببرد.

چهارم این که، دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت به سر ببرد، و حتی حاضر است آنچه را دارد در اختیار دیگران بگذارد، و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را «ایثار» می گویند، که یکی از مهم ترین صفات برجسته انسانی است.

به هر حال، حسد، تنها برادران یوسف(علیه السلام) را تا سر حدّ کشتن برادرشان پیش نبرد، بلکه گاه می شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وا می دارد.

به همین دلیل، در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده ای دیده می شود.

به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل شده: خداوند «موسی بن عمران» را از حسد نهی کرد و به او فرمود: إِنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعْمَتِی صادٌّ لِقَسْمِیَ الَّذِی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادِی وَ مَنْ یَکُ کَذلِکَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنِّی:

«شخص حسود نسبت به نعمت های من بر بندگانم خشمناک است، و از قسمت هائی که میان بندگانم قائل شده ام، ممانعت می کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».(۱)

---

۱ ـ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷، حدیث ٦ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳٦٦، حدیث ۲۰۷۵۹ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۳۵۸، حدیث ٦۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم: آفَةُ الدِّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: «آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد، خودپسندی و فخرفروشی».(١)

و در حدیث دیگری از همان امام(علیه السلام)می خوانیم: إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لایَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لایَغْبِطُ: «افراد با ایمان غبطه می خورند، ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی خورد».(٢)

* * *

٦ ـ حدود ابراز محبت به فرزندان

این درس را نیز می توان از این بخش از داستان فراگرفت، که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهد.

گر چه یعقوب(علیه السلام) بدون شک در این باره مرتکب خطائی نشد، و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف(علیه السلام) و برادرش بنیامین می کرد، روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، اما به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله، حساس و سختگیر بود; زیرا گاه می شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار وا می دارد، آن چنان شخصیت خود را در هم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش، حد و مرزی نمی شناسد.

حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد، از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود، فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از دوستان، بیمار بود، و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر، برادر بزرگ تر را به

---

١ ـ «اصول کافی»، جلد ٢، صفحه ٣٠٧، حدیث ٥ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٥، صفحه ٣٦٦، حدیث ٢٠٧٥٨، (چاپ آل البیت).

٢ ـ «کافی»، جلد ٢، صفحه ٣٠٧، حدیث ٧ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٥، صفحه ٣٦٦، حدیث ٢٠٧٦٠ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٧٠، صفحه ٢٥٠، حدیث ٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صورت خدمتکاری برای او در آورده بود، چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد، به آن دوست عزیز گفتم: فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی کرد، به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد، طبیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد، سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده، و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است.

و لذا در احادیث اسلامی می خوانیم:

روزی امام باقر(علیه السلام)فرمود: «من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می کنم، و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم، در حالی که می دانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود، و آن چنان که برادران یوسف(علیه السلام) با یوسف کردند، نکند».(۱)

* * *

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۱، صفحه ۷۸ (جلد ۷٤، صفحه ۷۸) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۲٤٦، حدیث ۲٤٥۱۷ (چاپ آل البیت) ـ «مستدرک»، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۷۹۰۳ ـ ۳ (آل البیت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

١١ قالُوا يا أَبانا ما لَکَ لاتَأْمَنّا عَلى يُوسُفَ وَ إِنّا لَهُ لَناصِحُونَ
١٢ أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ
١٣ قالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنى أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ
١٤ قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ

ترجمه:

١١ ـ (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: «پدر جان! چرا تو درباره یوسف، به ما اطمینان نمی کنی؟! در حالی که ما خیرخواه او هستیم!

١٢ ـ فردا او را با ما (به خارج شهر) بفرست، تا غذای کافی بخورد و تفریح کند; و ما نگهبان او هستیم»!

١٣ ـ (پدر) گفت: «من از بردن او غمگین می شوم; و از این می ترسم که گرگ او را بخورد، و شما از او غافل باشید»!

١٤ ـ گفتند: «با این که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر گرگ او را بخورد، ما از زیانکاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست)»!

تفسیر:

صحنه سازی شوم

برادران یوسف پس از آن که طرح نهائی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند، به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لذا طرح دیگری برای این کار ریخته، با قیافه های حق به جانب و زبانی نرم و لین، آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم انگیز، نزد پدر آمده، گفتند: «پدر! تو چرا هرگز یوسف را از خود دور نمی کنی و به ما نمی سپاری؟ چرا ما را نسبت به برادرمان امین نمی دانی در حالی که ما مسلماً خیرخواه او هستیم»؟ (قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لاتَأْمَنّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنّا لَهُ لَناصِحُونَ).

* * *

بیا دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج آبادی و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» (أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ).(۱)

و اگر نگران سلامت او هستی «ما همه حافظ و نگاهبان برادرمان خواهیم بود» چرا که برادر است و با جان برابر! (وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ).

و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه طرح کردند، و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد.

این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می داد، که اگر یوسف را به ما نسپاری، دلیل بر این است که ما را متهم می کنی.

و از سوی دیگر، یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می کرد.

---

۱ ـ «یَرْتَع» از ماده «رتع» (بر وزن قطع) در اصل به معنی چریدن و فراوان خوردن حیوانات است، ولی گاهی در مورد انسان به معنی تفریح و خورد و خوراک فراوان به کار می رود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آری، چنین است نقشه های آنهائی که می خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می کنند، ولی افراد با ایمان به حکم: اَلْمُؤْمِنُ کَیِّسٌ: «مؤمن هوشیار است»(۱) هرگز نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند، هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد!.

* * *

یعقوب در مقابل اظهارات برادران، بدون آن که آنها را متهم به قصد سوء کند، گفت: این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است، اول این که: «دوری یوسف برای من غم انگیز است» (قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ).

و دیگر این که، در بیابان های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می ترسم گرگ، فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» (وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ).

و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابانِ گرگ خیز» گرگ قصد جان یوسف کند.

* * *

البته، برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوهِ جدائیِ یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند، و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته تر می ساخت.

از سوی دیگر، این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٤، صفحه ۳۰۷، حدیث ٤٠ ـ «غرر الحکم»، صفحه ۸۹، حدیث ۱۵۱۲ (انتشارات دفتر تبلیغات).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نداشت، و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد، و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد، و پدر برای تکامل فرزندنش ناچار باید تن به این جدائی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش، و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدائی لازم است.

لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود، و «گفتند: چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم؟ اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود» (قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ).

یعنی مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علائق برادری که ما را بر حفظ برادر وا می دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می گویند: یک عده زورمند گردن کلفت نشستند، و حمله گرگ به برادرشان را نظاره کردند، آیا ما دیگر می توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟!.

آنها در ضمن، به این گفتار پدر که: شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند، و آن این که: مسأله، مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسانرا از یوسف غافل کند; زیرا در این صورت، ما افراد بی عرضه ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی خوریم.

در اینجا، این سؤال پیش می آید که: چرا یعقوب از میان تمام خطرها تنها انگشت روی خطر حمله گرگ گذاشت؟!

بعضی می گویند: بیابانِ «کنعان» بیابانی گرگ خیز بود، و به همین جهت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خطر بیشتر از این ناحیه احساس می شد.

بعضی دیگر گفته اند: این، به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود، که گرگانی به فرزندش، یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت، و نظرش به انسان های گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود.

ولی، به هر حال، با هر حیله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحریک احساسات پاک یوسف، و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود این فرصت برای آن به دست یوسف می افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند ، و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

* * *

نکته ها:

در اینجا، به چند درس زنده که از این بخش از داستان گرفته می شود باید توجه کرد:

۱ ـ توطئه های دشمن در لباس دوستی

معمولاً دشمنان با صراحت و بدون استتار برای ضربه زدن وارد میدان نمی شوند، بلکه برای این که بتوانند طرف را غافلگیر سازند، و مجال هر گونه دفاع را از او بگیرند، کارهای خود را در لباس های فریبنده پنهان می سازند، برادران یوسف(علیه السلام) نقشه مرگ، یا تبعید او را تحت پوشش عالی ترین احساسات و عواطف برادرانه پنهان ساختند، احساساتی که هم برای یوسف(علیه السلام)تحریک آمیز بود و هم برای پدر ظاهراً قابل قبول.

این همان روشی است که ما در زندگی روزمره خود در سطح وسیع با آن روبرو هستیم، ضربه های سخت و سنگینی، که از دشمنان قسم خورده، از این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهگذر خورده ایم، کم نیست:
گاهی به نام کمک های اقتصادی.
زمانی تحت عنوان روابط فرهنگی.
گاه در لباس حمایت از حقوق بشر.
و زمانی تحت عنوان پیمان های دفاعی، بدترین قراردادهای استعماری ننگین را بر ملت های مستضعف و از جمله ما تحمیل کردند.
ولی با این همه تجربیات تاریخی، باید این قدر هوش و درایت داشته باشیم، که دیگر نسبت به اظهار محبت ها، ابراز احساسات و عواطف این گرگان خونخوار که در لباس انسان های دلسوز خود را نشان می دهند، خوشبین نباشیم، ما فراموش نکرده ایم قدرت های مسلط جهان به نام فرستادن پزشک و دارو به بعضی از کشورهای جنگ زده آفریقا، اسلحه و مهمات برای مزدوران خود ارسال می داشتند، و زیر پوشش دیپلمات و سفیر و کاردار، خطرناک ترین جاسوس های خود را به مناطق مختلف جهان اعزام می نمودند.
به نام مستشاران نظامی و آموزش دهنده های سلاح های مدرن و پیچیده، تمام اسرار نظامی را با خود می بردند.
و به نام تکنیسین، و کارشناس فنی، اوضاع اقتصادی را در مسیر الگوهای وابسته، که خود می خواستند هدایت می کردند.
آیا این همه تجربه تاریخی برای ما کافی نیست که هیچ گاه فریب این لفافه های دروغین زیبا را نخوریم، و چهره واقعی این گرگان را از پشت این ماسک های ظاهراً انسانی ببینیم؟.
* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ نیاز فطری و طبیعی انسان به سرگرمی سالم

جالب این که، یعقوب پیامبر(علیه السلام) در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف(علیه السلام) به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد، و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند.

انسان، مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه، روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می شود، همان گونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد، روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد.

تجربه نیز نشان داده اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پائین می آید، و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می شود، که کمیت و کیفیت کار، هر دو فزونی پیدا می کند، و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می شود کمک به ساعت کار است.

در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آنجا که علی(علیه السلام) می فرماید: لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعات فَساعَةٌ یُناجِی فِیها رَبَّهُ وَ ساعَةٌ یَرُمُّ مَعاشَهُ وَ ساعَةٌ یُخَلِّی بَیْنَ نَفْسِهِ وَ بَیْنَ لَذَّتِها فِیما یَحِلُّ وَ یَجْمُل:

«زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می شود، قسمتی به معنویات می پردازد و با پروردگارش مناجات می کند، قسمتی به فکر تأمین و ترمیم معاش است، و قسمتی را به این تخصیص می دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد».(۱)

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۳۹۰ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ٤۰، حدیث ۱۹ و جلد ۹۱، صفحه ۹٤، حدیث ۱۱ و جلد ۱، صفحه ۸۸، حدیث ۱۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قابل توجه این که: حدیثی به همین مضمون از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسیده و جملات ذیل نیز در آن آمده است: فَإِنَّ هذِهِ السّاعَةَ عَوْنٌ لِتِلْکَ السّاعاتِ وَ اسْتِجامٌ لِلْقُلُوب: «چرا که این ساعت تفریح و سرگمی کمکی است برای ساعت های سایر برنامه ها و آرامش و آسایشی است برای قلب ها».(۱)

به گفته بعضی، تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ های یک ماشین است، گر چه این ماشین برای این کار یک ساعت متوقف می شود، ولی بعداً قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می کند، که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود.

اما مهم این است: سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی کند، بر مشکل ها هم می افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می گیرد، و یا لااقل بازده کار او را به حداقل می رساند.

این نکته نیز، قابل توجه است که در اسلام تا آنجا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است، که یک سلسله مسابقات، حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده، و تاریخ می گوید قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) و با داوری و نظارت او انجام می گرفت.

حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت.

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: أَنَّ النَّبِیَّ(صلی الله علیه وآله) أَجْرَی الإِبِلَ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوکَ فَسَبَقَتِ الْعَضْباءُ وَ عَلَیْها أُسامَةُ، فَجَعَلَ النّاسُ یَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللّهِ وَ

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحات ۹۶ و ۹۷، حدیث ۲۱۰۷۷ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۷۱، حدیث ۱۴.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

رَسُولُ اللّهِ یَقُولُ سَبَقَ أُسامَةُ:

«هنگامی که پیامبر از تبوک بر می گشت، میان یاران خود مسابقه سواری بر قرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) به نام عضباء سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به خاطر این که شتر از آن پیامبر(صلی الله علیه وآله)بود، صدا زدند رسول اللّه پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد: اسامه سبقت گرفت و برنده شد» (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب، و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست).(١)

نکته دیگر این که، همان گونه که برادران یوسف(علیه السلام) از علاقه انسان مخصوصاً نوجوان، به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند، در دنیای امروز نیز دستهای مرموز دشمنان حق و عدالت، از ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند، باید به هوش بود که ابرقدرت های گرگ صفت، در لباس ورزش و تفریح، نقشه های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند.

فراموش نمی کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می خواستند نقشه های خاصی را پیاده کنند و سرمایه ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می دادند، و مردم را آن چنان به این بازی ها سرگرم می ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.

* * *

---

١ ـ «سفینة البحار»، جلد اول، صفحه ٥٩٦ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٩، صفحه ٢٥٥، حدیث ٢٤٥٣٨ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ١٠٠، صفحه ١٩٠.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۳ ـ فرزند در سایه پدر

گر چه محبت شدید پدر و مادر به فرزند، ایجاب می کند او را همواره در کنار خود نگه دارند، ولی پیدا است فلسفه این محبت از نظر قانون آفرینش همان حمایت بی دریغ از فرزند به هنگام نیاز به آن است، روی همین جهت، در سنین بالاتر باید این حمایت را کم کرد، و به فرزند اجازه داد به سوی استقلال در زندگی گام بردارد; زیرا اگر همچون یک نهال نورس برای همیشه در سایه یک درخت تنومند قرار گیرد، رشد و نمو لازم را نخواهد یافت.

شاید، به همین دلیل بود که یعقوب(علیه السلام) در برابر پیشنهاد فرزندان با تمام علاقه ای که به یوسف(علیه السلام) داشت، حاضر شد او را از خود جدا کند، و به خارج شهر بفرستد، گر چه این امر، بر یعقوب بسیار سنگین بود، اما مصلحت یوسف(علیه السلام) و رشد و نمو مستقل او ایجاب می کرد تدریجاً اجازه دهد، او دور از پدر ساعت ها و روزهائی را به سر برد.

این یک مسأله مهم تربیتی است که: بسیاری از پدران و مادران از آن غفلت دارند و به اصطلاح فرزندان خود را «عزیز دردانه» پرورش می دهند، آن چنان که هرگز قادر نیستند، بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی داشته باشند، چنین افرادی در برابر یک طوفان زندگی به زانو در می آیند، و فشار حوادث آنها را بر زمین می زند.

و باز به همین دلیل است که بسیاری از شخصیت های بزرگ کسانی بودند که در کودکی، پدر و مادر را از دست دادند، و به صورت خودساخته و در میان انبوه مشکلات پرورش یافتند.

مهم این است که، پدر و مادر به این مسأله مهم تربیتی توجه داشته باشند، و محبت های کاذب مانع از آن نشود که آنها استقلال خود را باز یابند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

جالب این است که: این مسأله به طور غریزی درباره بعضی از حیوانات دیده شده است که، مثلاً جوجه ها در آغاز در زیر بال و پر مادر قرار می گیرند، و مادر چون جان شیرین در برابر هر حادثه ای از آنها دفاع می کند.

اما کمی که بزرگ تر شدند، مادر نه تنها حمایت خود را از آنها بر می دارد، بلکه اگر به سراغ او بیایند، با نوک خود آنها را به شدت می راند، یعنی بروید و راه و رسم زندگی مستقل را بیاموزید، تا کی می خواهید وابسته و غیر مستقل زندگی کنید؟ شما هم برای خود کسی هستید؟!.

ولی، این موضوع هرگز با مسأله پیوند خویشاوندی و حفظ مودت و محبت منافات ندارد، بلکه محبتی است عمیق و پیوندی است حساب شده بر اساس مصالح هر دو طرف.

* * *

٤ ـ نه قصاص و نه اتهام، قبل از جنایت

در این فراز از داستان، به خوبی مشاهده می کنیم یعقوب(علیه السلام) با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف(علیه السلام) آگاهی داشت ـ و به همین دلیل، دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد ـ هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سوئی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف، و ترس از گرگان بیابان بود.

اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می کند، که تا نشانه های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ـ تلقین دشمن

نکته دیگر این که، در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که: لاتُلَقِّنُوا الکَذّابَ فَتَکْذِبُ فَإِنَّ بَنِی یَعْقُوبَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ الذِّئْبَ یَأْکُلُ الإِنْسانَ حَتّی لَقَّنَهُمْ أَبُوهُمْ: «به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید; چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی دانستند ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد، و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند»!(۱)

اشاره به این که، گاه می شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راه های انحرافی را به او نشان ندهید.

این درست به این می ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن! کودک که تا آن وقت نمی دانست، می شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می شود که چنین کاری امکان پذیر است، و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می شود؟ لذا شروع به آزمایش این مسأله می کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد.

این، تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی های انحرافی سبب می شود، مردم بسیاری از چیزهائی را که نمی دانستند یاد بگیرند، و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می شود، در این گونه موارد، حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود.

البته، یعقوب(علیه السلام) پیامبر روی پاکی و صفای دل، این سخن را با فرزندان بیان

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤١٥ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند. (گر چه احتمال این معنی وجود دارد که چون یعقوب می دانست برادران تصمیم بدی درباره یوسف دارند، این مطالب را عنوان کرد تا آنها از همین طریق گام بردارند و او را به قتل نرسانند).

نظیر این موضوع، روشی است که در بسیاری از نوشته ها با آن برخورد می کنیم که مثلاً کسی می خواهد درباره ضررهای «مواد مخدر» یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می کند و یا صحنه های آن را به وسیله فیلم نشان می دهد، که ناآگاهان، به اسرار و رموز این کارها آشنا می گردند، سپس مطالبی را که در نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می کند، به دست فراموشی می سپارند.

به همین دلیل، غالباً زیان و بدآموزی این نوشته ها و فیلم ها به مراتب بیش از فایده آنها است.

* * *

٦ ـ آخرین نکته این که: برادران یوسف گفتند: اگر با وجود ما گرگ برادرمان را بخورد ما زیانکاریم، اشاره به این که انسان هنگامی که مسئولیتی را پذیرفت باید تا آخرین نفس پای آن بایستد، و گرنه سرمایه های خود را از دست خواهد داد، سرمایه شخصیت، سرمایه آبرو و موقعیت اجتماعی و سرمایه وجدان.

چگونه ممکن است انسان وجدان بیدار و شخصیتی والا داشته باشد، و به آبرو و حیثیت اجتماعی خود پایبند باشد، و با این حال از مسئولیت هائی که پذیرفته است سرباز زند، و در برابر آن بی تفاوت بماند؟!

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١٥ فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فی غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لايَشْعُرُونَ

١٦ وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ

١٧ قالُوا يا أَبانا إِنّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِن لَنا وَ لَوْ كُنّا صادِقينَ

١٨ وَ جاؤُ عَلى قَميصِهِ بِدَم كَذِب قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَميلٌ وَ اللّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ

ترجمه:

١٥ ـ هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند، (سرانجام مقصد خود را عملی ساختند;) و به او وحی فرستادیم که آنها را در آینده از این کارشان باخبر خواهی ساخت; در حالی که آنها نمی دانند!

١٦ ـ (برادران یوسف) شب هنگام، گریان به سراغ پدر آمدند.

١ ـ گفتند: «ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم، و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم; و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم»!

١٨ ـ و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند; گفت: «هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر زیبا خواهم داشت; و در برابر آنچه می گوئید، از خداوند یاری می طلبم»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

دروغ رسوا!

سرانجام برادران پیروز شدند، و پدر را قانع کردند که، یوسف(علیه السلام) را با آنها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه آنها درباره یوسف عملی خواهد شد، و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه بر می دارند.

تنها نگرانی آنها این بود: مبادا پدر پشیمان، و از گفته خود منصرف شود.

صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف(علیه السلام) تکرار کرد، آنها نیز اظهار اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند.

می گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف(علیه السلام) را از آنها گرفت و به سینه خود چسبانید، قطره های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف(علیه السلام) را به آنها سپرد و از آنها جدا شد.(۱)

اما چشم یعقوب(علیه السلام) همچنان فرزندان را بدرقه می کرد، آنها نیز تا آنجا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف(علیه السلام) برنداشتند.

اما هنگامی که مطمئن شدند، پدر آنها را نمی بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه هائی را که بر اثر حسد، سال ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف(علیه السلام) فرو ریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند، و او از یکی به دیگری پناه می برد، اما پناهش نمی دادند!(۲)

در روایتی می خوانیم: در این طوفان بلا که یوسف(علیه السلام) اشک می ریخت، و یا به هنگامی که او را می خواستند به چاه افکنند، ناگهان یوسف(علیه السلام) شروع به

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۷۳ ـ تفسیر «صافی»، جلد ۳، صفحه ۸، ذیل آیه ۱۵ سوره «یوسف» (مؤسسه الهادی).

۲ ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ۱۲، صفحه ۱۹٦، ذیل آیه ۱۵ سوره «یوسف».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، گوئی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است، بی خبر از این که تیره روزی در انتظار او است، او پرده از راز این خنده را برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت:

«فراموش نمی کنم روزی به شما برادران نیرومند، با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم: کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد، چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت، آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم.

اکنون، در چنگال شما گرفتارم و از شما، به شما پناه می برم، و به من پناه نمی دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او ـ حتی به برادران ـ تکیه نکنم».

به هر حال، قرآن می گوید: «هنگامی که یوسف را با خود بردند و به اتفاق آراء تصمیم گرفتند او را در مخفی گاه چاه بیفکنند» (فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ) آنچه از ظلم و ستم ممکن بود برای این کار بر او روا داشتند.(۱)

جمله «أَجْمَعُوا» نشان می دهد: همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند، هر چند در کشتن او رأی آنها متفق نبود.

اصولاً «أَجْمَعُوا» از ماده «جمع» به معنی گردآوری کردن است، و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می باشد .

سپس اضافه می کند: «در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم، و دلداریش دادیم گفتیم: غم مخور، روزی فرا می رسد که آنها را از همه این نقشه های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی شناسند» (وَ

---

۱ ـ در عبارت فوق، جواب «لمّا» حذف شده و در تقدیر چنین است: «فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ عَظُمَتْ فِتْنَتُهُمْ» (تفسیر قرطبی).

و این حذف شاید به خاطر آن باشد که: عظمت این حادثه دردناک ایجاب می کرده: گوینده از آن ساکت بماند و این خود یکی از فنون بلاغت است (تفسیر المیزان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لايَشْعُرُونَ.

همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده ای، و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می کنند، و همچون تشنه کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می دوند، با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می آیند، اما تو آن چنان اوج گرفته ای که آنها باور نمی کنند برادرشان باشی، آن روز به آنها خواهی گفت: آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف(علیه السلام) چنین و چنان کردید؟ و در آن روز چقدر شرمسار و پشیمان خواهند شد؟!

این وحی الهی، به قرینه آیه ۲۲ همین سوره وحی نبّوت نبود، بلکه الهامی بود به قلب یوسف(علیه السلام) برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی، نور امید بر قلب یوسف(علیه السلام) پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

* * *

برادران یوسف، نقشه ای را که برای او کشیده بودند، همان گونه که می خواستند پیاده کردند، ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند، یوسف(علیه السلام) به صورت طبیعی ـ و نه از طریق توطئه ـ سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند.

طرحی که برای رسیدن به این هدف ریختند این بود که، درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می کرد، وارد شوند، و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده، و دلائل قلابی برای آن بسازند.

قرآن می گوید: «شب هنگام برادران گریه کنان به سراغ پدر رفتند» (وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ).

گریه دروغین و قلابی، و این نشان می دهد که گریه قلابی هم ممکن است، و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نمی توان تنها فریب چشم گریان را خورد!.

* * *

پدر که بی صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندش یوسف(علیه السلام) را می کشید، با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف(علیه السلام) در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید، و جویای حال شد، آنها گفتند: «پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم، و یوسف را که کوچک بود و توانائی مسابقه را با ما نداشت، نزد اثاث خود گذاشتیم، ما آن چنان سر گرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم، و در این هنگام گرگ بی رحم از راه رسید و او را درید»! (قالُوا یا أَبانا إِنّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ).

«ولی می دانیم تو هرگز سخنان ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم» چرا که خودت قبلاً چنین پیش بینی را کرده بودی، و این را بر بهانه حمل خواهی کرد (وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنّا صادِقِینَ).

سخنان برادران خیلی حساب شده بود:

اولاً، پدر را با کلمه «یا أَبانا» (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند.

و ثانیاً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریحگاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وا دارند.

و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند: تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوئیم.

* * *

و برای این که: نشانه زنده ای نیز به دست پدر بدهند، «پیراهن یوسف را با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خونی دروغین آغشتند» (خونی که از بزغاله یا بره یا آهو گرفته بودند) (وَ جائُوا عَلی قَمیصِهِ بِدَم کَذِب).

اما از آنجا که دروغگو حافظه ندارد، و از آنجا که یک واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت ها و مسائل اطراف خود دارد ـ که کمتر می توان همه آنها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت ـ برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بیرون آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار و پر تجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمیده گفت: شما دروغ می گوئید: «بلکه هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه های شیطانی را کشیده است (قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً).

در بعضی از روایات می خوانیم: او پیراهن را گرفت و پشت رو کرد و صدا زد: پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟(۱)

و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت:

این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است، سپس بی هوش شد، و بسان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد.

بعضی از برادران فریاد کشیدند ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم، و پدر همچنان تا سحرگاه

---

۱ ـ «آلوسی»، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۰، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲٤ (مضمون مطلب) ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۸، صفحه ٤۲۸، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بیهوش بود، ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد.(۱)
و با این که قلبش آتش گرفته بود و جانش می سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری، یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبائی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند» (فَصَبْرٌ جَمیلٌ).(۲)
و سپس افزود: «من از خدا در برابر آنچه شما می گوئید یاری می طلبم» (وَ اللّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ).
از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند، و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم ، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود.
او نگفت از خدا می خواهم در برابر بر مصیبت مرگ یوسف(علیه السلام) به من شکیبائی دهد، چرا که می دانست یوسف(علیه السلام) کشته نشده، بلکه گفت: در مقابل آنچه شما توصیف می کنید که نتیجه اش به هر حال جدائی من از فرزندم است، صبر می طلبم.

* * *

نکته ها:

۱ ـ در برابر یک ترک اولی!...

«ابوحمزه ثمالی» نقل می کند: روز جمعه در «مدینه» بودم، نماز صبح را با

---

۱ ـ تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه مورد بحث ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۱٤٤، ذیل آیه مورد بحث (دار احیاء التراث العربی) ـ «درّ المنثور»، جلد ٤، صفحه ۱۰،(ناشر دار المعرفة، چاپخانه الفتح، جدّة).

۲ ـ «فَصَبْرٌ جَمیلٌ»، از قبیل صفت و موصوف است، و خبر است برای مبتدای محذوف و در اصل چنین بود: «صَبْرِی صَبْرٌ جَمیلٌ».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

امام سجاد(علیه السلام) خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت، به سوی منزل حرکت کرد، من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: مواظب باش، هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است.

ابو حمزه می گوید: گفتم: هر کسی که تقاضای کمک می کند، مستحق نیست!.

امام فرمود: درست است، ولی من از این می ترسم که در میان آنها افراد مستحقی باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم، و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد!.

آنگاه فرمود: به همه آنها غذا بدهید (مگر نشنیده اید) یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کرد، قسمتی را به مستحقان می داد و قسمتی را خود و فرزندانش می خوردند، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمده گفت:

به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند، و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مأیوس شد و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکیبا بود و خدا را سپاس می گفت، اما یعقوب(علیه السلام) و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند، و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود!.

امام(علیه السلام) سپس اضافه فرمود: خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

که تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی، و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر خود و فرزندانت شدی...

ای یعقوب! من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می کنم، و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم!.(۱)

قابل توجه این که: به دنبال این حدیث می خوانیم «ابو حمزه» می گوید: از امام سجاد(علیه السلام) پرسیدم: یوسف(علیه السلام) چه موقع آن خواب را دید؟

امام فرمود: «در همان شب».

از این حدیث، به خوبی استفاده می شود یک لغزش کوچک و یا صریح تر یک «ترک اولی» ـ که گناه و معصیتی هم محسوب نمی شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) ـ از پیامبران و اولیای حق بسا سبب می شود که خداوند، گوش مالی دردناکی به آنها بدهد، و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می کند، همواره مراقب کوچک ترین گفتار و رفتار خود باشند، چرا که: حَسَناتُ الأَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبینَ: «کارهائی که برای بعضی از نیکان حسنه محسوب می شود برای مقربان درگاه خداوند سیئه است».(۲)

جائی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد، باید فکر کرد، جامعه ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادتری گرسنه باشند، چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آنها را مجازات نکند؟

* * *

---

۱ و ۲ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲٤۳ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤۱۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲، حدیث ٤۸.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ دعای گیرای یوسف(علیه السلام)!

در روایات اهل بیت(علیهم السلام) و از طرق «اهل تسنن» می خوانیم: هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهائی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است.

در روایتی می خوانیم: با خدا چنین مناجات کرد: اَللّهُمَّ یا مُونِسَ کُلِّ غَرِیْب وَ یا صاحِبَ کُلِّ وَحِیْد وَ یا مَلْجَأَ کُلِّ خائِف وَ یا کاشِفَ کُلِّ کُرْبَة وَ یا عالِمَ کُلِّ نَجْوی وَ یا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی وَ یا حاضِرَ کُلِّ مَلاَء یا حَیُّ یا قَیُّومُ أَسْئَلُکَ أَنْ تَقْذِفَ رَجائِکَ فِی قَلْبِی حَتّی لایَکُونَ لِی هَمٌّ وَ لا شَغَلٌ غَیْرُک وَ أَنْ تَجْعَلَ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَ مَخْرَجاً إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیْرٌ...:

«بار پروردگارا! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایانی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان، و بر طرف کننده هر غم و اندوه، آگاه از هر نجوا، آخرین امید هر شکایت کننده، و حاضر در هر جمع و گروهی، ای حیّ و ای قیّوم! از تو می خواهم امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم، و از تو می خواهم از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانائی».(۱)

جالب این که، در ذیل این حدیث می خوانیم: فرشتگان صدای یوسف(علیه السلام) را شنیدند و عرض کردند: إِلهَنا نَسْمَعُ صَوْتاً وَ دُعاءً نَعْرِفُ الصَّوْتَ صَوْتُ صَبِیٍّ وَ الدُّعاءُ دُعاءُ نَبِیٍّ!: «پروردگارا! ما صدا و دعائی می شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است»!.(۲)

این نکته نیز قابل توجه است: هنگامی که یوسف(علیه السلام) را برادران در چاه

---

۱ و ۲ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

افکندند پیراهن او را در آورده بودند، تنش برهنه بود، فریاد زد لااقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم، و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید، ماه و یازده ستاره ای را که در خواب دیدی بخواه! که در این چاه مونس تو باشند و لباس در تنت بپوشانند! (و او به دنبال یأس مطلق، از غیر خدا دعای فوق را خواند).(۱)

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، «جبرئیل» نزد او آمده گفت: کودک! اینجا چه می کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته اند.

گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟

گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می آورد.

گفت: خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آئی.

گفت: کدام دعا؟

گفت: بگو: اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ الْحَمْدَ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ الْمَنّانُ، بَدِیعُ السَّماوَاتِ وَ الأَرْضِ، ذُو الْجَلالِ وَ الإِکْرامِ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ أَنْ تَجْعَلَ لِی مِمّا أَنَا فِیهِ فَرَجاً وَ مَخْرَجاً: «پروردگارا! ـ ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، توئی که بر بندگان نعمت می بخشی آفریننده آسمان ها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی ـ از تو تقاضا می کنم بر محمّد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن هستم برای من قرار دهی».(۲)

---

۱ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤١٦ ـ «کافی»، جلد ۲، صفحه ٥٥٦، حدیث ٤ (دار الکتب الاسلامیة) ـ تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱۷۰، حدیث ٦ (چاپخانه علمیه) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲٤۷، حدیث ۱۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مانعی ندارد که یوسف(علیه السلام) همه این دعاها را خوانده باشد.

* * *

۳ ـ جمله: وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فی غَيابَتِ الْجُبِّ: «اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند» دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند، بلکه پائین بردند، و در قعر چاه ـ در آنجا که سکو مانندی برای کسانی که در چاه پائین می روند ـ نزدیک سطح آب قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند.

پاره ای از روایات که در تفسیر آیات فوق نازل شده نیز، این مطلب را تأئید می کند.

* * *

٤ ـ تسویل نفس

جمله «سَوَّلَتْ» از ماده «تسویل» به معنی «تزیین» می باشد، گاهی آن را به معنی «ترغیب» و گاهی به معنی «وسوسه کردن» تفسیر کرده اند، که تقریباً همه به یک معنی باز می گردد، یعنی هواهای نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد.

اشاره به این که: هنگامی که هوس های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می شود، زشت ترین جنایات، همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می کند، و این، دریچه ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که: همیشه تمایل افراطی نسبت به یک چیز مخصوصاً هنگامی که توأم با رزائل اخلاقی شود، پرده ای بر حس تشخیص انسان می افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می دهد. لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان پذیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نیست، و اگر می بینیم در قاضی عدالت شرط شده است، یکی از دلائلش همین است، و اگر قرآن مجید در سوره «بقره» آیه ۲۸۲ می گوید: إِتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ: «تقوا را پیشه کنید، خداوند به شما علم و دانش می دهد» باز اشاره ای به همین روایت است.

* * *

۵ ـ دروغگو حافظه ندارد

سرگذشت یوسف(علیه السلام) و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می رساند که: دروغگو نمی تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد; چرا که واقعیت های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می کنند، روابط بی شماری با موضوعات دیگر در اطراف خود دارند، و دروغگو که می خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبر دست باشد، نمی تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست، و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گوئی می شود.

علاوه، بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همانهاست که سرانجام واقعیت را فاش می کند، و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقمنداند که، هرگز گرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خاطر نیفکنند و خشم خدا را برای خود نخرند.

* * *

٦ ـ «صبر جمیل» چیست؟

شکیبائی در برابر حوادث سخت و طوفان های سنگین نشانه شخصیت، و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی گردد.

یک نسیم ملایم، می تواند آب استخر کوچکی را به حرکت در آورد، اما اقیانوس های بزرگ همچون اقیانوس آرام، بزرگ ترین طوفان ها را هم در خود می پذیرند، و آرامش آنها بر هم نمی خورد.

گاه انسان ظاهراً شکیبائی می کند، ولی چهره این شکیبائی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است، زشت و بدنما می سازد.

اما افراد باایمان، قوی الاراده و پرظرفیت، کسانی هستند که در این گونه حوادث، هرگز پیمانه صبرشان لبریز نمی گردد، و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی، کفران و بی تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی سازند، صبر آنها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است.

اکنون این سؤال پیش می آید: در آیات دیگر این سوره می خوانیم: یعقوب(علیه السلام) آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟!.

پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که: قلب مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند، یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند.

از احادیث اسلامی استفاده می شود: اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت، به او گرفتند که: شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می ریزید؟.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جواب فرمود: چشم می گرید و قلب اندوهناک می شود، ولی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

چیزی که خدا را به خشم آورد نمی گویم (تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَ یَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لانَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّب).(۱)

و در جای دیگر می خوانیم فرمود: لَیْسَ هذَا بُکاءً وَ إِنَّما هذِهِ رَحْمَةٌ: «این گریه (بی تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است».(۲)

اشاره به این که: در سینه انسان قلب است نه سنگ، و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می دهد، و ساده ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست، این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

* * *

tarikhema.org

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۷ ـ «کافی»، جلد ۳، صفحه ۲٦۲، حدیث ٤٥ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳٦٥۱ (چاپ آل البیت).

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۱، حدیث ۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۲۸۱، حدیث ۳٦٥٦ (چاپ آل البیت).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١٩ وَ جاءَتْ سَيّارَةٌ فَأَرْسَلُوا واردَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللّهُ عَليمٌ بِما يَعْمَلُونَ
٢٠ وَ شَرَوْهُ بِثَمَن بَخْس دَراهِمَ مَعْدُودَة وَ كانُوا فيهِ مِنَ الزّاهِدينَ

ترجمه:

١٩ ـ و (در همین حال) کاروانی فرا رسید; و مأمور آب را فرستادند; او دلو خود را در چاه افکند; (ناگهان) صدا زد: «مژده باد! این کودکی است (زیبا)»! و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند. و خداوند به آنچه آنها انجام می دادند، آگاه بود.

٢٠ ـ و او را به بهای کمی ـ چند درهم ـ فروختند; و نسبت به (فروختن) او، بی رغبت بودند (; چرا که می ترسیدند رازشان فاش شود).

تفسیر:

به سوی سرزمین مصر

یوسف(علیه السلام) در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهائی کشنده ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده، اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهائی وحشتناک را تحمل کند، و از کوره این آزمایش، پیروز به در آید.

چند روز از این ماجرا گذشت؟ خدا می داند!

بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته اند.(١)

---

١ ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ١٢، صفحه ٢٠٣، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرانجام، «کاروانی سر رسید» (وَ جاءَتْ سَیّارَةٌ).(۱)

و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود، به سراغ آب فرستادند» (فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ).(۲)

«مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند» (فَأَدْلی دَلْوَهُ).

یوسف(علیه السلام) از قعر چاه متوجه شد که سر و صدائی از فراز چاه می آید، و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که به سرعت پائین می آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی درنگ به آن چسبید.

مأمور آب، احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوّت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاد، فریاد زد: «مژده باد! این کودکی است به جای آب» (قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ).

کم کم، گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران باخبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در «مصر» بفروشند، «این امر را بعنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً).(۳)

البته در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری نیز داده شده، از جمله این که:

یابندگان یوسف(علیه السلام)، یافتن او در چاه را مخفی داشتند و گفتند: این متاعی

---

۱ ـ کاروان را به این جهت «سیّاره» گفته اند که دائماً در سیر و حرکت است.

۲ ـ «وارِد» به معنی آب آور، در اصل از «ورود» گرفته شده که معنی آن ـ همان گونه که «راغب» در «مفردات» گفته ـ قصد آب کردن است، هر چند بعداً توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است.

۳ ـ «بِضاعَة» در اصل از ماده «بَضْع» (بر وزن نذر) به معنی قطعه ای از گوشت است، که آن را جدا می کنند، و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی از مال و سرمایه نیز گفته شده است.

«بضعة» به معنی پاره تن و «حسن البضع» به معنی انسان فربه و پرگوشت آمده است، و «بِضْع» (بر وزن حزب) به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

است که صاحبان این چاه در اختیار ما گذاشته اند تا برای آنها در مصر بفروشیم.
دیگر این که: بعضی از برادران یوسف که برای خبر گرفتن از او و یا رسانیدن غذا به او گاه و بی گاه به کنار چاه می آمدند، هنگامی که از جریان با خبر شدند، برادری یوسف(علیه السلام) را کتمان کردند، تنها گفتند: او غلام ما است، که فرار کرده و در اینجا پنهان شده، و یوسف را تهدید کردند که، اگر پرده از روی کار بر دارد، کشته خواهد شد.
ولی تفسیر نخست از همه نزدیک تر به نظر می رسد.
و در پایان آیه می خوانیم: «خداوند به آنچه آنها انجام می دادند آگاه است» (وَ اللّهُ عَلیمٌ بِما یَعْمَلُونَ).

* * *

«سرانجام یوسف را به بهای کمی ـ چند درهم ـ فروختند» (وَ شَرَوْهُ بِثَمَن بَخْس دَراهِمَ مَعْدُودَة).

گر چه در مورد فروشندگان یوسف(علیه السلام) و این که چه کسانی بودند گفتگو است، بعضی آنها را برادران یوسف دانسته اند، ولی ظاهر آیات این است که کاروانیان اقدام به چنین کاری کردند; زیرا در آیات قبل، سخنی از برادران نیست و با پایان آیه قبل که گذشت، بحث برادران تمام شده است، و ضمیرهای جمع در جمله «أَرْسَلُوا»، و «أَسَرُّوه» و «شَرَوْه» همه به یک مورد یعنی کاروانیان باز می گردد.
در اینجا این سؤال پیش می آید: چرا آنها یوسف(علیه السلام) را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می شد، به بهای اندک و به تعبیر قرآن «بِثَمَن بَخْس» فروختند؟
پاسخ این است: این معمول است همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می یابند، از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فوراً می فروشند، و طبیعی است با این فوریت نمی توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند.
«بَخْس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند، و لذا قرآن می گوید: وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ أشْیاءَهُم: «اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید».(۱)
در این که یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند؟ باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی ۲۰ درهم، بعضی ۲۲ درهم، بعضی ٤۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته اند، و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است.
و در پایان آیه می فرماید: «آنها نسبت به فروختن یوسف، بی اعتنا بودند» (وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزّاهِدینَ).
در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است، اشاره به این که: اگر آنها یوسف(علیه السلام) را به بهای اندک فروختند، به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی میل و بی اعتنا بودند.
این موضوع، یا به خاطر آن بود که یوسف(علیه السلام) را کاروانیان، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد غالباً ارزان از دست می دهد.
یا این که از این می ترسیدند: سرّ آنها فاش شود، و مدعی پیدا کنند.
و یا از این نظر که در یوسف(علیه السلام) نشانه های غلام بودن را نمی دیدند، بلکه آثار آزادگی و حریت در چهره او نمایان بود، و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران!

* * *

---

۱ ـ هود، آیه ۸۵.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٢١ وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمی مَثْواهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ وَ اللّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ

٢٢ وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ

ترجمه:

٢١ ـ و آن کس که او را از مصر خرید (عزیز مصر) به همسرش گفت: «مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد; و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم»! و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکّن ساختیم! (ما این کار را کردیم، تا او را بزرگ داریم; و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم; و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی دانند!

٢٢ ـ و هنگامی که به بلوغ و قوّت رسید، ما «حکم» (نبوّت) و «علم» به او دادیم; و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم!

تفسیر:

در کاخ عزیز مصر

داستان پر ماجرای یوسف(علیه السلام) با برادران، که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت، و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در «مصر» شروع شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به این ترتیب که: یوسف را سرانجام به مصر بردند، و در معرض فروش گذاردند، و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود، نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون مصر را داشت گردید; چرا که آنها بودند که می توانستند قیمت بیشتری برای این «غلام ممتاز از تمام جهات» بپردازند، اکنون ببینیم در خانه عزیز مصر چه می گذرد؟

قرآن می گوید: «کسی که در مصر یوسف را خرید، به همسرش سفارش او را کرده گفت: مقام این غلام را گرامی دار و به چشم بردگان به او نگاه نکن; چرا که ما امیدواریم بهره فراوانی از این کودک در آینده ببریم و یا او را به عنوان فرزند برای خود انتخاب کنیم» (وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمی مَثْواهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً).(١)

از این جمله، چنین استفاده می شود: عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزندی برای او باشد.

آنگاه اضافه می کند: «این چنین یوسف را، در آن سرزمین، متمکن، متنعم و صاحب اختیار ساختیم» (وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الأَرْضِ).

این «تمکین» در ارض، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به «مصر» و مخصوصاً گام نهادن او در محیط زندگی «عزیز مصر»، مقدمه ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد.

و یا به خاطر این که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهائی، گرسنگی وحشت کجا، و این همه نعمت و رفاه و آرامش

---

١ ـ «مَثْوا» به معنی مقام از ماده «ثوی» به معنی اقامت است، ولی در اینجا به معنی موقعیت، مقام و منزلت می باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کجا؟.

بعد از آن اضافه می نماید: «ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الأَحادِيثِ).

منظور از «تأویل احادیث» همان گونه که سابقاً اشاره شد، علم تعبیر خواب است که یوسف از طریق آن می توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند.

و یا این که منظور وحی الهی است; چرا که یوسف با گذشتن از گردنه های صعب العبور آزمایش های الهی، در دربار عزیز مصر این شایستگی را پیدا کرد که حامل رسالت و وحی گردد، ولی احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد.

در پایان آیه می فرماید: «خداوند بر کار خود، مسلط و غالب است. ولی بسیاری از مردم نمی دانند» (وَ اللّهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لايَعْلَمُونَ).

یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که: در بسیاری از موارد، وسائل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می سازد، چنان که در مورد یوسف(علیه السلام) اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی رفت، و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی آمد، و اگر به مصر نیامده بود، نه به زندان می رفت و نه آن خواب عجیب فرعون را تعبیر می کرد و نه سرانجام عزیز مصر می شد.

در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت قدرت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می کردند او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند.

* * *

یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانونهای مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه ای روبرو شد، در یک طرف، دستگاه خیره کننده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کاخ های رؤیائی و ثروت های بی کران طاغوتیان مصر را مشاهده می کرد.

و در سوی دیگر، منظره بازار برده فروشان در ذهن او مجسم می شد، و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمل می شدند بر روح و فکر او سنگینی می نمود، و در فکر پایان دادن به این وضع ـ در صورت قدرت ـ بود.

آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید مشاهده کرد، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود; چرا که در آن شرائط، کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائماً مشغول به خودسازی، و تهذیب نفس بود، قرآن می گوید: «هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید، و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم» (وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً).

«و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم» (وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ).

«أَشُدّ» از ماده «شَدّ» به معنی گره محکم است، و در اینجا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می باشد.

بعضی گفته اند: «أَشُدّ»، جمعی است که مفرد ندارد، و بعضی دیگر آن را جمع «شَدّ» (بر وزن سدّ) می دانند، ولی به هر حال، معنی جمعی آن قابل انکار نیست.

منظور از «حکم و علم» که در آیه بالا آمده که: «ما آن را پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم»، یا مقام وحی و نبوت است چنان که بعضی از مفسران گفته اند.

و یا: منظور از «حکم»، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح خالی از هواپرستی و اشتباه است و منظور از «علم»، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

توأم نباشد، هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتاز و پر ارزش الهی بود، که خدا به یوسف ـ بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبائی و توکّل ـ داد، که همه اینها در کلمه «مُحْسِنِین» جمع است.

بعضی از مفسران مجموعه احتمالات حکم و علم را در اینجا سه احتمال ذکر کرده اند:

۱ ـ حکم اشاره به مقام نبوت (چون پیامبر حاکم بر حق است) و علم اشاره به علم دین است.

۲ ـ حکم به معنی خویشتن داری در برابر هوس های سرکش است که در اینجا اشاره به حکمت عملی است، و علم اشاره به حکمت و دانش نظری است، و مقدم داشتن حکم بر علم، به خاطر آن است که: تا انسان تهذیب نفس و خودسازی نکند به علم صحیح راه نمی یابد.

۳ ـ حکم به معنی این است که: انسان به مقام «نفس مطمئنه» برسد، و تسلط بر خویشتن پیدا کند، آن چنان که بتواند نفس اماره و وسوسه گر را کنترل کند، و منظور از علم، انوار قدسیه و اشعه فیض الهی است که از عالم ملکوت بر قلب پاک آدمی پرتوافکن می شود.(۱)

* * *

نکته ها:

۱ ـ چرا نام عزیز مصر برده نشده؟

از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می کند این است که، نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید.

اما این کس چه کسی بوده؟ در آیه بیان نگردیده است، در آیات آینده باز

---

۱ ـ تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۱.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

می بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص بر داشته نمی شود، و تدریجاً معرفی می گردد، مثلاً در آیه ۲۵ می فرماید: وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ: «هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد، و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دمِ در ناگهان مشاهده کرد».

از این آیات که می گذریم، به آیه ۳۰ می رسیم که تعبیر «إِمْرَأَةُ الْعَزِیزِ» (همسر عزیز) در آن شده است.

این بیان تدریجی، یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می کند، که این از نشانه های فصاحت و بلاغت است.

و یا این که: همان گونه که امروز نیز در ادبیات معمول است، به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سربسته شروع می کنند، تا حسّ کنجکاوی خواننده را بر انگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند.

* * *

۲ ـ ارتباط علم تعبیر خواب و کاخ عزیز

نکته دیگری که در آیات فوق سؤال انگیز است، این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه ای با آمدن یوسف(علیه السلام) به کاخ عزیز مصر دارد، که با «لام» در «لِنُعَلِّمَهُ» که «لام غایت» است به آن اشاره شده است.

ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال فوق باشد، که بسیاری از مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس های سرکش می بخشد.

و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن بینی های قلبی است جائزه ای می باشد که خداوند به این گونه اشخاص می بخشد.

در حالات «ابن سیرین» معبّر معروف خواب، می خوانیم: او مرد بزازی بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حیله های مخصوصی، او را به خانه خود برده درها را به روی او بست، اما او تسلیم هوس های آن زن نشد و مرتباً مفاسد این گناه بزرگ را بر او می شمرد، ولی آتش هوس زن به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی ساخت.

«ابن سیرین» برای نجات از چنگال او چاره ای اندیشید، برخاست و بدن خود را با اشیاء آلوده ای که در آن خانه بود، چنان کثیف، آلوده و نفرت انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد، و او را از خانه بیرون کرد.

می گویند: «ابن سیرین» بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق العاده ای در تعبیر خواب نصیبش شد،(۱) و داستان های عجیبی از تعبیر خواب او در کتاب ها نوشته اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می دهد.

بنابراین ممکن است یوسف(علیه السلام) این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس، در مقابل جاذبه فوق العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد.

از این گذشته، در آن عصر و زمان، دربار زمامداران بزرگ، مرکز معبران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف(علیه السلام) می توانست در دربار عزیز مصر از تجربیات دیگران آگاهی یابد، و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند.

به هر حال، این نه اولین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوس های سرکش پیروز می شوند مواهبی از علوم و دانش ها می بخشد، که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست،

---

۱ ـ «الکنی و الألقاب»، جلد ۱، صفحه ۳۱۹ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۱، صفحه ٦٧٨، ماده «سیر».

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حدیث معروف «اَلْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ»(۱) نیز می تواند اشاره به این واقعیت باشد.

این علم و دانشی نیست که در محضر استاد خوانده شود، و یا این که بی حساب به کسی بدهند. اینها جوائزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس!.

* * *

۳ ـ منظور از «بلوغ أشُدّ» چیست؟

گفتیم: «أشُدّ» به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و «بلوغ أشدّ» به معنی رسیدن به این مرحله است، ولی این عنوان، در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است.

گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: وَ لاتَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إلاّ بِالَّتی هِیَ أحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أشُدَّهُ: «نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن، تا زمانی که به حد بلوغ برسد».(۲)

و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند: حَتّی إذا بَلَغَ أشُدَّهُ وَ بَلَغَ أرْبَعینَ سَنَهً: «تا زمانی که بلوغ اشد پیدا کند و به چهل سال برسد».(۳)

و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً: «سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم چنین بیرون می فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می رسید سپس به مرحله پیری».(٤)

این تفاوت تعبیرات، ممکن است به خاطر این باشد که، انسان برای رسیدن

---

۱ ـ «مصباح الشریعهٔ»، صفحه ١٦ ـ «بحار الانوار»، جلد ٦٧، صفحه ١٤٠ و جلد ١، صفحه ٢٢٥، حدیث ١٧، (با اندکی تفاوت).

۲ ـ اسراء، آیه ٣٤.

۳ ـ احقاف، آیه ١٥.

٤ ـ غافر، آیه ٦٧.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به استحکام روح و جسم مراحلی را می پیماید، که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است، و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می باشد، مرحله دیگر است، و همچنین قبل از آن که انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید.

به هر حال، در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف(علیه السلام) در آغاز جوانی پیدا شد.

«فخر رازی» در تفسیرش در این زمینه سخنی دارد که ذیلاً می شنوید:

«مدت گردش ماه (تا هنگامی که به محاق برسد) ۲۸ روز است، هنگامی که آن را به چهار قسمت تقسیم کنیم، هر قسمتی هفت روز می شود (که عدد ایام هفته را تشکیل می دهد).

لذا دانشمندان احوال بدن انسان را به چهار دوره هفت ساله تقسیم کرده اند:

نخست، هنگامی که متولد می شود ضعیف و ناتوان است، هم از نظر جسم و هم از نظر روح، اما به هنگامی که به سن ۷ سالگی رسید آثار هوش و فکر و قوت جسمانی در او ظاهر می شود.

آنگاه وارد مرحله دوم می شود و به تکامل خود ادامه می دهد، تا چهارده سالگی را پشت سر بگذارد و ۱۵ ساله شود، در این هنگام به مرحله بلوغ جسمی و روحی رسیده و شهوت جنسی در او به حرکت در می آید (و با تکمیل سال پانزدهم) مکلف می شود.

باز به تکامل خود ادامه می دهد تا دوره سوم را به پایان رساند، و مرحله جدیدی را طی کند.

و بالاخره با پایان گرفتن دوره چهارم و رسیدن به ۲۸ سالگی مدت رشد و نمو جسمانی پایان می گیرد، و انسان وارد مرحله تازه ای که مرحله توقف است

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می گردد و این همان زمان «بلوغ أشُدّ» است، و این حالت توقف تا پایان دور پنجم یعنی ۳۵ سالگی ادامه دارد (و از آن به بعد، سیر نزولی آغاز می شود)».(۱)

تقسیم بندی فوق، گر چه تا حدودی قابل قبول است ولی دقیق به نظر نمی رسد; زیرا اولاً مرحله بلوغ در پایان دوره دوم نیست و همچنین پایان رشد جسمانی طبق آنچه دانشمندان امروزی می گویند ۲۵ سالگی است، و بلوغ فکری کامل طبق بعضی از روایات در چهل سالگی است.(۲)

و از همه اینها گذشته، آنچه در بالا گفته شد یک قانون همگانی محسوب نمی شود که درباره همه اشخاص صادق باشد.

* * *

٤ ـ مواهب الهی بی حساب نیست

آخرین نکته ای که در اینجا توجه به آن لازم است این که: قرآن در آیات فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می گوید، اضافه می کند: «این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم» یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی حساب نیست.

و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بی کران فیض الهی بهره می گیرد. همان گونه که یوسف(علیه السلام) در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد.

* * *

---

۱ ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۱.

۲ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ١٦، صفحه ۱۰۲، حدیث ۲۱۰۹۳ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٦، صفحه ۱۲۰، حدیث ۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٢٣ وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لایُفْلِحُ الظّالِمُونَ

٢٤ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ

ترجمه:

٢٣ ـ و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجوئی کرد; درها را بست و گفت: «بیا (به سوی آنچه برای تو مهیاست)»! (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است; مقام مرا گرامی داشته; مسلماً ظالمان رستگار نمی شوند»!

٢٤ ـ آن زن قصد او کرد; و او نیز ـ اگر برهان پروردگار را نمی دید ـ قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم; چرا که او از بندگان مخلص ما بود!

تفسیر:

عشق سوزان همسر عزیز مصر

یوسف، با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، که قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود در آورد، و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند، و با گذشت زمان، این عشق، روز بروز داغ تر و سوزان تر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار، جز به خدا نمی اندیشید، و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

امور دیگری نیز دست به دست هم داد، و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد.

نداشتن فرزند از یکسو.

غوطهور بودن در یک زندگی پر تجمل اشرافی از سوی دیگر.

نداشتن هیچ گونه گرفتاری در زندگی داخلی آن چنان که معمول اشراف و متنعمان است از سوی سوم.

و بی بند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوا نیز بهره ای نداشت در امواج وسوسه های شیطانی فرو برد، آن چنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خویش را با یوسف در میان بگذارد، و از او تقاضای کامجوئی کند.

او از تمام وسائل و روش ها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد، و با خواهش و تمنا، کوشید در دل او اثر کند، آن چنان که قرآن می گوید: «آن بانوئی که یوسف در خانه او بود، پی در پی از او تمنای کامجوئی کرد» (وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ).

جمله «راوَدَتْهُ» از ماده «مراوده»، در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است، و مثل معروف: اَلرّائِدُ لایَکْذِبُ قَوْمَهُ: «کسی که دنبال چراگاه می رود، به قوم و قبیله خود دروغ نمی گوید» اشاره به همین است.

و همچنین به میل سرمه دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می کشند، «مرود» (بر وزن منبر) گفته می شود، و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است.

این تعبیر، اشاره به این است که، همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت آمیز، و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

سرانجام آخرین راهی که به نظرش رسید این بود: یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسائل تحریک او را فراهم نماید، جالب ترین لباس ها، بهترین آرایش ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد، و صحنه را آن چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو در آورد.

قرآن می گوید: «او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توام»!! (وَ غَلَّقَتِ الأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ).

«غَلَّقَت» معنی مبالغه را می رساند، و نشان می دهد او همه درها را محکم بست، و این خود می رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اطاق های تو در توئی تشکیل شده بود، و به طوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست، تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد.

به علاوه، او شاید با این عمل می خواست به یوسف بفهماند نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد; چرا که هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست.

در این هنگام که یوسف(علیه السلام) همه جریان ها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد، و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و «گفت: به خدا پناه می برم» (قالَ مَعاذَ اللّهِ).

یوسف(علیه السلام) به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد، و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد، و در ضمن این واقعیت را به او و به همه کس فهماند، که در چنین شرائط سخت و بحرانی برای رهائی از چنگال وسوسه های شیطان، و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به خداست، خدائی که خلوت و جمع برای او یکسان است، و هیچ چیز در برابر اراده اش مقاومت نمی کند.

او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمل، اعتراف نمود.

سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته، «من چگونه می توانم تسلیم چنین خواسته ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می کنم، و در کنار سفره او هستم، و او مقام مرا گرامی داشته است»؟ (إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ).

آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار نیست؟ «مسلماً ستمگران رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لایُفْلِحُ الظّالِمُونَ).

* * *

در اینجا کار یوسف و همسر عزیز به باریکترین مرحله و حساسترین وضع می رسد، که قرآن با تعبیر پر معنائی از آن چنین سخن می گوید: «همسر عزیز مصر، قصد او را کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگار را نمی دید، چنین قصدی می نمود»! (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ).

در معنی این جمله، میان مفسران گفتگوی بسیار است که می توان همه را در سه تفسیر زیر خلاصه کرد:

۱ ـ همسر عزیز تصمیم بر کامجوئی از یوسف داشت، و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد.

یوسف(علیه السلام) هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نوخاسته بود، و هنوز همسری نداشت، در برابر هیجان انگیزترین صحنه های جنسی قرار گرفته بود که، هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوا و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» حائل نمی شد، چنین تصمیمی را می گرفت!

بنابراین، تفاوت میان «همّ» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد، تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پیشانیش به سنگ خورد.

نظیر این تعبیر، در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل این که می گوئیم: افراد بی بند و بار تصمیم گرفتند میوه های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می گرفتم.

بنابراین، تصمیم یوسف مشروط به شرطی بود که حاصل نشد، و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد، که توضیح و بیان این مقام والا است.

طبق این تفسیر از یوسف(علیه السلام)، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزده است، بلکه در دل، تصمیم هم نگرفته است.

بنابراین، بعضی روایات که می گوید: یوسف آماده کام گیری از همسر عزیز شد، و حتی لباس را از تن بیرون کرد، و تعبیرات دیگری(۱) که ما از نقل آن شرم داریم، همه بی اساس و مجعول است، و اینها اعمالی است که در خور افراد آلوده، بی بند و بار، ناپاک و نادرست است، چگونه می توان یوسف را با آن قداست روح و مقام تقوا به چنین کارهائی متهم ساخت.

جالب این که: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام)، همین تفسیر اول در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است، آنجا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می پرسد: آیا شما نمی گوئید پیامبران معصومند؟

فرمود: آری.

گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ».

امام(علیه السلام) فرمود: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْلا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِها كَما هَمَّتْ

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «جامع البیان»، جلد ۱۲، صفحات ۲٤۱ و ۲٤۲، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر) ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۳۲٦ و ۳۲۷.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بِهِ، لکِنَّهُ کانَ مَعْصُوماً وَ الْمَعْصُومُ لایَهُمُّ بِذَنْب وَ لایَأْتِیهِ... فَقالَ الْمَأْمُونُ لِلّهِ دَرُّکَ یا أَبَا الْحَسَنِ!:
«همسر عزیز تصمیم به کامجوئی از یوسف گرفت، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی کند و به سراغ گناه هم نمی رود» مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: آفرین بر تو ای ابو الحسن!(۱)

۲ ـ تصمیم همسر عزیز مصر و یوسف، هیچ کدام مربوط به کامجوئی جنسی نبود، بلکه تصمیم بر حمله و زدن یکدیگر بود، همسر عزیز به خاطر این که در عشق شکست خورده بود، و روح انتقامجوئی در وی پدید آمده بود، و یوسف به خاطر دفاع از خویشتن و تسلیم نشدن در برابر تحمیل آن زن.

از جمله قرائنی که برای این موضوع ذکر کرده اند، این است که همسر عزیز تصمیم خود را بر کامجوئی خیلی قبل از این گرفته بود، و تمام مقدمات آن را انجام داده بود، بنابراین، جای این نداشت که قرآن بگوید او تصمیم بر این کار گرفت; چرا که این لحظه، لحظه تصمیم نبود.

دیگر این که، پیدا شدن حالت خشونت و انتقامجوئی، پس از این شکست، طبیعی است; زیرا او تمام آنچه را در توان داشت از طریق ملایمت با یوسف(علیه السلام)به خرج داد، و چون نتوانست از این راه در او نفوذ کند به حربه دیگر متوسل شد که حربه خشونت بود.

سوم این که، در ذیل این آیه می خوانیم: کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ: «ما هم بدی و هم فحشاء را از یوسف بر طرف ساختیم» «فحشاء»، همان آلودگی به بی عفتی است، و «سوء»، نجات از چنگالِ درگیری، زد و خورد

---

۱ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤۲۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۸۲ ـ «عیون الاخبار»،
جلد ۱، صفحه ۲۰۰ (انتشارات جهان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و احیاناً قتل همسر عزیز مصر.(۱)

به هر حال، یوسف چون برهان پروردگار را دید، از گلاویز شدن به آن زن خودداری کرد، مبادا به او حمله کند و او را مضروب سازد و این خود دلیلی شود که او قصد تجاوز را داشته، لذا ترجیح داد خود را از آن محل دور سازد، و به سوی در فرار کند.

۳ ـ بدون شک، یوسف جوانی بود با تمام احساسات جوانی، هر چند غرائز نیرومند او تحت فرمان عقل و ایمان او بود، ولی طبیعی است هر گاه چنین انسانی در برابر صحنه های فوق العاده هیجان انگیز قرار گیرد، طوفانی در درون او بر پا می شود، و غریزه و عقل به مبارزه با یکدیگر بر می خیزند، هر قدر امواج عوامل تحریک کننده نیرومندتر باشد، کفه غرائز، قوت می گیرد، تا آنجا که ممکن است در یک لحظه زودگذر به آخرین مرحله قدرت برسد، آن چنان که اگر از این مرحله، گامی فراتر رود، لغزشگاه هولناکی است، ناگهان نیروی ایمان و عقل به هیجان در می آید، و به اصطلاح بسیج می شود و کودتا می کند، و قدرت غریزه را که تا لب پرتگاه کشانیده بود به عقب می راند.

قرآن مجید این لحظه زودگذر حساس و بحرانی را، که در میان دو زمان آرامش و قابل اطمینان قرار گرفته بود، در آیه فوق، ترسیم کرده است، بنابراین منظور از جمله «هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ» این است: در کشمکش غریزه و عقل، یوسف تا لب پرتگاه کشیده شد، اما ناگهان، بسیج فوق العاده نیروی ایمان و عقل، طوفان غریزه را در هم شکست،(۲) تا کسی گمان نکند اگر یوسف توانست خود را از این پرتگاه برهاند، کار ساده ای انجام داده; چرا که عوامل گناه و هیجان در وجود او، ضعیف بود، نه! هرگز، او نیز برای حفظ پاکی

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۷۲.

۲ ـ اقتباس از تفسیر «فی ظلال»، جلد ٤، صفحه ۷۱۱، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویش در این لحظه حساس دست به شدیدترین مبارزه و جهاد با نفس زد.

* * *

قرآن در بخش دیگر این آیه توجه می دهد که الطاف خداوند یوسف را از این معرکه نجات داد، لذا می افزاید: «ما این چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم، تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم» (كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ).

«چرا که او از بندگان برگزیده و با اخلاص ما بود» (إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصينَ).

اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را بیاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه رهائی یابد، بی دلیل نبود، او بنده ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزگاری و عمل پاک، خود را ساخته بود، و قلب و جان او از تاریکی های شرک، پاک و خالص شده بود، و به همین دلیل، شایستگی چنین امداد الهی را داشت.

ذکر این دلیل نشان می دهد: این گونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف(علیه السلام) می شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عباد اللّه المخلصین وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

* * *

نکته ها:

۱ ـ منظور از «ربّ» در جمله «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ» کیست؟

در این که منظور از «ربّ» چه کسی است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، اکثر مفسران ـ چنان که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و نویسنده «المنار» در «المنار» می گوید ـ «ربّ» را به معنی وسیع کلمه گرفته اند، و گفته اند: منظور از آن «عزیز مصر» است، که در احترام و اکرام یوسف(علیه السلام)، فرو گذار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نمی کرد، و از همان آغاز کار، سفارش یوسف را با جمله «أَكْرِمِی مَثْواه» به همسرش نمود.
و گمان این که کلمه «ربّ» در این معنی به کار نمی رود، کاملاً اشتباه است; زیرا در همین سوره چندین بار کلمه «ربّ» به غیر از خدا، اطلاق شده است، گاهی از زبان یوسف(علیه السلام) و گاهی از زبان غیر یوسف(علیه السلام).
مثلاً در داستان تعبیر خواب زندانیان می خوانیم: یوسف به آن زندانی که بشارت آزادی داده بود گفت: مرا به «ربّ» خود (سلطان مصر) یادآوری کن (وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناج مِنْهُمَا اذْكُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ).(١)
و باز، از زبان یوسف می خوانیم: هنگامی که فرستاده فرعون مصر نزد او آمد، گفت: به نزد «ربّ» خود (فرعون) بازگرد، و از او بخواه تحقیق کند، چرا زنان مصر دست های خود را بریدند: «فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاّتی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُن».(٢)
و در آیه ٤١ همین سوره، از زبان یوسف، و در ذیل آیه ٤٢ از زبان قرآن می خوانیم کلمه «ربّ» به مالک و صاحب نعمت، اطلاق شده است.
بنابراین، ملاحظه می کنید در همین سوره، در چهار مورد، (غیر از مورد بحث) کلمه «ربّ» به غیر خدا اطلاق شده است، هر چند در همین سوره و سوره های دیگر قرآن، این کلمه کراراً به پروردگار جهان گفته شده است.
بنابراین منظور این است که: این کلمه مشترک است، و به هر دو معنی اطلاق می گردد.
ولی به هر حال، بعضی از مفسرین، ترجیح داده اند کلمه «ربّ» در آیه مورد بحث «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ»، به معنی خداوند است; زیرا کلمه «اللّه» که قبل از

١ ـ یوسف، آیه ٤٢.
٢ ـ یوسف، آیه ٥٠.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن ذکر شده، سبب می شود: ضمیر به آن بر گردد، و در این صورت معنی جمله چنین می شود: «من به خدا پناه می برم، خدائی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشت، و هر نعمتی دارم از ناحیه او است».

اما با توجه به سفارش عزیز مصر، با جمله «أَكْرِمِي مَثْواه» و تکرار آن در آیه مورد بحث، معنی اول را تقویت می کند.

در «تورات» «سفر پیدایش»، فصل ۳۹، شماره های ۷ و ۸ و ۹ چنین آمده: «و بعد از این مقدمات، واقع شد این که «زنِ آقایش» چشمان خود را بر یوسف انداخته به او گفت: با من بخواب، اما او ابا نموده، به زنِ آقایش گفت: اینک آقایم به آنچه با من در خانه است عارف نیست، و تمامی ما یملکش به دست من سپرده است، در این خانه از من بزرگ تری نیست و از من چیزی مضایقه نکرده است جز تو، چون که زن او می باشی پس این قباحت عظیم را چگونه خواهم کرد، به خدا گناه بورزم...».(۱)

این جمله های «تورات» نیز مؤید معنی اول است.(۲)

* * *

---

۱ ـ «و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته گفت: با من هم خواب شو، اما او ابا نموده به زن آقای خود گفت: اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و آنچه دارد به دست من سپرده است * بزرگ تری از من در خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته جز تو چون زوجه او می باشی، پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم وبه خدا خطا ورزم»؟ (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب ۳۹، شماره های ۷ و ۸ و ۹، مطابق ترجمه انجمن پخش کتب مقدسه درمیان ملل، صفحه ٦١)، آنچه نقل شد مطابق متن تطبیقی است.

۲ ـ تفاوت نقل تورات و قرآن مجید در این است که عبارت بالا در قرآن از ناحیه همسر عزیز و پاسخ یوسف مربوط به زمانی است که زلیخا درها را بسته و اعلام آمادگی کرده و از ناحیه یوسف دست ردّ به سینه او خورده است.

اما در تورات این ماجرا در پیشنهادی قبل از چنین موقعیتی رخ داده، یعنی پس از این برخورد، همسر عزیز در زمانی دیگر از غفلت یوسف استفاده کرد، درها را بسته تا او را در تنگنا قرار دهد و یوسف فرار کرده و...» (همان مدرک، جمله ۱۱ به بعد).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ـ منظور از برهان پروردگار چیست؟

«برهان» در اصل مصدر «بَرَه» به معنی سفید شدن است، و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنائی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده اند، از جمله:

۱ ـ علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته.

۲ ـ آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا.

۳ ـ مقام نبوت و معصوم بودن از گناه.

٤ ـ یک نوع امداد و کمک الهی، که به خاطر اعمال نیکش در این لحظه حساس به سراغ او آمد.

۵ ـ از روایتی استفاده می شود که: در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز محسوب می شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گوئی احساس کرد با چشمانش خیره، خیره به او نگاه می کند، و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره، طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورده، گفت: تو که از یک بت بی عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم، که همه چیز را می داند و از همه خفایا و خلوتگاه ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟.(۱)

این احساس، توان و نیروی تازه ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جانش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند.

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤۲۲ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد پنجم، صفحه ۳۳۹۸ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحات ۲۲۵ و ۲٦٦، حدیث ۳۵ (با اندکی تفاوت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

در عین حال، هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یکجا منظور باشد; زیرا همه در مفهوم عام «برهان» جمع است، و در آیات قرآن و روایات، کلمه «برهان» به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است.

اما روایات بی مدرکی که بعضی از مفسران نقل کرده اند: یوسف تصمیمش را بر گناه گرفته بود که ناگهان در یک حالت مکاشفه جبرئیل یا یعقوب را مشاهده کرد، که انگشت خود را با دندان می گزید، یوسف این منظره را که دید و عقب نشینی کرد، این گونه روایات هیچ سند معتبری ندارد، و به روایات اسرائیلی می ماند، زائیده مغزهای انسان های کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیاء را درک نکرده اند.

* * *

۳ ـ جهاد با نفس

می دانیم: در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) «جهاد اکبر» خوانده شده، یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جهاد اصغر» نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود، در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد.

در قرآن مجید صحنه های مختلفی از میدان جهاد اکبر در رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر، یکی از مهم ترین آنها است.

گر چه قرآن مجید تمام زوایای آن را به خاطر اختصار تشریح نکرده، ولی با یک جمله کوتاه «وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ» شدت این طوفان را بیان کرده است.

یوسف به سه دلیل از میدان این مبارزه روسفید در آمد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نخست این که: خود را به خدا سپرد، و پناه به لطف او برد (قالَ مَعاذَ اللّه).
و دیگر این که: توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می کرد، و یا توجه به نعمت های بی پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد، و تسلیم طوفان های زودگذر نشود.
سوم این که: خودسازی یوسف و بندگی توأم با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ» استفاده می شود، به او قوه و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ، در برابر وسوسه های مضاعفی که از درون و برون به او حملهور بود، زانو نزند.
و این درسی است برای همه انسان های آزاده ای که می خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند.
امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در دعای «صباح» چه زیبا می فرماید:
وَ إِنْ خَذَلَنِی نَصْرُکَ عِنْدَ مُحارَبَةِ النَّفْسِ وَ الشَّیْطانِ فَقَدْ وَکَلَنِی خِذْلانُکَ إِلی حَیْثُ النَّصَبِ وَ الْحِرْمانِ: «اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می سپارد، و امیدی به نجات من نیست».(۱)
در حدیثی می خوانیم: أَنَّ النَّبِیَّ(صلی الله علیه وآله) بَعَثَ سَرِیَّةً فَلَمّا رَجَعُوا قالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الأَصْغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الأَکْبَرُ، فَقِیلَ یا رَسُولَ اللّهِ مَا الْجِهادُ الأَکْبَرُ قالَ جِهادُ النَّفْسِ:
«پیامبر(صلی الله علیه وآله) گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد، هنگامی که (با تن های خسته و بدن های مجروح) بازگشتند، فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸٤، صفحه ۳۳۹ و جلد ۹۱، صفحه ۲٤۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده.

عرض کردند: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس».(۱)

علی(علیه السلام) می فرماید: اَلْمُجاهِدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ: «مجاهد حقیقی کسی است که با هوس های سرکش نفس بجنگد».(۲)

و از امام صادق(علیه السلام) نقل شده: مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ إِذا رَغِبَ، وَ إِذا رَهِبَ، وَ إِذا اشْتَهی، وَ إِذا غَضِبَ، وَ إِذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ:

«کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد: به هنگام تمایل، به هنگام ترس، به هنگام شهوت، به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی (آن چنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می کند».(۳)

* * *

٤ ـ پاداش اخلاص

همان گونه که در تفسیر آیات فوق اشاره کردیم، قرآن مجید نجات یوسف از این گرداب خطرناک، که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود، به خدا نسبت می دهد، و می گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف بر طرف ساختیم.

ولی با توجه به جمله بعد که می گوید: «او از بندگان مخلص ما بود»، این حقیقت روشن می شود که: خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات

---

۱ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (جلد ۱۵، صفحه ۱٦۱، حدیث ۲۰۲۰۸، چاپ آل البیت) ـ «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۲، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیة).

۲ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲٤ (جلد ۱۵، صفحه ۱٦۳، حدیث ۲۰۲۱۷، چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٦۷، صفحه ٦۵ (با اندکی تفاوت).

۳ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۳ (جلد ۱۵، صفحه ۱٦۲، حدیث ۲۰۲۱۵، چاپ آل البیت) ـ «مستدرک»، جلد ۱۱، صفحه ۳۲۳، حدیث ۱۳۱۵۸ ـ ٤ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٦۷، صفحه ۳۱۵، جلد ٦۸، صفحه ۳۵۸.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بحرانی تنها نمی گذارد، و کمک های معنوی خود را از آنان دریغ نمی دارد، بلکه با الطاف خفیّه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می کند، و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این گونه بندگان می بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص.

ضمناً تذکر این نکته نیز لازم است که: در آیات فوق یوسف از بندگان مخلص (بر وزن مطلق) به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلص (بر وزن محسن) به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است.

دقت در آیات قرآن، نشان می دهد: مخلِص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است، که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خود سازی بوده است، مانند: فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّين: «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند خدا را با اخلاص می خوانند».(۱)

وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ: «به آنها فرمان داده نشد، مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند».(۲)

ولی مخلَص (بفتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می شود گفته شده است، همان مرحله ای که شیطان از نفوذ وسوسه اش در انسان مأیوس می شود، و خداوند مراقبت می کند آلودگی پیدا نکنند، یعنی مخلِص (خالص کننده) خداست و انسان پاک، مخلَص (خالص شده) است و در حقیقت بیمه الهی می گردد، لذا می فرماید: قالَ فَبِعِزَّتِكَ لاَُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ: «شیطان گفت: به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه

---

۱ ـ عنکبوت، آیه ٦٥.

۲ ـ بینه، آیه ٥.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می کنم * مگر بندگان مخلصت را».(۱)

و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد، و باید کوشید تا به این مرحله رسید.

* * *

۵ ـ متانت و عفت بیان

از شگفتی های قرآن و از نشانه های اعجاز آن، این است که هیچ گونه تعبیر زننده، رکیک، ناموزون، مبتذل و دور از عفت بیان، در آن وجود ندارد، و ابداً متناسب طرز تعبیرات یک فرد عادی درس نخوانده و پرورش یافته در محیط جهل و نادانی نیست، با این که سخنان هر کس، متناسب و هم رنگ افکار و محیط اوست.

در میان تمام سرگذشت هائی که قرآن نقل کرده، یک داستان واقعی عشقی، وجود دارد و آن داستان یوسف و همسر عزیز مصر است.

داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس آلود، با جوانی ماهرو و پاکدل سخن می گوید.

گویندگان و نویسندگان، هنگامی که با این گونه صحنه ها روبرو می شوند، یا ناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه های اصلی داستان، جلو زبان یا قلم را رها نموده و به اصطلاح حق سخن را ادا کنند ـ گو این که هزار گونه تعبیرات تحریک آمیز، یا زننده و غیر اخلاقی به میان آید ـ

و یا مجبور می شوند برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم، پاره ای از صحنه ها را در پرده ای از ابهام بپیچند، و به خوانندگان و شنوندگان ـ به طور سربسته ـ تحویل دهند!

---

۱ ـ ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

گوینده و نویسنده هر قدر مهارت داشته باشد، غالباً گرفتار یکی از این دو اشکال می شود.
آیا می توان باور کرد فردی درس نخوانده، ترسیم دقیق و کاملی از باریکترین و حساس ترین فصول چنین عشق شورانگیزی بنماید، بدون این که کوچک ترین تعبیر تحریک آمیز و دور از عفتی به کار برد.
ولی قرآن در ترسیم صحنه های حساس این داستان، به طرز شگفت انگیزی «دقت در بیان» را با «متانت و عفت» به هم آمیخته، و بدون این که از ذکر وقایع چشم بپوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است.
می دانیم از همه صحنه های این داستان، حساس تر شرح ماجرای آن «خلوتگاه عشق» است که «ابتکار» و «هوس» همسر عزیز مصر، دست به دست هم دادند و آن را به وجود آوردند.
قرآن در شرح این ماجرا همه گفتنی ها را گفته، اما کوچک ترین انحرافی از اصول عفت سخن، پیدا نکرده است، آنجا که می گوید:
وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لایُفْلِحُ الظّالِمُون:
«و بانوئی که یوسف در خانه او بود، از وی تقاضا و خواهش کامجوئی کرد، تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیا شده، گفت: از این کار به خدا پناه می برم، او (عزیز مصر) بزرگ و صاحب من است، مرا گرامی داشته، مسلماً ظالمان (و آلودگان) رستگار نخواهند شد».(۱)

* * *

۱ ـ یوسف، آیه ۲۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٦ ـ نکات قابل دقت در این آیه

١ ـ کلمه «راوَدَ» در جائی به کار برده می شود، که کسی با اصرار آمیخته به نرمش و ملایمت چیزی را از کسی بخواهد (اما همسر عزیز مصر چه چیز از یوسف خواسته بود) چون روشن بوده، قرآن به همین کنایه واضح قناعت نموده و نامی از آن نبرده است.

٢ ـ قرآن در اینجا حتی تعبیر «إِمْرَأَةُ الْعَزِیز» (یعنی همسر عزیز مصر) را به کار نمی برد، بلکه می گوید: الَّتی هُوَ فی بَیْتِها: «بانوئی که یوسف در خانه او بود» تا به پرده پوشی و عفت بیان نزدیک تر باشد، ضمناً با این تعبیر، حسّ حق شناسی یوسف را نیز مجسم ساخته، همان طور که مشکلات یوسف را در عدم تسلیم در برابر چنین کسی که زندگی او در اختیار وی می باشد مجسم می کند.

٣ ـ «غَلَّقَتِ الأَبْوابَ» که معنی مبالغه را می رساند و دلالت می کند: تمام درها را به شدت بست، و این ترسیمی از آن صحنه هیجان انگیز است.

٤ ـ جمله «قالَتْ هَیْتَ لَکَ» که معنی آن «بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیاست» یا «بیا که من در اختیار توام» آخرین سخن از زبان همسر عزیز برای رسیدن به وصال یوسف است، ولی در عبارتی سنگین، پرمتانت و پر معنی و بدون هیچ گونه جنبه تحریک آمیز و بدآموز.

٥ ـ جمله «مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ» که یوسف در پاسخ دعوت آن زن زیبای افسونگر گفت، به گفته اکثر مفسران به این معنی است: پناه به خدا می برم، عزیز مصر همسر تو، بزرگ و صاحب من است و به من احترام می گذارد، و اعتماد نموده، چگونه به او خیانت کنم؟ این کار هم خیانت است و هم ظلم و ستم «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُون» و به این ترتیب، کوشش یوسف را برای بیدار ساختن عواطف انسانی همسر عزیز مصر تشریح می کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٦ ـ جمله «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ» از یک طرف ترسیم دقیقی از آن خلوتگاه عشق است، که آن چنان وضع تحریک آمیز بوده که اگر یوسف هم مقام «عقل» یا «ایمان» یا «عصمت» نداشت گرفتار شده بود.

و از طرف دیگر پیروزی نهائی یوسف را در چنین شرایطی بر دیو شهوت طغیانگر به طرز زیبائی توصیف نموده.

جالب این که، تنها کلمه «هَمَّ» به کار برده شده، یعنی «همسر عزیز مصر تصمیم خود را گرفته بود، و یوسف هم اگر برهان پروردگار را نمی دید، تصمیم خود را می گرفت» آیا کلمه ای متانت آمیزتر از کلمه «قصد و تصمیم» در اینجا می توان پیدا کرد؟!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٢٥ وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُر وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ
قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ
٢٦ قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمیصُهُ
قُدَّ مِنْ قُبُل فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ
٢٧ وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُر فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصّادِقینَ
٢٨ فَلَمّا رَأی قَمیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُر قالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظیمٌ
٢٩ یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئینَ

ترجمه:

٢٥ ـ و هر دو به سوی در، دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد); و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. و در این هنگام، آقای آن زن را نزدیک در یافتند! آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود»؟!

٢٦ ـ (یوسف) گفت: «او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد»! و در این هنگام، شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن زن راست می گوید; و او از دروغگویان است.

٢٧ ـ و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید; و او از راستگویان است».

٢٨ ـ هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حیله شما زنان است; که مکر و حیله شما زنان، عظیم است!

٢٩ ـ یوسف! از این موضوع، صرف نظر کن! و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن، که از خطاکاران بودی»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر:

طشت رسوائی همسر عزیز از بام افتاد!

مقاومت سرسختانه یوسف(علیه السلام) همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد، ولی یوسف(علیه السلام) که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه گر و هوس های سرکش نفس، پیروز شده بود، احساس کرد اگر بیش از این در آن لغزش گاه بماند خطرناک است، باید خود را از آن محل دور سازد، لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود، و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد» (وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُر).

«استباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، و «قدّ» به معنی پاره شده از طرف طول است، همان گونه که «قطّ» به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم: کانَتْ ضَرَباتُ عَلِیِّ بْنِ أَبیطالِب(علیه السلام)أبْکاراً کانَ إِذَا اعْتَلی قَدَّ، وَ إِذَا اعْتَرَضَ قَطَّ: «ضربه های علی بن ابیطالب(علیه السلام) در نوع خود بی سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می زد، تا بپائین می شکافت و هنگامی که از عرض، ضربه می زد دو نیم می کرد».(۱)

ولی هر طور بود، یوسف(علیه السلام) خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، قرآن می گوید: «آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند» (وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ).

«الفیت» از ماده «اِلفاء» به معنی یافتن ناگهانی است، و تعبیر از شوهر به

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۱، صفحه ۵۰ (چاپ کتابخانه آیة اللّه مرعشی نجفی) ـ «بحار الانوار»، جلد ٤١، صفحه ٦٧ (با اندکی تفاوت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«سیّد» به طوری که بعضی از مفسران گفته اند، طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن ها شوهر خود را «سیّد» خطاب می کردند، و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می کنند.

در این هنگام همسر عزیز از یکسو خود را در آستانه رسوائی دید.

و از سوی دیگر شعله انتقامجوئی از درون جان او زبانه می کشید.

نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق به جانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صدا زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود»؟! (قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ).

جالب این که: این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوائی ندیده بود، فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «أَهْلِک» (خانواده تو) می خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که، من مخصوص توام نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد!، این سخن بی شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی(علیه السلام)نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می گفت:

أَ لَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ: «آیا کشور مصر از آن من نیست».(۱)

اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر، و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می خواهند شما را از «سرزمینتان»! خارج سازند، «یُرِیدانِ أَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ».(۲)

نکته قابل توجه دیگر این که، همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته، بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گوئی اصل مسأله مسلّم است، و سخن از میزان کیفر و چگونگی

---

۱ ـ زخرف، آیه ۵۱.

۲ ـ طه، آیه ٦٣.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

مجازات او است، و این تعبیر حساب شده، در آن لحظه ای که می بایست آن زن دست و پای خود را گم کند، نشانه شدت حیله گری او است.(۱)

و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می گوید، و بعد گوئی به زندان هم قانع نیست، پا را بالاتر می گذارد و از «عذاب الیم» که تا سر حد شکنجه و اعدام پیش می رود، حرف می زند.

* * *

یوسف(علیه السلام) در اینجا سکوت را به هیچ وجه جایز نشمرد، و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و گفت: «او مرا با اصرار و التماس به سوی خود دعوت کرد» (قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی).

بدیهی است در چنین ماجرائی هر کس، در آغاز کار به زحمت می تواند باور کند، جوان نوخاسته برده ای بدون همسر، بی گناه باشد، و زن شوهردار ظاهراً با شخصیتی، گناهکار، بنابراین، شعله اتهام، بیشتر دامن یوسف را می گیرد، تا همسر عزیز را!.

ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان و پاکان است، اجازه نمی دهد این جوان پارسای مجاهد با نفس، در شعله های تهمت بسوزد، قرآن می فرماید: «در این هنگام شاهدی از خاندان آن زن گواهی داد، که برای پیدا کردن مجرم اصلی، از این دلیل روشن استفاده کنید: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، آن زن، راست می گوید، و یوسف دروغگو است» (وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُل فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ).

* * *

---

۱ ـ در این که «ما» در جمله «ما جَزاء»... نافیه است یا استفهامیه؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی نتیجه آن در هر حال چندان تفاوتی نمی کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده است، آن زن دروغ می گوید و یوسف راستگو است» (وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُر فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصّادِقینَ).

چه دلیلی از این زنده تر; چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف دویده است، و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت سر پاره می شود.

و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده، یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد، و چه جالب است که این مسأله ساده یعنی پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او، و دلیلی بر رسوائی مجرمی گردد!.

* * *

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید، و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت سر پاره شده (مخصوصاً با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرده گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است» (فَلَمّا رَأی قَمیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُر قالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظیمٌ).

* * *

در این هنگام، عزیز مصر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز برملا، و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد رود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سر پوش نهد، رو به یوسف کرده گفت: «یوسف تو صرف نظر کن، و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» (یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا).

سپس رو به همسرش کرده، گفت: «تو هم از گناه خود استغفار کن که از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خطاکاران بودی» (وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئِینَ).(۱)

بعضی گفته اند گوینده این سخن، عزیز مصر نبود، بلکه همان شاهد بود، ولی، هیچ دلیلی برای این احتمال وجود ندارد، به خصوص که این جمله بعد از گفتار عزیز واقع شده است.

* * *

نکته ها:

۱ ـ «شاهد» که بود؟

در این که شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی گناه را از گنهکار آشکار نمود؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی گفته اند: یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود، و کلمه «مِنْ أَهْلِها» گواه بر این است، و قاعدتاً مرد حکیم، دانشمند و باهوشی بوده است، که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکافتن پیراهنی! حقیقت حال را ببیند، و می گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر، و در آن ساعت، همراه او بوده است.

تفسیر دیگر این که: بچه شیرخواری از بستگان همسر عزیز مصر، در آن نزدیکی بود، و یوسف از عزیز مصر خواست، که داوری را از این کودک بطلبد، عزیز مصر، نخست در تعجب فرو رفت که مگر چنین چیزی ممکن است؟

اما هنگامی که کودک شیرخوار ـ همچون مسیح(علیه السلام) در گهواره ـ به سخن آمد، و این معیار و مقیاس را برای شناختن گنهکار از بی گناه به دست داد متوجه

---

۱ ـ در این جمله «مِنَ الْخاطِئِینَ» که جمع مذکر است گفته شده، نه «مِنَ الْخاطِئات» که جمع مؤنث است، این به خاطر آن است که در بسیاری از موارد جمع مذکر را به عنوان تغلیب بر هر دو گروه اطلاق می کنند، یعنی تو در زمره خطاکارانی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

شد که یوسف(علیه السلام) یک غلام نیست، بلکه پیامبری است یا پیامبرگونه!.

در روایاتی که از طرق اهل بیت(علیهم السلام) و اهل تسنن وارد شده، به این تفسیر اشاره شده است، از جمله «ابن عباس» از پیامبر(صلی الله علیه وآله)چنین نقل می کند: چهار نفر در طفولیت سخن گفتند: فرزند آرایشگر فرعون، شاهد یوسف، صاحب جریج و عیسی بن مریم.(۱)

در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که: شهادت دهنده کودکی در گاهواره بود.(۲)

ولی باید توجه داشت، هیچ یک از دو حدیث بالا، سند محکمی ندارد، بلکه هر دو مرفوعه است.

سومین احتمالی که داده اند این است: شاهد، همان دریدگی پیراهن بود که با زبان حال این شهادت را داد، ولی با توجه به کلمه «مِنْ أَهْلِها» (شاهد از خاندان همسر عزیز مصر بود) این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه منتفی است.

* * *

۲ ـ چرا عکس العمل عزیز مصر، خفیف بود؟

از جمله مسائلی که در این داستان توجه انسان را به خود جلب می کند این است که: در یک چنین مسأله مهمی که ناموس عزیز مصر به آن آلوده شده بود، چگونه او با یک جمله قناعت کرد، و تنها گفت «از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی».

و شاید همین مسأله سبب شد که همسر عزیز پس از فاش شدن اسرارش در

---

۱ ـ تفسیر «المنار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۸۷ ـ «بحار الانوار»، جلد ۳۸، صفحه ۲۳۵ (با اندکی تفاوت) ـ «مناقب»، جلد ۲، صفحه ۱۲ (انتشارات علامه) با اندکی تفاوت.

۲ ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤۲۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ (با اندکی تفاوت)، برای توضیح بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۳۸، صفحه ۲۸۱ مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین مصر، زنان اشراف را به مجلس خاصی دعوت کند و داستان عشق خود را با صراحت و عریان بازگو نماید.

آیا ترس از رسوائی، عزیز را وادار کرد که در این مسأله کوتاه بیاید؟ یا این که اصولاً برای زمامداران خود کامه و طاغوتیان، مسأله غیرت و حفظ ناموس چندان مطرح نیست؟ آنها آن قدر آلوده به گناه و فساد و بی عفتی هستند که اهمیت و ابهت این موضوع، در نظرشان از بین رفته است.

احتمال دوم قوی تر به نظر می رسد.

* * *

۳ ـ حمایت خدا در لحظات بحرانی

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی ترین حالات به یاری انسان می شتابد، و به مقتضای «یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِب»(۱) از طرقی که هیچ باور نمی کرد روزنه امید برای او پیدا می شود، و شکاف پیراهنی، سند پاکی و برائت او می گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می کند.

و روز دیگر، همسر هوسرانِ عزیز مصر را به خاطر پاره بودن.

و روز سوم، نور آفرینِ دیده هایِ بی فروغِ یعقوب(علیه السلام) است، و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به «کنعان» سفر می کند، و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موکب بشیر می دهد!

به هر حال، خدا الطاف خفیه ای دارد که هیچ کس از عمق آن آگاه نیست، و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه ها چنان دگرگون می شود که برای

---

۱ ـ طلاق، آیات ۲ و ۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیچ کس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش بینی نیست.

پیراهن، با تمام کوچکیش نسبتاً چیز مهمی است، گاه می شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می کند، آن چنان که در داستان غار ثور و هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) واقع شد.

* * *

٤ ـ نقشه همسر عزیز مصر

در آیات فوق، اشاره به مکر زنان (البته زنانی همچون همسر عزیز که بی بند و بار و هوسرانند) شده است، و این مکر و حیله گری به عظمت توصیف گردیده (إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ).

در تاریخ و همچنین در داستان ها که سایه ای از تاریخ است، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده، که مطالعه مجموع آنها نشان می دهد، زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود، نقشه هائی می کشند که در نوع خود بی نظیر است.

در داستان بالا دیدیم که همسر عزیز چگونه بعد از شکست در عشق و قرار گرفتن در آستانه رسوائی، با مهارت خاصی برائت خود و آلودگی یوسف را مطرح ساخت، او حتی نگفت که یوسف(علیه السلام) قصد سوء به من داشته، بلکه آن را به عنوان یک امر مسلّم فرض کرد، و تنها سؤال از مجازات چنین کسی نمود؟ مجازاتی که در مرحله زندان نیز متوقف نمی شد، بلکه به صورت نامعلوم و نامحدود، مطرح گشته بود.

در داستان همین زن، که در رابطه با سرزنش زنان مصر نسبت به عشق بی قرارش به غلام و برده خویش در آیات بعد، مطرح است، نیز می بینیم که او برای تبرئه خود از چنین نیرنگ حساب شده استفاده می کند، و این تأکید دیگری است بر مکر این گونه زنان.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٣٠ وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبّاً إِنّا لَنَراها فی ضَلال مُبین

٣١ فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاّ مَلَکٌ کَریمٌ

٣٢ قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرینَ

٣٣ قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ

٣٤ فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ

ترجمه:

٣٠ ـ (این جریان در شهر منعکس شد;) گروهی از زنان شهر گفتند: «همسر عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت می کند! عشق این جوان، در اعماق قلبش نفوذ کرده; ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم»!

٣١ ـ هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد، به سراغشان فرستاد; و برای آنها پشتی (و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت; و به دست هر کدام، چاقوئی (برای بریدن میوه) داد; و (به یوسف) گفت: «وارد بر آنان شو»! هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند; و (بی توجه) دست های خود را بریدند; و گفتند: «منزه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است خدا! این بشر نیست; این یک فرشته بزرگوار است»!

۳۲ ـ (زلیخا) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید! من او را به خویشتن دعوت کردم; و او خودداری کرد! و اگر آنچه را دستور می دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد; و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد»!

۳۳ ـ (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند; و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود»!

۳٤ ـ پروردگارش دعای او را اجابت کرد; و مکر آنان را از او بگردانید; چرا که او شنوا و داناست!

تفسیر:

توطئه دیگر همسر عزیز مصر

هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود، که عزیز هم تأکید بر کتمانش داشت، اما از آنجا که این گونه رازها نهفته نمی ماند، مخصوصاً در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوش های شنوائی دارد.

سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد، و چنان که قرآن گوید: «گروهی از زنان شهر، این سخن را در میان خود گفتگو می کردند و نشر می دادند که همسر عزیز با غلامش سر و سرّی پیدا کرده، و او را به سوی خود دعوت می کند» (وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ).

«و آن چنان عشق غلام بر او چیره شده، که اعماق قلبش را تسخیر کرده است» (قَدْ شَغَفَها حُبّاً).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند: «ما او را در گمراهی آشکار می بینیم»! (إِنّا لَنَراها فی ضَلال مُبین).

روشن است آنها که این سخن را می گفتند، زنان اشرافی مصر بودند که اخبار قصرهای پر از فساد فرعونیان و مستکبرین برای آنها جالب بود، و همواره در جستجوی آن بودند.

این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود، به اصطلاح جانماز آب می کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق، در گمراهی آشکار می دیدند!.

حتی بعضی از مفسران، احتمال داده اند که، پخش این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آنجا ببینند!، آنها شاید فکر می کردند اگر به حضور یوسف(علیه السلام) برسند، چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشتن! جلب کنند، که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند، هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت، و هم آن نظر احترام آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر، یا مربی. یا صاحب نعمت بود، در مورد آنها موضوع نداشت، و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود!.

«شَغَف» از ماده «شغاف» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آن را در برگرفته و «شَغَفَها حُبّاً» یعنی آن چنان به او علاقمند شده، که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده، و اعماق آن را در بر گرفته است، و این اشاره به عشق شدید و آتشین است.

«آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می شود:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نخستین مراتب محبت، همان «هوی» (به معنی تمایل) است، آنگاه «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است.

بعد از آن، «کلف» به معنی شدت محبت، و پس از آن «عشق» و بعد از آن «شعف» (با عین) یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می سوزد و از این سوزش، احساس لذت می کند، بعد از آن «لوعه»، و بعد از آن «شغف» یعنی مرحله ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می کند و سپس «تدله» و آن مرحله ای است که عشق، عقل انسان را می رباید و آخرین مرحله «هیوم» است و آن مرحله بی قراری مطلق است، که شخص عاشق را بی اختیار به هر سو می کشاند.(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود؟

همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوائی نبود.

یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می نمود.

یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کار بعید می نمود.

اما به هر حال، این گونه مسائل آن هم در آن قصرهای پر از فساد ـ همان گونه که گفتیم ـ چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت، و سرانجام از زبان تعزیه گردان های اصلی، به درباریان و از آنجا به خارج، جسته گریخته درز می کند، و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان، به زبان نقل می نمایند.

* * *

همسر عزیز، که از مکر زنان حیله گر مصر، آگاه شد، نخست ناراحت گشت، سپس چاره ای اندیشید و آن این بود که: آنها را به یک مجلس میهمانی دعوت کند و بساط پر تجمل با پشتی های گران قیمتی برای آنها فراهم سازد، و به دست

---

۱ ـ تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هر کدام چاقوئی برای بریدن میوه دهد (اما چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه ها!) می فرماید: «هنگامی که از مکر آنها با خبر شد، به سراغ آنها فرستاد و برای آنها پشتی های گران قیمتی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقوئی داد» (فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَ آتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً).(١)

و این کار، خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی برد، و از رسوائی گذشته اش درسی نگرفت.

«آنگاه به یوسف دستور داد که در آن مجلس، گام بگذارد» تا زنان سرزنش گر، با دیدن جمال او وی را در این عشقش ملامت نکنند (وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ).

تعبیر به «أُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ» (بیرون بیا) به جای «أُدْخُل» (داخل شو) این معنی را می رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه در یک اطاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد، و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد!.

اما زنان مصر، که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند، و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی که همچون خورشیدی که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و

---

١ ـ «مُتَّكَأ» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می کنند، مانند پشتی ها، تخت ها و صندلی ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود، ولی بعضی «مُتَّكَأ» را به «اترج» که نوعی میوه است تفسیر کرده اند.

آنها که متکا را به همان معنی پشتی و مانند آن تفسیر کرده اند نیز، گفته اند: میوه آن مهمانی «اترج» بوده است، و «اترج» همان بالنگ است که میوه ای است ترش مزه و دارای پوستی ضخیم، و از پوست ضخیم آن مربّا درست می کنند.

ممکن است این میوه در سرزمین مصر شبیه به آنچه نزد ما است کاملاً ترش نبوده، و رگه ای از شیرینی داشته که میوه پذیرائی محسوب می شده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

چشم ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد، چنان واله و حیران شدند که دست از پا و «ترنج»(۱) از دست، نمی شناختند.

می فرماید: «آنها به هنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق العاده شمردند» (فَلَمّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ).

«و آن چنان از خود بی خود شدند که (به جای ترنج) دست ها را بریدند» (وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ).

و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، «همگی فریاد بر آوردند نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است» (وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاّ مَلَکٌ کَریمٌ).(۲)

در این که زنان مصر در این هنگام، چه اندازه دست های خود را بریدند در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به صورت های مبالغه آمیز نقل کرده اند، ولی آنچه از قرآن استفاده می شود این است که اجمالاً دست های خود را مجروح ساختند.

* * *

در این هنگام، زنان مصر، قافیه را به کلی باختند، و با دست های مجروح که از آن خون می چکید و در حالی پریشان، همچون مجسمه های بی روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند.

او از این فرصت استفاده کرده، «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می کردید» (قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ).

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۷ ـ تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۳٤۲.

۲ ـ «حاشَ لِلّهِ» از ماده «حشی» به معنی طرف و ناحیه است، و «تحاشی» به معنی کناره گیری می آید و مفهوم جمله «حاشَ لِلّهِ» این است که خدا منزه است، اشاره به این که یوسف بنده ای است پاک و منزه.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همسر عزیز گویا می خواست به آنها بگوید: شما که با یک بار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دست ها را بریدید، محو جمال او شدید و به ثنا خوانیش برخاستید، چگونه مرا ملامت می کنید که صبح و شام با او می نشینم و بر می خیزم؟!

همسر عزیز که از موفقیت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود، یک باره تمام پرده ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرده، گفت: «آری، من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم، ولی او خویشتن داری کرد» (وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ).

سپس بی آن که از این آلودگی به گناه، اظهار ندامت کند، و یا لااقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی پروائی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را که من فرمان می دهم انجام ندهد، و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد، به طور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ).

نه تنها، به زندانش می افکنم بلکه «در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود» (وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرینَ).

طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش به جمله «وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ» (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند، باید همسرش رسوائی را به این مرحله بکشاند.

و اصولاً در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان همان گونه که گفتیم این مسائل چیز تازه ای نیست.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعضی در اینجا روایت شگفت آوری نقل کرده اند و آن این که: گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند، و هر یک برای تشویق یوسف(علیه السلام) به تسلیم شدن یک نوع سخن گفتند.(۱)

یکی گفت: ای جوان! این همه خویشتن داری و ناز برای چیست؟

چرا به این عاشق دلداده، ترحم نمی کنی؟

مگر تو این جمال دل آرای خیره کننده را نمی بینی؟

مگر تو دل نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبائی لذت نمی بری؟

آخر مگر تو سنگ و چوبی؟!.

دومی گفت: گیرم که از زیبائی و عشق چیزی نمی فهمی، ولی آیا نمی دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟

فکر نمی کنی که اگر قلب او را به دست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود؟

و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟

سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری، و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی دانی که او زن انتقامجوی خطرناکی است؟

وسائل انتقامجوئی را کاملاً در اختیار دارد؟

آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهائی نمی اندیشی؟!.

تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو، و وسوسه های این

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۷٦ ـ «قصص جزائری»،
صفحه ۱۷۹ (کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی) ـ تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث ـ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۱۸، صفحه ٤٥۱، ذیل آیات مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

زنان آلوده که اکنون نقش دلالی را بازی می کنند، از سوئی دیگر.

یک لحظه بحرانی شدید برای یوسف(علیه السلام) فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود.

اما او که از قبل خود را ساخته بود، و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت، و بی آن که با زنان هوس باز و هوسران به گفتگو برخیزد، رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «بارالها، پروردگارا! زندان با آن همه سختی هایش در نظر من محبوب تر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند» (قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ).

سپس از آنجا که می دانست در همه حال، مخصوصاً در مواقع بحرانی، جز با اتکاء به لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، «پروردگارا اگر کید و مکر و نقشه های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ).

خداوندا! من به خاطر رعایت فرمان تو، و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک، و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می کند و دامانم را آلوده می سازد، پشت پا می زنم.

خدایا! کمکم فرما! نیرویم بخش! بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفزا! تا بر این وسوسه های شیطانی پیروز گردم.

* * *

و از آنجا که وعده الهی همیشه این بود که: جهادکنندگان مخلص را (چه با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف(علیه السلام) را در این حال تنها نگذاشت و لطف او به یاریش شتافت، آن چنان که قرآن می گوید: «پروردگارش این دعای خالصانه او را اجابت کرد» (فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ).

«و مکر و نقشه آنها را از او بگردانید» (فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ).

«چرا که او شنوا و دانا است» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

هم نیایش های بندگان را می شنود، هم از اسرار درون آنها آگاه است، و هم راه حل مشکل آنها را می داند.

* * *

نکته ها:

۱ ـ تطمیع و تهدید

همان گونه که دیدیم همسر عزیز، و زنان مصر برای رسیدن به مقصود خود از امور مختلفی استفاده کردند: اظهار عشق، علاقه شدید، تسلیم محض، بعد از آن تطمیع، و سپس تهدید. و یا به تعبیر دیگر توسل به «شهوت»، «زر» و سپس «زور».

و اینها اصول متحد المآلی است که همه خودکامگان و طاغوت ها در هر عصر و زمانی به آن متوسل می شدند.

حتی خود ما مکرر دیده ایم، آنها برای تسلیم ساختن مردان حق، در آغاز جلسه، نرمش فوق العاده و روی خوش نشان می دهند، و از طریق تطمیع و انواع کمک ها وارد می شوند، و در آخر همان جلسه به شدیدترین تهدیدها توسل می جویند. و هیچ ملاحظه نمی کنند که این تناقض گوئی آن هم در یک مجلس تا چه حد زشت، زننده و در خور تحقیر و انواع سرزنش ها است.

دلیل آن هم روشن است آنها هدفشان را می جویند، وسیله برای آنان مهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست، و یا به تعبیر دیگر برای رسیدن به هدف، استفاده از هر وسیله ای را مجاز می شمرند.
در این وسط افراد ضعیف و کم رشد در مراحل نخستین، یا آخرین مرحله تسلیم می شوند و برای همیشه به دامشان گرفتار می گردند، اما اولیای حق با شجاعت و شهامتی که در پرتو نور ایمان یافته اند، همه این مراحل را پشت سر گذارده، سازش ناپذیری خود را با قاطعیت هر چه تمام تر نشان می دهند، تا سر حدّ مرگ پیش می روند، و عاقبت آن هم پیروزی است، پیروزی خودشان و مکتبشان و یا حداقل پیروزی مکتب.

* * *

۲ ـ ادعای بی جا

بسیارند کسانی که مانند زنان هوس باز مصر، هنگامی که در کنار گود نشسته اند خود را پاک و پاکیزه نشان می دهند، و لاف تقوا و پارسائی می زنند، و آلودگانی همچون همسر عزیز را در «ضلال مبین» می بینند.
اما هنگامی که پایشان به وسط گود کشیده شد، در همان ضربه اول از پا در می آیند و عملاً ثابت می کنند که تمام آنچه می گفتند حرفی بیش نبوده، اگر همسر عزیز پس از سال ها نشست و برخاست با یوسف، گرفتار عشق او شد، آنها در همان مجلس اول به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، و به جای ترنج دست های خویش را بریدند!.

* * *

۳ ـ چرا یوسف(علیه السلام) در جلسه زنان حضور یافت؟

در اینجا سؤالی پیش می آید که: چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت، و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد؟ مجلسی که برای گناه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ترتیب داده شده بود، و یا برای تبرئه یک گناهکار؟

ولی با توجه به این که یوسف ظاهراً برده و غلام بود، و ناچار بود در کاخ خدمت کند، ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد، و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت.

به خصوص این که گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ) نشان می دهد: او در بیرون آن دستگاه نبود، بلکه در اطاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است.

* * *

٤ ـ شرکاء جرم

جمله «يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (این زنان مرا به آن دعوت می کنند) و «كَيْدَهُنَّ» (نقشه این زنان...) به خوبی نشان می دهد: بعد از ماجرای بریدن دست ها و دلباختگی زنان هوس باز مصر نسبت به یوسف، آنها هم به نوبه خود وارد میدان شدند، و از یوسف دعوت کردند که تسلیم آنها و یا تسلیم همسر عزیز مصر شود، و او هم دست ردّ به سینه همه آنها گذاشت،(١) این نشان می دهد: همسر عزیز در این گناه تنها نبود و «شریک جرم»هائی داشت.

* * *

٥ ـ وابستگی مطلق

به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه ها می کشاند، تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست، که

---

١ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ١٢، صفحه ٢٧٦ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ٩، صفحه ١٨٤، ذیل آیه مورد بحث.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می گوید: پروردگارا! اگر نقشه های شوم آنها را از من باز نگردانی، من هم به آنها متمایل می شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری، طوفان حوادث مرا با خود می برد، این توئی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من!.

این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار، علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می بخشد، سبب می شود از الطاف خفی او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است، و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود.

اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر.

در حدیثی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم:

سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّهُ فِی ظِلِّهِ يَوْمٌ لا ظِلَّ إلاّ ظِلُّهُ: إمامٌ عَادِلٌ، وَ شابٌّ نَشَأَ فِی عِبادَةِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ، مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إذا خَرَجَ مِنْهُ حَتّی يَعُودَ إلَيْهِ، وَ رَجُلانِ كانا فِی طاعَةِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاجْتَمَعا عَلی ذلِکَ وَ تَفَرَّقا، وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ خالِياً فَفاضَتْ عَيْناهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذاتُ حَسَب وَ جَمال فَقالَ إنِّی أخافُ اللّهَ تَعالی، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفاها حَتّی لاتَعْلَمَ شِمالُهُ ما تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ!:

«هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه (عرش) خود قرار می دهد، آن روز که سایه ای جز سایه او نیست:

پیشوای دادگر.

و جوانی که، از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کسی که، قلب او به مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد، و هنگامی که از آن خارج می شود در فکر آن است تا به آن باز گردد.

افرادی که، در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می کنند، و به هنگام جداشدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است.

کسی که، به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤلیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می شود.

مردی که، زن زیبا و صاحب جمالی او را به سوی خویش دعوت کند، او بگوید: من از خدا ترسانم.

و کسی که، به نیازمندان کمک می کند و صدقه خود را مخفی می دارد، آن چنان که دست چپ او از صدقه ای که با دست راست داده باخبر نشود»!(۱)

* * *

۱ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد۱، صفحه ۵۹۵، ماده «ظل» ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۱۹۹، حدیث ٦٣٢٣ (چاپ آل البیت) ـ «بحار الانوار»، جلد ٢٦، صفحه ٢٦١، حدیث ٤٢.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٣٥ ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّى حين

٣٦ وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّي أَرانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِهِ إِنّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

٣٧ قالَ لايَأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُما ذلِكُما مِمّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لايُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ

٣٨ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِي إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ ما كانَ لَنا أَنْ نُشْرِكَ بِاللّهِ مِنْ شَيْءٍ ذلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَيْنا وَ عَلَى النّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لايَشْكُرُونَ

ترجمه:

٣٥ ـ و بعد از آن كه نشانه هاى (پاكى يوسف) را ديدند، تصميم گرفتند او را تا مدتى زندانى كنند!

٣٦ ـ و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند; يكى از آن دو گفت: «من در عالم خواب ديدم كه (انگور براى) شراب مى فشارم»! و ديگرى گفت: «من در خواب ديدم كه نان بر سرم حمل مى كنم; و پرندگان از آن مى خورند; ما را از تعبير اين خواب آگاه كن كه تو را از نيكوكاران مى بينيم».

٣ ـ (يوسف) گفت: «پيش از آن كه جيره غذائى شما فرا رسد، شما را از تعبير

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوابتان آگاه خواهم ساخت. این، از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است. من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم)!

۳۸ ـ من از آئین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم! برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم; این از فضل خدا بر ما و بر مردم است; ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی کنند!

تفسیر:

زندان به جرم بی گناهی!

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف(علیه السلام) در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعاً خبرش به گوش عزیز رسید، و از مجموع این جریانات روشن شد که یوسف(علیه السلام) یک جوان عادی و معمولی نیست، آن چنان پاک است که هیچ قدرتی نمی تواند او را وادار به آلودگی کند، و نشانه های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد.

پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر.

مقاومت او در برابر وسوسه های زنان مصر.

آماده شدن او برای رفتن به زندان.

و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم.

همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلائلی که کسی نمی توانست آن را پرده پوشی یا انکار کند.

و لازمه این دلائل، اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود، و به دنبال ثبوت این جرم، بیم رسوائی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

روز به روز بیشتر می شد.

تنها چاره ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد، این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آن چنان که مردم، او و نامش را به دست فراموشی بسپارند، و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می شد که مجرم اصلی، یوسف(علیه السلام) بوده است!.

لذا قرآن می گوید: «بعد از آن که آنها آیات و نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند که او را تا مدتی زندانی کنند» (ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّى حين).

تعبیر به «بَدا» که به معنی پیدا شدن رأی جدید است، نشان می دهد: قبلاً چنین تصمیمی در مورد او نداشتند، و این عقیده را احتمالاً همسر عزیز برای اولین بار پیشنهاد کرد، و به این ترتیب، یوسف(علیه السلام) بی گناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اولین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته ای به جرم پاکی به زندان برود.

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق *** یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است

آری، در یک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می کنند، نه فقط آزادی، که همه چیز متعلق به آنها است، و افراد پاکدامن و با ارزشی همچون یوسف(علیه السلام)، که همجنس و همرنگ آن محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می کنند باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلماً نه!.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«از جمله کسانی که با یوسف وارد زندان شدند، دو جوان بودند» (وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ).
و از آنجا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند، احساسات دیگر او به کار می افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش بینی کند، و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می شود.
از همین رو، یک روز این دو جوان که گفته می شود یکی از آن دو مأمور آبدارخانه شاه، و دیگری سر پرست غذا و آشپزخانه بود، و به علت سعایت دشمنان و اتهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف(علیه السلام) آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود، و برایش عجیب و جالب می نمود باز گو کرد.
«یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب چنین دیدم که انگور را برای شراب ساختن می فشارم»! (قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً).
«و دومی گفت: من در خواب دیدم که مقداری نان روی سرم حمل می کنم، و پرندگان آسمان می آیند و از آن می خورند» (وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ).
و اضافه کردند: «ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز، که تو را از نیکوکاران می بینیم» (نَبِّئْنا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ).
در این که این دو جوان از کجا دانستند یوسف(علیه السلام) از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است.
بعضی گفته اند: یوسف شخصاً خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد.
بعضی گفته اند: سیمای ملکوتی یوسف نشان می داد او یک فرد عادی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نیست، بلکه فرد آگاه، صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند.

و بعضی دیگر گفته اند: یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها، و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره گشا است، به همین دلیل، در مشکلاتشان به او پناه می بردند و از او کمک می خواستند.

ذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا قرآن به جای کلمه «عبد» و «برده» تعبیر به «فَتی» (جوان) می کند، که یک نوع احترام است، و در حدیث داریم: لایَقُولُنَّ أحَدُکُمْ عَبْدِی وَ أمَتِی وَ لکِنْ فَتای وَ فَتاتِی: «هیچ کدام از شما نباید بگوید غلام من، و کنیز من، بلکه بگوید جوان من»(۱) (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان، که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است ، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند).

تعبیر به «إنِّی أعْصِرُ خَمْراً» (من شراب می فشردم)، یا به خاطر آن است که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می فشارد.

یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود، برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می فشرده است.

و یا این که انگور را می فشرده تا عصیر آن را به شاه بدهد، بی آن که شراب شده باشد و از آنجا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است.

تعبیر به «إنِّی أرانی» (من می بینم) ـ با این که قاعدتاً باید بگوید من در

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۲ ـ «مجموعه ورام»، جلد ۱، صفحه ۹ (انتشارات مکتبهٔ الفقیه) با اندکی تفاوت ـ «صحیح بخاری»، جلد ۳، صفحه ۱۲٤ (دار الفکر، طبعهٔ بالاوفست عن طبعهٔ دار الطباعهٔ العامرهٔ باستانبول، ۱٤۰۱ هـ .ق).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

خواب دیدم ـ به عنوان حکایت حال است، یعنی خود را در آن لحظه ای که خواب می بیند فرض می کند، و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می دارد.

* * *

به هر حال، یوسف که هیچ فرصتی را برای ارشاد و راهنمائی زندانیان از دست نمی داد، مراجعه این دو زندانی را برای مسأله تعبیر خواب غنیمت شمرد و به بهانه آن، حقایق مهمی را که راهگشای آنها و همه انسان ها بود بیان داشت.

نخست، برای جلب اعتماد آنها در مورد آگاهی او بر تعبیر خواب که سخت مورد توجه آن دو زندانی بود چنین گفت: «من به زودی و قبل از آن که جیره غذائی شما فرا رسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت» (قالَ لایَأْتیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْویلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما).

و به این ترتیب، به آنها اطمینان داد که قبل از فرا رسیدن موعد غذائی آنها، مقصود گمشده خود را خواهند یافت.

در تفسیر این جمله، مفسران احتمالات فراوانی داده اند.

از جمله این که یوسف گفت: من به فرمان پروردگار از بخشی از اسرار آگاهم، نه تنها می توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم، بلکه از هم اکنون می توانم بگویم، غذائی که برای شما امروز می آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می شمرم.

بنابراین «تأویل» به معنی ذکر خصوصیات آن غذاست، البته تأویل کمتر به چنین معنی آمده، به خصوص این که در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است.

احتمال دیگر این که: منظور یوسف(علیه السلام) این بوده که هر گونه طعامی در خواب ببینید، من می توانم تعبیر آن را برای شما باز گو کنم (ولی این احتمال، با جمله قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما سازگار نیست) بنابراین بهترین تفسیر جمله فوق همان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که در آغاز سخن گفتیم.

سپس یوسفِ با ایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده بود، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی پذیرد چنین ادامه داد: «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذلِکُما مِمّا عَلَّمَنی رَبّی).

و برای این که تصور نکنند خداوند، بی حساب چیزی به کسی می بخشد اضافه کرد «من آئین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند، و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْم لایُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ).

منظور از این قوم و جمعیت، مردم بت پرست مصر یا بت پرستان کنعان است.

* * *

من باید از این گونه عقاید جدا شوم; چرا که بر خلاف فطرت پاک انسانی است، و به علاوه من در خاندانی پرورش یافته ام که خاندان وحی و نبوت است، «من از آئین پدران و نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم» (وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائی إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ).

شاید این اولین بار بود که یوسف(علیه السلام) خود را این چنین به زندانیان معرفی می کرد، تا بدانند او زاده وحی و نبوت است، و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام های طاغوتی به زندان می رفتند بی گناه به زندان افتاده است.

بعد به عنوان تأکید اضافه می کند: «برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم»; چرا که خاندان ما، خاندان توحید، خاندان ابراهیم(علیه السلام)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

بت شکن است (ما کانَ لَنا أنْ نُشْرِکَ بِاللّهِ مِنْ شَیْء).

«این از مواهب الهی بر ما و بر همه مردم است» (ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النّاسِ).

بنابراین، تصور نکنید این فضل و محبت تنها شامل ما خانواده پیامبران شده است، این موهبتی است عام، و شامل همه بندگان خدا که در درون جانشان به عنوان یک فطرت به ودیعه گذاشته شده است و به وسیله رهبری انبیاء تکامل می یابد.

«ولی متأسفانه اکثر مردم این مواهب الهی را شکرگزاری نمی کنند» و از راه توحید و ایمان منحرف می شوند (وَ لکِنَّ أکْثَرَ النّاسِ لایَشْکُرُونَ).

قابل توجه این که در آیه فوق، «ابراهیم» و «اسحاق» در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده، در حالی که می دانیم «یوسف»(علیه السلام) فرزند «یعقوب»، «یعقوب» فرزند «اسحاق» و «اسحاق» فرزند «ابراهیم» است، بنابراین کلمه «أب» بر جدّ نیز اطلاق می شود.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٣٩ يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ
٤٠ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لايَعْلَمُونَ
٤١ يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَمّا أَحَدُكُما فَيَسْقي رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذي فيهِ تَسْتَفْتِيانِ
٤٢ وَ قالَ لِلَّذي ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْني عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنينَ

ترجمه:

٣٩ ـ ای دوستان همراهان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟!

٤٠ ـ این معبودهائی که غیر از خدا می پرستید، چیزی جز اسم های (بی مسمّا) که شما و پدرانتان آنها را (خدا) نامیده اید، نیست; خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده; حکم تنها از آنِ خداست; فرمان داده که غیر او را نپرستید! این است آئین پا بر جا; ولی بیشتر مردم نمی دانند!

٤١ ـ ای همراهان زندانی من! اما یکی از شما (دو نفر، آزاد می شود; و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد; و اما دیگری به دار آویخته می شود; و پرندگان از سر او می خورند. و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعی و حتمی است».

٤٢ ـ و به آن یکی از آن دو نفر، که می دانست رهائی می یابد، گفت: «مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یادآوری کن»! ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد; و به دنبال آن، یوسف چند سال در زندان باقی ماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

زندان یا کانون تربیت؟

هنگامی که یوسف(علیه السلام) با ذکر بحث گذشته، دل های آن دو زندانی را آماده پذیرش حقیقت توحید کرد، رو به سوی آنها نموده چنین گفت: «ای هم زندان های من! آیا خدایان پراکنده و معبودهای متفرق بهترند یا خداوند یگانه یکتای قهار و مسلط بر هر چیز»؟ (یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ).

گوئی یوسف(علیه السلام) می خواهد به آنها حالی کند:

چرا شما آزادی را در خواب می بینید؟

چرا در بیداری نمی بینید؟ چرا؟

آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق، شما که از شرک و بت پرستی و ارباب متفرقون سرچشمه می گیرد، سبب شده که طاغوت های ستمگر بر شما غلبه کنند؟

چرا شما زیر پرچم توحید جمع نمی شوید، و به دامن پرستش «اللّه واحد قهار» دست نمی زنید؟ تا بتوانید این خودکامگان ستمگر که شما را بی گناه و به مجرد اتهام به زندان می افکنند از جامعه خود برانید؟

* * *

و اضافه کرد: «این معبودهائی که غیر از خدا برای خود ساخته اید، چیزی جز یک مشت اسم های بی مسمّا که شما و پدرانتان آنها را درست کرده اید نیست» (ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ).

«اینها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده» بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شما است (ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«بدانید حکومت جز برای خدا نیست» و به همین دلیل، شما نباید در برابر این بت ها و طاغوت ها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید (إِنِ الْحُکْمُ إِلاّ لِلّهِ).

و باز برای تأکید بیشتر اضافه کرد: «خداوند فرمان داده جز او را نپرستید» (أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ).

«این است آئین و دین پا بر جا و مستقیم، که هیچ گونه انحرافی در آن راه ندارد» (ذلِک الدِّینُ الْقَیِّمُ).

یعنی توحید در تمام ابعادش: در عبادت، در حکومت در جامعه، در فرهنگ و در همه چیز، آئین مستقیم و پا بر جای الهی است.

«ولی چه می توان کرد بیشتر مردم آگاهی ندارند» (وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ) و به خاطر این عدم آگاهی در بیراهه های شرک سر گردان می شوند، و به حکومت غیر «اللّه» تن در می دهند و چه زجرها، زندان ها و بدبختی ها که از این رهگذر دامنشان را نمی گیرد!!

* * *

یوسف(علیه السلام) پس از دلالت و ارشاد دو رفیق زندانی خود، و دعوت آنها به حقیقت توحید در ابعاد مختلفش، به تعبیر خواب آنها پرداخت; چرا که از آغاز به همین منظور نزد او آمده بودند، و او هم قول داده بود این خواب ها را تعبیر کند، ولی فرصت را غنیمت شمرد و فصل گویا و زنده ای از توحید و مبارزه با شرک برای آنها بازگو کرد.

آنگاه رو به سوی دو رفیق زندانی کرد و چنین گفت: «دوستان زندانی من! اما یکی از شما آزاد می شود، و ساقی شراب برای ارباب خود خواهد شد» (یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً).

«اما نفر دیگر به دار آویخته می شود، و آن قدر می ماند که پرندگان آسمان از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

سر او می خورند»! (وَ أَمَّا الْأَخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ).

گر چه با توجه به تناسب خواب هائی که آنها دیده بودند، اجمالاً معلوم بود کدام یک از این دو، آزاد و کدام یک به دار آویخته می شود، اما یوسف(علیه السلام)نخواست این خبر ناگوار را صریح تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را تعقیب کرد.

سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد: «این امری را که شما درباره آن از من سؤال و استفتاء کردید حتمی و قطعی است» (قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذی فيهِ تَسْتَفْتِيانِ).

اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته ام، مایه می گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد!

در بسیاری از تفاسیر ذیل این جمله آمده است: نفر دوم همین که این خبر ناگوار را شنید، در مقام تکذیب گفتار خود بر آمده گفت: من دروغ گفتم چنین خوابی ندیده بودم، شوخی می کردم،(۱) به گمان این که اگر خواب خود را تکذیب کند، این سرنوشت دگرگون خواهد شد.

و لذا یوسف(علیه السلام) به دنبال این سخن گفت: آنچه درباره آن استفتاء کردید، تغییرناپذیر است.

این احتمال نیز وجود دارد که یوسف(علیه السلام) آن چنان در تعبیر خواب خود قاطع بود که این جمله را به عنوان تأکید بیان داشت.

* * *

در این هنگام که احساس کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه ای به آزادی پیدا کند، و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۰ ـ تفسیر «صافی»، جلد ۳، صفحه ۲۱ (مؤسسه الهادی).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت گردد (وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناج مِنْهُمَا اذْكُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ).

اما این «غلام فراموشکار» ـ آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است، که چون به نعمتی برسند، صاحب نعمت را به دست فراموشی می سپارند ـ به کلّی مسأله یوسف(علیه السلام) را فراموش کرد.

ولی تعبیر قرآن این است: «شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد» (فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ).

و به این ترتیب، یوسف(علیه السلام) به دست فراموشی سپرده شد، «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ).

در این که ضمیر «أَنْساهُ الشَّيْطان» به ساقی شاه بر می گردد یا به یوسف(علیه السلام)، در میان مفسران گفتگو است، بسیاری این ضمیر را به یوسف(علیه السلام) باز گردانده اند.

بنابراین، معنی این جمله چنین می شود: شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف(علیه السلام) برد و به همین دلیل به غیر او توسل جست.

ولی با توجه به جمله قبل، که یوسف به او توصیه می کند، مرا نزد صاحب و مالکت بازگو کن، ظاهر این است که ضمیر به شخص ساقی باز می گردد، و کلمه «ربّ» در هر دو جا، یک مفهوم خواهد داشت.

به علاوه، جمله «وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» (بعد از مدتی باز یادش آمد) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می خوانیم، نشان می دهد فراموش کننده او بوده است، نه یوسف(علیه السلام).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

به هر حال، چه ضمیر به یوسف باز گردد و چه به ساقی، در این مسأله شکی نیست که یوسف(علیه السلام) در اینجا برای نجات خود توسل به غیر جسته است.

البته این گونه دست و پا زدن ها برای نجات از زندان، و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست، و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می باشد، اما برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند ، خالی از ایراد نمی تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف(علیه السلام) نبخشید، و به خاطر آن چند سالی زندان او، ادامه یافت.

در روایتی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین می خوانیم: «من از برادرم یوسف در شگفتم، که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و یاری طلبید»؟.(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف(علیه السلام) آمده.

گفت: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟

گفت: پروردگارم!

گفت: چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟

گفت: پروردگارم!

گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجاتت دهند؟

گفت: پروردگارم!

گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟

گفت: پروردگارم!

گفت: چه کسی تو را از چاه رهائی بخشید؟

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۵، ذیل آیه مورد بحث ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤٢٧ (چاپ اسماعیلیان).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

گفت: پروردگارم!

گفت: چه کسی مکر و حیله زنان مصر را از تو دور ساخت؟

گفت: پروردگارم!

در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می گوید، چه چیز سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی، و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی».(۱)

* * *

نکته ها:

۱ ـ زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم انگیزی در جهان دارد، بدترین جنایتکاران و بهترین انسان ها هر دو به زندان افتاده اند، به همین دلیل، زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس های سازندگی و یا بدترین بدآموزی ها.

در زندان هائی که تبهکاران دور هم جمع می شوند، در حقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می شود، در این زندان ها نقشه های تخریبی را مبادله می کنند، و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می گذارند، و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می آموزد.

به همین دلیل، پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته، به جنایات خود ادامه می دهند، آن هم با حفظ وحدت و تشکل جدید، مگر این که ناظران بر

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۵ ـ «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۱، صفحه ۲۲۲، حدیث ۱۲۸۱ ـ ۳ (چاپ آل البیت) با اندکی تفاوت ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲٤٦، حدیث ۱۲ و جلد ٦۸، صفحه ۱۱۳ ـ تفسیر «عیاشی»، جلد ۲، صفحه ۱۷٦، حدیث ۲۳ (چاپ علمیه)، با اندکی تفاوت ـ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ٤۲۸ (چاپ مؤسسه اسماعیلیان)، با اندکی تفاوت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

وضع زندان، مراقب این موضوع باشند، و با ارشاد و تربیت زندانیان، آنها را که غالباً افرادی پر انرژی و با استعداد هستند، تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند.

و اما زندان هائی که از پاکان و نیکان و بی گناهان، و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می گردد، کانونی است برای آموزش های عقیدتی، و راههای عملی مبارزه، و سازماندهی.

این گونه زندان ها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می دهد تا بتوانند کوشش های خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند.

یوسف(علیه السلام) که در مبارزه با زن هوس باز، حیله گر، و قلدری، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند، و حتی پایه آزادی خود و دیگران را بر همان برنامه ها گذارد.

این سرگذشت به ما این درس مهم را می دهد که: ارشاد، تعلیم، تربیت محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه، باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد، حتی از زندان در زیر زنجیرهای اسارت.

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سال های زندان یوسف(علیه السلام) گفتگو است، ولی مشهور این است مجموع زندان یوسف(علیه السلام) ۷ سال بوده.

اما بعضی گفته اند: قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود، و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت، سال هائی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پر بار و پر برکت.(۱)

* * *

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر درباره سال های زندان یوسف(علیه السلام) به تفسیر «المنار»، «قرطبی»، «المیزان» و ٠«فخر رازی» مراجعه شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند

جالب این که در این داستان می خوانیم: کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می دهد آزاد شد، و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان هوا از آن می خورند به دار آویخته شد.

آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط های فاسد و رژیم های طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خودکامگانند آزادی دارند، و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم بر می دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟

این است بافت جامعه ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می کند.

و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه ها.

درست است که یوسف(علیه السلام) با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش بینی را کرد، ولی هیچ معبری نمی تواند چنین تناسب هائی را در تعبیرش از نظر دور دارد.

در حقیقت، خدمت در این جوامع، گناه است و خیانت و گناه عین ثواب!.

* * *

۳ ـ بزرگ ترین درس آزادی!

دیدیم یوسف(علیه السلام) بالاترین درسی را که به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است.

او می دانست: «أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ»، هدف های پراکنده، و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند، و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت ها و جباران بر مردم مسلطند، لذا برای قطع ریشه آنها دستور داد که از شمشیر بُرّای توحید استفاده کنند، تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند.

مگر جباران و ستمگران که بر گرده مردم سوارند در هر جامعه ای چند نفر می باشند، که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند، ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون، و در هم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده های عظیم مردم به دست می آورند؟.

و آن روز که ملت ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند، و همگی زیر پرچم «اللّه الواحد القهّار»(۱) جمع گردند، و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز روز نابودی آنها است.

این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسان ها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

مخصوصاً توجه به این نکته ضرورت دارد که یوسف(علیه السلام) می گوید:

حکومت مخصوص خداست (إِنِ الْحُکْمُ إِلاّ لِلّهِ).(۲)

پس از آن، تأکید می کند: پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد (أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ).

و سپس به طور مؤکد می گوید: آئین مستقیم و پا بر جا چیزی جز این نیست (ذلِک الدِّینُ الْقَیِّمُ).(۳)

ولی سرانجام این را هم می گوید که: با همه این اوصاف متأسفانه اکثر مردم از این واقعیت بی خبرند (وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لایَعْلَمُونَ).

و بنابراین اگر مردم آموزش صحیح ببینند، آگاهی پیدا کنند، و حقیقت

---

۱ ـ آیه مورد بحث ـ ص، آیه ٦٥ ـ زمر، آیه ٤.

۲ ـ آیه مورد بحث ـ انعام، آیه ٥٧ ـ یوسف، آیه ٦٧.

۳ ـ آیه مورد بحث ـ توبه، آیه ٣٦ ـ روم، آیه ٣٠.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توحید در آنها زنده شود، این مشکلاتشان حل خواهد شد.

* * *

٤ ـ سوء استفاده از یک شعار سازنده

شعار «إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ» که یک شعار مثبت قرآنی است، و هر گونه حکومت را جز حکومت «اللّه» و آنچه به «اللّه» منتهی می شود نفی می کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده های عجیبی واقع شده است، از جمله همان گونه که می دانیم «خوارج نهروان» که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند، برای نفی حکمیت در جنگ «صفّین» به این شعار چسبیدند و گفتند:

تعیین، حَکَم برای پایان جنگ، یا تعیین خلیفه گناه است; چرا که خداوند می گوید: إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ: «حکومت و حکمیت مخصوص خدا است»!.

آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند، و یا خود را به تغافل می زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا صادر شده، حکم آنها نیز حکم خدا است; چرا که سرانجام منتهی به او می شود.

درست است که حَکَم ها (داورها) در داستان جنگ صفّین با تصویب امیر مؤمنان علی(علیه السلام) تعیین نشدند، ولی اگر تعیین می شدند حُکم آنها حُکم علی(علیه السلام)و حُکم علی(علیه السلام) حُکم پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حُکم پیامبر حُکم خدا بود.

اصولاً مگر خداوند مستقیماً بر جامعه انسانی حکومت و یاداوری می کند؟ جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان ـ منتهی به فرمان خدا ـ زمام این امر را به دست گیرند؟

ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی(علیه السلام) ایراد گرفتند، و حتی ـ العیاذ باللّه ـ آن را دلیل بر انحراف حضرتش از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود!!.

و این چنین، سازنده ترین برنامه ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد، تبدیل به بدترین وسائل مخرب می شود.

و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله روان خوارجند، و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند، آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد .

* * *

۵ ـ توجه به غیر خدا

توحید تنها در این خلاصه نمی شود که: خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود، و یکی از بارزترین نشانه هایش این است که، انسان موحّد به غیر خدا تکیه نمی کند و به غیر او پناه نمی برد.

نمی گوئیم عالم اسباب را نادیده می گیرد، و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی رود، بلکه می گوئیم: تأثیر واقعی را در سبب نمی بیند، بلکه سر نخ همه اسباب را به دست «مسبِّب الاسباب» می بیند، و به تعبیر دیگر، برای اسباب استقلال قائل نیست، و همه آنها را پرتوی از ذات پاک پروردگار می داند.

ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی، قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی توجهی به این اصل، برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولائی بیش نباشد، و دیدیم چگونه یوسف(علیه السلام) بر اثر یک لحظه بی توجهی به این مسأله حیاتی سال ها زندانش تمدید شد، تا باز هم در کوره حوادث پخته تر و آبدیده تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان پیدا کند، و بداند در این راه نباید جز بر نیروی اللّه و مردم ستمدیده ای که در راه اللّه گام بر می دارند تکیه نماید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف با نیروی یک شیطان ، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند، و به شرق و غرب تمایل نیابند، و جز در صراط مستقیم که جاده امت وسط است گام بر ندارند.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٣ وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَرات سِمان یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلات خُضْر وَ أُخَرَ یابِسات یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ

٤٤ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام وَ ما نَحْنُ بِتَأْویلِ الْأَحْلامِ بِعالِمینَ

٤٥ وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْویلِهِ فَأَرْسِلُونِ

٤٦ یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَرات سِمان یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلات خُضْر وَ أُخَرَ یابِسات لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ

٤٧ قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاّ قَلیلاً مِمّا تَأْکُلُونَ

٤٨ ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاّ قَلیلاً مِمّا تُحْصِنُونَ

٤٩ ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النّاسُ وَ فیهِ یَعْصِرُونَ

ترجمه:

٤٣ ـ پادشاه گفت: «من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند; و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده; (که خشکیده ها بر سبزها پیچیدند; و آنها را از بین بردند.) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می کنید»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٤ ـ گفتند: «خواب های پریشان و پراکنده است; و ما از تعبیر این گونه خواب ها آگاه نیستیم»!

٤٥ ـ و یکی از آن دو که نجات یافته بود ـ و بعد از مدتی به خاطرش آمد ـ گفت: «من تأویل آن را به شما خبر می دهم; مرا (به سراغ آن جوان زندانی) بفرستید»!

٤٦ ـ (او به زندان آمد، و چنین گفت:) یوسف، ای مرد بسیار راستگو! درباره این خواب اظهارنظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می خورند; و هفت خوشه تر، و هفت خوشه خشکیده; تا من به سوی مردم بازگردم، شاید (از تعبیر این خواب) آگاه شوند!

٤ ـ گفت: «هفت سال با جدیت زراعت می کنید; و آنچه را درو کردید، جز کمی که می خورید، در خوشه های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمائید).

٤٨ ـ پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می آید، که آنچه را برای آن سال ها ذخیره کرده اید، می خورند; جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد.

٤٩ ـ سپس سالی فرا می رسد که باران فراوان نصیب مردم می شود; و در آن سال، مردم عصاره می گیرند (و سال پربرکتی است).

تفسیر:

ماجرای خواب سلطان مصر

یوسف(علیه السلام) سال ها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی، ارشاد و راهنمائی زندانیان، و عیادت و پرستاری بیماران، و دلداری و تسلّی دردمندان آنها بود.

تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پادشاه مصر که می گویند نامش «ولید بن ریّان» بود(۱) (و عزیز مصر وزیر او محسوب می شد) خواب ظاهراً پریشانی دید، صبحگاهان تعبیرکنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و چنین «گفت: من در خواب دیدم که هفت گاو لاغر به هفت گاو چاق حمله کرده آنها را می خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده را دیدم که خشکیده ها بر گرد سبزها پیچیدند و آنها را از میان بردند» (وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ).

پس از آن، رو به آنها کرده گفت: «ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر قادر به تعبیر خواب هستید» (یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ).

* * *

ولی حواشی سلطان بلافاصله «اظهار داشتند: اینها خواب های پریشان است، و ما به تعبیر این گونه خواب های پریشان آشنا نیستیم»! (قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْویلِ الْأَحْلامِ بِعالِمینَ).

«أَضْغاث» جمع «ضغث» (بر وزن حرص) به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده، یا سبزی یا چیز دیگر است.

و «أَحْلام» جمع «حُلُم» (بر وزن نهم) به معنی خواب و رؤیا است.

بنابراین «أَضْغاث» و «أَحْلام» به معنی خواب های پریشان و مختلط است،

---

۱ ـ «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث ـ نام پادشاه مصر (که عزیز مصر وزیر او محسوب می شد) به دو صورت دیگر نیز در منابع آمده است:

الف ـ الریّان بن الولید («بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۵۰ و جلد ٦٤، صفحه ۲۲٤ ـ «درّ المنثور»، جلد ٤، صفحه ٥٣٤، ذیل آیه ۳٦ سوره «یوسف» ـ «مجمع البیان»، ذیل آیات ۲۱ و ۲۲ سوره «یوسف»).

ب ـ الولید بن الریّان («کمال الدین»، جلد ۲، صفحه ٥٦۳، دار الکتب الاسلامیهٔ ـ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۱٥۸، ذیل آیه ۲۱ سوره «یوسف» ـ «تاریخ طبری»، جلد ۱، صفحات ۲۳٥ و ۲٤۰، مؤسسهٔ الاعلمی).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

گوئی از بسته های گوناگونی از اشیاء متفاوت تشکیل شده است، و کلمه «أَلأَحْلام» که در جمله «ما نَحْنُ بِتَأْویلِ الأَحْلامِ بِعالِمینَ» با «الف و لام عهد» آمده، اشاره به این است که: ما قادر به تأویل این گونه خواب ها نیستیم.

ذکر این نکته نیز لازم است اظهار ناتوانی آنها واقعاً به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود.

لذا آن را جزء خواب های پریشان محسوب داشتند، چه این که خواب ها را به دو گونه تقسیم می کردند:

خواب های معنی دار که قابل تعبیر بود، و خواب های پریشان و بی معنی که تعبیری برای آن نداشتند، و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می دانستند، به خلاف خواب های گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می دیدند.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب، حوادث ناراحت کننده ای را در آینده پیش بینی می کردند، و آن چنان که معمول حاشیه نشینان شاهان و طاغوتیان است، تنها مسائلی را برای شاه ذکر می کنند که به اصطلاح مایه انبساط «خاطر عاطر ملوکانه»! گردد، و آنچه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند، و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی این گونه حکومت های جبّار!.

در اینجا این سؤال پیش می آید که: آنها چگونه جرأت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خواب های پریشان متهم سازند؟ در حالی که معمول این حاشیه نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی معنی شاه، فلسفه ها می چینند و تفسیرهای کشاف دارند!

ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب، پریشان حال، و نگران یافتند، و او حق داشت که نگران باشد; زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند، بر گاوهای چاق و نیرومند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چیره شدند و آنها را خوردند، و همچنین خوشه های خشک.

آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟.

لذا برای رفع کدورت خاطر شاه، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند، یعنی نگران نباش! مطلب مهمی نیست، این قبیل خواب ها دلیل بر چیزی نمی تواند باشد!.

احتمال دیگری نیز بعضی از مفسران داده اند که: منظور آنها از «اضغاث احلام» این نبود که خواب تو تعبیر ندارد، بلکه منظور این بود که خواب، پیچیده و مرکب از قسمت های مختلف است، ما تنها می توانیم خواب های یکدست و یکنواخت را تعبیر کنیم، نه این گونه خواب ها را.

بنابراین آنها انکار نکردند که ممکن است استاد ماهری پیدا شود، و قادر بر تعبیر این خواب باشد، اما خودشان اظهار عجز کردند.

* * *

در اینجا «ساقی شاه که سال ها قبل از زندان آزاد شده بود، به یاد خاطره زندان و تعبیر خواب یوسف(علیه السلام) افتاد، رو به سوی سلطان و حاشیه نشینان کرد و چنین گفت: من می توانم شما را از تعبیر این خواب خبر دهم، مرا به سراغ استاد ماهر این کار که در گوشه زندان است بفرستید»، تا خبر صحیح دست اول را برای شما بیاورم (وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْویلِهِ فَأَرْسِلُونِ).

آری، در گوشه این زندان، مردی روشن ضمیر، با ایمان و پاکدل زندگی می کند که قلبش آئینه حوادث آینده است، او است که می تواند پرده از این راز بردارد، و تعبیر این خواب را باز گو کند.

جمله «فَأَرْسِلُونِ» (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود، و او می خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد.

این سخن وضع مجلس را دگرگون ساخت، همگی چشم ها را به ساقی دوختند، سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه زودتر دنبال این مأموریت برود و نتیجه را فوراً گزارش دهد.

* * *

ساقی به زندان رفت، و سراغ دوست قدیمی خود یوسف(علیه السلام) را گرفت، همان دوستی که در حق او بی‌وفائی فراوان کرده بود، اما شاید می دانست بزرگواری یوسف(علیه السلام) مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند.

رو به یوسف(علیه السلام)کرده چنین گفت: «یوسف تو ای مرد بسیار راستگو، درباره این خواب چه می گوئی که کسی در خواب دیده است، هفت گاو لاغر هفت گاو چاق را می خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده» (که دومی بر اولی پیچیده و آن را نابود کرده است) (یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَرات سِمان یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلات خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِسات).

«شاید من به سوی این مردم باز گردم، باشد که آنها از اسرار این خواب آگاه شوند» (لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ).

کلمه «النّاس» ممکن است اشاره به این باشد که، خواب شاه به عنوان یک حادثه مهم روز، به وسیله اطرافیان متملق و چاپلوس، در بین مردم پخش شده بود، و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند.

* * *

یوسف(علیه السلام) بی آن که هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد، فوراً خواب را به عالی ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پوشی، و توأم با راهنمائی و برنامه ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند، او چنین «گفت: هفت سال پی در پی باید با جدیت زراعت کنید; چرا که در این هفت سال بارندگی فراوان است، ولی آنچه را درو می کنید به صورت همان خوشه در انبارها ذخیره کنید، جز به مقدار کم و جیره بندی که برای خوردن نیاز دارید» (قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاّ قَلیلاً مِمّا تَأْکُلُونَ).(۱)

* * *

اما بدانید که «بعد از این هفت سال، هفت سال خشک و کم باران و سخت در پیش دارید، که تنها باید از آنچه از سال های قبل ذخیره کرده اید استفاده کنید» و گرنه هلاک خواهید شد (ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ).

«ولی مراقب باشید در آن هفت سال خشک و قحطی، نباید تمام موجودی انبارها را صرف تغذیه کنید، بلکه، باید مقدار کمی برای زراعت سال بعد که سال خوبی خواهد بود نگهداری نمائید» (إِلاّ قَلیلاً مِمّا تُحْصِنُونَ).

* * *

اگر با برنامه و نقشه حساب شده این هفت سال خشک و سخت را، پشت سر بگذارید، دیگر خطری شما را تهدید نمی کند; زیرا «بعد از آن سالی فرا می رسد پر باران که مردم از این موهبت آسمانی بهره مند می شوند» (ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النّاسُ).

---

۱ ـ «دَأب» (بر وزن ادب) در اصل به معنی ادامه حرکت است و به معنی عادت مستمر نیز آمده، بنابراین معنی این کلمه این می شود که شما طبق عادت مستمر خود که به امر کشاورزی در سرزمین مصر اهمیت می دهید، این کار را طبق معمول ادامه دهید، ولی در مصرف محصول آن صرفه جوئی کنید.

این احتمال نیز داده شده که منظور این بوده که با جدیت و کوشش هر چه بیشتر زراعت را دنبال کنید; زیرا دأب و دئوب به معنی کوشش و خستگی نیز آمده است، یعنی آن قدر کار کنید تا خسته شوید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نه تنها کار زراعت و دانه های غذائی خوب می شود، بلکه علاوه بر آن «دانه های روغنی و میوه هائی که مردم آن را می فشارند، و از عصاره آن استفادهای مختلف می کنند نیز فراوان خواهد بود» (وَ فیهِ یَعْصِرُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ ـ تعبیر خواب حساب شده

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد، چقدر حساب شده بود، گاو در افسانه های قدیمی سمبل «سال» بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت، و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخائر سال های قبل استفاده کرد.

و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند، تأکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد.

و این که عدد گاوهای لاغر و خوشه های خشکیده بیش از هفت نبود، نشان می داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت، آن وضع پایان می یابد، و طبعاً سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود.

و بنابراین، باید به فکر بذر آن سال هم باشند، و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگه دارند!.

در حقیقت، یوسف(علیه السلام) یک معبر ساده خواب نبود، بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه ریزی می کرد، و یک طرح چند ماده ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد، و چنان که خواهیم دید: این تعبیر توأم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با راهنمائی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد، و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند، هم یوسف از زندان، و هم حکومت از دست خودکامگان!.

* * *

۲ ـ قدرت خدا از روزنه ای کوچک

بار دیگر این داستان، این درس بزرگ را به ما می دهد که قدرت خداوند بیش از آنچه ما فکر می کنیم می باشد.

او است که می تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار زمان خود دیده می شود، هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهائی بخشد، و هم بنده خاص خودش را پس از سال ها زجر و مصیبت رهائی دهد.

باید سلطان، این خواب را ببیند.

باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد.

باید به یاد خاطره خواب زندان بیفتد.

و سرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد.

او است که با یک امر کوچک، حوادث عظیم می آفریند.

آری به چنین خدائی باید دل ببندیم!!

* * *

۳ ـ تعبیر خواب یا معجزه یوسف؟

خواب های متعددی که در این سوره به آن اشاره شده، از خواب خود یوسف گرفته تا خواب زندانیان، تا خواب فرعون مصر، و اهمیت فراوانی که مردم آن عصر به تعبیر خواب می دادند، نشان می دهد: اصولاً در آن عصر تعبیر خواب از علوم پیشرفته زمان محسوب می شده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف(علیه السلام) نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود، که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می شد.

مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته ترین دانش های زمان باشد؟ تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که، این علم سرچشمه الهی دارد، نه انسانی.

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥٠ وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ

٥١ قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوء قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقینَ

٥٢ ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللّهَ لایَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ

٥٣ وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحیمٌ

ترجمه:

٥٠ ـ پادشاه گفت: «او را نزد من آورید»! ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی آمد، یوسف گفت: «به سوی صاحبت بازگرد، و از او بپرس ماجرای زنانی که دست های خود را بریدند چه بود؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است».

٥١ ـ (پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت: «به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود»؟ گفتند: «منزّه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم»! (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم; و او از راستگویان است!

٥٢ ـ این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب، به او خیانت نکردم; و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند!

٥٣ ـ من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند; مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است»!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

تفسیر:

تبرئه یوسف از هر گونه اتهام

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد، همان گونه که گفتیم آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیانش را مجذوب خود ساخت.

او می بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچ گونه پاداش و توقع، مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است، و برای آینده نیز برنامه حساب شده ای ارائه داده.

او اجمالاً فهمید این مرد یک غلام زندانی نیست، بلکه شخصیت فوق العاده ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است، لذا مشتاق دیدار او شد، اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد، و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «ملک دستور داد او را نزد من آورید» (وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ).

ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد، به جای آن که دست و پای خود را بعد از سال ها در سیاه چال زندان بودن گم کند، نسیم آزادی او را غافل سازد، به فرستاده شاه جواب منفی داده که من از زندان بیرون نمی آیم.

می فرماید: «به فرستاده ملک گفت: به سوی صاحب و مالکت باز گرد، و از او بپرس ماجرای آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دست های خود را بریدند چه بود»؟ (فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ).

او نمی خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی خواست، پس از آزادی به صورت یک مجرم، یا لااقل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

او می خواست، نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود، بی گناهی و پاکدامنی اش کاملاً به ثبوت برسد، و پس از تبرئه، سربلند آزاد گردد.

و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند، که در دربار وزیرش چه می گذرد؟!

آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می داد، و این است راه آزادگان!

جالب این که: یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد، که عامل اصلی اتهام و زندان او بود.

تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.

سپس اضافه نمود: اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، اما «پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است» (إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ).

* * *

فرستاده مخصوص به نزد شاه بازگشت و پیشنهاد یوسف(علیه السلام) را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علوّ همت همراه بود، ملک را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف(علیه السلام) قرار داد.

لذا فوراً به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاده آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرده، «گفت: بگوئید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجوئی از یوسف کردید جریان کار شما از چه قرار بود»؟! (قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب، تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟!.
در اینجا وجدان های خفته آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد، و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند، «گفتند: منزه است خداوند، ما هیچ عیب و گناهی در یوسف نیافتیم» (قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوء).
همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می داد، بی آن که کسی سؤالی از او کند، قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد: موقع آن فرا رسیده است که سال ها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص این که او بزرگواری بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد، که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده، و تنها از زنان مصر به طور سر بسته سخن گفته است.
یک مرتبه گوئی انفجاری در درونش رخ داد «فریاد زد: الآن حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجوئی به او کردم، او از راستگویان است» و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است، دروغ! (قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقینَ).

* * *

همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: «من این اعتراف صریح را به خاطر آن کردم که یوسف بداند در غیابش نسبت به او خیانت نکردم» (ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ).
چرا که من بعد از گذشتن این مدت و تجربیاتی که داشته ام، فهمیده ام «خداوند نیرنگ و کید خائنان را هدایت نمی کند» (وَ أَنَّ اللّهَ لایَهْدی کَیْدَ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

الْخائِنینَ).

در حقیقت (بنا بر این که جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد، همان گونه که ظاهر عبارت اقتضا می کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش، دو دلیل اقامه می کند:

نخست این که: وجدانش ـ و احتمالاً بقایای علاقه اش به یوسف! ـ به او اجازه نمی دهد که بیش از این حق را بپوشاند، و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند.

و دیگر این که: با گذشت زمان و دیدن درس های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که، خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی کند.

به همین دلیل، پرده های زندگی رؤیائی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می رود، و حقیقت زندگی را لمس می کند، و مخصوصاً با شکست در عشق، که ضربه ای بر غرور و شخصیت افسانه ای او وارد کرد، چشم واقع بینش بازتر شد، و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

* * *

باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی کنم; چرا که می دانم: این نفس امّاره ما را به بدی ها فرمان می دهد» (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لاَ َمّارَةٌ بِالسُّوءِ).

«مگر آنچه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (إِلاّ ما رَحِمَ رَبِّی).

و در هر حال، در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحیمٌ).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گروهی از مفسران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته اند و گفته اند: این دو آیه در حقیقت دنباله پیامی است که یوسف به وسیله فرستاده سلطان به او پیغام داد و معنی آن چنین است:
«من اگر می گویم از زنان مصر تحقیق کنید، به خاطر این است که شاه (و یا عزیز مصر وزیر او) بداند من در غیابش در مورد همسرش نسبت به او خیانت نکرده ام، و خداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی کند.
در عین حال من خویش را تبرئه نمی کنم; چرا که نفس سرکش، انسان را به بدی فرمان می دهد، مگر آنچه خدا رحم کند; چرا که پروردگارم غفور و رحیم است».
ظاهراً انگیزه این تفسیر مخالف ظاهر، این است که آنها نخواسته اند این مقدار دانش و معرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند، که او با لحنی مخلصانه و حاکی از تنبه و بیداری سخن می گوید.
در حالی که هیچ بعید نیست انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد، یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری، در وجودش پیدا شود، به خصوص این که: بسیار دیده شده است: شکست در عشق مجازی، راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می گشاید! و به تعبیر روانکاوی امروز، آن تمایلات شدید سرکوفته «تصعید» می گردد و بی آن که از میان برود در شکل عالی تری تجلی می کند.
پاره ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده(۱) نیز، دلیل بر این تنبه و بیداری است.
از این گذشته، ارتباط دادن این دو آیه با یوسف، به قدری بعید و خلاف

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲۸۱، حدیث ٦۰ و صفحه ۲۵۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ظاهر است، که با هیچ یک از معیارهای ادبی سازگار نیست زیرا:

اولاً ـ «ذٰلِک» که در آغاز آیه ذکر شده، در حقیقت به عنوان ذکر علت است، علت، برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست، و چسبانیدن این علت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با فاصله آمده است، بسیار عجیب است.

ثانیاً ـ اگر این دو آیه بیان گفتار یوسف باشد، یک نوع تضاد و تناقض در میان آن خواهد بود; زیرا از یکسو، یوسف می گوید: من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم.

و از سوی دیگر، می گوید: من خود را تبرئه نمی کنم; چرا که نفس سرکش به بدی ها فرمان می دهد.

این گونه سخن را کسی می گوید که لغزشی هر چند کوچک از او سر زده باشد، در حالی که می دانیم یوسف هیچ گونه لغزشی نداشت.

ثالثاً ـ اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بی گناه است، او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی برد، و لذا به همسرش گفت: از گناهت استغفار کن.

و اگر منظور این باشد که بگوید: به شاه خیانت نکرده ام، این مسأله ارتباطی به شاه نداشت، و توسل به این عذر و بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبار است، یک عذر سست و واهی به نظر می رسد. به خصوص این که درباریان معمولاً در قید این مسائل نیستند.

خلاصه این که: ارتباط و پیوند آیات، چنین نشان می دهد: همه اینها گفته های همسر عزیز مصر است، که مختصر تنبه و بیداری پیدا کرده بود، و به این حقایق اعتراف کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

* * *

نکته ها:

۱ ـ نتیجه پاکدامنی

در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سر سختش به پاکی او اعتراف کرد، و اعتراف به گنهکاری خویش و بی گناهی او نمود، این است، سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه، و این است مفهوم جمله: وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِب: «هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می دهد * و از آنجا که گمان نمی کرد به او روزی می دهد».(۱)

تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن! خداوند اجازه نمی دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند!.

* * *

۲ ـ شکست ها سبب بیداری

شکست ها همیشه شکست نیست، بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است، اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می آید، اینها همان شکست هائی است که سبب بیداری انسان می گردد، و پرده های غرور و غفلت را می درد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می شود.

همسر عزیز مصر (که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست ها شد، ولی این شکست در مسیر گناه، باعث تنبه او گردید، وجدان خفته اش بیدار شد، از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت، و روی به درگاه خدا آورد.

---

۱ ـ طلاق، آیات ۲ و ۳.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف، پس از آن که یوسف عزیز مصر شد، نقل شده نیز شاهد این مدعا است; زیرا رو به سوی او کرده گفت: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ الْعَبِیدَ مُلُوکاً بِطاعَتِهِ وَ جَعَلَ الْمُلُوکَ عَبِیداً بِالْمَعْصِیَةِ: «حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش، ملوک ساخت، و ملوک را به خاطر گناه، برده گردانید».

و در پایان همین حدیث، می خوانیم یوسف سرانجام با او ازدواج کرد.(۱)

خوشبخت کسانی که از شکست ها پیروزی می سازند، و از ناکامی ها کامیابی، و از اشتباهات خود راه های صحیح زندگی را می یابند، و در میان تیره بختی ها، نیکبختی خود را پیدا می کنند.

البته، واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بی مایه اند به هنگام شکست، یأس و نومیدی سراسر وجودشان را می گیرد، و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می روند، که این شکست کامل است، ولی آنها که مایه ای دارند سعی می کنند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند، و از آن پل پیروزی بسازند!.

* * *

۳ ـ برتر از آزادیِ ظاهری

دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت، بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد، تا این که فرستاده ملک باز گردد، و تحقیقات کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی گناهیش اثبات گردد، تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه این که به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول

---

۱ ـ «سفینهٔ البحار»، جلد ۱، صفحه ٥٥٤ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۲٦۸، حدیث ٤۲ و جلد ۱۲، صفحات ۲۹٦ و ۲٥۳ (با اندکی تفاوت).

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عفو شاه گردد، که خود ننگ بزرگی است.

و این درسی است برای همه انسان ها در گذشته و امروز و آینده.

* * *

٤ ـ نفس سرکش

علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرائز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند، که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است:

نخست، «نفس امّاره» نفس سر کش است که انسان را به گناه فرمان می دهد، و به هر سو می کشاند، و لذا امّاره اش گفته اند، در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند، و آن را رام کند، بلکه، در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می گردد، و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می کوبد و شکست می دهد.

این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است، و همه بدبختی های انسان از آن است.

مرحله دوم «نفس لوّامه» است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرائز گهگاه مرتکب خلاف هائی بشود، اما فوراً پشیمان می گردد و به ملامت و سرزنش خویش می پردازد، و تصمیم بر جبران گناه می گیرد، و دل و جان را با آب توبه می شوید، و به تعبیر دیگر، در مبارزه عقل و نفس، گاهی عقل پیروز می شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است.

البته، برای رسیدن به این مرحله، جهاد اکبر لازم است، و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنت پیشوایان.

این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره «قیامت» به آن سوگند یاد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است: لاأُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ * وَ لاأُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ: «سوگند به روز رستاخیز * و سوگند به نفس سرزنشگر»!(۱)

مرحله سوم «نفس مطمئنه» است، و آن مرحله ای است که پس از تصفیه، تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله ای می رسد که غرائز سرکش در برابر او رام می شوند، سپر می اندازند، و توانائی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی بینند! چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده اند که غرائز نفسانی در برابر آن توانائی چندانی ندارد.

این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامشی که بر اقیانوس های بزرگ حکومت می کند، اقیانوس هائی که حتی در برابر سخت ترین طوفان ها چین و شکن بر صورت خود نمایان نمی سازند.

این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آنهائی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند، و سال ها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهائی رسانده اند.

این همان است که قرآن در سوره «فجر» به آن اشاره می کند، آنجا که می گوید: یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعی إِلی رَبِّکِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلی فی عِبادی * وَ ادْخُلی جَنَّتی: «ای نفس مطمئن و آرام * بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی، و هم او از تو * و داخل در زمره بندگان خاص من شو * و در بهشتم گام نه»!.(۲)

* * *

۱ ـ قیامت، آیات ۱ و ۲.

۲ ـ فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت، نفس «امّاره» را به «لوّامه»، و از آن به مرحله نفس «مطمئنه» ارتقاء بخشیم، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث، متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند، در مقابل زرق و برق دنیا بی اعتنا و در سختی ها شکیبا و بردبار باشیم!

بارالها! اکنون که بیش از یکسال و نیم از انقلاب اسلامی ما می گذرد، نشانه هائی از اختلاف کلمه در صفوف رزمندگان با نهایت تأسف آشکار گشته است، نشانه هائی که همه علاقمندان به اسلام و شیفتگان انقلاب و پاسداران خون های شهیدان را نگران ساخته!.

خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوس های سرکش پیروز گردیم، و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فراراه ما قرار ده!

خداوندا! ما این راه را تا به اینجا با پای خود نپیموده ایم، بلکه در هر مرحله تو رهبر و راهنمای ما بوده ای، لطفت را از ما دریغ مدار! و اگر ناسپاسی این همه نعمت ما را مستوجب کیفرت کرده است، پیش از آن که به دام مجازات بیفتیم ما را بیدار فرما!

آمِیْنَ یا رَبَّ العالَمِیْنَ

پایان جلد ۹ تفسیر نمونه(۱) پایان تصحیح: ۱۳۸۳/۵/۲۰

---

۱ ـ آنچه در فراز دوم دعا آمده اشاره به اختلاف مسئولان رده بالای مملکت یعنی «بنی صدر»، رئیس جمهور وقت و استخوان های اصلی انقلاب یعنی شهید «آیة اللّه دکتر بهشتی»، «آیة اللّه خامنه ای» (رهبر معظم انقلاب در حال حاضر)، حجة الاسلام و المسلمین «هاشمی رفسنجانی» (رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام فعلاً) و... می باشد، این اختلاف بسیار خطرناک بود و این اختلاف بر نیروهای رزمنده نیز سرایت کرده بود، برای روشن شدن این مسأله، مطلبی از مقدمه کتاب «عبور از بحران سال ۶۰» و به دنبال آن دو نامه که به حضرت امام (قدس سره) نوشته شده را نقل می کنیم. آقای هاشمی در مقدمه کتاب خود چنین می نویسد:

در سال ۵۹ هم اختلاف و مشاجرات سیاسی داشتیم و بحران های سال ۶۰ نتیجه طبیعی همان اختلافات است. تفاوت بین سال های ۵۹ و ۶۰ در موضع گیری های روشن تر امام است که در اثر واضح شدن اهداف دو طرف اختلاف و یأس ایشان از ایجاد وفاق به وجود آمده بود و کار توضیحی ما هم تأثیر زیادی در تصمیم امام برای اتخاذ مواضع صریح داشت. در این مدت در ملاقات ها و پیام ها و نامه ها بخشی از واقعیت ها را به عرض امام رسانده بودیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در این خصوص دو سند مهم منتشر نشده قابل توجه است. دو نامه تاریخی که در فاصله یک سال به امام نوشته ایم (۲۸ / ۱۱ / ۵۸ و ۲۵ / ۱۱ / ۵۹) اهمیت این دو سند از این جهت است که بسیاری از مسائل مهم تاریخی سال ۵۹ را نشان می دهند. نامه اول به امضای آیات بهشتی، خامنه ای، اردبیلی، باهنر و من است و نامه دوم فقط امضاء من را دارد و توضیحی درباره نامه اول و شرایط بعد از نامه اول و هر دو نامه به خط من است. نکته قابل توجه این که، قرار بود در ملاقات دسته جمعی مان در بیمارستان قلب، من نامه را به امام تقدیم کنم. من با دیدن حال امام و شنیدن حرف های ایشان منصرف شدم و مجال مشورت با همراهان هم نبود.

وقتی که از اتاق بیرون آمدیم، دوستان از من بازخواست کردند و نمی دانم با توضیحات من قانع شدند یا نه؟ و پس از آن تاریخ یاد آن تصمیم تک روانه رنجم می داد و سرانجام با مشاهده ادامه مجادلات و احساس نیاز به انجام وظیفه «النصیحة لائمة المسلمین» پس از مشورت با دوستان با نوشتن نامه ای دیگر و تقدیم دو نامه به امام از رنج ملامت وجدان راحت شدم. و اما نامه ها:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

محضر مقدس رهبر و استاد عظیم الشأن امام خمینی دام ظله الظلیل

چه خوب بود ضرورتی برای نوشتن این مطالب در این شرایط نبود، اما مع الاسف پس از بحث و بررسی، تذکر ندادن را گناه تشخیص دادیم و تذکر دادن را وظیفه و لذا بر خلاف میل و احساس و به حکم عقل و مسئولیت، موارد زیر را به اختصار به نظر شریف می رسانیم:

۱ ـ با تحلیل منطقی و تجربه می دانستیم و می دانیم، پذیرفتن مسئولیت های بزرگ (مخصوصاً اجرائی) در چنین شرایطی، خواهی نخواهی سقوط اعتبار انسان را به همراه دارد و در مقابل، انزوا گزیدن و گاهی انتقاد و اظهار نظر کردن، آسایش و اعتبار می آورد و انسان را خالی از هوا و دلسوز جلوه می دهد.

۲ ـ به امر شما و با تشخیص و احساس وظیفه، پیش از ورود شما به ایران و پس از تشریف فرمائیتان، خطیرترین مسئولیت ها را پذیرفتیم و با اتکاء به اعتماد عمیقی که از جانب شما احساس می کردیم تا امروز با پشت کار و تصمیم خلل ناپذیر ادامه دادیم و هنوز هم به همان امر و تکلیف و اعتماد تکیه داریم.

۳ ـ پیش از پیروزی و بعد از آن و امروز معتقد بودیم و هستیم که نظام اسلامی در ایران بدون پشتوانه ای از تشکیلات مذهبی ـ سیاسی تضمین دوام ندارد و به همین جهت با مشورت با جنابعالی و جلب موافقت و گرفتن وعده حمایت غیر مستقیم از شما، با همه گرفتاری ها از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان روزهای اول پیروزی، مسئولیت تأسیس «حزب جمهوری اسلامی» را به عهده گرفتیم و در ماه های اول موفقیت های چشمگیری به دست آوردیم.

٤ ـ دشمنان و مخالفان، به عمق و عظمت اقدام پی بردند و برای تضعیف حزب و رهبران حزب دست به کار شدند. غرب و شرق در خارج و راستی و چپی ها و بعضی از خودمانی ها در داخل، عملاً در این خصوص هماهنگ گردید، کار را با ترور اشخاص و شخصیت ها شروع کردند و هنوز هم کشتن ها و پخش شایعات و رواج دادن اتهامات ادامه دارد.

۵ ـ تبلیغات گمراه کننده آنها موقعی کارگر شد که بعضی از نزدیکان و منتسبان به بیت جنابعالی با آنان هم صدا شدند. گر چه تأییدات گاه و بیگاه شما و روابط رسمی ما با حضرتعالی از اثر این اقدامات می کاست و در مقابل سکوت ما به خاطر مراعات مصلحت انقلاب و نداشتن فرصت بررسی و دفاع هم از عوامل جرأت و پیشرفت آنان بوده و هست.

٦ ـ موفقیت «حزب جمهوری اسلامی» در انتخابات مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی که امید غیرمذهبی ها را به کلی از بین برد، از عوامل تشدید مبارزات مخالفان ما است.

۷ ـ حذف «حزب جمهوری اسلامی» از جریانات انتخابات ریاست جمهوری که با مقدمات حساب شده ای پیش آمد، مخالفان را جری و امیدوار کرد و تلاش ها را مضاعف کردند.

خیلی بعید است که انتشار نامه آقای میرزا علی آقا تهرانی که در آن ما را متهم به قدرت طلبی از طرق نامشروع و خیانت به طور مبهم به همکاری با آمریکا و امیر انتظام می کرد و در ظرف یک هفته در سراسر کشور، حتی روستاها و خارج کشور پخش گردید، بی ارتباط با جریانات قبل و بعد و همراه حذف حزب از انتخابات باشد.

۸ ـ چند روزی که کسالت جنابعالی اعلام نشده بود، نامه ها و تلگراف هائی از طرف افراد و گروه ها در جراید خطاب به شما منتشر شد که از شما تقاضا داشتند، نظرتان را نسبت به اظهارات آقای تهرانی بیان فرمائید و شما بی خبر از تقاضای مردم بودید و مردم بی اطلاع از بیماری شما و سکوت شما را دلیل بر رضایت می گرفتند و تبلیغ می کردند. و ما نه می توانستیم خبر بیماری جنابعالی را به مردم بدهیم و نه روا می دانستیم که به طرف مقابل مثل ایشان حمله کنیم و حتی همان مختصر جوابمان به اندازه انکار تهمت، بر روحمان سنگینی می کرد، زیرا دشمنان می خندیدند و تحریک می کردند و مردم خون دل می خوردند و مأیوس می شدند.

۹ ـ پخش شایعاتی حاکی از خشم امام نسبت به حزب جمهوری اسلامی و به ما، در چنین شرایطی اوج گرفت و هیچ چیز نبود که بتواند کذب شایعات را ثابت کند و بلکه اظهارات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برادر و نوه و داماد و افرادی دیگر از نزدیکان شما محیط را برای پذیرش شایعات آماده تر کرد.

۱۰ ـ در تمام مدت غیبت صغرای شما، حتی یک خبر از رسانه های جمعی پخش نشد که نشان ارتباط و علاقه شما به ما باشد و حتی از ذکر نام ما پنج نفر در خبر آمدن شورای انقلاب به قم برای انتقال شما به تهران که مسئولیت آن را به عهده گرفته بودیم، جلوگیری شد. و در مقابل به کرات اخبار و صحنه هائی حاکی از ارتباط رقبای حزب (جمهوری اسلامی) با شما پخش گردید. حتی در چنین شرایطی که مردم به خاطر بیماری شما سخت تأثیرپذیر بودند، شایعه سازان ما را از عوامل کسالت شما معرفی می کردند و ما غیر از سکوت اقدامی نداشتیم.

۱۱ ـ دستور جنابعالی در خصوص حمایت از رئیس جمهور منتخب که کاملاً به جا و لازم بود و ما خود بدان معتقد و پایبندیم، مورد سوء استفاده در جهت پیشبرد اهداف خاصی قرار گرفت و می گیرد و ما در شرایطی نبوده و نیستیم که بتوانیم جلوی سوء استفاده را بگیریم، زیرا هرگونه اظهار و عمل مستقلی برای جلوگیری از انحراف به عنوان کارشکنی و تخلف از دستور امام و قدرت طلبی معرفی می شود و متأسفانه این خطر به طور جدی وجود دارد که انتخابات مجلس شورای ملی، تحت تأثیر همین جوّ ناسالم منجر به انتخاب شدن افرادی که تسلیم رئیس جمهورند بشود و از داشتن مجلسی مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان، محروم گردیم.

۱۲ ـ طرح «کنگره وحدت» برای انتخابات که تبلیغات یک جانبه، آن را مصداقی برای اجرای دستور امام در مورد همکاری با رئیس جمهور، ادعا می کند و حمایت بی پرده و صریح برادر و بعضی از منسوبان بیت شما از آن، این ادعا را تقویت می نماید، وسیله ای برای به مجلس رفتن افرادی خواهد شد که به عاقبت آن خوش بین نمی توان بود و مخصوصاً با توجه به این که رئیس جمهور بارها گفته است که اگر مجلس با من هماهنگ نباشد، ایران منفجر خواهد شد و یا من کنار می روم که می خواهند مجلس تابع ایشان باشد نه ایشان تابع مجلس.

۱۳ ـ در شرایطی این چنین که هرگونه تلاش ما برای جلوگیری از انحراف در محتوای اسلامی انقلاب، اتهام قدرت طلبی به همراه دارد (چیزی که با همه وجود از آن تنفر داریم) چگونه می توان انتظار داشت که ما در جهت حفظ راه انقلاب نقش خودمان را ایفاء نمائیم.

۱٤ ـ از این که تحت تأثیر عوامل خارج از اراده و خواست خود مسئولیت کمتری به عهده داشته باشیم، ممکن است ناخرسند نباشیم، ولی از این که انقلاب اسلامی به این آسانی و سادگی برخی از وسائل (هر چند ناچیز) تضمین محتوای اسلامی خود را از دست بدهد، نمی توانیم نگران و ناراحت نشویم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵ ـ ای کاش افرادی که اثر قابل توجه در برانگیختن این جریانات داشته و دارند، بتوانند مسئولیت عظیمی را که تا به امروز بر دوش ما بوده، به عهده بگیرند و یا لااقل ما مطمئن شویم که خود جنابعالی به صلاحیت آنان ایمان دارید و به عواقب آن خوش بین هستید که تشخیص و درک شما ـ که صحت آن را آزموده ایم ـ می تواند برای ما، مایه آرامش باشد.

۱۶ ـ خلاصه: علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می خورد. متجددهای شرق زده و غرب زده علی رغم تضادهای خودشان با هم در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست شده اند (نمونه، جلسه ای که از مذهبی های چپ گرا و محافظه کاران غرب گرا یا ملی گرا برای همکاری در مقابله با حزب جمهوری اسلامی در انتخابات اخیر تشکیل شده بود).

احتمال این که روال موجود مانع تشکیل مجلس شورای اسلامی احتمالی گردد که جنابعالی بدان دل بسته اید و امیدوارید بتواند نارسائی ها و کمبودهای رئیس جمهور را جبران کند، قابل توجه و تکلیف آور است. ما به امید این که رهبری های پیامبر گونه آن امام عزیز و عظیم، بتواند نگرانی های ما را از آینده مرتفع کند، در این موقع ـ که اگر خیلی سرنوشت ساز نبود، مزاحمتان نمی شدیم ـ بخشی از گفتنی ها را به عرضتان رساندیم و بقیه را به زمانی موکول می کنیم که جنابعالی آماده شنیدن باشید.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

محمّد حسینی بهشتی ـ عبدالکریم موسوی (اردبیلی) ـ سیّد علی خامنه ای ـ محمّد جواد باهنر ـ اکبر هاشمی ۲۸ / ۱۱ / ۱۳۵۸

* * *

بسم اللّه الرحمن الرحیم

امام و رهبر و مرجع تقلید عزیز و معظم!

به نظر می رسد در ملاقات های معمولی، به خاطر کارهای زیاد و خستگی جنابعالی، فرصت کافی برای طرح و بحث مطالبی اساسی که داریم به دست نمی آید، ناچار چیزهائی که تذکرش را وظیفه تشخیص می دهم تحت عنوان: «النصیحة لائمة المؤمنین» در این نامه بنویسم، خواهش می کنم توجه فرمائید و در ملاقات بعدی جواب لطف کنید:

۱ ـ یک سال پیش، پس از انتخابات ریاست جمهوری نامه ای به خدمتتان نوشتیم که نسخه ای از آن، ضمیمه این نامه است. شما در بیمارستان قلب بستری بودید و ملاحظه حال شما مانع تقدیم نامه گردید، خواهش دارم، اول آن نامه را ملاحظه نمائید و سپس این یکی را.

۲ ـ احساس می کنم که روابط و ملاقات های ما با جنابعالی، صورت تشریفاتی به خود می گیرد و محدودیت هائی در طرح و بحث مطالب ـ من جمله خوف از این که جنابعالی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

موضعگیری سیاسی و رقابت تلقی کنید ـ به وجود آمده و من خائفم که این حالت خسارت بار باشد.

۳ ـ تبلیغات متمرکز مخالفان ـ که از مقام رسمی و تریبون های رسمی در رُل مخالف و اقلیت سخن می گویند ـ و نصایح کلی و عام جنابعالی و سکوت و ملاحظات ما که علل موضعگیری های را روشن نکرده ایم، وضعی به وجود آورده که خیلی ها خیال می کنند ما و طرف ما بر سر قدرت اختلاف داریم و دو طرف را متساویاً مقصر یا قاصر یا... می دانند. ما برای حفظ آرامش نمی توانیم مطالب واقعی خودمان را بگوئیم و جنابعالی هم صلاح ندانسته اید که مردم را از ابهام و تحیر درآورید.

خود شما می دانید که موضع نسبتاً سخت مکتبی امروز ما، دنباله نظرات قاطع شما از اول انقلاب تا به امروز است، بعد از پیروزی معمولاً ما مسامحه هائی را در این گونه موارد داشتیم و جنابعالی مخالف بودید، اما نظرات شما را با تعدیل هائی اجرا می کردیم، شما اجازه ورود افراد تارک الصلاة یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی دادید، شما روزنامه آیندگان و... تحریم می کردید، شما از حضور زنان بی حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی حجاب در رادیو تلوزیون جلوگیری می کردید؟ همین ها مورد اختلاف ما با آنها است. آیا رواست که به خاطر اجرای نظرات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی طرف بگیرید؟ آیا بی خط بودن و آسایش طلبی را می پسندید؟ البته اگر مصلحت می دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان خیر و شرّ جریانات را تحمل کنند، ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم، ولی لااقل به خود ما بگوئید. آیا رواست که همه گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضلای قم و ائمه جمعه و جماعات و... در یک طرف اختلاف و شخص آقای بنی صدر در یک طرف و جنابعالی موضع ناصح بی طرف داشته باشید؟ مردم چه فکر خواهند کرد؟ و بعداً تاریخ چگونه قضاوت می کند؟

٤ ـ ما جایز نمی دانیم که میدان را برای حریف خالی بگذاریم و مثل بعضی از همراهان سابق، قیافه بی طرف بگیریم و به اصطلاح جنت مکان و بی آزار و زاهد جلوه کنیم، به خاطر حفاظت از خط اسلامی انقلاب در صحنه می مانیم و از مشکلات، مخالفت ها و تهمت ها نمی هراسیم و به صلاحیت رهبری جنابعالی ایمان داریم، ولی تحمل ابهام در نظر رهبر برایمان مشکل است. مگر این که بفرمائید، همین ابهام صلاح است. احتمال این که این ابهام در رابطه با خطوط سیاسی و فکری جاری و خطی که در ارتش تعقیب می شود، آثار نامطلوبی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تاریخ انقلابمان بگذارد، وادارم کرد به عنوان وظیفه روی این مطالب، صراحت و تأکید داشته باشم و امیدوارم مثل همیشه این جسارت را ببخشید.

۵ ـ قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی صدر مخالف بینش اسلام فقاهتی است که ما برای اجرای آن تلاش می کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست; امروز ملاحظه می فرمائید که چگونه در کار کابینه و... می تواند کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضعیف می کنند و ما فقط می توانیم دفاع کنیم; چون تضعیف متقابل را با گفتن نواقص رئیس جمهور صلاح نمی دانیم و همان دفاع هم مشاجره تلقی می شود و به حق مورد مخالفت جنابعالی قرار می گیرد و آتش بس می دهید و خودتان هم دفاع لازم را نمی فرمائید که: اختلاف دو بینش است که یک طرف مصداق اسلامش غضنفرپور و سلامتیان و سعید سنجابی و طرف دیگر رجائی و گنابادی و منافی و موسوی و... می باشند.

٦ ـ در خصوص جنگ و فرماندهی ارتش، مطالب و احتمالات زیادی داریم. فرماندهی به خاطر ناهماهنگی و وحشت از نیروهای خالص اسلامی، مایل است نیروهای غیر اسلامی را در ارتش حاکم کند ـ که منافع مشترک پیدا کرده اند ـ و نیروهای خالص دینی را یا منزوی و یا منفصل نماید. خلبان شیرودی که سنبل ایمان و شجاعت و تلاش است، در پادگان ابوذر به من می گفت که امروز ایمان می جنگد نه تخصص و می خواهند دست مؤمنان را کوتاه کنند، ایشان همراه و همرزم خلبان شهید کشوری و خلبان شهید عاشوری است. وحشت داشت و به من می گفت پیامش را به شما بگویم و ضبط هم شده; احتمال این که مدیران جنگ به علل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف آور است. احتمالاً آقای بنی صدر به منظور تضعیف دولت و شاید ـ بعضی ها هم باشند ـ برای اجرای منویات آمریکا و... مخصوصاً کمبود مهمات و اسلحه قابل توجه است. در این مورد لازم است، جنابعالی سریعاً فکری بفرمائید و بهتر است در یک جلسه طولانی و محرمانه با دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، شیرودی و... با حضور ماها در خدمتتان بحث و تصمیم گیری شود.

۷ ـ ما «حزب جمهوری اسلامی» را با مشورت با شخص جنابعالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیر مستقیم ـ من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم ـ تأسیس کردیم و با توجه به این که قانون اساسی، تعدد احزاب را پذیرفته، فکر می کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جنابعالی هم روزهای اول

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تهران و قم مکرراً تأیید فرمودید ـ ممکن است فعلاً فراموش کرده باشید ـ و اکنون اعتبار حزب از نفوذ شما تغذیه می شود ـ غیر مستقیم ـ ولی رنگ حمایت از روزهای اول کمتر شده. میل داریم لااقل در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمائید. اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم، ما را قانع کنید و اگر لازم می دانید که حزب بماند باید جور دیگری عمل بشود و اگر همین گونه که عمل می فرمائید، مصلحت است ما را قانع کنید تا ما هم دوستان حزبی را قانع کنیم.

۸ ـ اینجانب که جنابعالی را مثل جانم دوست دارم و روی زمین کسی را صالح تر از شما سراغ ندارم، گاهی به ذهنم خطور می کند که تبلیغات و ادعاهای دیگران شما را تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را ـ که از ویژگی های شما در هدایت انقلاب بوده ـ در موارد فوق الذکر ضعیف تر از گذشته نشان می دهید، بسیاری از مردم هم متحیرند که امامِ چرا قاطع و صریح در این مسائل سرنوشت ساز صراحت ندارند. خدای نخواسته اگر روزی شما نباشید و این تحیر بماند، چه خواهد شد؟ واقعاً و حقاً ما انتظار داریم در مقام رهبری و مرجع تقلید اگر تعدیلی در شیوه حرکت ما لازم می دانید صراحتاً امر بفرمائید که مطیعیم; ما انتظار نداریم که نصایح ذو وجوهی از رسانه های جمعی بشنویم، احضار کنید و امر بفرمائید.

۹ ـ آخرین مطلب ـ که در ترتیب مطالب جایش اینجای نامه نیست ـ این که ما پس از پیروزی آقای بنی صدر برای این که ایشان خیالش از جانب ما راحت باشد، ایشان را به ریاست شورای انقلاب برگزیدیم و به جنابعالی پیشنهاد نیابت فرماندهی کل قوای ایشان را دادیم که سریعاً تصمیم بگیرند و کار کنند، اما ایشان به اینها هم قانع نشد و مرتباً کمبودها را متوجه ما می کرد و می گفت: «من می خواهم کار کنم ولی نمی گذارند» در مرکز قدرت بود و دیگران را مقصر معرفی می کرد و امروز هم می بینید نقش اقلیت مخالف را. پس چه باید کرد؟ با سپاس و معذرت.

اکبر هاشمی

۱۳۵۹ / ۱۱ / ۲۵

تذکر:

پس از این نامه و تذکرات دیگر دلسوزان، امام ـ قدس سره ـ طی برنامه ویژه ای و با تعیین کمیته ای سه نفره برای رسیدگی به اختلافات زمینه را فراهم کرد، نتیجه بررسی این کمیته و... طرح عدم کفایت سیاسی «بنی صدر» برای ریاست جمهوری را در پی داشت که در تاریخ ۲٦ / ۳ / ۱۳٦۰ از طرف نمایندگان مجلس مطرح و سرانجام به عزل «بنی صدر» منتهی گردید. به کتاب «عبور از بحران سال ٦۰» مراجعه فرمائید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

* فهرست ها :

* ١ ـ مطـــالب ٥٢٧
* ٢ ـ موضوعی ٥٤٣
* ٣ ـ احـــادیث ٥٧٣
* ٤ ـ اعـــــلام ٥٧٥
* ٥ ـ کتـــــــب ٥٧٩
* ٦ ـ ازمنه و امکنه ٥٨١
* ٧ ـ قبایل و... ..... ٥٨٣
* ٨ ـ اشعـــــار ٥٨٤
* ٩ ـ لـغـــــات ٥٨٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه
ق ج

«سوره هود» ...١ ١٣
محتوای سوره هود ...٣ ١٥
این سوره مرا پیر کرد ...٤ ١٦
فضیلت تلاوت سوره هود ...٥ ١٧
چهار اصل مهم در دعوت انبیاء ...٨ ٢٠
پیوند دین و دنیا ...١١ ٢٤
همه میهمان اویند! ...١٥ ٣١
تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی ...١٨ ٣٤
هدف آفرینش ...٢٤ ٤١
مؤمنان، پر ظرفیت، و افراد بی ایمان، کم ظرفیت اند ...٢٩ ٤٧
نکته ها:
١ ـ امّت معدوده و یاران مهدی(علیه السلام) ...٣٢ ٥٠
٢ ـ چهار پدیده کوتاه فکری ...٣٣ ٥١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

موضوع صفحه
ق ج
٣ ـ میزان کم ظرفیتی ...٣٤ ٥٢
٤ ـ نعمت ها همه موهبت است ...٣٤ ٥٢
٥ ـ اعمال نیک دو اثر دارد ...٣٥ ٥٢
قرآن معجزه جاویدان ...٣٧ ٥٤
نکته ها:
١ ـ توضیحی درباره «لَعَلَّ» ...٣٩ ٥٧
٢ ـ آیا ممکن است ابلاغ آیات را به تأخیر اندازد؟ ...٤٠ ٥٧
٣ ـ معنی «أَمْ» در «أَمْ يَقُولُونَ افْتَراه» ...٤٠ ٥٨
٤ ـ پاسخ به معجزات اقتراحی، خیر! ...٤١ ٥٩
٥ ـ آیات تحدّی ...٤٢ ٦٠
٦ ـ «همه قرآن» یا «ده سوره» یا «یک سوره»؟ ...٤٢ ٦٠
٧ ـ مخاطب «فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُم» ...٤٥ ٦٣
نکته ها:
١ ـ آیا این دو آیه با هم تعارض دارند؟ ...٤٨ ٦٦
٢ ـ کلمه «زینت» بعد از «حیوة دنیا» ...٤٨ ٦٧
٣ ـ کلمه «باطل» بعد از «حَبِطَ» ...٤٩ ٦٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:
۱ ـ منظور از «شاهِد» در آیه؟ ...٥٤ ٧٣
۲ ـ چرا تنها اشاره به «تورات» شده؟ ...٥٦ ٧٥
۳ ـ مخاطب در «فَلا تَکُ فی مِرْیَةٍ» کیست؟ ...٥٦ ٧٦
زیانکارترین مردم ...٥٩ ٧٩
نکته ها:
بیان سه وصف «ایمان» و «صالح» و «تسلیم» ...٦٥ ٨٦
معنی «أَخْبَتُوا» ...٦٦ ٨٧
سرگذشت تکان دهنده نوح(علیه السلام) و قومش ...٦٨ ٩١
من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم! ...٧٤ ٩٨
تفاوت میان «تفکر» و «تذکّر» ...٧٦ ٩٩
نکته ها:
۱ ـ غیب از آن خداست ...٧٨ ١٠٢
۲ ـ مقیاس سنجش فضیلت ...٧٩ ١٠٢
۳ ـ سخن از نویسنده «المنار» ...٨٠ ١٠٣
حرف بس است، مجازات کو؟ ...٨١ ١٠٦

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

آیا خداوند اراده گمراه ساختن کسی را می کند؟ ...٨٤ ١٠٩
نکته ها:
١ ـ معنی «إِجْرام» ...٨٥ ١١٠
٢ ـ این آیه مربوط به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است یا نوح(علیه السلام)؟ ...٨٦ ١١٠
٣ ـ آیا می شود گناه کسی را به گردن گرفت؟ ...٨٧ ١١١
تصفیه شروع می شود ...٨٨ ١١٤
نکته ها:
١ ـ تصفیه، نه انتقام ...٩٢ ١١٨
٢ ـ نشانه های مستکبرین ...٩٣ ١١٩
٣ ـ کشتی نوح ...٩٤ ١٢٠
طوفان شروع می شود ...٩٧ ١٢٣
نکته ها:
١ ـ آیا طوفان نوح(علیه السلام) عالمگیر بود؟ ...١٠٢ ١٢٨
٢ ـ آیا بعد از نزول عذاب توبه ممکن است؟ ...١٠٤ ١٣١
٣ ـ درس های تربیتی در طوفان نوح ...١٠٥ ١٣٢
پایان یک ماجرا ...١٠٩ ١٣٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوه «جودی» کجا است؟ ...١١١ ١٣٩
سرگذشت دردناک فرزند نوح(علیه السلام) ...١١٤ ١٤٢
نکته ها:
١ ـ چرا فرزند نوح(علیه السلام)، عمل غیر صالح بود؟ ...١١٦ ١٤٤
٢ ـ چگونه نوح توجه نداشت فرزندش مشمول رحمت... ...١١٧ ١٤٥
٣ ـ آنجا که پیوندها گسسته می شود؟ ...١١٨ ١٤٦
٤ ـ مسلمانان مطرود! ...١١٩ ١٤٨
نوح(علیه السلام) به سلامت فرود آمد ...١٢١ ١٥٠
بت شکن شجاع ...١٢٦ ١٥٦
نکته ها:
١ ـ توحید، خمیرمایه دعوت همه پیامبران ...١٢٩ ١٦٠
٢ ـ رهبران راستین و مطالبه پاداش ...١٣٠ ١٦١
٣ ـ گناه و ویرانی جامعه ها ...١٣١ ١٦١
٤ ـ منظور از «یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُم» چیست؟ ...١٣٣ ١٦٤
منطق نیرومند هود(علیه السلام) ...١٣٥ ١٦٦
لعن و نفرین ابدی بر این قوم ستمگر ...١٤٠ ١٧٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:
۱ ـ قوم عاد از نظر تاریخ ...۱٤٥ ۱۷۸
۲ ـ لعن و نفرین ابدی بر قوم عاد باد ...۱٤۷ ۱۸۰
آغاز سرگذشت قوم ثمود ...۱٤۹ ۱۸۲
«استعمار» در قرآن و عصر ما ...۱٥۱ ۱۸٤
ناقه صالح ...۱٥٥ ۱۹۰
پیوند مکتبی در ابعاد زمان ...۱٥۸ ۱۹۳
سرانجام قوم «ثمود» ...۱٦۲ ۱۹۷
نکته ها:
۱ ـ رحمت الهی بر مؤمنان ...۱٦۳ ۱۹۹
۲ ـ مجازات مادّی یا معنوی ...۱٦٤ ۲۰۰
۳ ـ منظور از «صیحه» چیست؟ ...۱٦٤ ۲۰۰
٤ ـ واژه «جاثِم» ...۱٦٥ ۲۰۱
٥ ـ واژه «یَغْنَوا» ...۱٦٦ ۲۰۲
فرازی از زندگی بت شکن ...۱٦۷ ۲۰٤
زندگی ننگین قوم «لوط» ...۱۷۸ ۲۱۸

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکته ها:
۱ ـ منظور از دختران لوط چه کسانی هستند؟ ...۱۸۲ ۲۲۲
۲ ـ منظور از «أَطْهَر» چیست؟ ...۱۸۳ ۲۲۳
۳ ـ تعبیر «یک مرد رشید»؟ ...۱۸٤ ۲۲٤
٤ ـ ما به دختران تو حق نداریم ...۱۸٤ ۲۲٤
۵ ـ منظور از «قُوَّة» ...۱۸۵ ۲۲۵
پایان زندگی این گروه ستمکار ...۱۸٦ ۲۲٦
نکته ها:
۱ ـ چرا لحظه نزول عذاب «صبح» بود؟ ...۱۹۰ ۲۳۱
۲ ـ زیر و رو چرا؟ ...۱۹۱ ۲۳۲
۳ ـ باران سنگ چرا؟ ...۱۹۱ ۲۳۲
٤ ـ نشان دار چرا؟ ...۱۹۲ ۲۳۳
۵ ـ تحریم همجنس گرائی ...۱۹۲ ۲۳۳
٦ ـ فلسفه تحریم همجنس گرائی ...۱۹٤ ۲۳٦
۷ ـ اخلاق قوم لوط ...۱۹۷ ۲٤۰
«مدین» سرزمین «شعیب» ...۱۹۹ ۲٤۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

منطق بی اساس لجوجان ...٢٠٦ ٢٤٩
تهدیدهای متقابل «شعیب» و قومش ...٢١٢ ٢٥٧
پایان عمر تبهکاران مدین ...٢١٦ ٢٦١
درس های تربیتی داستان «شعیب» ...٢١٨ ٢٦٣
قهرمان مبارزه با فرعون ...٢٢٢ ٢٦٨
سعادت و شقاوت ...٢٣٢ ٢٧٩
نکته ها:
١ ـ سعادت و شقاوت ذاتی؟ ...٢٣٦ ٢٨٤
٢ ـ تفاوت فعل «شَقُوا» و «سُعِدُوا» ...٢٣٨ ٢٨٦
٣ ـ مسأله «خلود» در قرآن ...٢٣٩ ٢٨٧
پاسخ های غیر قانع کننده ...٢٤٠ ٢٨٨
راه حل نهائی ...٢٤١ ٢٨٩
٤ ـ «خلود» در آیات مورد بحث ...٢٤٥ ٢٩٤
٥ ـ استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟ ...٢٤٦ ٢٩٥
٦ ـ توضیحی درباره «زَفِیر» و «شَهِیق» ...٢٤٨ ٢٩٧
٧ ـ اسباب سعادت و شقاوت ...٢٤٩ ٢٩٨

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

چند حدیث از پیشوایان درباره سعادت و شقاوت ...٢٥٠ ٢٩٩
استقامت کن، استقامت! ...٢٥٤ ٣٠٥
آیه ای پر محتوا و طاقت فرسا ...٢٥٧ ٣٠٨
تکیه بر ظالمان و ستمگران ...٢٥٩ ٣١١
نکته ها:
١ ـ مفهوم «رکون» ...٢٦٠ ٣١٢
٢ ـ در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد ...٢٦٠ ٣١٢
٣ ـ فلسفه تحریم رکون به ظالمان ...٢٦١ ٣١٣
٤ ـ «الَّذینَ ظَلَمُوا» چه اشخاص هستند؟ ...٢٦٢ ٣١٤
٥ ـ رابطه روایات تبعیت از «أُولِی الأَمْر» و این آیه ...٢٦٣ ٣١٥
«نماز» و «صبر» ...٢٦٥ ٣١٧
اهمیت فوق العاده نماز ...٢٦٧ ٣٢٢
امیدبخش ترین آیه قرآن ...٢٦٩ ٣٢٥
عامل تباهی جامعه ها ...٢٧٣ ٣٢٨
نکته ها:
١ ـ «أُولُوا بَقِیَّةٌ» چه کسانی هستند؟ ...٢٧٦ ٣٣١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ جامعه در مسیر اصلاح حق بقاء دارند ...۲۷۷ ۳۳۲
۳ ـ لذت پرستی سرچشمه انحرافات ...۲۷۷ ۳۳۳
نکته ها:
۱ ـ آزادی اراده ...۲۸۰ ۳۳٦
۲ ـ هدف آفرینش ...۲۸۱ ۳۳۷
۳ ـ تأکید مجدد بر اختیار ...۲۸۲ ۳۳۸
مطالعه سرگذشت پیشینیان چهار اثر دارد ...۲۸۳ ۳٤۰
نکته ها:
۱ ـ علم «غیب» مخصوص خدا است ...۲۸۷ ۳٤۳
۲ ـ «عبادت» مخصوص او است ...۲۸۸ ۳٤٥
۳ ـ «عبادت» و «توکّل» ...۲۸۹ ۳٤٥
* * *
«سوره یوسف» ...۲۹۱ ۳٤۷
آغاز سوره یوسف و نکات لازم ...۲۹۲ ۳٤۹
داستان یوسف(علیه السلام) قبل از اسلام، و بعد از آن ...۲۹٤ ۳٥۱
چرا داستان یوسف(علیه السلام) یکجا بیان شده؟ ...۲۹٥ ۳٥۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فضیلت تلاوت سوره یوسف ...٢٩٦ ٣٥٤
«أحسن القصص» در برابر تو است ...٢٩٨ ٣٥٦
نقش داستان در زندگی انسان ها ...٣٠٣ ٣٦٢
بارقه امید و آغاز مشکلات! ...٣٠٧ ٣٦٦
نکته ها:
١ ـ «رؤیا» و خواب دیدن ...٣١١ ٣٧٠
تفسیر مادّی و روحی خواب ...٣١٢ ٣٧٢
خواب های عجیب ...٣١٥ ٣٧٥
٢ ـ استفاده یعقوب(علیه السلام) از خواب یوسف(علیه السلام) ...٣١٧ ٣٧٨
٣ ـ حفظ اسرار ...٣١٨ ٣٧٩
نقشه نهائی ...٣٢٠ ٣٨٢
نکته ها:
«جُبّ» به چه معنا است؟ ...٣٢٤ ٣٨٦
نقش ویرانگر حسد در زندگی انسان ها ...٣٢٦ ٣٨٧
ابراز محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان ...٣٢٧ ٣٨٩
صحنه سازی شوم ...٣٢٩ ٣٩١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:
۱ ـ توطئه های دشمن در لباس دوستی ...۳۳۳ ۳۹۵
۲ ـ نیاز فطری و طبیعی انسان به سرگرمی سالم ...۳۳٤ ۳۹۷
۳ ـ فرزند در سایه پدر ...۳۳٦ ٤۰۰
٤ ـ نه «قصاص» و نه «اتهام» قبل از جنایت ...۳۳۸ ٤۰۱
٥ ـ تلقین دشمن ...۳۳۸ ٤۰۲
دروغ رسوا! ...۳٤۱ ٤۰٥
نکته ها:
۱ ـ در برابر یک «ترک اولی»! ...۳٤٦ ٤۱۰
۲ ـ دعای گیرای یوسف(علیه السلام)! ...۳٤۸ ٤۱۳
۳ ـ جمله «وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ» ...۳٤۹ ٤۱٥
٤ ـ تسویل نفس ...۳٥۰ ٤۱٥
٥ ـ دروغگو حافظه ندارد ...۳٥۰ ٤۱٦
٦ ـ «صبر جمیل» چیست؟ ...۳٥۱ ٤۱٦
به سوی سرزمین مصر ...۳٥۳ ٤۱۹
در کاخ عزیز مصر ...۳٥۷ ٤۲۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

نکته ها:
١ ـ چرا نام عزیز مصر برده نشده؟ ... ٣٦١ ٤٢٧
٢ ـ ارتباط علم تعبیر خواب و کاخ عزیز ... ٣٦١ ٤٢٨
٣ ـ منظور از «بلوغ اشدّ» چیست؟ ... ٣٦٣ ٤٣٠
٤ ـ مواهب الهی بی حساب نیست ... ٣٦٥ ٤٣٢
عشق سوزان همسر عزیز مصر ... ٣٦٦ ٤٣٣
نکته ها:
١ ـ منظور از «ربّ» در این جمله کیست؟ ... ٣٦٨ ٤٤٠
٢ ـ منظور از «برهان» پروردگار چیست؟ ... ٣٧٣ ٤٤٣
٣ ـ جهاد با نفس ... ٣٧٥ ٤٤٤
٤ ـ پاداش اخلاص ... ٣٧٧ ٤٤٦
٥ ـ متانت و عفت بیان ... ٣٧٨ ٤٤٨
٦ ـ نکات قابل دقت در این آیه ... ٣٨٠ ٤٥٠
طشت رسوائی همسر عزیز از بام افتاد! ... ٣٨٣ ٤٥٣
نکته ها:
١ ـ «شاهد» که بود؟ ... ٣٨٧ ٤٥٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

۲ ـ چرا عکس العمل عزیز مصر، خفیف بود؟ ...۳۸۸ ٤٥٨
۳ ـ حمایت خدا در لحظات بحرانی ...۳۸۸ ٤٥٩
٤ ـ نقشه همسر عزیز مصر ...۳۸۹ ٤٦٠
توطئه دیگر همسر عزیز مصر ...۳۹۲ ٤٦۲
نکته ها:
۱ ـ تطمیع و تهدید ...۳۹۹ ٤۷۰
۲ ـ ادعای بی جا ...٤۰۰ ٤۷۱
۳ ـ چرا یوسف(علیه السلام) در جلسه زنان حضور یافت؟ ...٤۰۰ ٤۷۱
٤ ـ شرکاء جرم ...٤۰۰ ٤۷۲
٥ ـ وابستگی مطلق ...٤۰۱ ٤۷۲
زندان به جرم بی گناهی! ...٤۰٤ ٤۷٦
نکته ها:
۱ ـ زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد ...٤۱٥ ٤۸۹
۲ ـ آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند ...٤۱٦ ٤۹۱
۳ ـ بزرگ ترین درس آزادی! ...٤۱۷ ٤۹۱
٤ ـ سوء استفاده از یک شعار سازنده ...٤۱۸ ٤۹۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٥ ـ توجه به غیر خدا ...٤١٩ ٤٩٤
ماجرای خواب سلطان مصر ...٤٢٢ ٤٩٧
نکته ها:
١ ـ تعبیر خواب حساب شده ...٤٢٧ ٥٠٣
٢ ـ قدرت خدا از روزنه ای کوچک ...٤٢٨ ٥٠٤
٣ ـ تعبیر خواب یا معجزه یوسف؟ ...٤٢٨ ٥٠٤
تبرئه یوسف از هر گونه اتهام ...٤٣٠ ٥٠٧
نکته ها:
١ ـ نتیجه پاکدامنی ...٤٣٥ ٥١٣
٢ ـ شکست ها سبب بیداری ...٤٣٥ ٥١٣
٣ ـ برتر از آزادیِ ظاهری ...٤٣٦ ٥١٤
٤ ـ نفس سرکش ...٤٣٦ ٥١٥

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)
* آفریدگار
  * ادله اثبات
  * صفات
* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)
  * رابطه با خدا
  * رابطه با انسان ها
  * رابطه با طبیعت
  * رابطه با خود
* هدف از خلقت انسان
* امکانات (جهت رسیدن به هدف:)
  * امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...
  * امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل (نبوت وامامت)
* معاد (و متعلقات آن)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

شناخت

(شناخت)

از دست دادن دستگاه شناخت ...٨٣

خالق

(ادله وجود)

* برهان نظم

مدت و زمان آفرینش جهان ...٤١

ماده اصلی و آغاز آفرینش ...٤٢

* خواب و بیداری

خواب و رؤیا ...٣٧٠

انواع رؤیا ...٣٧٤

ابن سیرین و علم تعبیر خواب ...٤٢٨

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

خداوند از اسرار درون و برون آگاه است ...٢٨

خداوند از جایگاه موجودات مطلع است و به همه روزی می دهد ...٣١

خدا از قلب بندگانش آگاه است ...١٠١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علم غیب مخصوص خدا است ...١٠٢
خداوند بر همه چیز محیط است ...٢٥٩
خداوند به اعمال شما آگاه است ...٣٠٨
آگاهی غیب ویژه خدا ...٣٤٢
علم غیب مخصوص خداست ...٣٤٣
* حکیم
خدا حکیم و خبیر است ...٢٠
* خبیر
خدا حکیم و خبیر است ...٢٠
پروردگار از نقشه ها آگاه است ...٥٠٨
* توحید:
فرمان یکتاپرستی نخستین اصل دعوت انبیاء ...٢٤١
دین استوار یعنی توحید با تمام ابعاد ...٤٨٥
* توحید عبادت
توحید علم، عبادت و افعال ...٣٤٢
عبادت و پرستش مخصوص خدا است ...٣٤٥
اصل پرستش، خدای یگانه است ...٤٨٤
* توحید ذات:
ولیّ جز خدا نیست ...٣١١
* توحید افعال:
توحید علم، عبادت و افعال ...٣٤٢
* قدرت
خداوند قوی و عزیز است ...١٩٨
قدرت خداوند بر همه کار ...٤٢٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* دیگر صفات
خداوند در صراط مستقیم و زمام موجودات را در اختیار دارد ...١٦٩
خداوند حمید و مجید است ...٢١١
خداوند رحیم و ودود است ...٢٥٥
خداوند بر اساس مقرراتی که دارد عمل می کند ...٣٠٦
امیدبخش ترین آیه قرآن ...٣٢٥
همه امور به خدا باز می گردد ...٣٤٣
* صفات فعل:
هیچ قدرتی در برابر خدا مقاومت نمی کند ١٠٨
* رحیم
رحمت خدا هدف خلقت ...٣٣٦
* رزّاق
روزی همه جنبندگان با خداست ...٣١

(هدف از خلقت جهان)
رحمت خدا هدف خلقت ...٣٣٦
هدف آفرینش ...٣٣٧

انسان

(هدف از خلقت انسان)
* عبادت
عبادت ویژه خداوند یکتا است ...٢١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

* عمل صالح
اثر اعمال نیک ...٥٢

(حقیقت انسان)
* جسم
آفرینش انسان از خاک ...١٨٣

(صفات و ویژگی های انسان)
بازگشت همه به سوی خدا ...٢٣
انسان مأیوس و کفور ...٤٨
انسان مغرور و فخور ...٤٩
چهار نقطه ضعف انسان: یؤس، کفور، خوشحال و فخور ...٥١
میزان ظرفیت روحی انسان ...٥٢
سعادت و شقاوت ذاتی است یا اکتسابی؟ ...٢٨٤
عوامل سعادت و شقاوت ...٢٩٨
احادیث سعادت و شقاوت ...٢٩٩
سیر انسان در طریق عبودیت ...٣٤٥
احوال چهار گانه عمر انسان ...٤٣١
اکثر مردم سپاسگزار نیستند ...٤٨٢

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)
* ایمان
تردید ممنوع، اکثر مردم ایمان نمی آورند ...٧٢
پاداش، ایمان، عمل صالح و تسلیم ...٨٦

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ایمان اجباری خیر، آزادی آری ...٣٣٤
* عمل صالح
پاداش، ایمان، عمل صالح و تسلیم ...٨٦

(مسئولیت های انسان)
* در برابر خالق
* ایمان
* ایمان و عمل صالح
ارتباط ایمان و عمل ...٣٦٥
* مؤمنین
پاداش زحمات نیکوکاران ...٤٢٦
* بت پرستی
بت پرستان همان راهی را می روند که پدرانشان رفته اند ...٣٠٥
مجازات بت پرستان بی کم و کاست ...٣٠٥
* عمل
* عبادات:
* نماز
نماز، دعوت به توحید و پاکی ...٣٦٤
اقامه نماز در دو جانب روز و در اوائل شب ...٣١٧
خوبی ها، بدی ها را از بین می برد ...٣١٩
تذکر و یادآوری ...٣١٩
اهمیت فوق العاده نماز ...٣٢٢
نمازهای پنجگانه گناهان را می ریزد ...٣٢٢
پنج بار نماز به منزله پنج بار شستشو در روز ...٣٢٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

* جهاد
چهار دستور مهم در آیه برای مبارزه و پیروزی ...٣٠٩
اندیشمندان و مبارزان، بقاء جوامع را تضمین می کنند ...٣٢٨
* ارتباط با جامعه
* روابط اخلاقی
* اخلاق ممدوح
* توکل
عبادت و توکل تمام سیر انسان به سوی خدا ...٣٤٣
* حلم و صبر
استقامت پیشه کن ...٣٠٨
خود و پیروانت از طریق استقامت منحرف نشوید ...٣٠٨
صبر و شکیبائی اساس هر پیشرفت ...٣٢٠
اندیشمندان و مبارزان، بقاء جوامع را تضمین می کنند ...٣٢٨
* خودسازی
جهاد با نفس ...٤٤٤
* استغفار و توبه
استغفار و توبه وسیله اعطاء نعمت ...٢٢
توبه بعد از نزول عذاب ...١٣١
استغفار مایه مغفرت و برکت ...١٥٩
* استعاذه
یوسف: معاذ اللّه ...٤٣٥
* دیگر اخلاق های ممدوح
چهار حالت: غبطه، حسد، بخل و ایثار ...٣٨٧
اخلاص و مراقبت و نجات ...٤٤٠

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

پاداش اخلاص ...٤٤٦
* اخلاق مذموم
* دروغ
دروغگو حافظه ندارد ...٤١٦
* ظلم
در چه مورد نباید به ظالم تکیه کرد ...٣١٢
رابطه روایات تبعیت از سلطان و عدم رکون به ظالم ...٣١٥
ستمگران و پیروی از لذت پرستی ...٣٢٩
ستمگران رستگار نمی شوند ...٤٣٦
* دیگر اخلاق های مذموم
مغروران و استهزاء حقائق ...٤٨
خودبینی رمز توقف ...٢٦٤
لذت پرستی سرچشمه انحرافات ...٣٣٣
نقش ویرانگر حسد ...٣٨٧
چهار حالت: غبطه، حسد، بخل و ایثار ...٣٨٧
نشانه های حسود ...٣٨٨

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)
* امکانات مادی
پیوند دین و دنیا ...٢٤
ربط تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی ...٣٤
تأمین نیازمندی های انسان ...٣٤
نعمت ها همه موهبت است ...٥٢
مواهب الهی بی حساب نیست ...٤٣٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

* پاداش و مجازات
دلیل تأخیر عذاب ...٤٧
تلاش های دنیائی ثمره دنیائی دارد ...٦٤
آتش آخرت نتیجه کوشش های دنیائی غیر الهی است ...٦٦
فعالیت های مادی نتیجه دنیائی دارد و نتیجه آخرتی خیر ...٦٦
خشک و تر با هم نمی سوزند ...١٩٩
زندگی ابدی سعادتمندان و شقاوتمندان ...٢٨٣
آیا مجازات و گناه در مسأله خلود برابری دارند؟ ...٢٨٨
پاداش و کیفر نتیجه عمل است ...٢٩١
خلود در آیات سوره هود ...٢٩٤
مجازات بت پرستان بی کم و کاست ...٣٠٥
اعمال هر یک را بی کم و کاست تحویلشان می دهیم (تجسم اعمال) ...٣٠٥
* آزمایش ها
هدف از آفرینش ابتلاء ...٤٤

* امکانات معنوی (هدایت)
* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
آیا خدا انسان را گمراه می کند؟ ...١٠٩
* اقسام هدایت
* هدایت تشریعی
* انبیاء
* هدف بعثت انبیاء
توحید خمیرمایه اصلی دعوت انبیاء ...١٦٠
اصلاح، هدف پیامبران ...٢٦٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

ـ بشارت و انذار
بیم از عذاب روز دردناک ...٩٢
* راه های شناخت انبیاء
اثبات نبوت از سه راه روشن ...٧١
ـ اعجاز
معجزات اقتراحی ...٥٩
* صفات و ویژگی های انبیاء
پیامبران مزد رسالت نمی خواهند ...٩٨
سخن «المنار» در مورد علم غیب پیامبران و توسل ...١٠٣
اعلام به عدم اخذ پاداش در برابر تبلیغ ...١٥٨
اجر تبلیغات انبیاء با خدا است ...١٥٨
عدم مطالبه پاداش برای تبلیغ ...١٦١
پیامبران مردم را از نتایج اعمالشان مطلع ساختند ...٢٩٣
* نبوت خاصه
* صفات و ویژگی ها
پیامبر بشیر و نذیر است ...٢٢
تو فقط بیم دهنده ای ...٥٥
چرا تورات فقط؟ ...٧٥
اطلاع از علم غیب ...١٥٤
تهدید دشمن ...٣٤١
هر دو منتظر می مانیم تا نتیجه روشن شود ...٣٤٢
* دشمنان پیامبر
ستمکارترین مردم ...٧٩
عرضه انسان های گناهکار و حضور گواهان ...٨٠

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لعنت خدا بر ستمگران ...٨٠
صفات سه گانه ستمگران ...٨١
الف ـ اسامی و ویژگی های قرآن
قرآن کتابی متقن و مفصل ...٢٠
قرآن معجزه است ...٥٤
قرآن با علم خدا نازل شده ...٥٦
نقل سرگذشت ها عبرت آور و وسیله شناخت ...٢٧٧
نزول قرآن به زبان عربی ...٣٥٧
قرآن احسن القصص ...٣٥٩
متانت و عفت بیان قرآن ...٤٤٩
ب ـ نکات تفسیری قرآن
منظور از «احکمت ثم فصلت» ...٢١
معنی «یثنون» ...٢٧
معنی «مستودع» و «مستقر» ...٣٢
منظور از «کتاب مبین» ...٣٣
منظور از تضمین روزی تا پایان عمر چیست؟ ...٣٦
منظور از «امت معدود» ...٥٠
منظور از «لعل» در این آیات ...٥٧
معنی «أم» ...٥٨
تفاوت تحدی به «قرآن»، «ده سوره» و یک سوره ...٦٠
مخاطب در «ان لم یستجیبوا لکم» ...٦٣
معنی «بخس» ...٦٥
معنی «حبط» ...٦٦
منظور از «زینت» در آیه ...٦٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منظور از «شاهد» در آیه ...٧٣
مخاطب «فلاتک فی مریهٔ» ...٧٦
معنی «لا جرم» ...٨٤
معنی «اخبات» ...٨٧
معنی و مفهوم «جدال» ...١٠٧
معنی «جرم» و «اجرام» ...١١٠
آیا این آیه مربوط به پیامبر اسلام است ...١١٠
ارتباط جمله معترضه با متن ...١١١
کوه جودی کجا است؟ ...١٣٩
منظور از عمل ناصالح بودن پسر نوح چیست؟ ...١٤٤
منظور از «امم» ...١٥١
منظور از «یزدکم قوهٔ الی قوتکم» ...١٦٤
منظور از «ناصیه» چیست؟ ...١٧٠
تکرار «نجینا» ...١٧٣
توضیحی درباره «جبار» ...١٧٥
مسئولیت آبادی زمین ...١٨٣
منظور از «صیحه» ...٢٠٠
منظور از «جاثمین» ...٢٠١
منظور از «یغنو» ...٢٠٢
منظور از «سیىء بهم...ذرعاً» ...٢١٩
منظور از «عصیب» ...٢١٩
منظور از «اطهر» ...٢٢٣
منظور از «قوهٔ» و «رکن شدید» ...٢٢٥
نام «مدین» در امروز ...٢٤٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

منظور از «بقیة اللّه» ...٢٤٦
چرا «ظالمه» صفت قریه است ...٢٧٦
تفاوت فعل «شقوا» و «سعدوا» ...٢٨٦
مسأله خلود در قرآن ...٢٨٧
توجه به سه اصل برای حل مسأله خلود ...٢٨٩
استثناء «الا ما شاء ربک» چه نکته ای را تعقیب می کند ...٢٩٥
منظور از «زفیر» و «شهیق» ...٢٩٧
منظور از «مریب» چیست؟ ...٣٠٧
معنی «رکون» چیست؟ ...٣١٢
منظور از «الذین ظلموا» ...٣١٤
منظور از «طرفی النهار» و «زلفاً من اللیل» ...٣١٨
چگونه چند آیه امیدبخش ترین آیات شمرده شده؟ ...٣٢٦
«اولوا بقیه» چه کسانی هستند؟ ...٣٣١
تفسیر مادی خواب و رؤیا ...٣٧٢
منظور از «جب» ...٣٨٦
نکات تفسیری ...٣٨٦
منظور از «اجمعوا ان یجعلوه فی...» ...٤١٥
منظور از «تسویل نفس» ...٤١٥
صبر جمیل چیست؟ ...٤١٦
چرا یعقوب می گریست؟ با این که می دانست یوسف زنده است ...٤١٧
منظور از حکم و علم ...٤٢٦
عزیز مصر کیست؟ ...٤٢٧
ارتباط علم تعبیر خواب و ورود به کاخ عزیز مصر ...٤٢٨
منظور از «بلوغ اشد» ...٤٣٠

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

منظور از «ربّ» در جمله «ربی احسن مثوای» ...٤٤٠
منظور از «برهان ربّ» چیست؟ ...٤٤٣
نکات تفسیری ...٤٥٠
ج ـ تشبیهات و مثال های قرآن
یک مثال زنده: نابینا و کر، بینا و شنوا یکسان نیستند! ...٨٨
د ـ حروف مقطعه در قرآن
حروف مقطعه ...٢٠
حروف مقطعه قرآن ...٣٥٦
هـ ـ نکات آموزنده داستان های قرآن
خاطرات الهام بخش قصه انبیاء ...٢٦٣
اخبار آبادی ها را بازگو می کنیم ...٢٧٥
بعضی از شهرها کاملاً تخریب شده و بعضی برقرارند ...٢٧٥
مردم خود، به خود ستم کردند ...٢٧٥
پرستش بت ها مفید نیفتاد ...٢٧٥
مجازات پروردگارت شدید است ...٢٧٦
و ـ احکام برگرفته از قرآن
تحریم همجنس گرائی ...٢٣٣
فلسفه تحریم همجنس گرائی ...٢٣٦
تکیه بر ستمگران ممنوع ...٣١١
فلسفه تحریم رکون به ظالم ...٣١٣
ز ـ موضعگیری مخالفان قرآن
می گویند: این آیات افتراء است ...٥٦
ح ـ سوره های قرآن
محتوای سوره هود ...١٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این سوره مرا پیر کرد ...۱۶
فضیلت تلاوت سوره هود ...۱۷
تحدی به ده سوره ...۵۶
آیات تحدی ...۶۰
آیه ای پر محتوا و طاقت فرسا ...۳۰۸
این سوره پیامبر را پیر کرد ...۳۰۹
محتوای سوره یوسف ...۳۴۹
مفصل و یک جا آمدن داستان یوسف ...۳۵۲
فضیلت تلاوت سوره یوسف ...۳۵۴
ط ـ داستان های قرآن
۱ ـ قوم عاد
سه گناه نابخشودنی قوم عاد ...۱۷۴
قوم عاد از رحمت خدا دور باد ...۱۷۷
لعنت بر قوم عاد ...۱۷۷
قوم عاد از نگاه تاریخ ...۱۷۸
لعن و نفرین ابدی بر قوم عاد ...۱۸۰
۲ ـ موسی و خضر
موسی پیام رسان الهی به سوی فرعون ...۲۶۸
موسی و آیات و منطق نیرومند ...۲۶۹
فرعون و اطرافیان طرف خطاب موسی ...۲۷۰
اطرافیان فرعون از او تبعیت کردند ...۲۷۰
امر و کار فرعون رشد آور نیست ...۲۷۰
عوام فریبی های فرعون ...۲۷۰
فرعون پیشاپیش قوم خود به سوی جهنم ...۲۷۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

قوم فرعون و دوری از رحمت خدا در دنیا و آخرت ...٢٧٢
در کتاب موسی هم اختلاف کردند، نگران مباش ...٣٠٦
٣ ـ قوم لوط
فرشگان مجازات قوم لوط در حضور ابراهیم ...٢٠٣
توضیح فرشتگان که برای مجازات قوم لوط آمده اند ...٢٠٦
مجادله ممدوح ابراهیم در مورد مجازات قوم لوط ...٢١٢
اطلاع دادن فرشتگان که حکم قوم لوط قطعی است ...٢١٤
اعلام به حتمی بودن نزول عذاب جز بر مؤمنان ...٢١٤
هجوم جمعی از قوم لوط به سمت خانه او ...٢٢٠
پاسخ قوم آلوده لوط ...٢٢١
پاسخ قوم لوط که ما به دختران تو حق نداریم ...٢٢٤
صبحگاهان زمان مجازات قوم لوط ...٢٢٩
اجراء مجازات و زیر و رو شدن شهرهای لوط ...٢٣٠
مجازات بارش سنگریزه پس از ویرانی ...٢٣٠
این مجازات اختصاص به قوم لوط ندارد ...٢٣٠
چرا لحظه نزول عذاب صبح بود؟ ...٢٣١
چرا شهرها زیر و رو شدند؟ ...٢٣٢
چرا سنگ بر آنها بارید؟ ...٢٣٢
چرا سنگ های فرو ریخته بر شهر نشاندار بود؟ ...٢٣٣
تحریم همجنس گرائی ...٢٣٣
فلسفه تحریم همجنس گرائی ...٢٣٦
اخلاق قوم لوط ...٢٤٠
٤ ـ قوم ثمود
سرگذشت قوم ثمود ...١٨٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

روز رسوائی ...۱۹۸
ی ـ تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین
انگیزه نقل سرگذشت انبیاء ...۱٥٤
آثار سرگذشت پیشینیان ...۳٤۰
استحکام اراده در پرتو مطالعه تاریخ انبیاء ...۳٤۰
۱ ـ نوح
رسالت نوح برای هدایت قومش ...۹۰
انذار، نخستین تکیه گاه تبلیغی نوح ...۹۱
توحید عبادت محتوای اصلی رسالت نوح ...۹۲
ایرادهای سه گانه قوم نوح: بشر بودن، اطرافیان و عدم برتری ...۹۳
پاسخ نوح به هر سه ایراد، همراه داشتن بینه پروردگار ...۹٥
عدم الزام در پذیرش دین ...۹٦
مؤمنان را طرد نمی کنم ...۹۸
اگر مؤمنان را طرد کنم چه کسی مرا یاری می کند؟ ...۹۹
ادعای در اختیار داشتن خزائن الهی را ندارم ...۱۰۰
مدعی غیب نیستم ...۱۰۰
ای نوح مجادله بسیار شد، به وعده عذاب عمل کن ...۱۰٦
مجازات در اختیار من نیست، مربوط به خدا است ...۱۰۸
اگر خدا گمراهی شما را بخواهد نصیحت من مفید نخواهد بود ...۱۰۹
گناه افتراء، بر من باد اگر افتراء باشد ...۱۱۰
آیا اعلام به عهده گرفتن گناه اطاعت آور است ...۱۱۱
اعلام به نوح که دیگر کسی ایمان نمی آورد ...۱۱٤
اعلام به نوح که حزن و اندوه به خود راه ندهد ...۱۱٤
دستور ساختن کشتی طبق وحی الهی ...۱۱٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شفاعت و وساطت برای نجات ستمگران ممنوع ...١١٥
ساخت کشتی و تحمل استهزاء مغروران ...١١٦
زخم زبان های قوم نوح هنگام ساختن کشتی ...١١٦
پاسخ مسخره ها ...١١٧
عذاب الهی در پیش است ...١١٨
تصفیه، نه انتقام ...١١٨
نشانه های مستکبران ...١١٩
عظمت کشتی نوح ...١٢٠
طغیان با جوشش تنور شروع شد ...١٢٣
نوح از هر نوع حیوان یک جفت در کشتی سوار کرد ...١٢٥
حرکت و توقف به نام خدا ...١٢٦
شروع باران و فرا گرفتن آب ...١٢٦
امواج سیل دیدنی بود ...١٢٧
خطاب نوح به فرزند که بر کشتی سوار شو ...١٢٧
تمرد فرزند نوح از سوار شدن ...١٢٧
در برابر قدرت و فرمان خدا قدرتی نیست ...١٢٧
امواج آب بین پدر و پسر فاصله انداخت ...١٢٨
عالم گیری طوفان نوح ...١٢٨
توبه بعد از نزول عذاب ...١٣١
درس های تربیتی طوفان ...١٣٢
پاکسازی روی زمین ...١٣٣
مجازات با طوفان چرا؟ ...١٣٣
نام خدا در همه حال و همه جا ...١٣٤
پناهگاه های پوشالی ...١٣٤

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشتی نجات ...١٣٥
فرمان پایان ماجرای طوفان نوح ...١٣٧
دستور توقف به آسمان و زمین ...١٣٨
پسرم از اهل من است ...١٤٣
وعده نجات اهل ...١٤٣
پسر نوح عمل غیر صالح ...١٤٣
توبه نوح نسبت به درخواست نجات فرزند ...١٤٤
منظور از عمل ناصالح بودن پسر نوح چیست؟ ...١٤٤
آیا نوح توجه نداشت که نباید تقاضای نجات فرزندش کند ...١٤٥
معیار پیوستگی و گسستگی خویشاوندی ...١٤٦
نوح به سلامت فرود آمد ...١٥٠
مجازات امت های بعد از نوح ...١٥٢
٢ ـ هود
رسالت هود دومین پیامبر بزرگ دیگر خدا ...١٥٦
رسالت هود به سوی قوم عاد ...١٥٧
هدف از رسالت هود پرستش خدای یگانه ...١٥٧
ایرادهای قوم هود ...١٦٦
تهمت جنون به هود ...١٦٦
پاسخ قاطع هود به ایرادهای قوم خود ...١٦٨
هود: من رسالت خود را ابلاغ کردم ...١٦٩
اگر خلاف کنید خدا جایگزین می کند ...١٧٠
خدا نگهبان است ...١٧٠
فرمان نجات هود و طرفدارانش ...١٧٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٣ ـ صالح
استغفار و توبه دستور العمل دیگر صالح ...١٨٤
اقدام برای نفوذ در صالح، گام اول ...١٨٧
اقدام برای ایجاد تردید یا تهدید، گام دوم ...١٨٨
اعلام صالح به این که من دارای معجزه ام ...١٨٩
ناقه، معجزه صالح ...١٨٩
تهدید به عذاب در صورت صدمه زدن به ناقه ...١٩٠
ناقه صالح و تقسیم آب بین او و آبادی ...١٩٠
اقدام برای پی کردن ناقه، گام سوم ...١٩٢
فرمان نجات صالح و همراهانش ...١٩٧
صیحه، مجازات قوم صالح ...١٩٨
مجازات مادی و معنوی قوم صالح ...٢٠٠
٤ ـ ابراهیم و اسحاق
فرشتگان مجازات قوم لوط در حضور ابراهیم ...٢٠٣
پذیرائی ابراهیم از مهمانان نا آشنا ...٢٠٥
سلام ورود و پاسخ از آداب رفت و آمد ...٢٠٥
پذیرائی مفصل و شایسته ابراهیم ...٢٠٥
مهمانان ابراهیم از خوردن غذا امساک کردند ...٢٠٦
همسر ابراهیم ساره و بشارت به فرزند و نوه ...٢٠٧
تعجب همسر ابراهیم از باردار شدن ...٢٠٩
پاسخ فرشتگان و یادآوری فرمان خدا، و برکات او ...٢١٠
مجادله ممدوح ابراهیم در مورد مجازات قوم لوط ...٢١٢
ابراهیم حلیم، اوّاه و... ...٢١٣

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

٥ ـ لوط
فرشتگان مهمانان لوط ...٢١٧
سختی و مشقت لوط از پذیرش مهمانان ...٢١٨
هشدار لوط به مهمانان که قومش مردمی شرورند ...٢٢٠
خبر دادن همسر لوط از ورود مهمانان ...٢٢٠
دفاع لوط از مهمانان و پیشنهاد ازدواج دختران ...٢٢١
لوط و آرزوی داشتن نیرو برای در هم شکستن قوم فاسد ...٢٢١
منظور لوط از ازدواج دخترانش ...٢٢٢
آرزوی وجود یک فرد رشید ...٢٢٤
اعلام رسالت فرشتگان به لوط جهت مجازات قوم او ...٢٢٧
فرمان خروج لوط و خاندانش از شهر ...٢٢٨
هشدار به این که هیچ کس هنگام خروج به پشت سرش ننگرد ...٢٢٨
٦ ـ یعقوب
هشدار یعقوب در بازگو نکردن خواب ...٣٦٨
خطر کید برادران ...٣٦٨
بشارت یعقوب به یوسف نسبت به مقام و منزلت آینده اش ...٣٦٩
خواب و رؤیا ...٣٧٠
استفاده یعقوب: وضع آینده یوسف از رؤیا ...٣٧٨
یعقوب دوازده فرزند داشت ...٣٨٢
چرا یعقوب از میان خطرها، خطر گرگ را مطرح کرد ...٣٩٤
اجراء نقشه شوم و تلاش برای اغوای یعقوب ...٤٠٧
خبر دادن به یعقوب که یوسف را گرگ خورده ...٤٠٨
توجه یعقوب به این که یک نقشه بوده ...٤٠٩
اعلام به این که صبر جمیل پیشه خواهد کرد ...٤١٠

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجازات بزرگان به خاطر ترک اولی ...٤١٠
حسنات الابرار سیئات المقربین ...٤١٢
٧ ـ یوسف
داستان یوسف قبل از اسلام ...٣٥١
خواب یوسف و بازگوئی آن برای پدر ...٣٦٦
بشارت یعقوب به یوسف نسبت به مقام و منزلت آینده اش ...٣٦٨
استفاده یعقوب: وضع آینده یوسف از رؤیا ...٣٧٨
حفظ اسرار ...٣٧٩
سرگذشت یوسف و برادرانش درس های فرا گرفتنی ...٣٨٢
حسادت برادران یوسف به خاطر محبوبیت بیشتر نزد پدر ...٣٨٣
قضاوت درباره پدر ...٣٨٣
نقشه برای از میان برداشتن یوسف ...٣٨٤
تنازع نفس برادارن یوسف بین قتل یوسف و خلاف دین و وجدان ...٣٨٤
سه طرح درباره یوسف: قتل، تبعید به راه دور، انداخت به چاه ...٣٨٥
ابراز محبت بیشتر به فرزند و زیان آن ...٣٨٩
طرح شوم برای اجرای نقشه شوم ...٣٩١
گله عدم اطمینان پدر بر فرستادن یوسف با برادران ...٣٩٢
پیشنهاد بردن یوسف برای تفریح و تعهد حفظ او ...٣٩٢
عدم پذیرش پیشنهاد به خاطر اندوه و ترس از گرگ ...٣٩٣
پاسخ برادران یوسف که جمع ما نیرومند است ...٣٩٤
توطئه دشمنی در لباس دوستی ...٣٩٥
نیاز به تفریح سالم ...٣٩٧
بقای فرزند در سایه پدر ...٤٠٠
اتهام و قصاص قبل از جنایت ممنوع ...٤٠١

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تلقین طرح و بهانه ...٤٠٢
ایستادگی برای انجام مسئولیت ...٤٠٣
آماده اجرای نقشه شوم ...٤٠٥
یوسف و الهام نسبت به آینده ...٤٠٦
خبر دادن به یعقوب که یوسف را گرگ خورده ...٤٠٨
ارائه پیراهن خونین یوسف ...٤٠٨
دعاهای یوسف در درون چاه ...٤١٣
گفتگوی جبرئیل با یوسف در چاه ...٤١٤
کاروانیان یوسف را یافتند ...٤١٩
بشارت پیدا کردن غلامی از چاه ...٤٢٠
یوسف سرمایه ای مخفی ...٤٢٠
یوسف را به بهای اندک فروختند ...٤٢١
فروشندگان یوسف در حفظ و فروش او بی رغبت بودند ...٤٢٢
مرحله جدید زندگی یوسف: ورود به کاخ عزیز ...٤٢٣
سفارش خریدار به همسرش در احترام یوسف ...٤٢٤
رنج و مشکلات زمینه رسیدن به مقامات بلند ...٤٢٤
علم تعبیر خواب ...٤٢٥
اعطاء حکم و علم به یوسف در مرحله کمال ...٤٢٦
پاداش زحمات نیکوکاران ...٤٢٦
عزیز مصر کیست؟ ...٤٢٧
ارتباط علم تعبیر خواب و ورود به کاخ عزیز مصر ...٤٢٨
ابن سیرین و علم تعبیر خواب ...٤٢٩
اصرار پیاپی برای کامجوئی از یوسف ...٤٣٤
همسر عزیز و بستن تمام درها ...٤٣٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یوسف: معاذ اللّه ...٤٣٥
یوسف در خطر گناه ...٤٣٦
کشمکش یوسف و همسر عزیز ...٤٥٣
حضور ناگهانی همسر بانو در جلو درب ...٤٥٣
نخستین سخن همسر عزیز جزای این شخص زندان و... ...٤٥٤
یوسف: او خواهان کامجوئی از من بود ...٤٥٥
گواه و قاضی صحنه ...٤٥٥
پارگی پیراهن دلیل بی گناهی و گناهکاری ...٤٥٦
روشن شدن واقعه برای عزیز مصر ...٤٥٦
شاهد و قاضی صحنه که بود ...٤٥٧
عکس العمل خفیف عزیز مصر ...٤٥٨
حمایت خدا در لحظات بحرانی ...٤٥٩
کید و نقشه همسر عزیز ...٤٦٠
پیراهن و این همه برکت ...٤٦٠
انتقاد زنان کاخ نشین از همسر عزیز ...٤٦٢
قضاوت به گمراهی همسر عزیز ...٤٦٣
مراحل علاقه و عشق ...٤٦٤
پاسخ عملی همسر عزیز به زنان دربار ...٤٦٤
مشاهده یوسف و اعتراف ...٤٦٦
به جای ترنج دست ها را بریدند ...٤٦٦
یوسف بشر نیست، اهل عشق نیست، فرشته است ...٤٦٦
این معشوقی است که ملامت می کردید ...٤٦٦
من از او کام خواستم ...٤٦٧
اگر نپذیرد کیفرش زندان است ...٤٦٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

درخواست ها و پیشنهادهای زنان دربار ...٤٦٨
دعای یوسف: پروردگارا زندان از آلودگی محبوب تر است ...٤٦٩
استجابت دعا و رفع کید زنان ...٤٧٠
تطمیع و تهدید ...٤٧٠
ادعای نا به جا ...٤٧١
چرا یوسف در جلسه زنان دربار حضور یافت؟ ...٤٧١
شرکاء جرم همسر عزیز ...٤٧٢
وابستگی مطلق به خدا ...٤٧٢
تصمیم بر زندان نمودن یوسف ...٤٧٦
بی گناهی و زندان ...٤٧٧
همراهان یوسف در زندان ...٤٧٨
خواب هم زندانیان یوسف ...٤٧٨
احترام به بردگان ...٤٧٩
اعلام یوسف که من از اسرار غیب با اطلاعم ...٤٨٠
تبلیغات یوسف ...٤٨١
یوسف خود را معرفی می کند ...٤٨١
شکر نعمت از ناحیه یوسف ...٤٨٢
اکثر مردم سپاسگزار نیستند ...٤٨٢
زندان کانون ارشاد برای یوسف ...٤٨٤
اصل، پرستش خدای یگانه است ...٤٨٤
دین استوار یعنی توحید با تمام ابعاد ...٤٨٥
تعبیر خواب هم زندانیان ...٤٨٥
تقاضای تذکر به شاه جهت تحقیق در برابر یوسف ...٤٨٧
یوسف در زندان ...٤٨٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زندان مرکز ارشاد یا فساد ...٤٨٩
نیکوکاران بر دار و فاسدان آزاد ...٤٩١
درس آزادگی در سایه توحید ...٤٩١
سوء استفاده از شعار «لا حکم الا للّه» ...٤٩٣
توجه به غیر خدا ...٤٩٤
هفت گاو لاغر و هفت گاو فربه ...٤٩٨
هفت خوشه خشک و هفت خوشه سبز ...٤٩٨
تأویل خواب های آشفته ...٤٩٨
نحوه برخورد اطرافیان ملک در مورد خواب او ...٤٩٨
ساقی یا معبر خواب زندان ...٥٠٠
اجازه ملاقات با یوسف برای تعبیر خواب حاکم ...٥٠١
استفتاء از یوسف در مورد خواب سلطان مصر ...٥٠١
تعبیر خواب و دستور العمل بدون درخواست اجر ...٥٠١
هفت سال زراعت، هفت سال مصرف جیره بندی ...٥٠٢
سال پر آب و باران و رفع مشکلات مردم ...٥٠٢
تعبیر خواب حساب شده ...٥٠٣
قدرت خداوند از روزنه ای کوچک ...٥٠٤
تعبیر خواب یا معجزه یوسف ...٥٠٤
دستور ملک برای آوردن یوسف از زندان ...٥٠٧
یوسف فرستاده ملک را باز می گرداند ...٥٠٧
رفع اتهام در مرحله اول، آن گاه... ...٥٠٨
پروردگار از نقشه ها آگاه است ...٥٠٨
پرسش از زنان دربار در مورد یوسف ...٥٠٨
اعتراف زنان دربار به پاکی یوسف ...٥٠٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اعتراف همسر عزیز به پاکی یوسف ...٥٠٩
دلیل اعتراف زلیخا ...٥١٠
اعتراف همسر عزیز به عدم تبرئه خود ...٥١٠
بیداری بعد از شکست ...٥١١
نتیجه پاکدامنی ...٥١٣
شکست سبب بیداری ...٥١٣
حفظ شرف یا آزادی؟ ...٥١٤
نفس سرکش یا... ...٥١٥
٨ ـ شعیب
شعیب پیام رسان الهی به سوی «مدین» ...٢٤١
فرمان یکتاپرستی نخستین اصل دعوت انبیاء ...٢٤٣
کم فروشی را رها کنید ...٢٤٣
شعیب: من خیرخواه شما هستم ...٢٤٣
خوف از عذاب فراگیر بر مردم مدین ...٢٤٤
کیل و وزن را بر اساس عدل بر پا دارید ...٢٤٤
جنس مردم را کم حساب نکنید ...٢٤٤
با خلافکاری اقتصادی فساد ایجاد نکنید ...٢٤٥
مال حلال باقیمانده بهتر است از غیر حلال بسیار ...٢٤٥
بهانه جوئی قوم شعیب ...٢٤٩
تعریف از شعیب ...٢٤٩
نماز شعیب و موضعگیری قوم او در این باره ...٢٥٠
شعیب و اعلام داشتن دو ویژگی ارتباط با وحی و روزی کافی ...٢٥١
شعیب: من به آنچه می گویم عمل می کنم ...٢٥٢
هدف من جز اصلاح نیست ...٢٥٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توفیق از جانب خدا است ...۲۵۲
هشدار به این که دشمنی با شعیب سبب بلا نشود ...۲۵۳
استغفار و توبه، دو دستور شعیب به قوم خود ...۲۵٤
سه پاسخ تهدیدآمیز قوم شعیب ...۲۵۷
۱ ـ بسیاری از حرف های تو را نمی فهمیم ...۲۵۷
۲ ـ در بین ما ناتوانی ...۲۵۷
۳ ـ تو شکست ناپذیر نیستی ...۲۵۸
پاسخ شعیب: چرا خدا را در نظر نمی آورید؟ ...۲۵۸
آخرین تهدید شعیب: هر چه در توان دارید انجام دهید ...۲۵۹
آینده وضع را روشن می کند ...۲۵۹
نجات شعیب و مؤمنان به او ...۲٦۱
صیحه و صاعقه، قوم شعیب را در هم کوبید ...۲٦۲
گویا قوم شعیب در آنجا زندگی نداشتند ...۲٦۲
مدین از رحمت خدا دور باد ...۲٦۳
فساد مالکیت بی قید و شرط ...۲٦٦
* اوصیاء
اهل بیت کشتی نجات ...۱۳۵
نخستین سخن مهدی(علیه السلام) پس از ظهور ...۲٤٦
* تبلیغ و مبلغین
تأخیر در تبلیغ ...۵۵
ایرادات بی جا و ترک تبلیغ ...۵۵
آیا تأخیر ابلاغ رسالت ممکن است ...۵۷

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معاد

(اسماء قیامت)
روزی که همه جمع می شوند ...٢٧٧
(حقیقت معاد)
معاد هدف خلقت ...٤٤
تأخیر رستاخیز به خاطر هدف و مقصدی است ...٢٧٨
(حوادث قیامت)
رستاخیز روزی که هیچ کس بدون اجازه سخن نمی گوید ...٢٨٠
(حالات انسان ها در قیامت)
زیانکارترین مردم در آخرت ...٨٤
وضع دو گروه سعادتمندان و شقاوتمندان در رستاخیز ...٢٨٢
(جهنم)
* حقیقت جهنم
جهنم بد جایگاهی است ...٢٧١
* کیفرها
سرپیچی از دستورات کیفر دارد ...٢٣
با رسیدن کیفر پشیمانی سودی ندارد ...٤٨
موعد کافران آتش است ...٧٢
مجرمان نمی توانند از مجازات خدا فرار کنند ...٨٢
عذاب مضاعف ...٨٢

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

متفرقات

خوش ظاهر و بد باطن ...٢٦
تقابل روزی و متاع حسن ...٤٠
مؤمنان در برابر اعطاء و سلب نعمت نه مأیوسند و نه مغرور ...٤٩
امت در تلاش ها بر سه گروهند ...٦٨
شاهد صدق و گواه روشن بر نبوت ...٧٠
آنها که خود را باختند ...٨٣
مقیاس سنجش فضیلت ...١٠٢
عمل خالص کم و سخریه منافقان ...١٢٠
مسلمانان اسمی و مطرود ...١٤٨
رابطه گناه و ویرانی جامعه ها ...١٦١
استعمار در قرآن و عصر ما ...١٨٤
اهمیت مسائل اقتصادی ...٢٦٣
تعداد کمی از خوبان گذشته توفیق اصلاح نیافتند ...٣٢٩
آبادی های در مسیر اصلاح نابود نمی شوند ...٣٢٩
جامعه های در مسیر اصلاح حق بقاء دارند ...٣٣٢
آزادی اراده و اختلاف در عقیده ...٣٣٥
آزادی اراده ...٣٣٦
تأکید بر اختیار ...٣٣٨
آشنائی با عوامل شکست و پیروزی گذشتگان ...٣٤٠
پند و اندرز در تاریخ سلف صالح ...٣٤١
نقش داستان در زندگی ...٣٦٢

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

أىْ بُنَىَّ إِنِّى وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ ...٣٦٣

(فهرست احاديث)

ت

الف

تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ ...٤١٨

آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ ...٣٨٩
أ تَأْمُرُونِّى أنْ أطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ ...٢٩٥
إذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ صارَتْ أُمَّتِى ...٦٨
أرْبَعٌ مِنَ أسْبابِ السَّعادَةِ وَ أرْبَعٌ ...٣٠٠
ألا وَ مَنْ أكْرَمَهُ النّاسُ اتِّقاءَ شَرِّهِ ...١٤٨
إلهَنا نَسْمَعُ صَوْتاً وَ دُعاءً ...٤١٣
اللّهُمَّ إنِّى أسْألُكَ بِأنَّ لَكَ الْحَمْدَ ...٤١٤
أللّهُمَّ يا مُونِسَ كُلِّ غَرِيْب وَ يا ...٤١٣
إنَّ أحْسَنَ الْقَصَصِ وَ أبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ ...٣٦٠
إنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعْمَتِى صادٌّ ...٣٨٨
إنَّ الْمُسْلِمَ إذا تَوَضَّأَ فَأحْسَنَ ...٣٢٢
إنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لايَحْسُدُ وَ ...٣٨٩
أنَّ النَّبِىَّ أجْرَى الإبِلَ مُقْبِلَةً مِنْ ...٣٩٨
أنَّ النَّبِىَّ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمّا رَجَعُوا ...٤٤٥
إنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِى ...٣٢٤
أوَّلُ ما يَنْطِقُ بِهِ الْقائِمُ٧ حِيْنَ خَرَجَ ...٢٤٦
أ هَوَى أخِيكَ مَعَنا ...١٩٤

ح

حَقِيقَةُ السَّعادَةِ أنْ يَخْتِمَ لِلْرَّجُلِ ...٢٩٩

ر

الرّاضِى بِفِعْلِ قَوْم كَالدّاخِلِ مَعَهُمْ ...١٩٤
الرُّؤْيا ثَلاثَةٌ بُشْرى مِنَ اللّهِ وَ ...٣٧١

س

سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّهُ فِى ظِلِّهِ ...٤٧٣
سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلايَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ ...٣٨٠
السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ وَ الشَّقِىُّ ...٣٠٠
سَلْمانُ مِنّا أهْلَ الْبَيْت ...١٤٧

ش

شَمِّرُوا، شَمِّرُوا، فَما رُئِىَ ضاحِكاً ...٣٠٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

شَيَّبَتْنِی هُودٌ ...١٦
شَيَّبَتْنِی هُودٌ وَ الْواقِعَةُ ...١٦

ف

فَإِنَّ هذِهِ السّاعَةَ عَوْنٌ لِتِلْکَ السّاعاتِ ...٣٩٨

ق

قِيْلَ کانَتْ مَجالِسُهُمْ تَشْتَمِلُ عَلی ...٢٤٠

ک

کَلاّ لَقَدْ کانَ ابْنَهُ وَ لکِنْ لَمّا ...١٤٧
کُلُّ أمْر ذِی بال لَمْ يُذْکَرْ فِيهِ بِسْمِ اللّهِ ...١٣٤

ل

لاتُلَقِّنُوا الکَذّابَ فَتَکْذِبُ فَإِنَّ بَنِی ...٤٠٢
لايَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتّی تَکُونَ ...٣٧٩
لَعَنَ اللّهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجالِ ...٢٣٦
لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعات فَساعَةٌ يُناجِی ...٣٩٧
لَمّا عَمِلَ قَوْمُ لُوط ما عَمِلُوا بَکَتِ ...٢٣٤
لِمَ حَرَّمَ اللّهُ اللَّواطَ ...٢٣٨
لَوْ أنَّ رَجُلاً قُتِلَ فِی الْمَشْرِقِ فَرَضِیَ ...١٩٤
لَيْسَ بِوَلِیّ لِمَنْ أکَلَ مالَ مُؤْمِن ...١٤٨
لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يُحاسِبْ نَفْسَهُ ...١٤٨
لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنا مَنْ يَظْلِمُ النّاسَ ...١٤٨
لَيْسَ هذَا بُکاءً وَ إِنَّما هذِهِ رَحْمَةٌ ...٤١٨
لَيْسَ يَعْنِی أکْثَرَ عَمَلاً وَ لکِنْ أصْوَبُکُمْ ...٤٤

م

ما نُزِّلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) آيَةً ...١٦
ما نُزِّلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ آيَةٌ کانَتْ ...٣٠٩
مَثَلُ أهْلِ بَيْتِی مَثَلُ سَفِينَةِ نُوح ...١٣٦
الْمُجاهِدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ ...٤٤٦
مَنْ جامَعَ غُلاماً جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ ...٢٣٥
مَنْ سَمِعَ رَجُلاً يُنادِی يا لَلْمُسْلِمِينَ ...١٤٩
مَنْ شَهِدَ أمْراً فَکَرِهَهُ کانَ کَمَنْ غابَ ...١٩٣
مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ ...٣٠١
مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فَلَيْسَ مِنّا ...١٤٨
مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ فِی کُلِّ يَوْم ...٣٥٤
مَنْ قَرَأَ هذِهِ السُّورَةَ أُعْطِیَ مِنَ الأجْرِ ...١٧
مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ إِذا رَغِبَ ...٤٤٦

و

وَ أحْسَنُ الْقَصَصِ هذَا الْقُرآنُ ...٣٥٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

وَ اعْلَمْ يا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ ...٣٩
وَ اعْلَمْ يا جابِرُ بِأَنَّکَ لاتَکُونُ لَنا وَلِيّاً ...١٤٩
وَ اللّهِ أَنْ أُفْطِرَ يَوْماً مِنْ شَهْرٍ ...٢٢٣
وَ إِنْ خَذَلَنِي نَصْرُکَ عِنْدَ مُحارَبَةِ ...٤٤٥
وَ إِنْ ضَرَبَ ظَهْرَکَ وَ أَخَذَ ...٣١٦
وَ إِنَّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ واحِدٌ ...١٩٣
وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْلا أَنْ رَأى بُرْهانَ ...٤٣٧

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست اعلام)

آخوند ملاّ علی، ٣٧٥
آلوسی، ٩، ٧٤، ٢٨٦، ٤٠٥، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١٩، ٤٦٣
ابراهیم(علیه السلام)، ١٥، ١٧٤، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٨، ٣٥٠، ٣٦٦، ٣٧٠، ٣٧١، ٤١٧، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٨١، ٤٨٢
ابن ابی الحدید، ١٧
ابن سیرین، ٤٢٨، ٤٢٩
ابن عباس، ١٦، ٣٠٨، ٣٤٩، ٣٦٧، ٤٥٨
ابن قتیبه دینوری، ١٣٦
ابن مغازلی، ١٣٦
ابن ندیم، ٦١
ابوالفتوح رازی، ٩
ابوحمزه ثمالی، ٤١٠
ابوذر، ٧٥، ١٣٥، ١٣٦، ٥١٧
ابوطالب، ١٥
ابو عثمان، ٣٢٢
ابو عقیل انصاری، ١٢٠
ابی العاص، ٢٢٢، ٢٢٣
ابی امامه، ٣٢٣
احمد مصطفی مراغی، ٩
اخنس بن شریق، ٢٦
ازهری، ٢١٩
اسامه، ٣٩٩
اسحاق(علیه السلام)، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٠٨، ٣٦٦، ٣٧٠، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٨١، ٤٨٢
اصفهانی، ١٤٠
امام باقر(علیه السلام)، ١٨، ٢٦، ٧٥، ١١١، ١٤١، ٢٤٦، ٣٩٠
امام حسن(علیه السلام)، ٣٩، ١٦٢، ٣٦٣
امام سجاد(علیه السلام)، ٤١١
امام صادق(علیه السلام)، ١٨، ٤٤، ٥٤، ٨٧، ١١١، ١٤٨، ٢٢٥، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٩٩، ٣٥٤، ٣٨٠، ٣٨٩، ٣٩٨، ٤١٤، ٤٤٦، ٤٥٨، ٤٨٨
امام کاظم(علیه السلام)، ١٤٨
بنیامین، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٩
تبریزی، ٣٧٦
جابر بن عبداللّه، ٢٦
جالوت، ٣٣١
جبرئیل، ٧٣، ٢٢٧، ٤١٣، ٤١٤، ٤٤٤، ٤٨٨، ٤٨٩
جُندب، ١٣٦
حاج خلیفه، ٣٥٢
حافظ طبرانی، ١٣٦
حاکم نیشابوری، ١٣٦
حام، ١٢٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)، ٥٤، ١٠٥، ١١٠
حضرت مهدی(علیه السلام)، ٥٠، ٢٢٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٣٣٢
حموینی، ١٣٦
حنش بن مغیره، ١٣٥
خدیجه، ١٥، ٢٢٣
خوارزمی، ١٣٦
دعبل خزاعی، ٢٩٥
راحیل، ٣٨٣
راعیل، ٥١٣
راغب، ٢٧، ٦٢، ٨٤، ١٣٩، ١٧٧، ١٨٣، ٢٠٨، ٣٠٧، ٤٢٠
ربیع بن صبیح، ١٦٢
روبین، ٣٨٧
زبیدی، ١٧٧
زلیخا، ٣٥٢، ٤٢٨، ٤٣٥، ٤٤٢، ٤٦٢، ٥١٣
زمخشری، ٩
زینب، ٢٢٢، ٢٢٣
ساره، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩
سام، ١٢٩
سعدی، ٣٦٤
سلمان فارسی، ١٤٦، ٣٢٢
سیّد قطب، ٩، ٣٧٦
سیّد هاشم بحرانی، ٩
سیوطی، ٩
شعیب(علیه السلام)، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٣٣١
شکسپیر، ٣٦٤
شهاب الدین عمعق، ٣٥٢
شیخ طوسی، ٩
صالح(علیه السلام)، ١٥، ٤٩، ٥٢، ٨٦، ٨٧، ٩٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧، ١٤٩، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦٩، ٣٠١، ٣١٩، ٣٢٩، ٣٣٢، ٣٥٤، ٣٨٥، ٤٩٠، ٥١٧
صبحی صالح، ٢٩٥، ٣٠٠
طالوت، ٣٣١
طبرسی، ٩، ١٥٣، ٢٣٥، ٢٩٦، ٤٤٠
عبدالرحمن جامی، ٣٥٢
عبد علی بن جمعهٔ الحویزی، ٩
عزیز مصر، ٣٥٤، ٣٥٥، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٩٠، ٤٩٨، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥
عضباء، ٣٩٨، ٣٩٩

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

علاّمه طباطبائی، ٩
علی(علیه السلام)، ٣٩، ٥٠، ٧١، ٧٣، ٧٥، ١٩٣، ١٩٤، ٢٣٦، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٩٧، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٩٣
علی بن ابراهیم، ٣٥٩، ٤٥٨
علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ١٤٧، ١٩٤، ٢٩٥، ٣٧٩، ٤٣٧
فخر رازی، ٩، ٢١٩، ٢٢٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٤٠٩، ٤٢٧، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٦٨، ٤٩٠
فردوسی، ٣٥٢، ٣٦٤
فرعون، ١٠٣، ١٣٣، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٤١، ٤٥٤، ٤٥٨، ٥٠٤
فروید، ٣٧٢
کُلیب، ٨٧
کنعان، ١٢٥، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٧
گوته، ٣٦٤
لاوی، ٣٨٧
لوط(علیه السلام)، ١٥، ١٧٣، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦٩، ٢٧٥، ٣٢٩
مأمون، ٤٣٧، ٤٣٨
محمّد بن احمد الانصاری القرطبی، ٩، ١٦، ٧٣، ٧٤، ١٣٧، ١٣٩، ٣٨٢، ٤٠٦، ٤١٠، ٤١٣، ٤١٤، ٤٤٣، ٤٦٨، ٤٧٢، ٤٩٠، ٤٩٨
مسعودی قمی، ٣٥٢
ملاّمحسن فیض کاشانی، ٩
موسی(علیه السلام)، ١٥، ٧٠، ٧١، ٧٥، ٧٦، ١٧٦، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٣١، ٣٤٤، ٣٨٨، ٤٥٤
میرزا عبدالنبی، ٣٧٥، ٣٧٦
میرزای شیرازی، ٣٧٥، ٣٧٦
نظامی، ٣٦٤
نوح(علیه السلام)، ١٥، ٢٤، ٩٠، ٩١، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣،١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٢، ١٦٤، ١٧٣، ١٨٠، ٢١٣، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٧٥، ٣٢٩، ٣٥٠
ویکتور هوگو، ٣٦٤
هارون، ٣٣١، ٤٥٤
هود(علیه السلام)، ١٣، ١٥، ١٦، ١٧، ١٨، ٢٩، ٦١، ٧٣، ١٢١، ١٢٩، ١٤٠، ١٥٥،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧،
١٦٨، ١٦٩، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥،
١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ٢٠٠، ٢٤٨،
٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦٩، ٣٠٩، ٣٣٢، ٣٤٠،
٣٤٦، ٤٢٢
يافث، ١٢٩
يعقوب(عليه السلام)، ٢٠٣، ٢٠٨، ٢٠٩،
٣٥١،
٣٥٢، ٣٥٣، ٣٦٦، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠،
٣٧٨، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٩، ٣٩٣، ٣٩٤،
٣٩٥، ٣٩٧، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣،
٤٠٥، ٤١١، ٤١٢، ٤١٧، ٤٤٤، ٤٥٩،
٤٧٥، ٤٧٦، ٤٨١، ٤٨٢
يهودا، ٣٨٧
يوسف(عليه السلام)، ١١، ٤٧، ٨١، ٩٢،
٣٤٧،
٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤،
٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩،
٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٦، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨١،
٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧،
٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣،
٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١،
٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨،
٤٠٩، ٤١٠، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥،
٤١٦، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣،
٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩،
٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦،
٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢،
٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨،
٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤،
٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠،
٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧،
٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣،
٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠،
٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦،
٤٨٧، ٤٨٨، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٤،
٤٩٧، ٤٩٨، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣، ٥٠٤،
٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠،
٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست كتب)

آفريدگار جهان، ١٩٩
احقاق الحق، ١٣٦
اسباب النزول، ٩
اسرار البلاغه، ٤٦٣
اصول كافى، ٤٥، ٧٣، ٧٤، ٨٨، ١٢١، ١٢٤، ١٣٠، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ٢١٥، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٦، ٣٠٢، ٣١٣، ٣٢٠، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٨٠، ٣٨٨، ٣٨٩، ٤١٤، ٤١٨، ٤٤٦، ٥١٧
اعلام القرآن خزائلى، ١٨٠، ٢٤٢
بحار الانوار، ١٨، ٢٦، ٣٩، ٤٥، ٥٠، ٥٤، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٨٣، ٨٨، ١١١، ١٢٠، ١٢١، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٠، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٨٠، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٦، ٢١٥، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٩، ٣١٣، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٣٢، ٣٥٤، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٨٠، ٣٨٣، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩٣، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٢، ٤٠٥، ٤٠٩، ٤١٢، ٤١٤، ٤١٨، ٤٣٠، ٤٣٢، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٣، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٥٣، ٤٥٨، ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٧٢، ٤٧٤، ٤٨٦، ٤٨٩، ٤٩٨، ٥١١، ٥١٤، ٥١٧
برهان، ٩
تاج العروس، ٢٧، ١٧٧
تاريخ القرآن، ١٥، ٦١
تبيان، ٩
تفسير صافى، ٩، ١٤٨، ٢٤٧، ٣٤٩، ٤٠٥، ٤٨٦
تفسير كبير، ٢٢٣، ٤٢٧
تورات، ٧٠، ٧١، ٧٥، ٧٦، ١٤٠، ١٤١، ١٧٨، ٢٠٩، ٢٤٢، ٣٠٦، ٣٥١، ٤٤٢
جوامع الجامع، ١٧، ٣٨٢
خمسه نظامى، ٣٦٤
درّ المنثور، ٩، ١٢١
در جستجوى خدا، ١٩٩
روح الجنان، ٩
روح المعانى، ٩، ١٦، ١٧، ١٣٩، ٢٨٦، ٤٦٣، ٤٦٤
ريحانة الادب، ٣٧٦
سفينة البحار، ١٣٤، ١٤٨، ١٤٩، ٢٤٠، ٢٥٧، ٣٨٠، ٣٩٩، ٤٢٩، ٤٧٤، ٥١٤
شاهنامه، ٣٦٤
عيون الاخبار، ١٣٦، ٤٣٨
الغدير، ٢٩٥

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

فرائد السمطين، ۱۳٦
فی ظلال، ۹، ۳۷٦، ٤۳۹
قاموس اللغة، ۲۱۳
قاموس كتاب مقدس، ۱٤۱
قرآن و آخرين پيامبر، ۱٥٤
كشّاف، ۹، ٤۹۹
كشف الظنون، ۳٥۲
كشف الغمة، ۲٤۷، ۲۹٥
گلستان، ۳٦٤
مجمع البيان، ۹، ۱٦، ۱۷، ۲٦، ۲۷، ٥٤، ۷۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱٤۰، ۱٥۳
مراغی، ۹
مستدرک، ۱٦، ۱۷، ۸۳، ۱۳٦، ۱٤۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲٤، ۳۲٦، ۳٥٥، ۳۸۰، ۳۹۰، ٤٤٦، ٤۸۹
معاد و جهان پس از مرگ، ۲۹۳، ۳۷۷
معجم الكبير، ۱۳٦
مفاتيح الغيب، ۹
مفردات، ۲۷، ٦۲، ۸٤، ۱۳۹، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۰۸، ۳۰۷، ٤۲۰
مقتل الحسين، ۱۳٦
مكارم الاخلاق، ۳۰۱
من لا يحضره الفقيه، ۱۲۱، ۲٥٤، ۳٥٤
مجمع البيان، ۱٥۳، ۱٦۲، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰٦، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲، ۳۰۹، ۳۱٥، ۳۲۳، ۳۲٤، ۳۲٦، ۳٤۹، ۳٥٤، ۳٥٥، ۳٦۷، ۳۷۱، ۳۸۳، ۳۸۷، ٤۳۷، ٤٤۰، ٤٥۳، ٤٦۸، ٤۷۲، ٤۷۹، ٤۸۸، ٤۸۹، ٤۹۸
المنار، ۹، ۲۷، ۱۰۳، ۱۰٤، ۱۷۷، ۲۳۲، ۳٤۱، ۳۸٦، ٤٤۰، ٤٥۸، ٤۹۰، ٥۲۹
المناقب، ۲٥۷، ٤٥۸
الميزان، ۹، ٦۹، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۸۰، ۲۲۰، ۲٤۱، ۲٤٤، ۳۰۹، ٤۰٦، ٤۹۰
نور الابصار، ۲۹٥
نور الثقلين، ۹، ۱٦، ۷۳، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳٥۹، ٤۰۲، ٤۱۲، ٤۱٤، ٤۳۸، ٤٤۳، ٤٥۸، ٤۸۸، ٤۸۹
نهج البلاغه، ۱۷، ۳۹، ٤٤، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹٥، ۲۹٤، ۲۹٥، ۳۰۰، ۳٦۳، ۳۹۷، ٤٥۳
وسائل الشيعه، ۱٦، ۱۸، ۷٤، ۱۲۱، ۱۳٦، ۱٤۷، ۱٤۸، ۱٤۹، ۱٦۲، ۱۹٤، ۲۲۳، ۲۲٤، ۲۳٤، ۲۳٥، ۲۳٦، ۲۳۸، ۲٥٤، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳٥٤، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ٤۱۸، ٤۳۲، ٤٤٦، ٤۷٤

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست امکنه و ازمنه)

آرارتو، ١٤١
آفریقا، ٣٩٦
آلمان، ٣٧٦
آمُد، ١٣٩
احقاف، ١٧٨
ارمنستان، ١٤١
الجزائر، ١٣٩
الدّما، ٢٣٥
انگلستان، ٢٣٦
ایران، ١٣٦، ١٦٤، ٣٤٦، ٣٧٦، ٥١٧
بیت المقدس، ١٧٦
تهران، ٣٧٥، ٥١٧
ثمان، ١٤١
ثمانین، ١٤١
جزیره ابن عمر، ١٤٠
جودی، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١
خلیج عقبه، ٢٤٢
دجله، ١٤٠، ١٤١
دریاچه وان، ١٤١
ذی الحجهٔ، ١٣٧
رجب، ١٣٧
سامرا، ٣٧٥
سدوم، ٢٣٥
شام، ١٣٩، ١٤٠، ١٨٢، ٢٣٩
شامات، ٧٦، ٢٥٣
صریم، ٢٣٥
صنعاء، ٧٦
عاشورا، ١٣٧
عراق، ١٣٩، ١٤٠، ٣٤٦
عربستان، ١٤٠، ١٧٨، ٣٥٨
عمیرا، ٢٣٥
فلسطین، ٢٤٢
کعبه، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٨
کوفه، ١٢٤، ١٣٠
کوه آرارات، ١٤١
کوه سینا، ٢٤٢
کوه ماسیس، ١٤١
لبنان، ٢٤٢
مازندران، ٣٧٥
مدین، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٥٣، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٨
مدینه، ٧٥، ١٢٠، ١٨٢، ٣١٦، ٣٢٣، ٣٤٩، ٣٨٢، ٤١٠
مصر، ٢٤٢، ٢٧١، ٢٧٥، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٧١، ٣٧٧، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٦، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٨١،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤٨٣، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩،
٥٠٢، ٥٠٤، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠،
٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥
معان، ٢٤٢
مكّه، ١٣، ١٥، ٥٤، ٥٩، ٧٥، ١١١،
١٣٠، ١٣٨، ١٤٦، ٣٠٦، ٣٤٧، ٣٤٩
موصل، ١٣٩، ١٤٠
نجران، ٧٦
يمن، ٧٦، ١٧٨، ١٧٩

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(فهرست قبایل و طوایف و...)
ارمنی، ١٤١
اهل سنت، ٧٣، ٧٤، ١٠٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٩١، ٣١٥، ٤١٣، ٤٥٨
بنی اسد، ١٥٧
بنی اسرائیل، ١٣٠، ١٧٦، ٢٦٩
بنی امیه، ٣١٦
بنی عباس، ١٤٠، ٢٢٣، ٣١٦
شیعه، ٧٤، ١٠٤، ١٣٥، ١٩١، ٣٤٤
قریش، ٧٣، ١٣٨، ١٤٦
قوم ثمود، ١٨٢، ١٨٤، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣
قوم شعیب، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٤١، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٦٦
قوم عاد، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٦، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩
قوم لوط، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٨، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٩، ٢٥٣
مذحج، ١٥٧
مسیحیان، ٧٦
یهود، ٧٥، ٣٨٢

* * *

(فهرست اشعار)
بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق ...٤٧٧
سَأَبْكِيهِمُ ما ذَرَّ فِي الأُفُقِ شارِقٌ ...٢٩٥
شتر در خواب بیند پنبه دانه ...٣٧٢
شرط عقل است جستن از درها ...٣٦
قیامت گر چه دیر آید بیاید ...٢٧٨
نه طراوتی، نه برگی، نه گلی نه میوه دارم ...١١٩

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

(کلمات معنی شده در این جلد)

«استباق» ...٤٥٣
«أسْرِ» ...٢٢٨
«الفیت» ...٤٥٣
«امّت» ...٤٧
«أحادیثِ» ...٣٦٩
«أحْلام» ...٤٩٨
«أخْبَتُوا» ...٨٧
«أراذِل» ...٩٤
«أشُدّ» ...٤٢٦
«أضْغاث» ...٤٩٨
«أمَم» ...١٥١
«أولُوا» ...٣٣١
«بخس» ...٦٥
«بَخْس» ...٢٤٤، ٤٢٢
«بَدا» ...٤٧٧
«برهان» ...٤٤٣
«بِضاعَةً» ...٤٢٠
«بَقِيَّةٌ» ...٣٣١
«تَثْبیب» ...٢٧٦
«تَنُّور» ...١٢٣
«جاثِم» ...٢٠١
«جادَلْتَنا» ...١٠٧
«جُبّ» ...٣٨٦
«جبّار» ...١٧٥
«جدال» ...١٠٧
«حاشَ» ...٤٦٦
«حَبْطَ» ...٦٦
«حِجاج» ...١٠٧
«حَصِید» ...٢٧٥
«حَلِیم» ...٢١٣
«حَنِیذ» ...٢٠٥
«خِزْی» ...١٩٨
«خلود» ...٢٨٧
«دابّة» ...٣٢
«دَأب» ...٥٠٢
«ذَرع» ...٢١٩
«راوَدَتْهُ» ...٤٣٤
«رزق» ...٣٢، ٣٤
«رِفْد» ...٢٧٣
«رَقیب» ...٢٦٠
«رکون» ...٣١٢
«رَوع» ...٢١٣
«ریب» ...٣٠٧
«سِجِّیل» ...٢٣٠
«سُعِدُوا» ...٢٨٦
«سَعِید» ...٢٨٢
«سُلْطان» ...٢٦٩
«سَوَّلَتْ» ...٤١٥
«سِیِیءَ» ...٢١٩
«شَغَف» ...٤٦٣
«شَقِیّ» ...٢٨٢
«صیحه» ...٢٠٠
«صَیْحَه» ...٢٦٢
«ضَحِکَت» ...٢٠٧

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

www.makarem.ir

«عِجْل» ...۲۰۵
«عَرش» ...۴۲
«عُصْبَة» ...۳۸۳
«عَصِیب» ...۲۱۹
«عَقَرُوها» ...۱۹۲
«عِوَج» ...۸۱
«غَلَّقَت» ...۴۳۵
«قائِم» ...۲۷۵
«قِطْع» ...۲۲۸
«لِیَبْلُوَکُم» ...۴۴
«مُتَّکَأ» ...۴۶۵
«مَثْوا» ...۴۲۴
«مَجْرا» ...۱۲۶
«مُحِیط» ...۲۴۴
«مِدْراراً» ...۱۵۹
«مَدْیَن» ...۲۴۲
«مراء» ...۱۰۷
«مُرْسا» ...۱۲۶
«مرود» ...۴۳۴
«مُرِیب» ...۳۰۷
«مِرْیَة» ...۳۰۵
«مُسْتَقَر» ...۳۲
«مُسْتَوْدَع» ...۳۲
«معجز» ...۱۰۸
«مَکانَة» ...۲۵۹
«مِکْیال» ...۲۴۳
«مَلاَء» ...۱۱۶
«مَنْضُود» ...۲۳۰
«مُنِیب» ...۲۱۳
«مَوْرُود» ...۲۷۲
«ناصِیَه» ...۱۷۰
«ناقه» ...۱۹۰
«وارِد» ...۴۲۰
«وَدُود» ...۲۵۵
«وِرد» ...۲۷۱
«یَثْنُون» ...۲۷
«یَرْتَع» ...۳۹۲
«یَغْنَوا» ...۲۰۲
«یُهْرَعُون» ...۲۲۰

* * *

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org